

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکه و مدینه در آینه آیات قرآن

نویسندگان:

مهدی رستم نژاد

محمد رضا جباری

محمد فاکر میبیدی

عبدالله حاج علی

فهرست

دیباچه ۲۱

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن

فصل اول: ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام در قرآن ۲۵

۱. اختصاص یک سوره به نام ابراهیم علیه السلام ۲۵

۲. تهنیت خدا بر ابراهیم علیه السلام ۲۵

۳. امت بودن ابراهیم علیه السلام ۲۶

۴. اسوه بودن ابراهیم علیه السلام ۲۷

۵. ارائه ملکوت به ابراهیم علیه السلام ۲۷

۶. تشرف به مقام خلیل‌اللهی ۲۸

۷. تشرف به مقام امامت ۲۹

۸. پدر انبیا و سرسلسله خط نبوت ۳۰

۹. صاحب کتاب و شریعت و از پیامبران اولوالعزم ۳۱

فصل دوم: القاب و اوصاف ابراهیم علیه السلام در قرآن ۳۳

۱. آواه، حلیم و منیب ۳۳

۲. نیرومند در علم و عمل ۳۳

۳. مصطفای الهی و اهل خیر ۳۴

۴. صدیق و نبی ۳۵

۵. قانت و حنیف ۳۵

۶. شاکر و برگزیده ۳۶

۳۶. مصطفای در دنیا و صالح آخرت.....
۳۷. صاحب کتاب آسمانی و اداکننده وظیفه.....
۳۷. پدر مادی و معنوی مردم.....
۳۸. مهمان نواز و سخاوتمند.....
۳۹. نماد مبارزه با بت پرستی (قهرمان توحید).....
۳۹. دارای منطقی قوی و استوار.....
- فصل سوم: دعاها و درخواست‌های ابراهیم علیه السلام در قرآن..... ۴۱**
۱. بعثت پیامبر خاتم از نسلش..... ۴۱
۲. احیای مردگان..... ۴۲
۳. تشرف به مقام تسلیم و عبودیت محض..... ۴۲
۴. دوری از شرک و بت پرستی..... ۴۳
۵. ملحق شدن به صالحان..... ۴۳
۶. از جمله نمازگزاران بودن..... ۴۴
۷. برخورداری از میراث بهشت پر نعمت..... ۴۴
۸. درخواست فهم درست و روشن بینی..... ۴۵
۹. خوش نامی میان آیندگان..... ۴۵
۱۰. طلب آموزش برای خود، والدین و مؤمنان..... ۴۶
۱۱. داشتن نسلی صالح..... ۴۶
۱۲. رهایی از رسوایی و خواری در قیامت..... ۴۷
۱۳. آبادانی و امنیت مکه..... ۴۸
۱۴. فراگرفتن طریقه پرستش خدا..... ۴۸
۱۵. توجه گروهی از مردم به آل ابراهیم علیهم السلام..... ۴۹
۱۶. قبولی عمل بنای کعبه..... ۴۹
۱۷. قبولی توبه..... ۵۰
۱۸. قبولی دعا و نیایش..... ۵۰

۵۰ ۱۹. تداوم منصب امامت در نسلش
۵۱ جمع‌بندی
۵۳ فصل چهارم: مراحل زندگی ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۵۳ ۱. ابراهیم <small>علیه السلام</small> در بابل
۵۴ مناظره ابراهیم <small>علیه السلام</small> با آزر
۵۵ مناظره ابراهیم <small>علیه السلام</small> با پرستش‌کنندگان اجرام آسمانی
۵۷ مناظره با قوم و شکستن بت‌ها
۵۹ مناظره ابراهیم <small>علیه السلام</small> با نمروذ
۵۹ گلستان شدن آتش بر ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۶۱ ۲. ابراهیم <small>علیه السلام</small> در فلسطین
۶۲ ابراهیم <small>علیه السلام</small> و ساره
۶۳ ابراهیم <small>علیه السلام</small> و هاجر
۶۴ زنده شدن پرندگان
۶۷ ابراهیم و لوط <small>علیه السلام</small>
۶۹ ۳. ابراهیم <small>علیه السلام</small> در مکه
۶۹ اسکان دادن زن و فرزند در مکه
۷۲ مأموریت برای ساختن کعبه
۷۳ جایگاه اسماعیل <small>علیه السلام</small>
۷۴ ذبح فرزند
۷۶ رسیدن به مقام امامت
۷۷ فراخوانی مردم به حج پس از مقام امامت
۷۸ انجام مناسک حج
۷۸ ۴. پیوند مناسک حج با ابراهیم <small>علیه السلام</small> و خانواده‌اش
۷۹ کعبه و طواف
۸۰ مقام ابراهیم <small>علیه السلام</small>

- صفا و مروه ۸۱
- عرفات و مشعرالحرام ۸۲
- منا و اعمال آن ۸۲
- حج زمينه‌ای برای درک محضر امام ۸۴

بخش دوم: تاریخ اسلام (آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام)

- فصل اول: مکه ۹۱**
۱. جایگاه و عظمت حرم، مکه، مسجدالحرام و کعبه ۹۲
- اولین معبد ۹۲
- خانه‌ای مبارک ۹۳
- محل ظهور آیات الهی ۹۳
- مکانی امن با وجود ناامنی اطراف ۹۳
- وادی غیرمزروع اما پرثمر ۹۵
- سوگند خداوند به مکه ۹۶
۲. غار حِرا و سرآغاز بعثت ۹۹
۳. اسراء و معراج ۱۰۱
- اسراء ۱۰۱
- معراج ۱۰۲
۴. مسجد جنّ ۱۰۳
۵. شقّ القمر ۱۰۶
۶. بیعت اول غَقبه (مسجد البیعة) ۱۰۷
۷. صلح حدیبیه (مسجد شجره) ۱۰۸
۸. عمره القضاء ۱۱۳
۹. فتح مکه ۱۱۴
۱۰. ابلاغ برائت در منا ۱۱۸
۱۱. حجة الوداع و حجة البلاغ ۱۲۰

- حجة الوداع (تحریف‌زدایی از مناسک حج) ۱۲۲
- حجة البلاغ (ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام) ۱۲۶
- نزول آیه ولایت ۱۲۶
- اعلام ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در غدیر ۱۲۷
- توطئه قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در لیلۃ المیت ۱۲۸
- فصل دوم: مدینه ۱۳۳**
۱. بنای مسجد قبا ۱۳۳
۲. تخریب مسجد ضرار ۱۳۵
۳. تشریح ماه‌های حرام ۱۳۶
۴. تغییر قبله (مسجد ذوقبلتین) ۱۳۹
۵. غزوه بدر ۱۴۳
- کراهت برخی مؤمنان از نبرد ۱۴۵
- انگیزه مؤمنان و مشرکان از نبرد و سرانجام آن ۱۴۵
- موقعیت جغرافیایی مسلمانان و مشرکان ۱۴۶
- استغاثه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان و نزول امدادهای غیبی ۱۴۷
- الف) نزول فرشتگان و القای رعب و هراس در قلوب کافران ۱۴۷
- ب) خواب سبک و نزول باران در شب قبل ۱۴۹
- ج) اصابت ریگ‌های صحرا به چشمان مشرکان ۱۵۰
- د) اندک دیدن طرفین یکدیگر را قبل از آغاز نبرد ۱۵۰
- ه) دو برابر دیده شدن مسلمانان پس از ورود به جنگ ۱۵۱
- رفتار با اسیران ۱۵۲
۶. غزوه احد ۱۵۳
- آغاز درگیری؛ پیروزی اولیه و شکست ثانویه مسلمانان ۱۵۵
- فرار برخی مسلمانان و وانهادن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۵۶
- ریشه‌یابی فرار و شکست ۱۵۷

- الف) گناهان جبران نشده پیشین..... ۱۵۷
- ب) دنیاطلبی و حرص ورزی..... ۱۵۸
- ج) بی تقوایی و ترک استقامت..... ۱۵۸
- د) پیروی از شایعات و فردمحوری به جای دین محوری..... ۱۵۸
- چگونگی مواجهه خداوند با سستی مسلمانان در احد..... ۱۵۹
- الف) امداد غیبی برای مؤمنان؛ غلبه خوابی آرام پس از جنگ..... ۱۵۹
- ب) تبیین حقایق و تحلیل وقایع..... ۱۶۰
۷. غزوه حمراءالاسد..... ۱۶۲
۸. غزوه بنی نضیر..... ۱۶۴
- اخراج بنی نضیر با امداد غیبی، رخدادی باورناپذیر..... ۱۶۶
- قطع چند نخل؛ تدبیری جنگی..... ۱۶۷
- سرنوشت اموال بنی نضیر، تشریح حکم فیء..... ۱۶۷
- موارد مصرف فیء..... ۱۶۸
- تقسیم اموال بنی نضیر؛ صحنه ایثار انصار..... ۱۶۹
۹. غزوه احزاب..... ۱۷۰
- هجوم انبوه دشمن، ترس شدید مسلمانان، امداد الهی..... ۱۷۰
- نقش منافقان و بیماردلان..... ۱۷۰
- وفاداری مؤمنان با تاسی به رسول خدا ﷺ..... ۱۷۱
- بازگشت کافران با شکست و رسوایی..... ۱۷۲
۱۰. غزوه بنی قریظه..... ۱۷۳
۱۱. رخداد مباحله (مسجد الاجابة)..... ۱۷۶

بخش سوم: آیات احکام و مناسک حج

- فصل اول: آیات احکام فقهی مبتلابه..... ۱۸۱
۱. طهارت مسجدالحرام..... ۱۸۱
- چشم انداز آیه..... ۱۸۱

۱۸۲.....	نکات تفسیری و فقهی.....
۱۸۳.....	۲. وضو.....
۱۸۵.....	چشم‌انداز آیه.....
۱۸۵.....	نکات فقهی و تفسیری.....
۱۸۹.....	قواعد.....
۱۹۰.....	۳. عُسل جنابت.....
۱۹۱.....	چشم‌انداز آیه.....
۱۹۲.....	نکات فقهی و تفسیری.....
۱۹۴.....	قاعده استعمال لفظ در بیش از یک معنا.....
۱۹۵.....	۴. تیمم.....
۱۹۶.....	نکات فقهی و تفسیری.....
۲۰۱.....	قواعد.....
۲۰۲.....	۵. اوقات نماز.....
۲۰۲.....	چشم‌انداز آیه.....
۲۰۴.....	نکات فقهی و تفسیری.....
۲۰۶.....	قاعده تعمیم و اشتراک.....
۲۰۶.....	۶. قبله.....
۲۰۷.....	چشم‌انداز آیه و مسئله قبله.....
۲۰۹.....	نکات فقهی و تفسیری.....
۲۱۲.....	قواعد.....
۲۱۳.....	۷. اذان.....
۲۱۳.....	چشم‌انداز آیه.....
۲۱۵.....	نکات فقهی و تفسیری.....
۲۱۷.....	۸. نماز مسافر.....
۲۱۷.....	چشم‌انداز آیه.....

- ۲۱۸..... نکات فقهی و تفسیری.....
- ۲۲۲..... ۹. نماز جماعت.....
- ۲۲۲..... چشم‌انداز آیه.....
- ۲۲۳..... نکات فقهی و تفسیری.....
- ۲۲۵..... قاعده اشتراک.....
- ۲۲۵..... ۱۰. نماز جمعه.....
- ۲۲۵..... چشم‌انداز آیه.....
- ۲۲۶..... نکات فقهی و تفسیری.....
- ۲۲۹..... قواعد.....
- ۲۳۰..... ۱۱. قرائت قرآن.....
- ۲۳۰..... چشم‌انداز آیه.....
- ۲۳۱..... نکات فقهی و تفسیری.....
- ۲۳۵..... ۱۲. صلوات.....
- ۲۳۵..... چشم‌انداز آیه.....
- ۲۳۸..... نکات تفسیری و فقهی.....
- ۲۴۳..... ۱۳. روزه.....
- ۲۴۴..... چشم‌انداز آیه.....
- ۲۴۶..... نکات تفسیری و فقهی.....
- ۲۵۱..... قاعده نفی عسر و حرج.....
- ۲۵۱..... ۱۴. اعتکاف.....
- ۲۵۲..... چشم‌انداز آیه.....
- ۲۵۴..... نکات تفسیری و فقهی.....
- ۲۵۴..... الف) نکات تفسیری فقهی روزه.....
- ۲۵۷..... ب) نکات تفسیری فقهی اعتکاف.....
- ۲۵۹..... قواعد.....

۲۶۰	۱۵. خمس
۲۶۰	چشم‌انداز آیه
۲۶۳	نکات تفسیری و فقهی
۲۶۶	قواعد
۲۶۶	۱۶. امر به معروف
۲۶۶	چشم‌انداز آیه
۲۶۹	نکات تفسیری و فقهی
۲۷۳	فصل دوم: آیات مناسک حج
۲۷۳	۱. مناسک خانه خدا
۲۷۳	چشم‌انداز آیه
۲۷۵	احکام فقهی
۲۷۶	قاعده تمام کردن عبادت
۲۷۷	۲. وجوب حج
۲۷۷	چشم‌انداز آیه
۲۷۷	احکام فقهی
۲۸۲	قاعده فقهی کلامی
۲۸۲	۳. فراگیری مناسک حج
۲۸۲	ارائه مناسک
۲۸۴	احکام فقهی
۲۸۴	قاعده تبیین مجملات
۲۸۵	۴. گونه‌های حج
۲۸۵	چشم‌انداز آیه
۲۸۶	احکام فقهی
۲۹۳	قواعد فقهی و تفسیری
۲۹۴	۵. زمان و مکان حج

- ۲۹۴..... احکام فقهی.....
- ۲۹۷..... ۶. احرام.....
- ۲۹۷..... چشم‌انداز آیه.....
- ۲۹۷..... احکام فقهی.....
- ۳۰۱..... ۷. وقوف در عرفات.....
- ۳۰۱..... چشم‌انداز آیه.....
- ۳۰۳..... احکام فقهی.....
- ۳۰۶..... ۸. وقوف در مشعر.....
- ۳۰۶..... چشم‌انداز آیه.....
- ۳۰۶..... احکام فقهی.....
- ۳۰۹..... ۹. قربانی.....
- ۳۰۹..... چشم‌انداز آیه.....
- ۳۰۹..... احکام فقهی قربانی.....
- ۳۱۴..... ۱۰. حلق و تقصیر.....
- ۳۱۴..... چشم‌انداز آیه.....
- ۳۱۵..... احکام و معارف.....
- ۳۱۸..... ۱۱. طواف.....
- ۳۱۸..... چشم‌انداز آیه.....
- ۳۱۹..... احکام فقهی طواف.....
- ۳۲۱..... ۱۲. نماز طواف.....
- ۳۲۲..... چشم‌انداز آیه.....
- ۳۲۳..... احکام فقهی نماز طواف.....
- ۳۲۴..... ۱۳. سعی.....
- ۳۲۵..... چشم‌انداز آیه.....
- ۳۲۶..... احکام فقهی.....

۳۲۸	قاعده تفسیری فقهی.....
۳۲۸	۱۴. طواف نساء و نماز طواف.....
۳۲۸	چشم‌انداز آیه.....
۳۲۹	احکام فقهی طواف نساء.....
۳۳۰	اجرای قاعده الزام.....
۳۳۰	۱۵. بیتوته در منا.....
۳۳۰	چشم‌انداز آیه.....
۳۳۲	احکام فقهی بیتوته.....
۳۳۴	قاعده تغلیب.....
۳۳۵	۱۶. نفر از منا.....
۳۳۵	چشم‌انداز آیه.....
۳۳۶	احکام فقهی نفر از منا.....

بخش چهارم: مباحث اخلاقی در آیات حج

۳۴۵	فصل اول: اخلاق فضیلت.....
۳۴۵	۱. اخلاق فضیلت، ناظر به صفات نفسانی.....
۳۴۶	الف) ایمان.....
۳۴۸	ب) تقوا.....
۳۴۹	معنای تقوا.....
۳۴۹	متعلقات تقوا.....
۳۵۰	رابطه تقوا و عبادات.....
۳۵۱	تقوا در اعمال حج.....
۳۵۴	ج) اخلاص.....
۳۵۴	معنا و حقیقت اخلاص.....
۳۵۵	موانع اخلاص.....
۳۵۶	اهمیت و جایگاه اخلاص.....

- ۳۵۷..... (د) تسلیم.....
- ۳۵۸..... معنای تسلیم و مراتب آن.....
- ۳۵۹..... مقام تسلیم و رابطه آن با قلب سلیم.....
- ۳۵۹..... اسلام در خواستی ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام.....
- ۳۶۱..... مقام تسلیم، نیازمند توفیق و فیض الهی.....
- ۳۶۲..... (ه) تواضع (خبت).....
- ۳۶۲..... معنای خبت.....
- ۳۶۳..... (و) صبر.....
- ۳۶۴..... معنای صبر.....
- ۳۶۴..... مصادیق صبر در قرآن و روایات.....
- ۳۶۵..... ۲. اخلاق فضیلت؛ ناظر به رفتار و اعمال.....
- ۳۶۵..... (الف) ادب زیارت و محضر معصوم.....
- ۳۶۶..... معنای ادب.....
- ۳۶۶..... ادب سخن گفتن.....
- ۳۶۷..... ادب سخن گفتن در محضر معصوم.....
- ۳۶۷..... جایگاه ویژه معصوم، لازمه ادب خاص در محضر او.....
- ۳۶۸..... عدم رعایت ادب در محضر معصوم، موجب حبط عمل.....
- ۳۶۹..... (ب) طاعت.....
- ۳۶۹..... معنای طاعت.....
- ۳۷۰..... جایگاه ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام اطاعت.....
- ۳۷۰..... جایگاه ائمه طاهرين عليهم السلام در مقام اطاعت.....
- ۳۷۳..... (ج) نماز.....
- ۳۷۳..... معنای صلاة.....
- ۳۷۳..... جایگاه نماز.....
- ۳۷۴..... ابراهیم عليه السلام و آماده سازی خانه خدا برای نمازگزاران.....

- د) ذکر ۳۷۵
- معنای ذکر ۳۷۵
- ذکر در قرآن ۳۷۶
- ذکر خدا، برترین و ضروری‌ترین ذکرها برای انسان ۳۷۷
- انواع ذکر خدا ۳۷۸
- ه) دعا ۳۸۳
- معنای دعا و تفاوت آن با ذکر ۳۸۴
- اهمیت دعا ۳۸۴
- دعا در حج ۳۸۵
- و) توبه ۳۸۶
- معنای توبه ۳۸۶
- توبه پیامبران ۳۸۶
- منظور از عبارت «وَتُوبَ عَلَيْنَا» از سوی ابراهیم و اسماعیل عَلَيْهِمَا السَّلَام ۳۸۷
- ز) اطاعت از پدر و مادر ۳۸۸
- اطاعت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام ۳۸۸
- ح) احسان و اطعام ۳۸۹
- معنای «بُئِن» ۳۸۹
- قربانی کردن در حج و کیفیت آن ۳۹۰
- احسان به مردم، با اطعام از قربانی حج ۳۹۰
- انفاق ۳۹۱
- معنای انفاق ۳۹۱
- انفاق از ویژگی‌های خاص حاجیان ۳۹۲
- انفاق و نفاق ۳۹۳
- ی) استغفار ۳۹۳
- معنای استغفار ۳۹۴

۳۹۴ استغفار در حج

۳۹۵ (ک) همیاری در نیکوکاری

۳۹۶ معنای تعاون

۳۹۶ تعاون و همیاری در مسیر ایمان و تقوای الهی، اساس سنت اسلامی

۳۹۷ آبرار، عاملان به «بر»

۳۹۹ فصل دوم: اخلاق رذیلت

۴۰۰ ۱. رذائل ناظر به صفات نفسانی

۴۰۰ (الف) کفر

۴۰۰ معنای «کفر»

۴۰۱ مراتب کفر و متعلق آن

۴۰۲ حال کافران

۴۰۳ حج ابراهیمی و برائت از کفار

۴۰۴ (ب) شرک

۴۰۴ معنای شرک و تفاوت آن با کفر

۴۰۵ مراتب شرک

۴۰۶ شرک در آیه مورد بحث

۴۰۷ برائت از مشرکین، کمال و روح اعمال حج

۴۰۹ ۲. رذائل ناظر به رفتار

۴۰۹ (الف) گناه

۴۱۰ تعریف رفث

۴۱۰ تعریف فسق

۴۱۱ مقصود از فسق در آیه

۴۱۱ معنای جدال

۴۱۲ منظور از جدال در آیه

۴۱۳ (ب) تجاوزگری

- ۴۱۳ تعریف عدو
- ۴۱۴ معنای عبارت ﴿أَنْ تَعْتَدُوا﴾
- ۴۱۴ (ج) اعانه در گناه و ظلم
- ۴۱۵ معنای اثم و عدوان
- ۴۱۵ اثم و عدوان در آیه شریفه
- ۴۱۶ (د) جلوگیری از راه خدا
- ۴۱۶ معنای صدّ
- ۴۱۷ «صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» در آیه
- ۴۲۱ **فهرست منابع**

دیباچه

قرآن کریم کتاب هدایت و اقیانوسی از معارف اسلام در زمینه‌های مختلف (اعم از احکام، اخلاق، تاریخ و اخبار غیبی) است که بشر برای هدایت نیازمند به آنهاست. هر کس بر اساس معرفت و شناخت خود می‌تواند در این اقیانوس غور کند و از مرواریدهای ناب آن صید کند.

بخشی از آیات قرآن کریم مربوط به عبادت پر رمز و راز حج است. غواصان معارف قرآن، با تأمل در آیات مربوط به حج، آموزه‌های سودمندی را در اختیار طالبان آن قرار داده‌اند. بخشی از آیات حج درباره شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ کسی که تجدیدکننده بنای کعبه و به‌جاآورنده حج ابراهیمی است.

آیات تاریخ اسلام و اماکن مکه و مدینه و مشاهد مشرفه، بخش دیگری از آیات مربوط به حج را تشکیل می‌دهند. آیات احکام به بیان مناسک حج و عمره می‌پردازد و در بخشی دیگر از آیات حج، به مسئله اخلاق اشاره شده است.

اثر پیش رو با عنوان مکه و مدینه در آینه آیات قرآن، در چهار بخش به بررسی آیات مربوط به حج می‌پردازد. عناوین بخش‌ها به ترتیب نویسندگان عبارتند از:

بخش اول: شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام (حجت الاسلام و المسلمین

مهدی رستم نژاد)

بخش دوم: تاریخ اسلام آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام (حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا جباری)

بخش سوم: آیات احکام و مناسک حج (حجت الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبدی)

بخش چهارم: مباحث اخلاقی در آیات حج (حجت الاسلام و المسلمین عبدالله حاج علی)

ضمن تشکر و سپاس از نویسندگان بزرگوار که در تألیف این اثر تلاش بسیار کردند و ارزیابان محترم حجت الاسلام و المسلمین سیدصادق فدکی، حجت الاسلام و المسلمین علی نصیری و جناب آقای دکتر سید محمود سامانی، امیدواریم اثر حاضر مورد استفاده جویندگان معارف حج از منظر آیات قرآن کریم قرار گیرد.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

بخش اول:

شخصیت‌شناسی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن

ابراهیم علیه السلام از پیامبران اولوالعزمی است که جایگاه ویژه‌ای در آیات قرآن دارد. کمتر پیامبری در قرآن چون ابراهیم علیه السلام تا این اندازه مورد عنایت باری تعالی قرار گرفته است. بلکه می‌توان ابراهیم علیه السلام را از این منظر یک استثنا دانست؛ زیرا هر سه آیین بزرگ یهودیت، نصرانیت و اسلام وامدار آیین ابراهیمی‌اند و پیامبران این سه شریعت بزرگ، همه از تبار ابراهیم علیه السلام برخاسته‌اند.

شهر مقدس مکه، بیت‌الله‌الحرام، کعبه مشرفه، زمزم و حجر اسماعیل علیه السلام، صفا و مروه، مناسک عمره و حج، قربانی و قربانگاه، رمی جمرات و میقات، منا و تقصیر، همه با نام ابراهیم علیه السلام گره خورده‌اند. از این رو بازشناسی شخصیت بی‌نظیر او از منظر قرآن، می‌تواند تا حدودی پرده از این همه رمز و راز بگشاید و چهرهٔ پرفروغ این پیامبر عظیم‌الشأن را به نمایش بگذارد. این منظور در چند فصل دنبال می‌شود:

فصل اول: ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام در قرآن

مختصات و مقامات ابراهیم علیه السلام در قرآن نشان می‌دهد که ایشان در سایه‌سار لطف الهی، مقامات بلند ملکوتی را یکی پس از دیگری درنوردیده است و از مهر و لطف فراوان الهی برخوردار شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. اختصاص یک سوره به نام ابراهیم علیه السلام

در قرآن، در ۲۵ سوره، ۶۹ بار نام آن حضرت به میان آمده است. افزون بر این، یک سوره به نام ابراهیم علیه السلام اختصاص یافته است؛ با اینکه قصه ابراهیم علیه السلام در بسیاری سوره‌های دیگر آمده، تنها این سوره به سوره ابراهیم علیه السلام معروف شده است؛^۱ نام ابراهیم علیه السلام پس از نام حضرت موسی علیه السلام پرتکرارترین نام در قرآن است.

۲. تهنیت خدا بر ابراهیم علیه السلام

یکی از موهبت‌های الهی به ابراهیم علیه السلام آن است که خداوند، کنار تعدادی از پیامبران، بر ایشان نیز سلام و درود فرستاده است. در سوره صفات آمده است: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^۲ جالب توجه آنکه بلافاصله آمده است: ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۱ از این

۱. ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۲. صفات: ۱۰۹.

عبارت استفاده می‌شود که سلام خداوند پاداشی بزرگ شمرده می‌شود.^۲ روشن است که شنیدن چنین سخنی از خداوند، چنان روح انسان را غرق در شوق، نشاط و معنویت می‌کند که با هیچ نعمتی برابری نمی‌کند؛ سخنی که آمیخته با محبت و بیانگر لطف و مهر فراوان الهی است. چه افتخاری بالاتر از اینکه انسان تا آنجا عروج کند که خداوند برای او سلام و تهنیت فرستد؛ سلامی که بیانگر سلامت روحی و معنوی و رهایی جان از ناخالصی‌ها و ناپاکی‌هاست.

همچنین از تعبیر ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام بی دلیل به چنین افتخاری نائل نشد؛ بلکه از آن جهت بود که او محسن بود؛ یعنی آدمی برای رسیدن به چنین موهبتی نخست باید در گروه محسنین قرار گیرد.

۳. امت بودن ابراهیم علیه السلام

قرآن، ابراهیم علیه السلام را به تنهایی یک امت دانسته، می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا﴾^۳ مفسران در اینکه چرا ابراهیم علیه السلام به چنین عنوانی ستوده شده، وجوهی را ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

الف) شعاع شخصیت ابراهیم علیه السلام و سعه وجودی آن حضرت در کمالات معنوی و فضائل انسانی چنان گسترده و فراگیر بوده که به تنهایی به گستردگی یک امت بزرگ بوده است.^۴

ب) در آن زمان هیچ موحدی جز ابراهیم علیه السلام در آن محیط نبود؛ پس او به تنهایی امتی را مقابل امت مشرکان تشکیل می‌داد.^۵

۱. صافات: ۱۱۰.

۲. ر.ک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۹۹۱.

۳. نحل: ۱۲۰.

۴. ر.ک: مغنیه، الکاشف، ج ۴، ص ۵۶۲.

۵. ر.ک: فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۶۱.

ج) واژه امت، به معنای اسم مفعولی، کسی است که مردم رهبری‌اش را بپذیرند و به وی اقتدا کنند. ابراهیم علیه السلام رهبر بزرگ بشر بود که همگان به وی اقتدا کردند.^۱

د) او به تنهایی معادل یک امت بزرگ و دارای خیر، برکت و آثار بود.^۲

۴. اسوه بودن ابراهیم علیه السلام

خداوند در آیه ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ﴾^۳ ابراهیم علیه السلام را سرمشقی نیکو معرفی می‌کند؛ سرمشقی که سراسر زندگانی‌اش درس توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی، اخلاص و استقامت در راه خدا، قاطعیت برابر دشمنان و عبودیت و تسلیم برابر خدا بود.

«اسوه» به معنای تاسی و اقتدا کردن است. بنابراین مفهوم آیه این است که برای شما در ابراهیم علیه السلام تاسی و پیروی خوبی است و باید به او اقتدا کرد. جالب است قرآن در آیهای دیگر شبیه این تعبیر را درباره رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به کار برده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۴؛

۵. ارائه ملکوت به ابراهیم علیه السلام

از جمله افتخارات بزرگ ابراهیم علیه السلام آن است که ملکوت آسمان‌ها و زمین به ایشان نشان داده شد: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۵.
 علامه طباطبایی مراد از مشاهده ملکوت را مشاهده موجودات از جهت انتساب آنها به

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۴۸.

۲. رک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۰۱.

۳. ممتحنه: ۴.

۴. احزاب: ۲۱.

۵. انعام: ۷۵.

خداوند دانسته است.^۱ بنابراین ابراهیم علیه السلام با چنین دیدی با سنت خلقت و حاکمیت مطلقه و ربوبیت الهی آشنا شد و از این طریق به بالاترین درجات «عین الیقین» گام نهاد.

۶. تشرف به مقام خلیل اللهی

از عناوین اعطایی به ابراهیم علیه السلام «خلیل اللهی» است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^۲ خداوند، ابراهیم علیه السلام را خلیل خود برگزید و این لقب مشهورترین لقب ایشان است. در اینکه مراد از خلیل چیست و جوهی ذکر شده است که چند مورد مهم آن عبارت‌اند از:

نخست: آنکه خلیل از ماده خَلَّتْ (به ضم خاء) به معنای دوستی باشد و خلیل به معنای دوستی است که در مودت او خللی نباشد.^۳ این معنا به نظر مناسب‌تر و با سیاق آیه سازگارتر است.

دوم: آنکه خلیل از ماده خَلَّتْ (به فتح خاء) به معنای حاجت و نیاز باشد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام در هر حال، حتی در حال پرتاب شدن میان آتش، نیاز خود به پروردگار را از یاد نبرد.^۴

برابر روایات مقام خلیل اللهی به خاطر سجده‌های بسیار، اطعام نیازمندان، نماز شب، رد نکردن سائل و مهمان‌نوازی ابراهیم علیه السلام به وی عطا شد.^۵ همچنین گفته شده که خَلَّتْ از خِلَال، به معنای محبتی است که در اعماق جان نفوذ کرده است.^۶ از روایات

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۱۷۱.

۲. نساء: ۱۲۵.

۳. طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۳۴۱.

۴. ر.ک: بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۸۲۴؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۱۲۵.

۵. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

۶. آلوسی، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۴۸.

متعددی استفاده می‌شود مقام خلت پس از نبوت و رسالت و پیش از تشریف به امامت بوده است.^۱

۷. تشریف به مقام امامت

مقام امامت عالی‌ترین مقام و منزلتی است که ابراهیم علیه السلام پس از طی درجات بلند عبودیت، نبوت، رسالت، اولوالعزمی و خلیل‌اللهی^۲ و پس از پیروزی در امتحانات سخت و سنگین، بدان نائل شده است. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.^۳

مقصود از «کلمات» در این آیه، سلسله‌ای از قضایا، پیمان‌های سنگین و آزمون‌های سخت الهی است که خداوند، ابراهیم علیه السلام را با آنها آزمایش فرمود و آن حضرت به‌خوبی از عهده آنها برآمد؛ از جمله تحمل جدایی فرزند دلبندهش، رها کردن زن و فرزند در بیابان خشک و بی‌آب و علف و نهایتاً بردن فرزند به قربانگاه با دست خود.^۴ خود قرآن از آن به ابتلای عظیم یاد می‌کند: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾.^۵

از نصوص دینی استفاده می‌شود که امامت، مقام بلندی است که شعاع آن تا «هدایت تکوینی» را نیز شامل می‌شود.

«امام» با نفوذ روحی و معنوی خویش، قلب‌های مستعد را از ظلمات به نور هدایت می‌کند و در واقع مظهر این حقیقت می‌شود: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.^۶ امام با نیروی باطنی خویش، نه‌تنها ارائه طریق، بلکه

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. ر.ک: همان، ص ۱۳۳.

۳. بقره: ۱۲۴.

۴. ر.ک: طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۷۰.

۵. صافات: ۱۰۶.

۶. احزاب: ۴۳.

ایصال الی المطلوب می کند که به این نوع از هدایت در آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۱ اشاره شده است. بنابراین امام کسی است که روح مذهب را، که همان تربیت نفوس آماده باشد، تحقق می بخشد و احکام الهی را به اجرا می گذارد. درحالی که رسول تنها مبلغ معارف و احکام الهی است و وظیفه اش ارائه طریق است.^۲

این مقام به قدری برای ابراهیم خلیل علیه السلام جذاب و دلگرم کننده بود که آن را برای ذریه خویش نیز طلبید و خداوند هم تنها برای گروهی از ذریه اش، که قابلیت دریافت آن مقام را داشته باشند، پذیرفت: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.^۳

از این عبارت ابراهیم علیه السلام، که مقام امامت را برای ذریه اش نیز تقاضا کرد، برمی آید که این داستان در زمان پیری و پس از تولد اسماعیل و اسحاق اتفاق افتاد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام پیش از آمدن فرشتگانی که به او بشارت فرزند دادند، حتی گمان هم نمی کرد که روزی دارای ذریه شود.^۴ از این رو به فرشتگان فرمود: «این چه بشارتی است که به من می دهید؟! من که دیگر پیر شده ام».^۵

گفتنی است عنایت بر معرفی امامت به عنوان ﴿عَهْدِي﴾ «عهد من» در آیه ۱۲۴ بقره بیانگر آن است که این مقام، تنها از جانب خداوند قابل واسپاری است و از امور موروثی، اکتسابی یا شورایی نیست.

۸. پدر انبیا و سرسلسله خط نبوت

استمرار سلسله نبوت و امامت در دودمان ابراهیم علیه السلام از امتیازات ویژه و پاداش های

۱. سجده: ۲۴.

۲. ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۳. بقره: ۱۲۴.

۴. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۶۷.

۵. ﴿أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشَّرُونَ﴾ حجر: ۵۴.

نیک دنیوی است که خداوند ابراهیم علیه السلام را بدان افتخار نایل کرد. قرآن با اشاره به این نکته می‌فرماید: ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾.^۱ در این آیه به چهار موهبت عظیم اشاره شده که خداوند نصیب ابراهیم علیه السلام کرده است:

نخست: فرزندان و نسلی لایق و برخوردار از مقام رسالت و امامت. در این آیه از میان فرزندان، از اولین فرزندش اسحاق، و از بین نسلش تنها از یعقوب (نوه اش) یاد می‌کند و منظور آن همه دودمان ابراهیم علیه السلام است.

دوم: استمرار خط نبوت و کتاب آسمانی در دودمان او. این موهبت عظیم تنها در فرزندان نسل اولش منحصر نبود و تا آخرین پیامبر، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، امتداد داشت. سوم: پاداش دنیوی ابراهیم علیه السلام نیز در همین دنیا به وی عطا شد. شاید مقصود همان نام نیک و لسان صدق باشد که همه امت‌ها او را به عنوان پیامبر بزرگ به رسمیت می‌شناسند. چهارم: در آخرت نیز در جمع صالحان بزرگ است.

قرآن در سوره انعام آیات ۸۴ تا ۸۶ تعدادی از انبیای الهی را نام می‌برد که از فرزندان و تبار ابراهیم‌اند.

۹. صاحب کتاب و شریعت و از پیامبران اولوالعزم

قرآن، ابراهیم علیه السلام را صاحب کتاب^۲ و شریعت معرفی کرده^۳ و از او به عنوان یکی از پنج پیامبر اولوالعزم یاد می‌کند. قرآن با اشاره به این نکته می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾.^۴

۱. عنکبوت: ۲۷.

۲. اعلیٰ: ۱۸-۱۹.

۳. شوری: ۱۳.

۴. احزاب: ۷.

خلاصه آنکه این بخش به مهم‌ترین ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام در قرآن اختصاص داشت. ویژگی‌هایی که بیانگر جایگاه خطیر این پیامبر بزرگ نزد پروردگار است. پیامبری که به‌تنهایی خودش امت بود و پس از پشت سر گذاشتن سخت‌ترین امتحانات به مقام بلند امامت نائل شد و با دعایش این مقام در ذریه‌اش امتداد یافت.

فصل دوم: القاب و اوصاف ابراهیم علیه السلام در قرآن

قرآن مجید افزون بر آنکه بارها از ابراهیم علیه السلام سخن گفته و بخش‌هایی از تاریخ سراسر پرافتخارش را بیان کرده، از او با اوصاف و القاب نیکی یاد کرده است که اهم آنها عبارتند از:

۱. اَوَاه، حلیم و منیب

قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾^۱.

حلیم: از حلم به معنای بردباری و شکیبایی در راه رسیدن به یک هدف مقدس است.
اَوَّاه: یعنی کسی که فراوان دعا می‌کند.

منیب: از انابه به معنای رجوع و بازگشت است و منظور از آن در اینجا بازگشت سریع و انابه فراوان به درگاه خداوند است.^۲

۲. نیرومند در علم و عمل

﴿وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾^۳.

أیدی، جمع ید، به معنای دستان نیرومند و کنایه از قدرت عمل در اجرای دین است.

۱. هود: ۷۵.

۲. ر.ک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۹۱۳؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

۳. ص: ۴۵.

أبصار، جمع بصر، به معنای داشتن بینش قوی و تشخیص درست است. روشن است انسان در راستای پیشبرد اهدافش به دو نیرو نیاز دارد: نیروی درک صحیح و بینش درست (قدرت علمی) و دیگر نیروی انجام عمل و اقدام (قدرت عملی).^۱ خداوند در وجه بندگی ابراهیم علیه السلام و فرزندانش آنان را به این دو نیرو می‌ستاید. این الگویی است برای همه کسانی که می‌خواهند راه بندگی و عبودیت خداوند را برگزینند. بنابراین راه عبودیت از طریق «دانایی و توانایی» به دست می‌آید.

۳. مصطفای الهی و اهل خیر

﴿وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾^۲

خداوند، پس از یادکرد نام ابراهیم علیه السلام و فرزندانش (اسحاق و یعقوب علیه السلام)، آنان را به برگزیدگی و نیکی می‌ستاید. المصطفین، جمع مصطفی، به معنای برگزیده است. ناگفته پیداست که خداوند ابراهیم علیه السلام را چونان پیامبران بزرگ از میان خلایق خویش برگزیده است. اخیار، جمع خیر، به معنای اهل خیر و نیکی است. شاید این مطلب اشاره به علت برگزیدگی ابراهیم علیه السلام باشد؛ به این معنا که ابراهیم علیه السلام چون از اهل خیر و نیکی بود، خداوند وی را برگزید.

از تعبیر ﴿عِنْدَنَا﴾ (نزد ما) استفاده می‌شود که توصیف این پیامبران به برگزیدگی و نیکی، بر اساس معیارهای مردم نیست که گاهی در ارزیابی‌های خود دچار اشتباه و افراط و تفریط می‌شوند؛ بلکه بر اساس معیار الهی و واقعیت محض است.^۳

۱. ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۰۷.

۲. ص: ۴۷.

۳. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۱۰.

۴. صدیق و نبی

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۱

کلمه صدیق از صیغه مبالغه، هم به کسی گفته می‌شود که حق را فراوان تصدیق کند و در انجام تکالیفش ذره‌ای کوتاهی نکند و هم به کسی که تمام گفتار و رفتارش بر اساس راستی و صداقت باشد؛ به گونه‌ای که هر چه قلبش گواهی دهد، زبان و عملش آن را تصدیق کند؛ در واقع ظاهر و باطنش کاملاً هماهنگ و مطابق باشد.^۲

واژه «نبی»، از ریشه «نبا»، به معنای پیام‌رسان است؛ به همین جهت این لفظ در زبان فارسی به «پیغامبر» یا «پیامبر» معنا می‌شود؛ یعنی شخصی که پیام الهی را بی‌کم و کاست به بندگان خدا می‌رساند.

۵. قانت و حنیف

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۳

در بخش نخست به اینکه ابراهیم علیه السلام به تنهایی یک امت بود اشاره شد. در این آیه خداوند ابراهیم علیه السلام را به دو وصف دیگر ستود: «قانت و حنیف». قانت از قنوت به معنای اطاعت و پیروی است. ﴿قَانِتًا لِلَّهِ﴾ یعنی او پیوسته بنده مطیع خدا بود.^۴

ابراهیم علیه السلام آن قدر در اطاعت خداوند مصمم بود که حتی آنجا که در خواب به ذبح فرزندش مأمور شد، لحظه‌ای در انجام آن تردید نکرد.

حنیف به معنای خط مستقیم و بی‌اعوجاج است؛ یعنی او همواره در صراط مستقیم و طریق حق گام می‌نهاد^۵ و هرگز انحراف و کژی در فکر، عقیده و گفتار و رفتارش ظاهر نشد.

۱. مریم: ۴۱.

۲. ر.ک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص ۵۴۲.

۳. نحل: ۱۲۰.

۴. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۶۰۳.

۵. همان.

۶. شاکر و برگزیده

﴿شَاكِرًا لِّاٰنْعَمِهِ اٰجْتَبَاۗهُ وَهَدَاۗهُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ﴾^۱

کسانی هستند که نسبت به نعمت الهی بی تفاوتند و شکر آن را به جا نمی‌آورند. ولی ابراهیم علیه السلام سپاسگزار همه نعمت‌های خدا بود؛^۲ به همین جهت خداوند او را برای ابلاغ پیام‌های مهم خویش به نبوت و رسالت برگزید ﴿اٰجْتَبَاۗهُ وَهَدَاۗهُ﴾.

۷. مصطفای در دنیا و صالح آخرت

﴿وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاۗهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ﴾^۳

او منتخب و برگزیده خدا برای رسالت و پیامبری در دنیا و سرمشق اهل جهان است؛ به همین جهت، در جهان دیگر از مقام نیکان و صالحان، بلکه سرسلسله آنان، برخوردار است.

بی‌تردید ابراهیم علیه السلام از بالاترین مقامات صالحان برخوردار است. ولی بنا به نظر برخی مفسران جمله ﴿اِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ﴾ به اجابت دعای وی، که از خدا خواست تا او را به صالحان ملحق کند، اشاره دارد: ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بِالصّٰلِحِيْنَ﴾^۴

علامه طباطبایی مراد از صلاح را در اینجا صلاح ذاتی و شایستگی بالای انسان می‌داند که با عمل صالح به دست نمی‌آید؛ بلکه خداوند از جانب خود آن را به انسان‌های بزرگ عطا می‌کند. چنان‌که از آیه ﴿اِنَّ وِلٰيَّ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰبَ وَهُوَ يَتَوَلّٰى الصّٰلِحِيْنَ﴾^۵ به دست می‌آید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای خود ادعای ولایت الهی و برخورداری

۱. نحل: ۱۲۱.

۲. ابراهیم: ۳۴.

۳. بقره: ۱۳۰.

۴. شعراء: ۸۳؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

۵. اعراف: ۱۹۶.

بالاترین درجه صالحان را دارد. بنابراین ابراهیم علیه السلام در دعای خویش از خداوند الحاق به این درجه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را خواستار شد.^۱

۸. صاحب کتاب آسمانی و اداکننده وظیفه

قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ﴾^۲ «صحف»، جمع صحیفه، به معنای ورقی است که در آن نوشته می‌شود. مقصود از صحف در اینجا همان کتاب است. «وفی» از «توفیه» به معنای ادای کامل است. ابراهیم، که دارای کتاب آسمانی بود، تمام وظایف و تکالیف خویش را به نیکوترین صورت ادا کرد؛ حتی آنگاه که به امر خدا فرزندش را به قربانگاه برد و با دست خود کارد بر گلوی او فشرده، هرگز در ادای این وظیفه سنگین کوتاهی نکرد؛ بلکه تا لحظه‌ای که ندای ﴿قَدْ صَدَّقَت الرُّؤْيَا﴾^۳ را نشنیده بود، همچنان به انجام کارش مصمم و مشغول بود.

۹. پدر مادی و معنوی مردم

در آیه مبارکه ﴿وَمِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾^۴ ابراهیم علیه السلام پدر مسلمانان یا مکیان معرفی شده است. اطلاق این واژه یا به خاطر آن است که اهل مکه در عصر نزول قرآن غالباً از نوادگان ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بودند و یا اینکه ابراهیم علیه السلام چونان پدر معنوی و روحانی برای امت اسلام بوده است؛^۵ چراکه با به جا گذاشتن سنت‌های اصیل دینی، مسیر

۱. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲. نجم: ۳۶-۳۷.

۳. صافات: ۱۰۴-۱۰۵.

۴. حج: ۷۸.

۵. ر.ک: ابوالفتوح رازی، *روض الجنان*، ج ۱۳، ص ۳۶۳.

تربیت و تعلیم امت‌های پس از خویش را هموار کرده است. اینکه از پیامبر اکرم ﷺ نیز وارد شده است: «أنا وعلي أبو هذه الأمة»؛ «من و علی پدران این امتیم»، بی تردید مقصود از این ابوت، همان قیادت و رهبری معنوی است که با تعلیم و تربیت امت همراه است.

۱۰. مهمان نواز و سخاوتمند

داستان مهمان نوازی ابراهیم عليه السلام در چند سوره (هود، حجر و ذاریات) آمده است. از این آیات استفاده می‌شود که ابراهیم عليه السلام با احترام فراوان از مهمانان ناشناس (فرشتگان) استقبال کرد و در پذیرایی از آنها سنگ تمام گذاشت^۲ و با سخاوت مثال‌زدنی - بدون آنکه از آنان بپرسد غذا خورده‌اند یا نه - گوساله‌ای چاق برای آنان کباب کرد.^۳

ابراهیم عليه السلام مهمانان را دوست می‌داشت و از این‌رو کنیه‌اش «ابوالأضياف» یا «أبوالضيافان»، به معنای «پدر مهمانان» یا «پدر مهمانی» بود.^۴ فرشتگان شبانه بر ابراهیم عليه السلام وارد شدند^۵ و به وی سلام کردند.^۶ ابراهیم عليه السلام با اینکه مهمانان را نمی‌شناخت،^۷ سلام آنان را با تحیتی افزون‌تر پاسخ داد.^۸ در واقع فرشتگان سلاماً را به «نصب» آوردند که جمله فعلیه است و دلالت بر یک بار سلام کردن دارد، ولی ابراهیم عليه السلام آن را به «رفع» (سلام) آورد تا جمله اسمیه باشد و دلالت بر ثبات و استمرار داشته باشد.^۹

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۲.

۲. ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ﴾ هود: ۶۹.

۳. هود: ۶۹ و ذاریات: ۲۴-۲۷.

۴. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۱۷۳.

۵. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۷۰.

۶. ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا﴾ ذاریات: ۲۵.

۷. طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۷.

۸. ﴿قَالَ سَلَامٌ﴾ ذاریات: ۲۵.

۹. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۱۷۵.

۱۱. نماد مبارزه با بت پرستی (قهرمان توحید)

از منظر قرآن، ابراهیم علیه السلام نماد مبارزه با بت پرستی است: ﴿تَاللّٰهِ لَآ كَيْدَنَّ أَصَاْمَكُمْ﴾^۱ او یک‌تنه برابر انبوهی از بت پرستان و مشرکان قیام کرد و خدایان پوشالی‌شان را به تمسخر گرفت. او از خطرهای این کار نهراسید و قسم خورد برای نابودی بت‌ها، نقشه‌ای خواهد کشید. ابراهیم علیه السلام در روز عیدی که بت‌کده از جمعیت خالی شده بود، همه بت‌ها را قطعه‌قطعه کرد و تبر را بر گردن بت بزرگ قرار داد: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا ۙ اِلَّا كَيْرًا لَّهُمْ﴾^۲ او با ایجاد چنین صحنه‌ای می‌خواست وجدان خفته مشرکان را بیدار کند تا به ناتوانی و ضعف بت‌هایشان پی ببرند.^۳

قرآن، چهره ابراهیم علیه السلام را در تلاش‌های خالصانه و بی‌امانش در گسترش توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی چنان به تصویر می‌کشد که حقیقتاً عنوان «قهرمان توحید» برازنده شخصیت اوست. مجاهدت و تلاش طاق‌فرسای ابراهیم علیه السلام در تحقق حاکمیت توحید میان بشر، سراسر زندگی آن حضرت را فراگرفته است. او لحظه‌ای در این مبارزه از پا نایستاد.

۱۲. دارای منطقی قوی و استوار

ابراهیم علیه السلام در ابطال قواعد شرک و بت پرستی از استدلال‌های روشن عقلی و براهین منطقی استفاده کرد؛ مثلاً برابر ماه پرستان و خورشیدپرستان، غروب ماه و خورشید بر نفی ربوبیت شان استدلال کرد؛ این استدلال چنان محکم و منطقی بود که مشرکان در مقابل آن پاسخی نداشتند.

۱. انبیاء: ۵۷.

۲. انبیاء: ۵۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۴۲.

خداوند توانایی ابراهیم علیه السلام بر ارائه دلائل محکم را از مواهب الهی شمرده است: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ﴾^۱ چنان که برابر طاعوت آن زمان نمرود چنان محکم ظاهر شد که حتی قدرت اظهار کلمه‌ای را نداشت:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲

آیا ندیدی [و آگاهی نداری از] کسی (نمرود) که بر اثر [غرور ناشی از] حکومتی که خدا به او داده بود با ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش مواجهه و گفت‌وگو کرد؟ و هنگامی که ابراهیم علیه السلام گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند». گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم» [و دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد]. ابراهیم علیه السلام گفت: «خداوند، خورشید را از مشرق می‌آورد؛ [اگر راست می‌گویی] تو آن را از مغرب بیاور!» به این صورت، آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

فصل سوم: دعاها و درخواست‌های ابراهیم علیه السلام در قرآن

از موضوعات جالب توجه در قرآن، دعاها و تقاضاهای پرشمار ابراهیم علیه السلام از پروردگار است^۱ که می‌تواند شایسته‌ترین الگو برای یکتاپرستان باشد. البته برخی از خواسته‌های ابراهیم علیه السلام — مانند مشاهده احیای مردگان، استمرار امامت برای ذریه‌اش یا بعثت پیامبر آخرالزمان — برای دیگران قابل تأسی نیست. در قرآن حدود بیست دعا و خواسته از ابراهیم علیه السلام نقل شده است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۱. بعثت پیامبر خاتم از نسلش

بنابر نقل قرآن، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هنگام ساختن کعبه با هم چنین دعا کردند:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ... رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲

از دعای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام برای اینکه از ذریه آنها پیامبری مبعوث شود، استفاده می‌شود که پیامبر خاتم از نسل ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام است؛ زیرا با این بیان

۱. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. بقره: ۱۲۸-۱۲۹.

بقیه پیامبران که تنها از نسل اسحاق هستند خارج می‌شوند.^۱ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ بعثت خود را اجابت دعای ابراهیم ﷺ می‌دانست.^۲

۲. احیای مردگان

بنابر آیه ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾^۳، ابراهیم ﷺ از اصل امکان زنده شدن مردگان نپرسید؛ بلکه از خدا خواست تا چگونه زنده کردن مردگان را به وی نشان دهد.^۴ روشن است که ابراهیم ﷺ از یقین بالایی به قدرت خدا برخوردار بود؛ ولی می‌خواست با مشاهده چگونگی فعل احیاء به عالی‌ترین مرحله یقین (عین الیقین) ارتقا یابد و در واقع به هر سه نوع معرفت (قلبی، عقلی و تجربی) نایل شود.^۵

۳. تشریف به مقام تسلیم و عبودیت محض

ابراهیم ﷺ در حال ساختن کعبه، با فرزندش اسماعیل ﷺ دعا می‌کند تا هر دو تسلیم محض خداوند باشند: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ﴾^۶. همچنین همین مقام را برای امتی از دودمان خودش درخواست می‌نماید: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ﴾^۷.

اوج مقام تسلیم این دو پیامبر بزرگ در داستان ذبح اسماعیل ﷺ آشکار می‌شود؛ آن

۱. ر.ک: ابن عاشور، *التحریر والتنبؤیر*، ج ۱، ص ۷۰۳.

۲. قال رسول الله ﷺ: «أنا دعوة أبي إبراهيم».

۳. بقره: ۲۶۰.

۴. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۳۶۷.

۵. مغنیه، *الکاشف*، ج ۱، ص ۴۱۰.

۶. بقره: ۱۲۸.

۷. بقره: ۱۲۸.

هنگام که پدر و پسر هر دو برای انجام فرمان الهی مصمم می‌شوند. قرآن با اشاره به این تسلیم پرشکوه می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾^۱ «هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم علیه السلام جبین فرزندش را بر خاک نهاد».

۴. دوری از شرک و بت پرستی

ابراهیم علیه السلام دوری از بندگی بت‌ها را برای خود و فرزندانش خواسته است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾^۲ این نشانه آن است که برای آلوده نشدن به شرک می‌بایست از خدا مدد گرفت و از حضرتش یاری طلبید. همچنین بیانگر آن است که انسان مؤمن باید برای حفظ ایمانش، همواره خائف باشد.^۳

۵. ملحق شدن به صالحان

یکی دیگر از ادعیه ابراهیم علیه السلام این بود که از خدا خواست تا وی را به صالحان ملحق کند: ﴿وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^۴ جالب توجه آنکه قرآن در جای دیگر گویا با اشاره به استجاب این دعا می‌فرماید: «او در جهانی دیگر از صالحان خواهد بود»: ﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۵ و^۶ با اینکه ابراهیم علیه السلام خود از برترین صالحان است، دعا می‌کند تا خدا او را در زمره صالحان قرار دهد و این بیانگر عظمت مقام صالحان در قیامت است.^۷

۱. صافات: ۱۰۳.

۲. ابراهیم: ۳۵.

۳. ر.ک: سمرقندی، تفسیر بحر العلوم، ج ۲، ص ۲۴۵.

۴. شعراء: ۸۳.

۵. بقره: ۱۳۰.

۶. ر.ک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

۷. ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۵۰.

علامه طباطبایی مقصود از الحاق به صالحان را در اینجا، رسیدن به درجه صلاح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و الحاق به آن حضرت می‌داند؛ مرتبه والایی از صلاح که بر اساس آیه **﴿إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾**^۱ خداوند به رسول اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عطا کرده است.^۲

۶. از جمله نمازگزاران بودن

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۳

نکته جالب توجه آنکه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برای خود و ذریه‌اش دو چیز را به صراحت طلب کرده است: یکی امامت^۴ و دیگری از نمازگزاران شدن و این نشانه جایگاه ویژه نماز بین عبادات است.

۷. برخورداری از میراث بهشت پر نعمت

از جمله درخواست‌های ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از خدا این بوده است که خدایا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار بده: **﴿وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾**^۵
توصیف بهشت به مکان پر نعمت (نعیم)، بیانگر آن است که بهشت مملو از نعمت‌های پایدار و بی‌ملال است. این نعمت‌ها آنقدر ارزشمند و بی‌نظیرند که شخصیت بزرگی چون ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آن را از خداوند می‌خواهد.
از آنجا که ارث به مالی گفته می‌شود که بدون رنج و سختی به دست می‌آید، از

۱. اعراف: ۱۹۶.

۲. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۴۶۱.

۳. ابراهیم: ۳۵.

۴. بقره: ۱۲۴.

۵. شعراء: ۸۵.

نعمت‌های بهشتی به ارث تعبیر شده است؛ زیرا نعمت‌های آن برابر اعمال ناچیز ما، موهبتی عظیم و دستاوردی بدون رنج است.^۱

۸. درخواست فهم درست و روشن‌بینی

از دیگر درخواست‌های ابراهیم علیه السلام از خداوند، درست‌فهمی و روشن‌بینی بوده است:

﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا﴾^۲

«حکم» به معنای کمال عقلی، شناخت عمیق، فهم صحیح و قدرت بر داوری درست است که برابر نصوص قرآن از ابزار دست پیامبران است. غالباً این واژه با واژه «علم» همنشین می‌شود. علم به معنای آگاهی و داشتن اطلاعات است. قرآن درباره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾^۳. جالب آنکه در قرآن سه مرتبه این دو واژه همنشین شده‌اند و در هر سه مرتبه، واژه حکم مقدم بر واژه علم آمده است و این نشان از اهمیت فهم درست در کار پیامبران دارد.

۹. خوش‌نامی میان آیندگان

﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۴

بنابر این آیه، ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال می‌خواهد تا نزد آیندگان به نیک‌نامی شناخته شود. این دعای ابراهیم علیه السلام چنان مقرون اجابت شد که حضرتش نزد پیروان همه ادیان آسمانی و حتی نزد مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله محترم و بزرگ شمرده می‌شد. قرآن با اشاره به ذبح اسماعیل علیه السلام می‌فرماید: سنت قربانی را به عنوان نام نیک

۱. رک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۶۳.

۲. شعراء: ۸۳.

۳. قصص: ۱۴.

۴. شعراء: ۸۴.

ابراهیم علیه السلام برای آیندگان قرار دادیم: ﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾^۱.

در روایات از لسان صدق، به وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام تعبیر شده است.^۲ بنابراین مقصود از نام نیک در آیندگان، پیشوایانی از نسل ابراهیم علیه السلام است که مکتب توحیدی او را زنده نگه دارند.

۱۰. طلب آموزش برای خود، والدین و مؤمنان

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾^۳.

قرآن نقل می کند که این دعای ابراهیم علیه السلام در زمان پیری آن حضرت بوده است؛ زیرا در دو آیه پیش از آن از قول وی آمده است: «حمد خدای را که در پیری، اسماعیل علیه السلام و اسحاق را به من بخشید». جالب توجه آنکه قرآن در جای دیگر خبر می دهد که ابراهیم علیه السلام در زمان جوانی اش از پدرش، آزر، تبری جست و دیگر برایش طلب مغفرت نکرد^۴ ولی در اینجا می فرماید در زمان پیری برای والدینش طلب مغفرت کرد. از جمع بین این دو آیه استفاده می شود که آزر، پدر واقعی ابراهیم علیه السلام نبوده است. زیرا اگر پدر واقعی اش بود نمی بایست در زمان پیری، بعد از تبری از او، برای وی دعا می کرد.^۵

۱۱. داشتن نسلی صالح

ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست می کند تا به وی نسلی شایسته و صالح عطا فرماید: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۶.

۱. صافات: ۱۰۸.

۲. ر.ک: ابن حیدر، بیان السعادة، ج ۳، ص ۱۵۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۰۵.

۳. ابراهیم: ۴۱.

۴. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾ (توبه: ۱۱۴).

۵. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۷۹.

۶. صافات: ۱۰۰-۱۰۱.

داشتن فرزندان نیکوکار و شایسته، آنقدر اهمیت فوق العاده‌ای دارد که پیامبران و اولیای الهی برای داشتن آن دست به دعا می‌شدند.

ابراهیم علیه السلام در جای دیگری نیز از خدا می‌خواهد که به او نسلی نمازگزار عطا فرماید: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۱

از آیات متعددی از قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که این دعا به صورت اعجاب‌آمیزی برای ابراهیم علیه السلام به اجابت رسید؛ زیرا سلسله پیامبران و امامان معصوم پس از ابراهیم علیه السلام همه از نسل آن حضرت بودند.^۲

۱۲. رهایی از رسوایی و خواری در قیامت

﴿وَلَا تَحْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾^۳

«لا تخزنی» از ماده «خزی» به معنای شکست روحی و شرمساری است. چنین تعبیری از سوی ابراهیم علیه السلام، نشانه احساس مسئولیت و عبودیت محض او برابر پروردگار است؛ چنانکه سرمشقی برای دیگران نیز هست.

همچنین از آیات قرآن استفاده می‌شود که اولیای الهی با اینکه از مقام عصمت برخوردارند، ولی از آینده خویش در قیامت خائف‌اند. در سوره انسان در داستان دادن افطار به مسکین، یتیم و اسیر، دو بار از خوف اهل بیت علیهم السلام در قیامت سخن به میان می‌آید: ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾^۴؛ و ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۵

۱. ابراهیم: ۴۰.

۲. ر.ک: انعام: ۸۴.

۳. شعراء: ۸۷.

۴. «آنان از روزی که شرّ آن گسترده است بیمناکند» (انسان: ۷).

۵. «ما از پروردگاران ترسانیم در آن روز که عبوس و شدید است» (انسان: ۱۰).

۱۳. آبادانی و امنیت مکه

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾^۱

بنابر این آیه ابراهیم علیه السلام ابتدا از خداوند «امنیت» مکه را تقاضا می کند و سپس «رونق اقتصادی» را می خواهد. از این نکته استفاده می شود تا امنیت در جایی حکم فرما نباشد اقتصاد سالم و پررونق، شکل نمی گیرد.^۲ جایگاه امنیت در جامعه آن قدر مهم است که یکی از شاخصه های اصلی حکومت جهانی مهدوی علیه السلام همین مسئله امنیت است:

﴿وَلْيَبَدِّلْهُمْ مَنْ بَعْدَ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۳

علامه طباطبایی معتقد است منظور از امنیت در دعای ابراهیم علیه السلام امنیت تشریحی است؛^۴ به این معنا که ابراهیم علیه السلام از خداوند خواست تا برای سرزمین مکه حکم حرمت و امن را تشریح کند.

۱۴. فراگرفتن طریقه پرستش خدا

از دعاهای مشترک ابراهیم و اسماعیل علیه السلام هنگام ساختن کعبه عبارت است از:

﴿وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا﴾^۵

«مناسک» از ماده «نسک» در اصل به معنای عبادت است. این کلمه بیشتر درباره اعمال حج به کار می رود. برخی از مفسران گفته اند اینکه به عبادت «نسک» اطلاق می شود، به خاطر آن است که انسان را خالص و پاکیزه می کند.^۶

۱. بقره: ۱۲۶.

۲. ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۵۲.

۳. نور: ۵۵.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۶۹.

۵. بقره: ۱۲۸.

۶. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۳۰۷.

۱۵. توجه گروهی از مردم به آل ابراهیم علیهم السلام

ابراهیم علیه السلام حین اسکان اسماعیل علیه السلام و هاجر کنار بیت‌الله، از خدا می‌خواهد تا قلوب گروهی از مردم را به ذریه‌اش متمایل سازد: ﴿فَجَعَلْ أَفئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾^۱ از آنجا که ابراهیم علیه السلام در این دعا، به جای ضمیر تشبیه (الیهما) از ضمیر جمع «الیهم» استفاده کرده است روشن می‌شود مقصودش تنها اسماعیل علیه السلام و هاجر نبوده است؛ بلکه مرادش از ذریه، که در ابتدای همین آیه آمده است، فرزندان از نسل اسماعیل علیه السلام است. در روایات نیز آمده است که مرادش پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله و فرزندانش از اهل بیت علیهم السلام بوده است.^۲

۱۶. قبولی عمل بنای کعبه

از دعاهای مشترک ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام هنگام ساختن کعبه، درخواست قبولی عمل بنای کعبه بود:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾^۳ اینکه ابراهیم علیه السلام در حال ساختن کعبه و چیدن دیوارهای آن دست به دعا بلند می‌کند، خود درس زمان‌شناسی دعاست و همچنین بیانگر آن است که در حال انجام اعمال شایسته و خیر، دعا به اجابت نزدیک‌تر است.

ابراهیم علیه السلام در این دعا، از باب تواضع برابر عظمت خداوند، نامی از کار بنایی خود نبرد تنها عرضه داشت: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ﴾^۴

۱. ابراهیم: ۳۷.

۲. ر.ک: قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳. بقره: ۱۲۷.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲.

۱۷. قبولی توبه

از دعاهای مشترک آن دو پیامبر بزرگ هنگام بنای کعبه پذیرش توبه بود: ﴿وَتُوبَ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱.
 روشن است توبه پیامبران الهی، توبه از گناه نیست؛ بلکه تضرع خاشعانه و عابدانه‌ای است که از سر بندگی و عبودیت صادر می‌شود؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ پس از گسترش اسلام و ورود خیل عظیم مردم به اسلام، مأوریت می‌یابد تا از باب شکر این نعمت به عبادت و استغفار بپردازد: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ﴾^۲.

۱۸. قبولی دعا و نیایش

از دعاهای ابراهیم علیه السلام که در قرآن آمده است، تقاضای قبولی دعاها و استجابت آن است: ﴿رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ﴾^۳.
 علامه طباطبایی بر این باور است که همه دعاهای ابراهیم علیه السلام که در قرآن آمده است، اجابت شده‌اند؛ زیرا معنا ندارد خداوند دعاهای اجابت‌نشده را در کلامش نقل کند، درحالی‌که خداوند صرفاً کلام حق و واقع را نقل می‌کند: ﴿وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾^۴.

۱۹. تداوم منصب امامت در نسلش

از مهم‌ترین درخواست‌های ابراهیم علیه السلام تقاضای باقی ماندن منصب امامت بین فرزندانش است. منصب امامت پس از تحمل سختی‌های فراوان، از باب جایزه و پاداش به ایشان عطا شد. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

۱. بقره: ۱۲۸.

۲. نصر: ۳.

۳. ابراهیم: ۴۰.

۴. ص: ۸۴.

۵. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱﴾

هنگامی که خداوند چنین عطیه عظیمی به ابراهیم علیه السلام بخشید، وی از خدا خواست تا این رشته در دودمانش باقی بماند و از نسلش منقطع نگردد. خداوند نیز این دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت فرمود و تأکید کرد که امامت عهد من است و تنها به آن دسته از فرزندان که شایستگی و لیاقت آن را داشته باشند و هیچ لکه ظلم و گناهی بر دامن آنان ننشسته باشد عطا می‌شود. خداوند در جای دیگری نیز به این نکته اشاره فرمود:

﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾^{۳۰۲} و چنین شد که امامت در ذریه ابراهیم علیه السلام ماندگار شد.

جمع‌بندی

دعاهای ابراهیم علیه السلام گستره وسیعی از ابعاد مادی و معنوی را در بر می‌گیرد که شامل خود، والدین، فرزندان و امت‌های پس از خویش است. دامنه برخی از این دعاها آن قدر گسترده است که تا قیام قیامت امتداد دارد. این خود سرمشق بزرگی از درس‌های مهم ابراهیم علیه السلام است که در دعاها نباید به اندک قانع بود و از خدای بزرگ باید درخواست‌هایی بزرگ داشت.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. زخرف: ۲۸.

۳. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴.

فصل چهارم: مراحل زندگی ابراهیم علیه السلام

قرآن، داستان ابراهیم علیه السلام را در یک موضع بیان نفرمود؛ بلکه آن را در سوره‌های مختلف و هر جا از زاویه‌ای خاص و متناسب با فضای سوره و اقتضائات نزول آن آورده است. ولی با جمع‌آوری آن آیات، می‌توان داستان زندگی افتخارآمیز حضرت ابراهیم علیه السلام را در سه مرحله دسته‌بندی کرد:

ابراهیم علیه السلام در بابل، ابراهیم علیه السلام در فلسطین و ابراهیم علیه السلام در مکه.

در ادامه، این سه مرحله از زندگی ابراهیم علیه السلام بر اساس آیات قرآن پیگیری می‌شود:

۱. ابراهیم علیه السلام در بابل

بابل، زادگاه ابراهیم علیه السلام، منطقه‌ای زیبا در بین‌النهرین عراق بود که، در زمان ابراهیم علیه السلام، پادشاهی به نام نمرود بر آن حکومت می‌کرد.^۱ در قرآن، محور اصلی قصه‌های ابراهیم علیه السلام در بابل به مبارزات وی با بت پرستی و احتجاجاتش در مقابل آزر، بت پرستان و حاکم آن منطقه (نمرود) اختصاص دارد.

حضور ابراهیم علیه السلام در بابل که بخش نخست زندگانی وی را تشکیل می‌دهد، آکنده از مباحثات و مناظرات است. او از سویی با منطق قوی و برهان روشن و از سویی دیگر با اخلاقی نیکو و روشی پسندیده، انسان‌ها را به یکتاپرستی فرا می‌خواند.

این قسمت از زندگانی ابراهیم علیه السلام، با افکندن وی به آتش به دست مشرکان و بت پرستان خاتمه می‌یابد. ابراهیم علیه السلام به دنبال حادثه آتش، که به نحو معجزه‌آسایی از آن نجات یافت، به فلسطین مهاجرت می‌کند. در ادامه این برخوردها و احتجاجات به اختصار گفته می‌شود:

مناظره ابراهیم علیه السلام با آزر

ابراهیم علیه السلام فرزند تارخ از نوادگان نوح پیامبر علیه السلام بود. او هنوز به دنیا نیامده بود که پدرش را از دست داد. پس از آن، سرپرستی او به عمویش «آزر» واگذار شد. از این جهت ابراهیم علیه السلام او را پدر می‌نامید.^۱

ابراهیم علیه السلام در گام نخست، دعوت به توحید را از عمویش آزر آغاز کرد. وی که از طرف آزر مأمور فروش بت‌ها به بت پرستان شده بود، بر اساس نقل قرآن در سوره مریم، به آزر گفت:

ای پدر، چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ نیازی را از تو برطرف می‌سازد؟ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. ای پدر! شیطان را پرستش مکن؛ زیرا که شیطان نسبت به خداوند رحمان نافرمان بود. ای پدر! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذایی به تو برسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی.^۲

۱. از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که آزر پدر واقعی ابراهیم علیه السلام نبوده است؛ زیرا بر اساس شواهدی از قرآن (شعراء: ۲۱۹) پدران پیامبر تا حضرت آدم علیه السلام نمی‌توانند از مشرکان باشند، درحالی که آزر، مشرک بود. همچنین قرآن خبر می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در همان فصل نخست زندگی که در بابل بوده از آزر تبری جست و طلب مغفرت بر او را ترک کرد؛ ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾ (توبه: ۱۱۴)؛ درحالی که از سوی دیگر قرآن خبر می‌دهد که ابراهیم علیه السلام در آخر عمرش برای پدر و مادرش طلب مغفرت کرد (ابراهیم: ۳۹ و ۴۱). این می‌رساند که آزر نمی‌تواند پدر حقیقی ابراهیم علیه السلام باشد؛ زیرا بعد از تبری از او دیگر طلب مغفرت کردن بی‌معناست. (ر.ک: المیزان، ج ۱۲، ص ۷۸)

از این عبارات استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام با ملاطفت و مهربانی تمام و ارائه استدلال روشن، آزر را به توحید دعوت کرد. ولی آزر در مقابل آن، ابراهیم علیه السلام را به سنگسار شدن تهدید کرد. ابراهیم علیه السلام باز با تمام شکیبایی و بردباری گفت: «سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا»؛ «سلام بر تو! من به زودی از پروردگرم برای تو آمرزش می‌طلبم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است». ولی نصایح و کلمات محبت‌آمیز ابراهیم علیه السلام در آزر هیچ تأثیر مثبتی نداشت.

مناظره ابراهیم علیه السلام با پرستش‌کنندگان اجرام آسمانی

قرآن در سوره انعام گفت‌وگوی ابراهیم علیه السلام با سه گروه ستاره‌پرستان، ماه‌پرستان و خورشیدپرستان را نقل می‌کند. از ظاهر آیات استفاده می‌شود که این ماجرا از آغاز شب شروع شد و تا غروب آفتاب فردا ادامه یافت.

این واقعه در آیات ۷۶ تا ۷۹ سوره انعام چنین حکایت شده است:

هنگامی که تاریکی شب فرا رسید ابراهیم علیه السلام ستاره‌ای را مشاهده کرد و گفت: «این پروردگار من است. اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست ندارم»: «لَا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ» و هنگامی که ماه را دید که طلوع کرده است گفت: «این پروردگار من است». ولی هنگامی که آن هم غروب کرد گفت: «اگر پروردگرم مرا هدایت نکرده بود، من قطعاً از گمراهان بودم». هنگامی که خورشید را دید که طلوع کرده است گفت: «هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ»؛ «این پروردگار من است. این از همه بزرگ‌تر است». اما چون آن هم غروب کرد، گفت: «ای قوم من! به یقین من از آنچه شما آن را شریک خدا قرار می‌دهید بیزار می‌جویم، من روی خود را به سوی کسی

متوجه کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید، درحالی که ایمان من خالص است و از مشرکان نیستم».

بر اساس این آیات، ابراهیم علیه السلام به سه روش بر نفی ربوبیت اجرام آسمانی تمسک کرده است:

۱. رب نمی‌تواند و نباید حتی برای لحظه‌ای ارتباطش را با مربوبش قطع کند. موجوداتی چون ماه و خورشید که گاهی هستند و گاهی غروب می‌کنند، نمی‌توانند رب باشند. زیرا افول و غروب از ویژگی‌های مخلوقات است نه خالق.

۲. موجوداتی که طلوع و غروب دارند خود اسیر قوانین طبیعی این عالم هستند، پس نمی‌توان آنها را مالک و خالق این قوانین دانست.

۳. موجوداتی چون ماه و ستاره، که دارای حرکتند، قطعاً حادث‌اند؛ زیرا حرکت دلیل بر حدوث است. بنابراین نمی‌توانند خالق ابدی و ازلی این جهان باشند؛ بلکه خود مخلوق ضعیفی چون سائر مخلوقات هستند.^۱

ابراهیم علیه السلام با این روش، بطلان آیین پرستندگان اجرام آسمانی را بر آنان آشکار ساخت و با بیانی ساده، ولی استوار و محکم، نواقص باورهای آنان را نمایان کرد. روشن است که ابراهیم علیه السلام هرگز ماه و ستاره را رب خویش نمی‌دانست؛ بلکه با استفاده از این روش قصد داشت آنان را راهنمایی کند. از این رو قرآن پس از بیان این رخداد با اشاره به این حقیقت می‌فرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ»^۲ «اینها دلائل (و روشی) بود که ما به ابراهیم علیه السلام برابر قومش عطا کردیم».

گذشته از این، خداوند شرح این رخداد را با فاء تفریع آغاز کرده است: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا»^۳ و این بیانگر آن است که این جریان پس از آن اتفاق افتاد که

۱. ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۱۳-۳۱۴.

۲. انعام: ۸۳.

۳. انعام: ۷۶.

ملکوت آسمان‌ها و زمین به ابراهیم علیه السلام ارائه شد و او از اهل یقین گردید؛ زیرا در آیه پیش می‌خوانیم: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.^۱

مناظره با قوم و شکستن بت‌ها

ابراهیم، قهرمان توحید، لحظه‌ای از تبیین و ارشاد قومش غفلت نمی‌کرد. او چون طبیعی دردشناس با بیانی روشن و حجتی نیرومند، وجدان‌ها را مخاطب قرار می‌داد و مشرکان را به اعتراف و اقرار وامی‌داشت.

بنابر نقل سوره شعراء، ابراهیم علیه السلام از مشرکان قومش پرسید:

﴿مَا تَعْبُدُونَ... قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ قَالُوا بَلْ

وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ

الْأَقْدَمُونَ؟﴾^۲ شما چه می‌پرستید؟... آیا چون آنان را می‌پرستید، ندای شما را

می‌شنوند؟ یا برای شما سود و زانی دارند؟ آیا در آنچه می‌پرستید تأمل

کرده‌اید؟ هم شما و هم نیاکانتان.

ابراهیم علیه السلام با این سؤالات هدفمند، راه فرار را از هر طرف بر مشرکان بست و راهی جز اعتراف و اقرار باقی نمی‌گذاشت؛ از این رو آنان ضمن اذعان به صحت و قوت استدلال ابراهیم علیه السلام، اقتدا به گذشتگان و نیاکان را تنها دلیل کار خود یاد کردند.

در سوره انبیا در این باره می‌خوانیم: «قومش گفتند: «پدران خود را پرستنده بت‌ها یافتیم». گفت: «هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکار بوده‌اید»: ﴿قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.^۳

۱. انعام: ۷۵.

۲. ابن عاشور، التحریر والتنویر، ج ۶، ص ۱۷۵.

۳. شعراء: ۷۰-۷۶.

۴. انبیا: ۵۳-۵۴.

بدین ترتیب قوم ابراهیم علیه السلام در مقابل استدلال‌های محکم او به زانو درآمدند؛ ولی بر کفر و شرک خویش اصرار ورزیده و حاضر نشدند از عقائد کهنه و خرافاتی خویش دست بکشند. اینجا بود که ابراهیم علیه السلام با شجاعت تمام تصمیم گرفت تا عملاً وارد شده و با دست خویش بت‌ها را بشکند: ﴿وَتَاللَّهِ لَآكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾^۱

ابراهیم علیه السلام نقشه اش را در روز عید، که همه مردم شهر طبق رسوم خویش به بیرون رفته بودند، عملی ساخت. او وارد بتکده شد و مشاهد کرد که مردم شهر غذاهای آماده‌ای را برای تبرک نزد بت‌ها قرار دادند تا غروب، پس از بازگشت، آن را استفاده کنند. ابراهیم علیه السلام رو به بت‌ها کرد و از سر ریشخند و تحقیر به آنها گفت: «چرا چیزی نمی‌خورید؟ چرا سخن نمی‌گویید؟»: ﴿فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ﴾^۲ آنگاه تبر را برداشت و بت‌ها را جز بت بزرگ درهم شکست و تبر را روی شانه بت بزرگ نهاد: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾^۳

قوم ابراهیم علیه السلام چون از جشن عیدانه برگشتند با منظره عجیب بتکده مواجه شدند و از یکدیگر پرسیدند که این کار چه کسی است؟ گفتند: فقط فردی به نام ابراهیم علیه السلام می‌تواند چنین عملی را انجام داده باشد.^۴ ابراهیم را در جمع حاضر کردند و او که منتظر چنین صحنه‌ای بود با کمال اطمینان و قوت قلب رو به قوم فرمود: «این کار بت بزرگ است. اگر بت‌ها سخن می‌گویند از آنها پرسید» ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنْطِفُونَ﴾^۵

جماعت حاضر در مقابل سخنان کوبنده ابراهیم علیه السلام دچار حیرت شدند و اعتراف

۱. انبیاء: ۵۷.

۲. صافات: ۹۱ و ۹۲.

۳. انبیاء: ۵۸.

۴. انبیاء: ۵۹-۶۰.

۵. انبیاء: ۶۳.

کردند که بت‌ها سخن نمی‌گویند.^۱ ابراهیم علیه السلام از این فرصت استفاده کرد و فرمود: آیا به جای خداوند، چیزی را که سود و زیان ندارد می‌پرستید؟^۲

مناظره ابراهیم علیه السلام با نمرود

از جمله مناظرات ابراهیم علیه السلام که در قرآن از آن سخن رفته است مناظره آن حضرت با طاغوت زمان خویش، نمرود، است. بر اساس آیه ۲۶۰ سوره بقره، نمرود از ابراهیم علیه السلام پرسید: «خدای تو کیست؟» ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: «خدای من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند»: ﴿رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾.^۳

نمرود از روی مغالطه دستور داد دو زندانی را حاضر کنند؛ یکی را آزاد کرد و دیگری را به قتل رساند و گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم»؛ ﴿قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ﴾.^۴ ابراهیم علیه السلام گفت: اگر راست می‌گویی: آن را که کشته‌ای زنده کن.^۵ سپس برابر آیه قرآن ادامه داد: خدای من کسی است که همه روزه آفتاب را از مشرق بیرون می‌آورد و اگر تو راست می‌گویی که خدایی، آفتاب را از مغرب بیاور. اینجا بود که آن مرد کافر (نمرود) در پاسخ فرو ماند و مبهوت شد: ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾.^۶

گلستان شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام

مناظرات ابراهیم علیه السلام با طبیعت پرستان و مشرکان و در رأس آنها نمرود، به‌ویژه اقدام

۱. انبیاء: ۶۵.

۲. انبیاء: ۶۶.

۳. بقره: ۲۵۸.

۴. طبری، جامع البیان (تفسیر طبری)، ج ۳، ص ۱۷.

۵. عروسی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۶۷؛ «أحی من قتلته إن كنت صادقاً».

۶. بقره: ۲۵۸.

عملی آن حضرت در شکستن بت ها، دشمنان را به این نتیجه رساند که باید به حذف فیزیکی ابراهیم علیه السلام بیندیشند. آنان پس از مشورت به این نتیجه رسیدند که ابراهیم علیه السلام را برای عبرت دیگران به قتل برسانند یا او را در آتش عظیمی بیندازند: «**قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ**»^۱ «**قَالُوا افْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ**»^۲. آنان برای این کار هیزم فراوانی را جمع کردند و بنای مرتفعی ساختند تا پس از پرتاب ابراهیم علیه السلام در آتش به نظاره آن بنشینند: «**قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ**»^۳.

آتش به قدری شدید و سوزان بود که مجبور شدند ابراهیم علیه السلام را از راه دور و با منجنیق در آن پرتاب کنند.^۴

بنابر روایات فریقین در لحظه پرتاب، جبرئیل به ملاقات ابراهیم علیه السلام آمد و گفت: «**الک حاجة**»؛ «آیا نیازی داری»؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: «**أما إلیک فلا**»؛^۵ «اما به تو، نه». جبرئیل مقصود ابراهیم علیه السلام را دریافت و از این رو گفت: «**فاسأل ربک**»؛ «پس از خدایت بخواه». ابراهیم علیه السلام در پاسخ گفت: **حسبی من سؤالی علمه بحالی**؛ آگاهی خدا از حال من کفایت می کند و نیازی به درخواست من نیست».^۶

مردم از اطراف و اکناف جمع شده بودند و نمرود هم با غرور و مستی به نظاره نشسته بود. با منجنیق ابراهیم علیه السلام را در آتش پرتاب کردند و غریو شادی مردم صحرا را پر کرده بود. ولی ناگهان دیدند شعله های آتش به گلستان زیبایی تبدیل شد:^۷ «**قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ**»؛^۸ این چنین خداوند ابراهیم علیه السلام را از آتش نجات بخشید.

۱. انبیاء: ۶۸.

۲. عنکبوت: ۲۴.

۳. صافات: ۹۷.

۴. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۲.

۵. شیخ صدوق، *امالی صدوق*، ص ۴۵۷.

۶. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۶۸، ص ۱۵۶.

۷. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۸، ص ۷۰۴.

۸. انبیاء: ۶۹.

بر اساس روایات این داستان در سن جوانی ابراهیم علیه السلام (۱۶ یا ۲۶ سالگی اش) اتفاق افتاد و نمرود با دیدن این اعجاز دیگر نتوانست شدت عمل به خرج دهد و تنها با فشار و سخت‌گیری بر ابراهیم علیه السلام وی را مجبور به ترک سرزمین بابل کرد. بنا به نقل ابن اثیر نمرود، ابراهیم علیه السلام را به شام تبعید کرد.^۳

بدین ترتیب زندگی ابراهیم علیه السلام در بابل به پایان راهش رسید.

۲. ابراهیم علیه السلام در فلسطین

ابراهیم علیه السلام در بابل بسیار تلاش کرد تا قومش را به شاهراه توحید هدایت کند؛ ولی هر چه بیشتر تلاش کرد کمتر نتیجه گرفت. از این رو تصمیم گرفت از بابل مهاجرت نماید یا اینکه به نوعی تحت فشار نمرودیان از بابل تبعید شد.

ابراهیم علیه السلام قبل از ترک بابل، با ساره،^۴ دخترخاله اش، که به وی ایمان آورده بود، ازدواج کرد. پس از ازدواج موضوع مهاجرتش را با همسرش در میان گذاشت و چنین گفت: «من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا هدایت خواهد کرد»؛ «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ»^۵. لوط هم به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و ابراهیم علیه السلام گفت: «من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم»؛ «فَأَمِّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي»^۶.

ابراهیم علیه السلام با همسرش ساره و لوط، از بابل به شام مهاجرت کرد.^۷ قرآن در این باره

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۸۷.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱۱، ص ۳۰۴.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۹۹.

۴. طبق روایات شیعه ساره دخترخاله ابراهیم و خواهر لوط است؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴؛

طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۲۲۹.

۵. صافات: ۹۹.

۶. عنکبوت: ۲۶.

۷. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۷۱.

می فرماید: «وَجَنَّتَاهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»^۱. بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام این پیامبر بزرگ، وارد سرزمین فلسطین شد و ادامه رسالت الهی خویش را بین مردم آن دیار دنبال کرد.

قرآن به چند برش از رخداد‌های زندگی ابراهیم علیه السلام در فلسطین اشاره می کند که در ادامه می آید:

ابراهیم علیه السلام و ساره

ساره، دخترخاله ابراهیم، زنی زیبا و ثروتمند بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد^۲ و در جوانی دیار خویش را به قصد همراهی همسرش ترک کرد. او در این هجرت سختی ها را به جان خرید و اموالش را به ابراهیم علیه السلام بخشید. ساره به رغم برخورداری از نعمت‌های فراوان، فرزندی نداشت. او اولین زنی بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد.^۳ ساره از زنان بافضیلتی است که قرآن در مواردی، کنار نام ابراهیم علیه السلام و اسحاق و اسماعیل علیه السلام، از ایشان نیز یاد کرده است.^۴

ساره که خود از داشتن فرزند محروم بود، کنیزش، هاجر را به ابراهیم علیه السلام داد تا از وی فرزندی بیاورد.^۵ در واقع اسماعیل علیه السلام، مولود همین بخشش ساره است. ساره پس از آنکه به دوران پیری و یائسگی رسید، با بشارت فرزنددار شدن از سوی فرشتگان روبرو شد و در تعجب و شگفتی فرو رفت.^۶ پس از مدتی در کمال ناباوری خداوند به وی

۱. انبیاء: ۷۱.

۲. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۷۰.

۳. همان، ص ۳۷۰-۳۷۱.

۴. هود: ۷۱-۷۲؛ ذاریات: ۲۹ و ۳۰.

۵. ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۳۷۱.

۶. هود: ۷۱-۷۲؛ ذاریات: ۲۹ و ۳۰. برابر نقل آیه «فبشرناها باسحاق» فرشتگان بشارت فرزنددار شدن را به خود

ساره داده بودند. بقیه آیه هم مؤید همین مضمون است.

اسحاق را عنایت می‌کند. بنابر نقل او در سن نودسالگی دارای فرزند شد.^۱ در روایات آمده است که سرپرستی فرزندان شیعیان که در کودکی از دار دنیا می‌روند در عالم برزخ به ابراهیم علیه السلام و ساره واگذار می‌شود تا آنها را تربیت کرده و به والدینشان تحویل دهند.^۲ ساره در سن ۱۲۷ سالگی در منطقه بیرون (شهر الخلیل فعلی) درگذشت و در آنجا مدفون شد. پس از وی ابراهیم علیه السلام و اسحاق و یعقوب نیز در همان محل دفن شدند.^۳

ابراهیم علیه السلام و هاجر

«هاجر» هدیه پادشاه مصر به ساره بود.^۴ وقتی ساره به سن یائسگی رسید برای آنکه از ابراهیم علیه السلام فرزندی بماند کنیزش، هاجر را به ابراهیم علیه السلام فروخت.^۵ ابراهیم علیه السلام در سن پیری از هاجر دارای فرزندی به نام اسماعیل علیه السلام شد؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ﴾.^۶

نام هاجر در قرآن نیامده است، او مادر اسماعیل علیه السلام، اولین فرزند ابراهیم علیه السلام و مادر عرب است که پیامبر آخرالزمان از نسل او است.

بخش‌هایی از مناسک حج و عمره، از قبیل سعی بین صفا و مروه، بازسازی نمادین تلاش‌های هاجر است. از این رو مسلمانان به شدت وی را تکریم می‌کنند. محل دفن او کنار مسجدالحرام، کنار خانه خدا و در حجر اسماعیل علیه السلام قرار دارد.^۷

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۹۰؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۹۳.

۳. مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۲، ص ۵۲-۵۳.

۴. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۷۰.

۵. طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۲۳۱.

۶. ابراهیم: ۳۹.

۷. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۷.

پس از تولد اسماعیل علیه السلام، گویا ساره به خاطر آنکه خود فرزندی نداشت دچار ناراحتی شد. از این رو ابراهیم علیه السلام مأمور شد تا هاجر و اسماعیل علیه السلام را از ساره دور کرده و به سرزمین مکه منتقل نماید.^۱ بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام، هاجر و فرزند شیرخوارش را در بیابانی خشک و بی آب و علف، کنار بیت الله سکنا داد: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾.^۲

بر اساس روایت امام صادق علیه السلام هنگامی که هاجر و اسماعیل علیه السلام تنها شدند، اسماعیل علیه السلام تشنه شد. هاجر برای یافتن آب، هفت بار فاصله کوه صفا و مروه را طی کرد، ولی آبی نیافت و چون نزد اسماعیل علیه السلام برگشت، دید آب از زیر پایش می جوشد. این محل به چاه زمزم معروف شد و این واقعه سبب وجوب سعی بین صفا و مروه به عنوان یکی از اعمال حج شد.^۳

بنابر نقل دیگر از امام صادق علیه السلام پس از آنکه هاجر رحلت کرد، فرزندش، اسماعیل علیه السلام، مادرش را در محل حجر اسماعیل علیه السلام دفن نمود و قبرش را مرتفع ساخت و بر روی آن دیواری بنا کرد تا مردم روی آن پا نگذارند.^۴ در روایتی دیگر می خوانیم: «مسلمانان هنگام طواف، به احترام قبر او دور حجر اسماعیل علیه السلام می گردند و نباید داخل حجر شوند تا پا روی قبر هاجر نگذارند».^۵

زنده شدن پرندگان

یکی از حوادث خارق العاده در زندگی ابراهیم علیه السلام در شام، داستان زنده شدن پرندگان است.^۶

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲. ابراهیم: ۳۷.

۳. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۲.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۷.

۵. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۲.

۶. مفسران از اینکه در این قضیه سخن از کوه آمده است، استفاده می کنند که این داستان در شام اتفاق ←

این قصه در قرآن تنها در یک آیه آمده است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُنْجِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّ لِيُظْمَرَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

بنابر روایات، روزی ابراهیم علیه السلام از کنار دریایی می‌گذشت و ناگهان مرداری را مشاهده کرد که مقداری از آن داخل آب و مقداری در خشکی قرار داشت. حیوانات دریایی و صحرائی و هوایی مشغول خوردن مردار بودند. ابراهیم علیه السلام با دیدن این منظره به فکر کیفیت زنده شدن مردگان پس از مرگ افتاد که چگونه خداوند این متفرقات را جمع کرده و دوباره برمی‌گرداند. به دنبال این قضیه، ابراهیم علیه السلام از خدا خواست تا کیفیت زنده کردن مردگان را به وی نشان دهد. خداوند در پاسخ فرمود: «تو که ایمان آورده‌ای دیگر چرا چنین سخنی می‌گویی؟» عرض کرد: «آری ایمان آورده‌ام، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد». در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که سؤال ابراهیم علیه السلام صرفاً در زمینه چگونگی فعل خداوند بوده و با ایمان منافاتی نداشت و در توحید ابراهیمی نقصانی نبود.^۲

بنابر این روایت، ابراهیم علیه السلام خواستار مشاهده چگونگی افاضه حیات از خداوند بود و از این رو سؤال کرد که چگونه مردگان را زنده می‌کنی: ﴿كَيْفَ تُنْجِي الْمَوْتَىٰ﴾؛ نه اینکه چگونه زنده می‌شوند؟

خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود، حال که چنین است چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را پس از ذبح، قطعه‌قطعه کن و گوشتشان را درهم آمیز. سپس بر سر هر کوهی، قسمتی از آن گوشت‌ها را قرار بده و آنگاه آنها را صدا بزنی تا به سرعت به سوی تو

→ افتاده است؛ زیرا در منطقه بابل کوهی وجود نداشت. ر.ک: *المیزان*، ج ۲، ص ۳۷۷. در سخنی از ابن عباس آمده است که این ماجرا، پیش از فرزندان شدن ابراهیم علیه السلام و نزول صحف بر وی بوده است. ر.ک: قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن* (تفسیر قرطبی)، ج ۳، ص ۱۹۶.

۱. بقره: ۲۶۰.

۲. بحرانی، *البرهان*، ج ۱، ص ۵۳۵.

آیند: ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾.

بنابر روایت امام صادق علیه السلام، ابراهیم علیه السلام طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ را انتخاب کرد.^۱ دانشمندان انتخاب این چهار نوع را به عنوان مظاهر روحیات و خلقیات چهارگانه انسان‌ها تفسیر کرده‌اند؛ طاووس مظهر خودنمایی و تکبر، خروس مظهر تمایلات جنسی، کبوتر مظهر لهو و لعب، و کلاغ مظهر آرزوهای دور و دراز. مولوی هم با اشاره به همین نکته گفته است:

سر بُر این چار مرغ زنده را سرمدی کن خلق ناپاینده را
بطّ و طاووس است و زاغ است و خروس این مثال چهار خلق اندر نفوس
بط حرص است و خروس آن شهوت است جاه چون طاووس و زاغ اُمنیت است^۲
به هر حال از تعبیر «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» «به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی» استفاده می‌شود که سؤال ابراهیم علیه السلام درباره اصل معاد نبوده است؛ بلکه تنها از چگونگی زنده کردن سؤال کرده است. در ادامه آیه هم خداوند از وی پرسید: «مگر ایمان نیاورده‌ای»: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ». ابراهیم علیه السلام پاسخ می‌دهد: «آری ایمان آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد»: «بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لَّيُظْمِنَنَّ قَلْبِي». این پرسش و پاسخ برای آن بود تا کسی از درخواست ابراهیم علیه السلام برداشت سوء نکند.

با این پرسش و پاسخ روشن شد که ابراهیم علیه السلام از حیث ایمان عقلی و منطقی به معاد، مشکلی نداشت. او در پی شهود عینی و علم‌العیان بود تا باعث آرامش نفس وی شود.^۳ جالب توجه اینکه تعبیر به «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ» آمده که استفهام تقریری است؛ یعنی تو که ایمان

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. مولانا، مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۳. ر.ک: طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۷۷.

آورده‌ای، دیگر چرا چنین سؤالی می‌کنی؟!^۱ در واقع اگر در اینجا احتمال شک و تردید درباره ابراهیم علیه السلام می‌رفت، می‌بایست «الم تؤمن» می‌آمد تا به معنای عتاب و سرزنش باشد.^۲

ابراهیم و لوط علیهما السلام

لوط علیه السلام از خویشاوندان نزدیک ابراهیم علیه السلام بود که در بابل پس از ماجرای گلستان شدن آتش، به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد: «فَأَمِّنْ لَهُ لُوطٌ»^۳ و همراه وی به فلسطین مهاجرت کرد. او آن قدر اوج گرفت تا به مقام نبوت نائل شد؛ هرچند همچنان در آیین ابراهیم علیه السلام بود.^۴

با شیوع فساد و فحشا در سدوم (قسمت پائینی شامات) ابراهیم، لوط را به آن دیار اعزام کرد.^۵ ابراهیم و لوط علیهما السلام برای ارشاد و هدایت مردم آن سامان، تلاش‌های زیادی کردند؛ ولی آنان همچنان در مسیر فساد و شهوترانی اصرار می‌ورزیدند تا اینکه خداوند فرشتگانی را برای عذاب آنان فرستاد. فرشتگان عذاب ابتدا بر ابراهیم علیه السلام وارد شدند.^۶ فرشتگان با ورود بر ابراهیم علیه السلام، ابتدا بشارت فرزند را دادند و پس از آن مأموریت خویش را درباره نزول عذاب بر قوم لوط بیان کردند.

ابراهیم علیه السلام برای مهمانان ناشناس غذایی طبخ کرد. ولی آنان دست به غذا نبردند و ابراهیم علیه السلام بیمناک شد. آنان خود را معرفی کرده و گفتند: نهراس؛ سپس او را به

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۳۷۳.

۳. عنکبوت: ۲۶.

۴. المیزان، ج ۸، ص ۱۸۳.

۵. همان.

۶. داستان ورود فرشتگان بر ابراهیم علیه السلام در آیات ۶۹-۷۶ هود و ۵۱-۵۶ حجر، ۳۱ و ۳۲ عنکبوت و ۲۴ و ۲۵

فرزندی دانا بشارت دادند: ﴿لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بَعْلَامٍ عَلِيمٍ﴾^۱. جالب آنکه منظور از این بشارت، بشارت به اسحاق است که چند سال پس از اسماعیل علیه السلام به دنیا آمد. در واقع ابراهیم علیه السلام پس از اسماعیل علیه السلام، که آن هم در حال پیری به وی داده شد، دیگر انتظار فرزند بعدی را نداشت، از این رو با این بشارت بسیار شگفت زده شد و گفت: ﴿قَالَ أَبَشِّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ﴾^۲.

آنگاه ابراهیم علیه السلام از آنان پرسید برای چه امر مهمی آمده‌اید؟ آنان گفتند: ﴿إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ﴾^۳. ابراهیم علیه السلام که از نگرانی نخست بیرون آمده بود در باب این مأموریت با فرشتگان به مجادله پرداخت تا شاید عذاب را به تأخیر اندازند: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾^۴. ولی فرشتگان اطمینان دادند که دیگر راهی برای نجات آنان وجود ندارد؛ زیرا فرمان عذاب از ناحیه پروردگار صادر شده و دیگر برگشتی ندارد: ﴿يَا اِبْرَاهِيمُ اٰنَا اَعْرَضُ عَنْ هٰذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ لَآيِهَمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَّرْدُوْدٍ﴾^۵.

تعبیر به مجادله ﴿يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾^۶ کنار مدح خداوند از ابراهیم علیه السلام به عنوان شخصی حلیم، اواه و منیب: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾^۷، بیانگر آن است که این مجادله ابراهیم علیه السلام از سرِ دردمندی و دل‌سوزی بوده است و از این رو کار وی امری پسندیده و بر اساس خصال انسانی بوده است.^۸

۱. ذاریات: ۲۸.

۲. حجر: ۵۴.

۳. هود: ۷۰.

۴. هود: ۷۴.

۵. هود: ۷۶.

۶. هود: ۷۴.

۷. هود: ۷۵.

۸. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۰۹.

مفاد همین مجادله در سوره عنکبوت بدین مضمون آمده است که ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: ﴿إِنَّ فِيهَا لُوطًا﴾.^۱

در روایتی از امام صادق علیه السلام در بیان مجادله ابراهیم علیه السلام آمده است که وی از فرشتگان پرسید: «اگر بین آنان صد مؤمن باشند، آیا باز هم عذاب را نازل می‌کنید؟» گفتند: «نه». ابراهیم علیه السلام همین‌طور عدد صد را کم کرد تا به یک نفر رسید و آنگاه گفت: ﴿إِنَّ فِيهَا لُوطًا﴾.^۲

فرشتگان در پاسخ گفتند: «عذاب پس از خروج لوط و پیروانش از شهر اتفاق می‌افتد».^۳ این رخدادها مهم‌ترین اتفاقات زندگانی ابراهیم علیه السلام در شامات بود که در قرآن به آن اشاره شد. در قسمت بعدی به ماجراهای ابراهیم علیه السلام در مکه می‌پردازیم.

۳. ابراهیم علیه السلام در مکه

بخش پایانی داستان ابراهیم علیه السلام به ماجراهای آن حضرت در مکه برمی‌گردد. نقطه شروع این ماجراها از اینجا بود که ابراهیم علیه السلام پس از آنکه با هاجر ازدواج کرد و خداوند به وی اسماعیل علیه السلام را بخشید، تکدر خاطری برای ساره پدید آمد. همین بهانه کافی بود تا خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور دهد هاجر و فرزندش را به سرزمین مکه برده و در آنجا سکنا دهد.^۴ این بود که ابراهیم علیه السلام همراه هاجر و نوزادش به سرزمین مکه عزیمت کرد.

اسکان دادن زن و فرزند در مکه

از آیات قرآن برمی‌آید که ورود ابراهیم علیه السلام به مکه و اسکان خانواده‌اش در آنجا،

۱. عنکبوت: ۳۲.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۲۷.

۴. ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (ذاریات: ۳۵).

۵. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

همه بر اساس مقدرات الهی بود تا زمینه ظهور پیامبر آخرالزمان در این منطقه فراهم شود. ابراهیم در این سفر مأمور شد خانواده‌اش را در بیابانی سخت و دور از آبادی اسکان داده و خود از راهی که آمده بود برگردد؛ مأموریتی عجیب و طاقت‌فرسا او که پس از سال‌ها انتظار و در دوران پیری، چشمش به فرزندش، اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام، روشن شده بود، می‌بایست او را در سرزمین بی‌آب و علفی رها کند و از تمام تمایلات پدرانه‌اش به فرزند چشم‌پوشی کند.

این است که پس از انجام مأموریت و در آخرین لحظات وداع با حالتی متضرعانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمینی بی‌آب و علف و کنار خانه‌ای که حرم توست اسکان داده‌ام تا نماز را بر پا دارند؛ تو قلوب گروهی از مردم را متوجه آنان کن و از ثمرات به آنها روزی ده تا شاید آنان شکر تو را به جای آورند. ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُونِ آبٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾.^۱ او خواهان گرایش دل‌هایی از مردم به سوی ذریه‌اش شد.

از این آیه چند نکته مهم استفاده می‌شود از جمله:

- مکه در آن زمان خشک و بی‌آب و علف بود و هیچ زراعتی در آن نمی‌شد؛ زیرا انسانی در آن سامان زندگی نمی‌کرد.

- با اینکه هنوز کعبه در آن روز به دست ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بنا نشده بود، ولی تعبیر به ﴿عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾ نشان می‌دهد که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آن نقطه زمین را می‌شناخت. او می‌دانست بیت‌الله الحرام در آن نقطه واقع شده است.

- ابراهیم هدف از این سفر اسرارآمیز را اقامه نماز دانسته و با تعبیر ﴿لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ فهمانده است که قصه غصه‌دار شدن ساره از فرزنددار شدن هاجر بهانه‌ای بیش نبود.

اهداف بلندتری در این کوچ عظیم نهفته است.

با اینکه از فرزندان ابراهیم علیه السلام در این ماجرا تنها یک نفر، آن هم اسماعیل علیه السلام شیرخوار، حضور دارد، ولی تمام افعال و ضمائر در این آیه به صورت جمع می‌آید: ذریّه که معنای جمعی می‌دهد، لیقیموا، إلیهم، ارزقهم، لعلمهم، یشکرون. این نشان می‌دهد که مراد ابراهیم علیه السلام در این نیایش تنها اسماعیل علیه السلام نبوده است؛ بلکه سخن از نسلی است که در آینده خواهند آمد؛ کسانی که برپاکندگان نماز در پیکره بشریت‌اند.

جالب آنکه اگر این ضمائر و افعال به اسماعیل علیه السلام و هاجر برمی‌گشت، می‌بایست به صورت تشبیه می‌آمد، نه جمع. در روایات می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فرمود: «نحن هم ونحن بقیة تلك الذریة»؛ «ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بقیه ذریه ابراهیم علیه السلام هستیم که دل‌های مردم به سوی ما گرایش دارد»؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود.^۱

ابراهیم علیه السلام، زن و فرزندش را در صحرا نهاد و خود به امر خدای حکیم برگشت. چیزی نگذشت که با تشنگی اسماعیل علیه السلام و پدید آمدن آب زمزم، زمینه حضور پرندگان در آن بیابان پیش آمد. قبیله بیابانگرد «جرهم» که از آن نزدیکی عبور می‌کرد، با دیدن پرندگان به وجود آب در منطقه پی بردند و به دنبال آن هاجر و اسماعیل علیه السلام را یافتند. بدین وسیله خداوند وسایل نجات آنان را فراهم ساخت. قبیله جرهم برای همیشه در مکه ساکن شدند و رفته‌رفته مکه به صورت شهری قابل سکونت درآمد. هاجر و اسماعیل علیه السلام با احترام در آن شهر به زندگی ادامه دادند.^۲ بر اساس آیه ۳۵ سوره ابراهیم علیه السلام: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» مکه در زمان حیات ابراهیم علیه السلام، به صورت شهر درآمد.^۳

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. ر.ک: قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۶۸.

مأموریت برای ساختن کعبه

از آیات قرآن استفاده می‌شود که کعبه پیش از ابراهیم علیه السلام ساخته شده بود.^۱ حتی پایه‌های کعبه پیش از وی موجود بود. زیرا بر اساس آیه ۱۲۷ سوره بقره، ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بر پایه‌های به‌جامانده از زمان‌های گذشته بنا کرده است.^۲ آیه ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾^۳ هم می‌تواند مؤید این مطلب باشد؛ زیرا (بوئنا) بر اساس نقل علی بن ابراهیم قمی به معنای شناساندن محل آمده است.^۴ معنای این سخن آن است که کعبه از قبل در آن محل بنا شده بود؛ ولی چون دست تطاول زمان آن را تخریب کرده بود، محلش به ابراهیم علیه السلام نشان داده شد تا ایشان دوباره در همان محل، کعبه را بازسازی کند.

در هر حال از ظاهر آیات استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام در سفرهای بعدی، که به مکه برگشت و اسماعیل علیه السلام بزرگ شده بود، مأموریت یافت با فرزندش به نوسازی کعبه مبادرت نماید.

قرآن این موضوع را در سوره بقره آیه ۱۲۷، چنین حکایت می‌کند: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در اینجا به جای آنکه لفظ اسماعیل علیه السلام را بلافاصله به ابراهیم علیه السلام عطف کند و بفرماید: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»، کلمه «واسماعیل» را پس از اتمام جمله قبلی به «ابراهیم» عطف کرده است. این مسئله بیانگر آن است که در ساختن کعبه، ابراهیم علیه السلام نقش اصلی را به عهده داشت و اسماعیل علیه السلام به‌مثابه شاگرد بنا، پدرش را در ساختن کعبه یاری می‌کرد.^۵ البته در برخی از روایات

۱. ر.ک: آیه ۹۶ آل عمران: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾.

۲. برداشت از آیه ۱۲۷ سوره بقره: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾.

۳. حج: ۲۶.

۴. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳.

۵. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۰۲؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲.

آمده است که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هر دو مأموریت یافتند تا کعبه را بسازند؛^۱ همان گونه که به تصریح قرآن هر دو مأموریت داشتند تا خانه کعبه را پاکیزه دارند: «وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ»^۲. هرچند مقصود از طهارت در این آیه می‌تواند اعم از طهارت معنوی و ظاهری باشد، برخی از مفسران با تکیه بر سیاق، آن را به طهارت معنوی، یعنی پیراستگی آن از شرک، حمل کرده‌اند.^۳

جایگاه اسماعیل علیه السلام

اسماعیل علیه السلام از پیامبران بزرگ است که قرآن بارها از وی به بزرگی یاد کرده است. به تصریح قرآن، ابراهیم علیه السلام از خداوند فرزند صالحی درخواست کرد: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ الصَّالِحِينَ»^۴ و پس از گذشت مدت مدیدی خداوند به ابراهیم علیه السلام بشارت فرزندى حلیم را داد: «قَبَشْرَنَاهُ بِعِلْمٍ حَلِيمٍ»^۵ و بدین ترتیب اسماعیل علیه السلام، به عنوان فرزندى صالح و حلیم، به ابراهیم علیه السلام عنایت شد.

در وجه توصیف اسماعیل علیه السلام به «حلیم» گفته شده است که به خاطر آمادگی وی برای قربانی شدن بوده است.^۶

اسماعیل علیه السلام پس از آنکه از مأموریت پدر برای ذبح آگاه شد بدون درنگ عرضه داشت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۷. این آیه نشانگر آن است که اسماعیل علیه السلام در آن سنین نوجوانی به چه مقام عظیمی از معرفت توحیدی نائل شده

۱. ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

۲. بقره: ۱۲۵.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

۴. صافات: ۱۰۰.

۵. صافات: ۱۰۱.

۶. سبحانی، منشور جاوید، ج ۱۱، ص ۲۷۵.

۷. صافات: ۱۰۲.

بود که برابر اراده خداوند، تسلیم محض بود. همین معنا را خداوند با عبارت ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا﴾ چون پسر و پدر هر دو تسلیم فرمان الهی شدند،^۱ ستوده است.

تعبیر اسماعیل علیه السلام به ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾ سراسر حکایت از تواضع و ادب است. او به پدر نگفت که مرا ذبح کن یا آنچه می خواهی انجام بده؛ بلکه با اشاره به امر الهی، پدر را به اجرای آن فرمان ترغیب کرد تا ضمن اعلام رضایت خویش، قلب پدر را تسکین دهد که این فرمان، فرمان خداست و در اجرای آن نباید تعللی روا داشت.^۲

همچنین ستودن اسماعیل علیه السلام به وصف صبر در آیه ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ﴾^۳ بیانگر شکیبایی اسماعیل علیه السلام در واقعه ذبح است.^۴

ابراهیم علیه السلام به خوبی نعمت وجود اسماعیل علیه السلام را قدر می شناخت و به عنوان یکی از عطایای بزرگ الهی، برای چنین نعمتی شکر می کرد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ﴾.^۵

ذبح فرزند

چنان که گذشت خداوند، ابراهیم علیه السلام را به فرزندى بردبار و شکیبا بشارت داده بود.^۶ پس از آنکه آن فرزند (اسماعیل علیه السلام) به سن تلاش و کار رسید، ابراهیم علیه السلام در رؤیایی وحیانی دید که فرزندش را به قربانگاه برده و ذبح می کند. وقتی خوابش را برای فرزند تعریف کرد، اسماعیل علیه السلام بدون درنگ پدر را به امتثال فرمان الهی فراخواند، ولی وقتی که ابراهیم علیه السلام شروع به ذبح کرد، ندایی از سوی پروردگار شنید که: «ای ابراهیم به

۱. صافات: ۱۰۳.

۲. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۲۷۳-۲۷۴.

۳. انبیاء: ۸۵.

۴. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۷۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱۵، ص ۱۰۱.

۵. ابراهیم: ۳۹.

۶. صافات: ۱۰۱.

رؤیای خود تحقق بخشیدی و آن آزمایش روشن برای تو بود. تو را به ذبحی بزرگ باز خریدیم». این داستان در آیات ۱۰۷-۱۰۱ سوره صافات وارد شده است:

﴿فَبَشِّرْهُ بِبُحْرَانٍ إِذْ يَبْحَثُ فِي فِئْتَانِ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا سِوَى بَعْضِهَا إِلَىٰ بَعْضٍ يَخْتَلِفُ أَلْوَانُهُمْ فِيهَا كَأَلْوَانِ النَّارِ فَسَاءَ لِلَّذِينَ أُكْرِهُوا ذِكْرَ ذَٰلِكَ يَوْمَ تَخْرُجُ السَّاعَةُ ۗ وَسَاءَ لِلْمُنَافِقِينَ فِي حَقِّ اللَّهِ كَذِبًا إِذْ يُبْعَثُونَ ۗ وَاللَّهُ يَخْتَلِفُ فِي مَا تَحْكُمُونَ ۗ فَكَلَّمْنَا بَلْعَمَ مَعَهُ السَّعْيِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ۗ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ۗ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ۗ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكُمْ نَحْزِي الْمُحْسِنِينَ ۗ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ۗ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ۗ﴾

تعبیر به «غلام حلیم» تنها بر اسماعیل علیه السلام قابل انطباق است؛ زیرا عبارت ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ﴾ بیانگر آن است که داستان ذبح اسماعیل علیه السلام در زمان کودکی (۱۳ سالگی)^۱ وی اتفاق افتاده است. در آن صورت اگر مراد از ذبح، اسحاق باشد با آیه ﴿فَبَشِّرْهُ بِبُحْرَانٍ إِذْ يَبْحَثُ فِي فِئْتَانِ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا سِوَى بَعْضِهَا إِلَىٰ بَعْضٍ يَخْتَلِفُ أَلْوَانُهُمْ فِيهَا كَأَلْوَانِ النَّارِ فَسَاءَ لِلَّذِينَ أُكْرِهُوا ذِكْرَ ذَٰلِكَ يَوْمَ تَخْرُجُ السَّاعَةُ ۗ وَسَاءَ لِلْمُنَافِقِينَ فِي حَقِّ اللَّهِ كَذِبًا إِذْ يُبْعَثُونَ ۗ وَاللَّهُ يَخْتَلِفُ فِي مَا تَحْكُمُونَ ۗ فَكَلَّمْنَا بَلْعَمَ مَعَهُ السَّعْيِ﴾ سازگار نخواهد بود؛ زیرا بنابر این آیه خداوند پس از بشارت ساره به داشتن فرزندی به نام اسحاق، وی را به آمدن یعقوب، نوه اش پس از اسحاق بشارت داد و این نشان می‌دهد که اسحاق آن قدر می‌ماند که صاحب فرزندی به نام یعقوب می‌شود. بنابراین ذبح او در کودکی بی‌وجه خواهد بود. گذشته از آن اسحاق هرگز به حجاز گام نهداد و اسماعیل علیه السلام هم هرگز به شام پا نگذاشت.^۳ بنابراین وجود تنها یک قربانگاه، آن هم در مکه، ذبیح بودن اسماعیل علیه السلام را تأیید می‌کند.^۴

در اسرار این فرمان شگفت‌انگیز الهی به ذبح فرزند گفته شد که خداوند از این راه می‌خواست تا با آزمودن ابراهیم علیه السلام، موانع مقام خلت را از خلیش بردارد^۵ و ابراهیم علیه السلام

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۲۱.

۲. هود: ۷۱.

۳. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۴۳.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۳۲.

۵. ر.ک: انصاری، کشف‌الاسرار، ج ۸، ص ۳۰۰.

را الگویی برای تقرب به خدا قرار دهد.^۱ وقتی ابراهیم علیه السلام در این آزمون سربلند بیرون آمد و آمادگی خویش را برای ذبح فرزندش در عمل نشان داد، خداوند گوسفندی را فدای اسماعیل علیه السلام نمود.^۲ در این هنگام جبرئیل با ابراهیم و اسماعیل علیه السلام تکبیر گفتند و تکبیرات روز عید از اینجا جزء سنت ابراهیمی قرار گرفت.^۳

مکان قربانی در سرزمین منا نزدیک جمره وسطی است.^۴ هنگام قربانی، شیطان سه بار ظاهر شد و بسیار کوشید تا ابراهیم علیه السلام یا اسماعیل علیه السلام را از اطاعت فرمان الهی منصرف سازد. ولی ابراهیم علیه السلام هر بار او را با هفت سنگ از خود دور ساخت^۵ و همین عمل به عنوان رمی جمرات در مناسک حج باقی ماند.^۶

رسیدن به مقام امامت

از جمله اتفاقات شیرین در زندگی ابراهیم علیه السلام در مکه آن بود که وی پس از آنکه از تمام امتحانات سخت و سنگین، آبرومندانه و پیروزمندانه بیرون آمد و بر همه مشکلات و تمایلات خویش غلبه کرد، خداوند به او مقام امامت را عنایت کرد.

این نکته در سوره بقره به این صورت بازگو شده است: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۷
از آنجا که رخداد ذبح اسماعیل علیه السلام در روز دهم ذی الحجه اتفاق افتاد،^۸ همان روز به

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۲۲۴.

۲. صافات: ۱۰۷.

۳. طبرسی، کشف‌الاسرار، ج ۸، ص ۲۹۳.

۴. مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۲۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

۵. ابن ابی حاتم، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ حمیری، قرب‌الاسناد، ص ۱۴۷.

۶. سیوطی، الدر المنثور، ج ۷، ص ۱۰۵.

۷. بقره: ۱۲۴.

۸. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

عنوان عید اضحی (قربان) انتخاب شد. به تعبیر قرآن ذبح اسماعیل علیه السلام ابتلای عظیمی بود که ابراهیم علیه السلام به آن امتحان شد: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ»^۱. تعبیر به «فَأْتَمَّهَنَّ» در آیه ۱۲۴ سوره بقره نشان می‌دهد تشریف ابراهیم علیه السلام به مقام امامت، هنگامی بود که همه امتحانات، از جمله ذبح فرزند که امتحانی سخت بود، به پایان رسید.

فراخوانی مردم به حج پس از مقام امامت

ابراهیم علیه السلام پس از تجدید بنای کعبه،^۲ از جانب خداوند مأمور شد مردم را به حج فراخواند. قرآن در این باره می‌فرماید: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»^۳. شاید بتوان از تعبیر به «فی الناس» چنین استفاده کرد که ابراهیم علیه السلام پس از آنکه امام ناس (مردم) شد، مأموریت یافت، همه مردم را به حج فرا بخواند.

برابر نقلی، ابراهیم علیه السلام پس از این فرمان بر بالای کوه ابوقبیس^۴ و برابر نقلی دیگر بر بالای مقام^۵ ایستاد و مردم را به حج فراخواند. برخی احتمال داده اند مراد از فراخوانی به حج در اینجا، ممکن است قصدکردن خانه خدا برای زیارت باشد نه انجام مناسک حج.^۶ در روایتی از علی بن ابراهیم قمی آمده است: هنگامی که ابراهیم علیه السلام مأموریت یافت تا مردم را به حج فرا خواند، عرض کرد: «خدایا صدایم به مردم نمی‌رسد». خطاب آمد: «عليك الأذان وعليّ البلاغ»؛ «تو اعلام کن، من به گوش آنها می‌رسانم». ابراهیم علیه السلام بر محل مقام برآمد و انگشت در گوش کرد و رو به سوی شرق و غرب فریاد برآورد: «أيتها الناس كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجِيبُوا رَبَّكُمْ»؛ «ای مردم حج خانه خدا بر شما نوشته شد

۱. صافات: ۱۰۶.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۵.

۳. حج: ۲۷.

۴. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

۵. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۶. مقام، سنگی معروف نزدیک کعبه است که ابراهیم علیه السلام در

حال ساختن کعبه روی آن می‌ایستاد.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۹.

پس دعوت پروردگارتان را پاسخ دهید».

خداوند صدای ابراهیم علیه السلام را به گوش همگان حتی کسانی که در صلب پدران و رحم مادران بودند رساند و آنها پاسخ دادند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ». بدین ترتیب تمام کسانی که از آن روز تا قیامت در مراسم حج شرکت می کنند از کسانی هستند که آن روز به دعوت ابراهیم علیه السلام پاسخ داده اند.^۱

انجام مناسک حج

ابراهیم علیه السلام هم کعبه را تجدید بنا کرد و هم بنیانگذار حج ابراهیمی شد. او هنگام ساختن کعبه از خداوند خواست تا مناسک حج را به وی و فرزندش تعلیم دهد: «وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا»^۲. برابر برخی روایات، نخستین حج ابراهیم علیه السلام پس از بنای کعبه بوده است.^۳ دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مستجاب شد. خداوند جبرئیل را فرستاد تا در طول مناسک، ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام را همراهی کرده و مناسک حج را به آنان تعلیم دهد.^۴ گفتنی است برابر روایات، آدم ابوالبشر نخستین حج گزار بود.^۵ همچنین از روایتی دیگر استفاده می شود که مردم عرب هم قبل از عزیمت ابراهیم علیه السلام به مکه و ساختن کعبه، با همان کعبه ویران، حجشان را به جا می آوردند.^۶

۴. پیوند مناسک حج با ابراهیم علیه السلام و خانواده اش

بی تردید هر کسی داستان ابراهیم علیه السلام و هاجر را مرور کند و از سویی اعمال و

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳؛ عروسی، نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۸۸.

۲. بقره: ۱۲۸.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

۴. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۰۲؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۳.

۵. طبرسی، مجمعالبیان، ج ۱، ص ۳۸۷.

۶. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۴.

مناسک حج را در نظر آورد، اولین چیزی که برداشت می‌کند این است که بین این اعمال با آنچه که بر ابراهیم علیه السلام و خانواده‌اش گذشت، پیوند معناداری وجود دارد. حتی اسامی برخی از اماکن چون مقام ابراهیم علیه السلام و حجر اسماعیل علیه السلام به نام آنان شناخته می‌شود.

با مراجعه به آیات و روایات نیز به‌خوبی می‌توان دریافت که فلسفه مناسک حج با زندگی ابراهیم علیه السلام گره خورده است؛ به‌گونه‌ای که مناسک حج، نوعی بازسازی نمادین مجاهدت‌ها، پایداری‌ها و از خودگذشتگی‌های آن خانواده الهی است. در این قسمت به اختصار بخش‌هایی از این مسئله تبیین می‌شود:

کعبه و طواف

ابراهیم علیه السلام کعبه را به امر الهی بازسازی می‌کند: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾^۱ او و فرزندش مأموریت می‌یابند که بیت‌الله الحرام را از آلودگی‌های ظاهری و باطنی تطهیر کنند و محیط آن را برای طواف‌کنندگان، مجاوران و نمازگزاران آماده سازند: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲

کعبه و مطاف یکی از کلیدی‌ترین و مقدس‌ترین اماکنی است که پیوند تنگاتنگی با مناسک حج دارد و بدون طواف، حج محقق نمی‌شود.^۳ در روایتی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله، طواف، زینت کعبه دانسته شده است: «زین الكعبة الطواف».^۴ کعبه، قبله ابراهیم علیه السلام بود^۵ و ابراهیم علیه السلام بر گرد آن طواف می‌کرد.^۶

۱. بقره: ۱۲۷.

۲. بقره: ۱۲۵.

۳. ابن حبون، دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۰۶.

۵. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. ابن حیدر، بیان السعاده، ج ۳، ص ۳۰۰.

مقام ابراهیم علیه السلام

یکی دیگر از مکان‌هایی که به نام ابراهیم علیه السلام گره خورده است و در مناسک حج، نقش عمده‌ای دارد، مقام ابراهیم علیه السلام است.

به تعبیر قرآن، مقام ابراهیم علیه السلام یکی از آیات بینات الهی در مسجدالحرام است: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱

مقام ابراهیم علیه السلام، سنگی است در مسجدالحرام نزدیک درِ کعبه که نشانه پای انسانی بر آن نقش بسته است.^۲ حاجیان موظف‌اند نماز طواف را در آن محل به جا آورند؛ ﴿وَاخْتِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾^۳

بر اساس روایات، نماز طواف واجب باید پشت مقام ابراهیم علیه السلام به جا آورده شود؛ به گونه‌ای که مقام ابراهیم علیه السلام قبله نمازگزار قرار گیرد. در روایت معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام در این باره آمده است: «إِذَا فَرغْتَ مِنْ طَوَافِكَ فَائْتِ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَاجْعَلْهُ إِمَامًا»^۴.

برخی همه حرم^۵ و بعضی‌ها هم همه مسجدالحرام را مقام ابراهیم علیه السلام می‌دانند؛ ولی از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که مقام ابراهیم علیه السلام همان سنگ معروف نزدیک درِ کعبه است.^۷

۱. آل عمران: ۹۷.

۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳. بقره: ۱۲۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۲۳.

۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸۳، به نقل از مجاهد.

۶. ابن عاشور، التحریر والتنویر، ج ۳، ص ۱۶۳.

۷. ر.ک: طوسی، تهذیب‌الاحکام، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۸.

در وجه نامگذاری این سنگ به مقام ابراهیم علیه السلام آرای مختلفی ذکر شده است؛ از جمله:

۱. سنگی است که ابراهیم علیه السلام هنگام ساختن کعبه روی آن می‌ایستاد.^۱
 ۲. سنگی است که ابراهیم علیه السلام روی آن ایستاد و همه جهانیان را به موسم حج دعوت کرد؛^۲ ﴿وَأَذَّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾^۳
 ۳. سنگی است که همسر اسماعیل علیه السلام زیر پای ابراهیم علیه السلام قرار داد هنگامی که می‌خواست سرش را از گرد و غبار پاک کند.^۴
- ظاهر آن است که بین این نقل‌ها تفاوتی نیست؛ بلکه هر کدام در جای خودش اتفاق افتاد.

صفا و مروه

«مسعی»، حد فاصل بین کوه صفا و مروه، که در آن عمل «سعی» انجام می‌شود، از جمله اماکن کلیدی در مناسک حج و عمره است. این مکان و اشواط هفت‌گانه سعی بین دو کوه صفا و مروه، یادآور خاطره تشنگی اسماعیل علیه السلام و دویدن مادرش، هاجر، بین آن دو کوه است. هاجر برای یافتن راه چاره، هفت بار بین این دو کوه رفت و آمد کرد و همین عدد (هفت شوط) به عنوان بخشی از مناسک حج و عمره تشریح شد^۵ و دو کوه صفا و مروه از شعائر الهی قلمداد شدند: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۱۷؛ طبری، جامع‌البیان (تفسیر طبری)، ج ۱، ص ۷۴۶.

۲. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳. حج: ۲۷.

۴. جامع‌البیان (تفسیر طبری)، ج ۱، ص ۷۴۷.

۵. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۲.

خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ.^۱

به یاد آن همه ایثار و از خودگذشتگی ابراهیم علیه السلام و همسرش در راه خدا، حاجیان با انجام عمل سعی درس استقامت و پایدردی می آموزند.

عرفات و مشعرالحرام

سرزمین «عرفات»، که وقوف در آن از ارکان حج است و بدون آن، حج محقق نمی شود،^۲ با نام ابراهیم علیه السلام پیوند وثیقی دارد. عرفات و مشعرالحرام، اماکن ویژه ذکر، عبادت و مناسک اند: «فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ».^۳ در وجه نامگذاری عرفات به این نام، دلایل مختلفی ذکر شده است؛ از جمله آنکه جبرئیل در این سرزمین در روز عرفه به ابراهیم علیه السلام گفت: «اعترف بذنبک واعرف مناسکک»؛ «به گناهت (از باب تضرع و تعبد) اعتراف کن و مناسک خویش را بیاموز».^۴ در روایتی دیگر جبرئیل مناسک حج را در این سرزمین به ابراهیم علیه السلام آموزش داد، سپس پرسید: «عرفت؟»؛ «آموختی؟» پاسخ داد: «عرفت»؛ «آری آموختم». به همین دلیل آن سرزمین «عرفات» نامیده شد.^۵

منا و اعمال آن

«منا» سرزمین مقدسی است که جایگاه ویژه ای در مناسک حج دارد. جای جای این سرزمین یادآور ابراهیم علیه السلام است. در وجه نامگذاری این مکان به «منا» گفته شده است

۱. بقره: ۱۵۸.

۲. ابن حیون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۳۷؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۸۲.

۳. بقره: ۱۹۸.

۴. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۶.

۵. ابن ابی شیبہ، المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۳۵۷-۳۵۸.

که جبرئیل به ابراهیم علیه السلام در این سرزمین گفت: «تَمَنَّ يا ابراهيم» به همین جهت به «منا» موسوم شد.^۱ برابر نقل دیگر، ابراهیم علیه السلام در این سرزمین آرزو کرد که به جای اسماعیل علیه السلام، فدیة‌ای از قوچ قربانی شود.^۲

در این سرزمین چند عمل مهم حج انجام می‌شود که عبارتند از: رمی جمرات، قربانی و حلق. در همه این اعمال، به‌ویژه رمی و قربانی، ردّ پای ابراهیم علیه السلام دیده می‌شود.

در باب علت رمی جمرات، روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام می‌خواست اسماعیل علیه السلام را به قربانگاه بیاورد، شیطان ظاهر شد و ابراهیم علیه السلام وی را با هفت سنگ رمی کرد:

عن علي عليه السلام: إِنَّ الجمارَ إِنَّمَا رميت، لأنَّ جبرائيل حين أرى ابراهيم عليه السلام المشاعر برز له إبليس فأمره جبرئيل أن يرميه فرماه بسبع حصيات، فدخل عند الجمرة الأولى تحت الأرض فأمسك، ثم إنَّه برز له عند الثانية، فرماه بسبع حصيات آخر فدخل تحت الأرض في موضع الثانية، ثم برز له في موضع الثالثة فرماه بسبع حصيات فدخل في موضعها.^۳

«قربانی» از جمله اعمال ویژه حج است که باید پیش از حلق (تراشیدن سر) انجام شود: ﴿وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾.^۴

این عمل، تداعی‌گر داستان ذبح اسماعیل علیه السلام است که به امر الهی به فدیة‌ای عظیم تبدیل شد: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾.^۵

۱. شیخ صدوق، *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲. عینی، *عمدة القاری*، ج ۷، ص ۱۱۸؛ *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۴۳۵.

۳. حمیری، *قرب‌الاسناد*، ص ۱۴۷؛ بیهقی، *سنن الکبری*، ج ۵، ص ۱۵۳.

۴. بقره: ۱۹۶.

۵. صافات: ۱۰۷.

فدینا) از ماده «فدی» به معنای پیش مرگ شدن و قراردادن چیزی به عنوان بلاگردان چیزی یا شخصی دیگر است.^۱ بدین ترتیب قوچی بزرگ بلاگردان جان اسماعیل علیه السلام شد؛^۲ این کار به عنوان یک سنت ابراهیمی در آیندگان تا پایان جهان ماندگار ماند. قرآن در این باره به دنبال آیه پیشین می فرماید: **﴿وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴾**^۳ بدین وسیله نام ابراهیم علیه السلام را در امت‌های بعدی، استمرار بخشید.

حج زمینه‌ای برای درک محضر امام

با ملاحظه آنچه در بخش پیشین گذشت می توان با اطمینان کامل گفت مناسک حج، الگو گرفته از مجاهدت‌ها و ایثارگری‌های ابراهیم خلیل علیه السلام است.^۴ بی جهت نیست که این آیین به «حج ابراهیمی» شهرت یافته است. شاید مناسک حج، تفسیر عملی آیاتی چون **﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾**^۵ باشد؛ زیرا در جای دیگر به دنبال نام ابراهیم اسحاق و یعقوب علیهما السلام آمده است: **﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾**^۶ در برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «أنا دعوة أبي إبراهيم»؛ «من در اثر دعای پدرم ابراهیم علیه السلام هستم».^۷ بعضی از دانشمندان با استفاده از این روایت، مراد از «لسان صدق» را وجود پیشوایانی از نسل ابراهیم علیه السلام دانسته‌اند که مکتب توحیدی او را زنده نگه داشته‌اند. روشن است که دعای ابراهیم علیه السلام با ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم علیه السلام به عنوان بنیانگذار مکتب توحیدی در جهان ماندگار شد.

۱. ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۱۶.

۲. قمی مشهدی، کنزالدقائق، ج ۱۱، ص ۱۶۲.

۳. صافات: ۱۰۸.

۴. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۰.

۵. شعراء: ۸۴.

۶. مریم: ۵۰.

۷. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۲.

همین معنا در آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ»^۱ نیز تکرار شد. بر اساس روایات در تفسیر این آیه می‌خوانیم: «یعنی به الإمامة»؛^۲ بدین معنا که خداوند امامت را در ذریه ابراهیم علیه السلام تداوم بخشید. لازم به ذکر است هر چند در آیه سخنی از امامت نشده است و تنها از توحید سخن گفته شده است، ولی امامت مندرج در توحید است؛ زیرا یکی از شاخه‌های توحید، توحید در مالکیت، ولایت و رهبری است و امامان امامت خویش را از خدا می‌گیرند و خود استقلاللی ندارند. بنابراین امامت یکی از شئون «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً»^۳ است.

با این بیان، چون ابراهیم علیه السلام امام ناس است، در مناسک حج امام و جلودار است. بنابر وعده خداوند، امامت توحیدی در نسل او برای همیشه باقی و ماندگار است. جالب آنکه بر اساس روایات، خود حج، تمامیتش به لقاء امام و درک محضر اوست: «تمام الحج لقاء الامام»^۴

از این رو در تفسیر تأویلی آیه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»^۵، که در ارتباط با موسم حج در عید قربان است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: یعنی «لقاء الإمام». هنگامی که راوی با شگفتی پرسید چگونه ممکن است این آیه که درباره گرفتن ناخن و امثال آن است به لقاء امام تفسیر شود، امام در پاسخ فرمود: «قرآن ظاهر و باطنی دارد»؛^۶ یعنی ملاقات امام در اینجا از باب معنای باطنی آیه است.

۱. زخرف: ۲۸.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳. ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۴۵، ص ۲۱.

۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

۵. حج: ۲۹.

۶. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

همین معنا در واژه «یأتوک» در آیه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ»^۱ نیز قابل استفاده است؛ زیرا برابر این آیه کریمه ابراهیم علیه السلام مأمور شد تا مردم را به حج فرا خواند تا آنان با انجام مناسک حج نزد او که امام ناس است بار یابند. واژه «یأتوک» به جای «یأتون البیت» یا «یأتون الکعبه» بیانگر همین معناست که حج برای رسیدن به پیشگاه امام (ابراهیم) است.^۲ کعبه آن سنگ نشانی است که ره گم نکنی.

همین معنا را می توان از دعای ابراهیم علیه السلام در ابتدای ورودش به مکه استنباط کرد؛ آنجا که به درگاه الهی عرضه داشت: «فَاَجْعَلْ أَفئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؛ «خدایا دل های گروهی از مردم را متوجه آنها کن».^۳

ضمیر جمع در (الیهم) به جای (الیهما) (به فرض آنکه مرجع ضمیر هاجر و اسماعیل علیه السلام باشد) و یا به جای «إلیه» (به فرض آنکه مرجع ضمیر بیت الله باشد)، بیانگر آن است که ابراهیم علیه السلام برای جمعی از ذریه اش دعا می کند که در آینده می آیند و به همین جهت همه ضمائرها و افعال در این آیه (لیقیموا، ارزقهم، لعلهم یشکرون)، به صورت جمع آمده است: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ».^۴

به همین جهت در روایتی از امام باقر علیه السلام درباره این آیه می خوانیم: «نحن هم ونحن بقية تلك الذرية»؛ «مراد از این آیه ما هستیم و ما ادامه همان ذریه ایم».^۵

۱. حج: ۲۷.

۲. به نظر می رسد آنچه برخی مفسران اهل سنت در این باب آورده اند ناتمام است. فخر رازی در این باره می نویسد: «إنما قال يأتوك، لأنه - أي ابراهيم - هو المنادي، فمن أتى بمكة حاجاً فكأنه أتى إبراهيم لأنه يجيب ندا» (ر.ک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۲۲۰).

۳. ابراهیم: ۳۷.

۴. ابراهیم: ۳۷.

۵. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱.

بخش دوم:

تاریخ اسلام

(آیات ناظر به اماکن و حوادث تاریخ اسلام)

مقدمه

بخش زیادی از آیات قرآن ناظر به رخدادهای تاریخ عصر نزول است؛ رخدادهایی که در بستر جزیره العرب، به ویژه مکه و مدینه، به وقوع پیوسته است. رسول خدا ﷺ پس از بعثت دو دوره مکی و مدنی را طی کردند و آیات قرآن در این دو بستر زمانی نازل شد. بخشی از این آیات، افزون بر بستر زمانی مکه یا مدینه، تناسبی مکانی نیز داشت؛ مثلاً سوره جن در مکانی که اکنون در آنجا مسجد جن بنا شده نازل شد یا آیات مربوط به مکه، بیت الله الحرام، مقام ابراهیم عليه السلام و کعبه تناسبی با مکانی خاص دارند. آیات سوره انفال با رخداد تاریخی جنگ بدر در مکانی به همین نام ارتباط دارد و آیات متعددی از سوره آل عمران با غزوه احد کنار کوه احد مرتبطند. آیات تغییر قبله با مسجد ذوقبلتین و آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره توبه با دو مسجد قبا و ضرار پیوند خورده‌اند.

بر این اساس برآنیم که به بررسی این گونه آیات بپردازیم. البته این آیات تاریخی، فراتر از محدوده مکانی مکه و مدینه هستند؛ اما قصد ما پرداختن به تمامی آنها نیست.^۱ در این نوشتار، به انعکاس قرآنی رخدادهای و اماکنی پرداخته می‌شود که در محدوده مکه و مدینه و مناطق اطراف، مانند حدیبیه و غدیر، قرار دارند؛ یعنی اماکنی که زائران، عمره‌گزاران و حاجیان، مستقیم و غیرمستقیم در ارتباط با آنها هستند و لازم است

۱. این مهم در پژوهشی دیگر تحت عنوان «تاریخ اسلام به روایت قرآن» از نگارنده انجام گرفته است.

آگاهی‌های دقیق‌تری در آن زمینه‌ها داشته باشند. نظر به آنچه گفته شد، مباحث این نوشتار در دو فصل کلی مکه و مدینه ارائه می‌شود:

در فصل مربوط به مکه به تبیین آیات مرتبط با این موضوعات و اماکن پرداخته می‌شود: عظمت و ویژگی‌های حرم، مکه، مسجدالحرام و کعبه، غار حراء و سرآغاز بعثت، اسراء و معراج، شقّ القمر، مسجد جن، حدیبیه، عمره القضاء، فتح مکه، حجة الوداع و حجة البلاغ.

در فصل مربوط به مدینه به تبیین آیات مرتبط با این موضوعات و اماکن پرداخته می‌شود: هجرت، لیلۃ المبیت و غار ثور، بنای مسجد قبا و مسجد ضرار، تشریح ماه‌های حرام، تغییر قبله، غزوه بدر، غزوه بنی قینقاع، غزوه احد، غزوه حمراء الاسد، غزوه بنی نضیر، غزوه احزاب، غزوه بنی قریظه، رخداد مباحثه.

فصل اول: مکه

در آیاتی از قرآن کریم جایگاه و عظمت مکه، مسجدالحرام و کعبه و نیز احکام فقهی و تشریحی مربوط به این اماکن بیان شده است:

اولین خانه بنا شده برای مردم، مکان تعیین شده از سوی خداوند برای بنای بیت الله، دارای آیات بیناتی چون مقام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام، ام القری، البیت العتیق، البلد الامین، مکانی امن و دارای حرمت، مکانی طاهر، مکانی مبارک، محل آغاز اسراء و معراج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وادی غیرمزروع دارای ثمرات، جلب قلوب مردم به سوی آن، سوگند یاد کردن خداوند به آن، مکان کسب ثواب، وسیله هدایت، مکان طواف و اقامه نماز و رکوع و سجود و محل قیام و حرکت مردم.

احکام فقهی و تشریحی مربوط به این اماکن مقدس در قرآن کریم با این تعابیر آمده است:

و جوب انجام حج برای اهل استطاعت، امنیت حرم و حرمت جنگ و خونریزی در آن با وجود نامنی اطرافش، تأکید بر عدم جواز ظلم و الحاد و وعده عذاب سخت برای افراد متعددی و ظالم، نجاست مشرکان و عدم جواز حضور آنان در مسجدالحرام، یکسان بودن مرتبت اجتماعی همه مؤمنان در این مکان، عدم جواز صدّ و منع از حضور و زیارت مؤمنان در این مکان.

۱. جایگاه و عظمت حرم، مکه، مسجدالحرام و کعبه

اولین معبد

قرآن کریم، خانه کعبه را به عنوان اولین معبد بناشده برای انسان‌ها معرفی کرده است: ^۱ «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَّةَ مُبَارَكًا»^۲.
پیشینه خانه کعبه به عصر حضرت آدم علیه السلام باز می‌گردد.^۳ پس از طوفان نوح علیه السلام خداوند مأموریت بازسازی خانه کعبه را به حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام واگذار کرد. جبرئیل نازل شد و مکان خانه کعبه را مشخص کرد و پایه‌های خانه را از بهشت آورد. اسماعیل علیه السلام سنگ‌ها را می‌آورد و ابراهیم علیه السلام بنایی می‌کرد تا خانه بنا شد:^۴

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۵

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۶

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در روایتی به این واقعیت اشاره فرموده است: وروی عن علی علیه السلام أنه قال: «أول بيت وضع للعبادة البيت الحرام»؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۳۵؛ و رک: طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.
۲. «بکّه» در اصل از ماده «بک» (بر وزن فک) به معنای ازدحام و اجتماع است و اینکه به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است «بکّه» گفته‌اند به دلیل ازدحام و اجتماع مردم در آنجاست؛ «مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۱».

۳. آل عمران: ۹۶-۹۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه قاصعه (۱۹۲).

۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰.

۶. بقره: ۱۲۷.

۷. حج: ۲۶.

خانه‌ای مبارک

در آیات بالا، خانه کعبه با وصف «مبارک» آمده است. «مبارک» از مصدر «مبارکه»، باب مفاعله و از ثلاثی مجرد «برکت» است و برکت یعنی خیر کثیر. مبارک یعنی محلی که خیر کثیر به آن افزوده می‌شود. این واژه هرچند در برکات دنیوی و اخروی به کار می‌رود، اما از همراهی آن با جمله **﴿هُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾** چنین بر می‌آید که مراد، افزوده برکات دنیوی است که عمده آن وفور ارزاق و افزونی انگیزه‌ها برای عمران و آبادی آن با حضور و تجمع مردم است.^۱

محل ظهور آیات الهی

در این خانه نشانه‌های روشنی از خداپرستی و توحید و معنویت به چشم می‌خورد و دوام و بقای آن در طول تاریخ برابر دشمنان نیرومندی مانند اصحاب فیل، که قصد نابود ساختن آن را داشتند، یکی از این نشانه‌هاست. آثاری که از پیامبر بزرگ، ابراهیم علیه السلام، کنار آن باقی مانده است، مانند زمزم، صفا، مروه، حطیم، حَجْرُالاسود و حِجْر اسماعیل علیه السلام که هر یک تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته و بیانگر خاطره‌های عظیم و جاویدان است. از میان این نشانه‌های روشن، «مقام ابراهیم» جداگانه ذکر شده است؛ محلی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه یا دعوت عمومی مردم به انجام مراسم بزرگ حج بر آن ایستاد و اثر قدم‌هایش بر سنگی سخت، که مانند موم نرم شد، به‌عنوان آیتی آشکار و ماندگار باقی ماند.^۲

مکانی امن با وجود نامنی اطراف

یکی از ویژگی‌ها و امتیازات مهم کعبه و حرم اطراف آن، «مکان امن» بودنش است.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۲. عباشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از بنای خانه کعبه، امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست کرد: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾^۱ خداوند دعایش را اجابت کرد و آن را مکانی امن قرار داد که افزون بر آرامش روحی انسان‌ها در آنجا، امنیتش نیز چنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و خونریزی در آن ممنوع است:

- ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ﴾^۲

- ﴿وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطْفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ تُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳

- ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالتَّيْنِ وَالتَّرِيْتُونَ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^۴

- ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ عَبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۵

در اسلام، کعبه به عنوان یک مأمن و پناهگاه شناخته شده و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی متعرض آنها نشود. انسان‌هایی که به آن پناه می‌برند در امان هستند و حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی‌توان متعرض آنها شد، ولی برای آنکه این احترام، وسیله سوء استفاده قرار نگیرد، اگر افراد جنایتکار و مجرم به آنجا پناهنده شوند دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند تا مجبور به ترک آنجا شوند.^۶

۱. ابراهیم: ۳۵.

۲. عنکبوت: ۶۷.

۳. قصص: ۵۷.

۴. تین: ۱-۳.

۵. نمل: ۹۱.

۶. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۸.

ام‌القری

در قرآن کریم از مکه با عنوان ام‌القری یاد شده است و رسول خدا ﷺ موظف بودند مردم آنجا و اطرافش را از عقوبت نافرمانی خدا بیم دهند:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾^۱
 ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۲

کلمه «ام‌القری» یکی از نام‌های مکه است و از دو واژه ترکیب یافته است: «أم» که در اصل به معنی اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است و «قری» که جمع «قریه» و به معنای هر گونه آبادی و شهر است. اما چرا مکه ام‌القری نامیده شده است؟ بر اساس روایات اسلامی، نخستین نقطه‌ای که از زیر آب سر برآورد کعبه بود و سپس خشکی‌های دیگر زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن، با عنوان «دحو الارض» (گسترش زمین) یاد شده است.^۳ از این رو مکه، اصل و اساس و آغاز همه آبادی‌های روی زمین است. بنابراین هرگاه گفته شود: «ام‌القری و من حولها»، تمام مردم روی زمین را شامل می‌شود.^۴

وادی غیرمزروع اما پرثمر

مکه در سرزمینی خشک و غیرمزروع قرار گرفته است و در مناجات حضرت ابراهیم علیه السلام با خداوند پس از رها کردن هاجر و اسماعیل علیهما السلام به این واقعیت اشاره شده است:

۱. انعام: ۹۲.

۲. شوری: ۷.

۳. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۴۹ و ۱۸۹.

۴. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾^۱

اما همین سرزمین خشک، با استجاب دعاى ابراهيم عليه السلام سرزمینی بابرکت برای مؤمنان و محل توجه دل‌های آنان از نقاط مختلف شد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۲

شایان توجه آنکه حضرت ابراهيم عليه السلام نخست تقاضای «امنیت» و سپس درخواست «مواهب اقتصادی» می‌کند و این خود اشاره‌ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکم‌فرما نباشد، فراهم کردن اقتصاد سالم ممکن نیست.

سوگند خداوند به مکه

از نشانه‌های عظمت مکه آن است که خداوند به آن، سوگند یاد کرده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۳

مفسران اتفاق نظر دارند که مراد از ﴿بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ مکه است و جمله ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ در نقش حال از کلمه «بلد» در آیه قبل است.^۴

طهارت مسجدالحرام و ممنوعیت ورود مشرکان به آن

وصف مهم دیگری که قرآن برای خانه خدا ذکر کرده وصف طهارت است. این

طهارت اعم از طهارت ظاهری و باطنی و معنوی است.^۵ پس از اتمام کار بنای کعبه،

۱. ابراهیم: ۳۷.

۲. بقره: ۱۲۶.

۳. بلد: ۲ و ۱.

۴. مکارم و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۸۹؛ و ر.ک: قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۲؛ طبری، جامع‌البیان،

ج ۳۰، ص ۲۴۲؛ طبرسی، جوامع‌الجامع، ج ۳، ص ۷۸۸.

۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸۲؛ در روایتی آمده که از امام صادق عليه السلام سؤال شد: «آیا زنان برای رفتن ←

خداوند به حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام دستور داد که خانه‌اش را برای طواف کنندگان و معتکفان و نمازگزاران تطهیر کنند:

﴿وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱

در دوره جاهلیت، خانه کعبه در دست مشرکان مکه به آلودگی‌های ظاهری و معنوی دچار شده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه در سال نهم هجری و با نزول سوره براءت مأمور شد مانع ورود مشرکان به مسجدالحرام شود؛ چراکه آنها به دلیل شرک نجس هستند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۲

تساوی همه مردم در مسجدالحرام

بر اساس منطبق قرآن همه زائران خانه خدا یکسان هستند و کسی برتری نسبت به دیگری ندارد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِي﴾^۳

→ نزد خانه کعبه باید غسل کنند؟» فرمود: «شایسته است که بنده هنگام رفتن نزد خانه جز با طهارت نرود و خود را از عرق و آلودگی‌ها تطهیر کند» (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹). در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام در بیان مراد از امر به تطهیر خانه کعبه آمده است که یعنی مشرکان را از خانه دور کن؛ (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹).

۱. بقره: ۱۲۵.

۲. راغب در کتاب المفردات، ص ۷۹۱، می‌گوید: «نجاست و نجس» به معنای هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است: پلیدی حسی و پلیدی باطنی. به گفته طبرسی در مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۸، به هر چیزی که طبع انسان از آن متنفر است «نجس» گفته می‌شود. (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۴۸).

۳. توبه: ۲۸.

۴. «مراد از عاکف، افراد مقیم و ملازم مکه و خانه خدا، و مراد از بادی، افراد خارج و غیرساکن در این شهر هستند»؛ مصطفوی، التحقیق، ج ۱، ص ۲۳۷.

۵. حج: ۲۵.

مفسران در تفسیر جمله ﴿سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾ بیانات گوناگونی دارند: در نامه امام علی علیه السلام به قُتَم بن عباس، فرماندار مکه، نیز با استناد به این آیه آمده است که: «به مردم مکه دستور بده تا از کسانی که در این شهر سُکنا می‌گزینند، اجاره‌بها نگیرند».^۱

البیت العتیق

یکی از اسامی خانه کعبه، البیت العتیق است و این عنوان دو بار در قرآن تکرار شده است:

﴿وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾.^۲

﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾.^۳

درباره علت این نامگذاری، وجوهی در روایات نقل شده است؛ از امام باقر علیه السلام نقل شده است که این خانه، آزاد از مالکیت مردم است و کسی مالک آن نیست.^۴ از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که این خانه، در طوفان نوح علیه السلام، از غرق شدن آزاد شد و نجات یافت.^۵

البیت الحرام

در دو آیه، از کعبه با عنوان «البیت الحرام» یاد شده است:

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾.^۶

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا

أَمِّينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ...﴾.^۷

۱. نهج البلاغة، نامه ۶۷.

۲. حج: ۲۹.

۳. حج: ۳۳.

۴. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۷.

۵. همان، ص ۳۳۶.

۶. مائده: ۹۷.

۷. مائده: ۲.

در علت نامگذاری کعبه به «البیت الحرام» و جوهی بیان شده است که عبارتند از: به دلیل حرمت (احترام) آن، بدان دلیل که اموری در آن حرام است که در غیر آن حرام نیست^۱، بدان دلیل که ورود مشرکان در آن ممنوع اعلام شده است.^۲

۲. غار حرا و سرآغاز بعثت

بعثت رسول خدا ﷺ در روز ۲۷ رجب سال چهارم از عمر رسول خدا ﷺ و در حالی اتفاق افتاد که حضرتش در «غار حرا» به مانند گذشته خلوت گزیده و به عبادت و تفکر مشغول بودند. این غار بر بالای کوهی موسوم به «جبل النور» در سمت شمال شرقی مکه و در فاصله حدود شش کیلومتری مسجدالحرام قرار دارد. جالب آنکه دهانه این غار به سمت بیت المقدس و انتهای آن به سمت مسجدالحرام است.

در این غار بود که فرشته وحی، جبرئیل امین، بر آن حضرت نازل شد و ضمن ابلاغ مأموریت بزرگ نبوت، پنج آیه آغازین سوره علق را بر آن حضرت نازل کرد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ *
اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۳.

نزول این آیات در آغازین لحظات نبوت پیامبر ﷺ در روایات شیعه و اهل سنت گزارش شده است.^۴

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۶۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳. علق: ۵-۱.

۴. حسن بن علی، [امام یازدهم] تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۵۷؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۸؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۲۸؛ بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳. متأسفانه در تعدادی از روایات نقل شده در منابع غیرشیعی، تصویر تحریف شده و نادرستی از مراحل آغازین بعثت رسول خدا ﷺ نقل شده است که با مبانی عقلی و روایات قیم اهل بیت علیهم السلام ناسازگار است. (ر.ک: عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۳، ص ۷-۴۰).

پس از بعثت رسول خدا ﷺ به نبوت، دعوت ایشان از نزدیکان و افراد مستعد آغاز شد. نخستین ایمان آورندگان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام بودند. به مرور، نزدیکانی مانند ابوطالب و فرزندش جعفر به جمع اولیه پیروان رسول خدا ﷺ پیوستند و در ادامه، برخی دیگر، مانند ابوذر، عمار، یاسر، سُمیّه، خَبّاب بن ارت و مصعب بن عمیر دعوت آن حضرت را پذیرفتند. اما فضای مکه به دلیل غلبه مشرکان و طاغوت‌صفتانی همچون ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان آمادگی بسط و گسترش دعوت را نداشت.

این وضعیت تا سه سال ادامه داشت و در سال سوم با نزول آیاتی از قرآن کریم، رسول خدا ﷺ مأمور به ابلاغ رسالت و دعوت عام و آشکار شد. اما در اینکه این مأموریت با نزول کدامین آیات به حضرت ابلاغ شده، میان روایات و محققان اختلاف وجود دارد. مشهور آن است که ابتدا دو آیه از سوره شعراء نازل و آن حضرت را موظف به دعوت خویشاوندان نزدیک کرد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

در ادامه نیز آیاتی از سوره حجر نازل شد و آن حضرت به ابلاغ عمومی دعوت به اسلام و استقامت در این مسیر مأمور شد: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲. اما دیدگاه برخی از محققان^۳ بر آن است که رسالت رسول خدا ﷺ و دعوت عمومی و آشکار، با نزول آیات اولیه سوره مدثر انجام گرفت: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾^۴.

۱. شعراء: ۲۱۴-۲۱۵.

۲. حجر: ۹۵-۹۶.

۳. ر.ک: یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۳۴۸-۴۰۴.

۴. روایت جابر بن عبدالله انصاری صراحت دارد که اولین سوره نازل، سوره مدثر است؛ (طبری، جامع‌البیان، ج ۲۹، ص ۱۷۹؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۱).

۵. مدثر: ۱-۲.

۳. اسراء و معراج

اسراء

یکی از رخدادهای مهم پس از بعثت و در دوره اقامت رسول خدا ﷺ در مکه، واقعه اسراء و معراج است. اصطلاح اسراء برگرفته از آیه اول سوره‌ای به همین نام و مراد از آن سیر شبانه رسول خدا ﷺ از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی در شام است. اما مراد از معراج، سیر رسول خدا ﷺ از مسجدالاقصی به آسمان‌ها در همان شب اسراء است و آیات سوره نجم بر آن دلالت می‌کند. با توجه به آیات یادشده و روایات تاریخی و احادیث مربوط، تردیدی در اصل این رخداد نیست؛ اما در تاریخ وقوع و چگونگی و تفصیل آن اختلاف وجود دارد. درباره تاریخ این رخداد اقوال گوناگونی نقل شده است.^۱ اما برخی محققان، روایت نقل شده از امیرالمؤمنین علیه السلام مبنی بر وقوع اسراء و معراج در شب قدر از ماه رمضان سال سوم بعثت را بر دیگر اقوال ترجیح داده‌اند.^۲

درباره دفعات معراج نیز اختلاف وجود دارد؛ بر اساس حدیثی از امام صادق علیه السلام، رسول خدا ﷺ دو بار به معراج رفته است.^۳

آیه اول سوره اسراء صراحت در این رخداد دارد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾. در این آیه، آغاز این سیر شبانه مسجدالحرام و مقصد، مسجدالاقصی اعلام شده

۱. سال دوم (۱۵ یا ۱۶ یا ۱۸ ماه پس از بعثت)، سوم، پنجم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم بعثت؛ و در شبیه یا دوشنبه ۱۷ یا ۱۹ یا ۲۱ رمضان یا ۱۷ ربیع‌الاول یا ۲۷ رجب؛ ر.ک: یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۸۵-۴۸۶ و عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم علیه السلام، ج ۳، ص ۹۲-۹۴.

۲. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۸۹؛ مؤلف در ادامه، بحثی تحلیلی برای جمع اقوال مختلف در تاریخ اسراء و معراج ارائه داده است؛ نیز ر.ک: عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم علیه السلام، ج ۳، ص ۹۳.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

است. فعل «أسرى» از ریشه «سرى» و به معنای حرکت در شب است؛^۱ بر خلاف ماده «سیر» که به معنای مطلق حرکت است.^۲

بر اساس روایات معصومین علیهم السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک شب به طریق خارق عادت و با سوار بر مرکبی آسمانی به نام «بُراق»، از مسجدالحرام در مکه به مسجدالاقصی در شام سیر داده شد و در آنجا با ارواح پیامبران الهی دیدار کرد. در آنجا به امامت حضرت، نماز برگزار شد.^۳

معراج

معروف میان مفسران آن است که آیه اول سوره اسراء به سیر افقی از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی یعنی بیت المقدس اشاره دارد و آیات سوره نجم به سیر عمودی و صعودی به آسمان‌ها که از آن تعبیر به معراج می‌شود. آیات آغازین سوره نجم به این رخداد عظیم اشاره دارد: ﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾^۴

شیخ طوسی ذیل آیات ذکر شده چنین فرموده است: «علمای شیعه معتقدند خداوند جسم پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی آسمان‌ها عروج داد و حضرت آیات عظمت خدا را در آسمان‌ها با چشم سر دید و این، در بیداری بود نه در خواب».^۵ شیخ طبرسی هم در تفسیر این آیات چنین آورده است: «مشهور در اخبار ما این است که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با همین جسم در حال بیداری و حیات به آسمان‌ها برد و

۱. راغب، المفردات، ص ۴۰۸.

۲. همان، ص ۴۳۲.

۳. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴-۳.

۴. نجم: ۱۱-۷.

۵. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۲۴.

اکثر مفسران را نیز عقیده همین است.^۱

رسول خدا ﷺ، جبرئیل را درحالی که سعه و جودی اش پهنای افق را فراگرفته و به فاصله حتی نزدیکتر از فاصله دو سر کمان به حضرت نزدیک شده بود، مشاهده کرد و آن حضرت، از این صحنه و عظمت جبرئیل با اعجاب یاد می‌کرد. در ادامه آیات، مرتبه دوم دیدار جبرئیل توسط رسول خدا ﷺ بیان شده که در معراج و کنار سدرۃ المنتهی^۲ و بهشت جاویدان بود:

﴿أَفْتَمَارُونَهُ عَلَيَّ مَا يَرَى * وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴾^۳

۴. مسجد جن

در دویست متری قبرستان ابوطالب رضی الله عنه به سمت مسجدالحرام، حدود پنجاه متر بعد از پل حَجُون، مسجدی قرار دارد که محل ملاقات رسول خدا ﷺ با جنیان و اسلام آوردن آنان بود. مسلمانان بعدها در این مکان مسجدی موسوم به «مسجد الجن»^۴ بنا

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۹۱.

۲. درباره مفهوم سدرۃ‌المنتهی میان مفسران اختلاف وجود دارد. سخن علامه طباطبایی در این باره چنین است: کلمه «سدر» به معنای جنس درخت سدر، و کلمه «سدره» به معنای يك درخت سدر است و کلمه «منتهی» گویا نام مکانی است و شاید مراد از آن، منتهای آسمان‌ها باشد به دلیل اینکه می‌فرماید: جنت مأوی پهلوی آن است و ما می‌دانیم که جنت مأوی در آسمان‌ها است، چون در آیه فرموده: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾. اما اینکه این درخت سدره چه درختی است؟ در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش کرده باشد نیافتیم. گویا بنای خدای تعالی در اینجا بر آن است که به طور مبهم و با اشاره سخن بگوید؛ مؤید این سخن جمله ﴿إِذْ بَعَثْنَا السِّدْرَةَ مَا يَعْشَى﴾ است که در آن سخن از مستوری رفته است. در روایات هم تفسیر شده به درختی که فوق آسمان هفتم قرار دارد و اعمال بندگان خدا تا آنجا بالا می‌رود؛ (طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱).

۳. نجم: ۱۲ - ۱۸.

۴. «به گفته ازرقی، نام دیگر این مسجد، «مسجد الحرس» بوده است؛ زیرا محل ملاقات رئیس شرطه‌های مکه با مأموران و عرفیها بوده. (عرفی، رابط میان یک قبیله و حکومت بوده است)»؛ (ازرقی / اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۰).

کردند که همواره محل حضور و زیارت انبوه زائران بوده و هست.

بنا به نقل تفسیر قمی، رسول خدا ﷺ همراه زید بن حارثه برای تبلیغ اسلام از مکه به سوی بازار عَکَاظ^۱ خارج شد. هنگامی که به وادی مَجَنَّة (کثیر الجن) رسید شب را در آنجا ماند. هنگام تهجد درحالی که آیات قرآن را تلاوت می فرمود، گروهی از جنیان^۲ هنگام عبور از آنجا، آیات قرآن را شنیدند و به یکدیگر گفتند: «ساکت باشید» [و گوش فرادهید]. هنگامی که قرائت رسول خدا ﷺ به اتمام رسید، جنیان به سوی قومشان رفته و گفتند: «ما کلامی را شنیدیم که پس از موسی علیه السلام نازل شده و داعی به سوی حق و صراط مستقیم است. بیایید و آن را اجابت کنید». لذا نزد رسول خدا ﷺ آمده و اسلام و ایمان آورده و رسول خدا ﷺ نیز شرایع اسلامی را به آنان آموختند. آن دسته از جنیان که دعوت رسول خدا ﷺ را پذیرفتند مؤمن، و غیر آنان گروه‌های مختلفی شامل کافر، ناصبی، یهودی، نصرانی و مجوس هستند.^۴

سوره جن پس از ملاقات رسول خدا ﷺ با جنیان در مکان مسجد جن، نازل شد.

در این سوره به مسلمان شدن گروهی از جنیان اشاره شده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۖ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَالْمَنَّا بِهِ وَلَكِنْ نُّشْرِكُ بِرَبِّنَا أَحَدًا ۖ﴾ وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا

۱. عکاظ نام بازاری بزرگ در نزدیکی عرفات بود. این بازار در ایام حج هر سال از اول ذی‌القعده تا بیست شب برپا و پر از شلوغی و هیجان بود و داد و ستد فراوان در آنجا صورت می‌گرفت و شعرا اشعار می‌خواندند و قبایل عرب و شیوخ و رؤسای آنان در آنجا جمع شده به یکدیگر فخر و مباحثات می‌کردند و گاهی به عیش و نوش می‌پرداختند.

۲. در نقل طبرسی آمده که رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از سفر تبلیغی به طائف، کنار نخلی رسید و مشغول نماز صبح شد که گروهی از جنیان نصیبین یا یمن قرائت قرآن حضرت را شنیدند؛ (طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۵۴).

۳. «هفت یا نه نفر از جن بنی‌شعیبان از طوائف پرجمعیت جنیان از نصیبین»؛ (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۱۴۵).

۴. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۹.

مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا * وَأَنَّهُ كَانَ يَفُولُ سَفِيهَتًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا * وَأَنَا ظَنَّنَا أَنَّ
لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْحَيُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا * وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ
مِنَ الْحَيِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا * وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا * وَأَنَا
لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَثًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا * وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ
لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا.^۴

هرچند از تعبیر ﴿أَوْحِيَ إِلَيَّ﴾ چنین برمی آید که رسول خدا ﷺ در این ماجرا شخصاً افراد جن را مشاهده نکرده و تنها از طریق وحی به استماع آنها آگاه شده است؛ اما در نقلی که از تفسیر قمی آوردیم تصریح شده بود که جنیان پس از شنیدن آیات قرآن و خبر دادن به قومشان، نزد رسول خدا ﷺ بازگشته و ایمان آوردند و پس از آن نیز در ارتباط مستمر بودند. بنابراین اشاره آیه می تواند ناظر به همان استماع اولیه قرآن از جنیان باشد.

این آیات همچنین دلالت دارند که طایفه جن عقل و شعور، فهم و درک، تکلیف و

۱. «سقیه» در اینجا یا معنای جنسی و جمعی دارد؛ یعنی سفهای ما برای خدا همسر و فرزند و شبیه و شریک قائل بودند و از راه حق منحرف شده و سخنی به گزاف می گفتند یا مراد ابلیس است که بعد از مخالفت با فرمان خدا، نسبت های ناروایی به ساحت مقدس او داد و به دستور سجده بر آدم ﷺ رسماً اعتراض کرده و آن را دور از حکمت شمرد و خود را برتر از آدم پنداشت. از آنجا که ابلیس از جن بوده، مؤمنان جن به این وسیله از او ابراز تنفر می کنند و سخن او را گزافه و شطط می نامند؛ هرچند ظاهراً عالم و عابد بود، اما عالم بی عمل و عابدی خودخواه و منحرف و مغرور، از مصداق های روشن «سقیه» است؛ (طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۶۵۱؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۰۶).

۲. «شَطَطٌ» به معنی خارج شدن از حد اعتدال و دور افتادن است، لذا به سخنانی که دور از حق است، شطط گفته می شود؛ (راغب، المفردات، ص ۴۵۳).

۳. «در روایت زراره از امام باقر علیه السلام آمده که [در جاهلیت] گاه فردی نزد کاهنی رفته و به او می گفت: به شیاطن بگو فلانی به تو پناه آورده!»؛ (قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸۹). «همچنین نقل شده که عرب جاهلی، آنگاه که شب هنگام به یک وادی خالی از سکنه و ترسناک وارد می شد، می گفت: به بزرگ این وادی از شر سفیهان قومش پناه می برم؛ (طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۶۵۲).

مسئولیت، آشنایی به لغت و توجه به کلام اعجاز‌آمیز دارند. آنان خود را موظف به تبلیغ حق دانسته و مخاطب خطاب‌های قرآن نیز هستند.

در آیات ۲۹-۳۲ سوره احقاف نیز به این رخداد اشاره شده است:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْهِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ * قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ * يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

۵. شق القمر

کنار مسجدالحرام و روی کوه ابوقییس، به یاد واقعه شق القمر، مسجدی بود که دولت سعودی به دلیل ساختن قصر دارالضیافه روی این کوه، این مسجد و چند اثر تاریخی دیگر را تخریب کرد. روایات متعددی از رخداد معجزه بزرگ و آشکار انشقاق قمر یا دو نیم شدن ماه حکایت دارند. بنا بر روایات تاریخی و تفسیری، این واقعه در دوره بعثت پیامبر ﷺ در مکه، و به گفته برخی محققان، حدود سال هشتم بعثت، یعنی دوره حصر بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب رخ داد.^۱

در نقل قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که تعدادی از مشرکان در شب چهاردهم ذی‌الحجه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تجمع کرده و گفتند: اگر در ادعایت راستگو هستی ماه را برای ما دو نیم کن. در این هنگام جبرئیل نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین ابلاغ کرد: «خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: «من همه چیز را در طاعت تو قرار داده‌ام، پس به ماه فرمان بده که دو نیم شود». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمان داد و ماه دو نیم شد.

آن حضرت به شکرانه این نعمت به سجده افتاد و سپس سر برداشت. مشرکان گفتند: «آیا به حال اول خود باز می‌گردد؟» حضرت فرمان داد و چنین شد. گفتند بخش بالایی ماه جدا شود و چنین شد و حضرت دوباره به سجده افتاد. با این وجود، مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: «صبر می‌کنیم تا مسافران ما از شام و یمن بیایند و از آنان جویا شویم که آیا آنچه ما دیدیم آنها نیز دیده‌اند؟ و اگر چنین نبود معلوم می‌شود که به سحر دست یازیده‌ای». در پی این سخنان، آیات سوره قمر نازل شد.^۱

اما متأسفانه مشرکان حتی با دیدن این معجزه عظیم و انکارناپذیر، اسلام نیاورده و آن را سحر تلقی کردند؛ از این رو سوره قمر نازل شد:^۲

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَادْنَقَ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾.^۳

۶. بیعت اول عقبه (مسجد البیعة)

در پی تلاش‌های رسول خدا ﷺ پس از بعثت، زمینه‌هایی از رسوخ اسلام در یثرب پدید آمد تا جایی که این شهر به مکان مناسبی برای هجرت آن حضرت تبدیل شد. در آغاز عده معدودی از اهالی یثرب به آن حضرت گرویدند و سپس در سال دوازدهم بعثت، حدود دوازده نفر از اهالی یثرب (نه یا ده نفر از خزرج و سه یا دو نفر از اوس^۴) در ایام حج و در مکان جَمْرَه عَقَبه، شبانگاه با رسول خدا ﷺ دیدار کردند و ضمن پذیرش اسلام، با آن حضرت بر اساس چند اعتقادی و اخلاقی بیعت کردند که به «بیعت اول عقبه» معروف شده است.

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۳۱۰؛ طبری، جامع‌البیان، ج ۲۷، ص ۱۱۱-۱۱۷.

۳. قمر: ۱-۲.

۴. مقریزی، امتاع الاسماء، ج ۱، ص ۳۳.

درباره این بیعت، آیه‌ای در قرآن به چشم نمی‌خورد؛ اما مفاد بیعت، دقیقاً منطبق بر همان مفادی است که زنان پس از فتح مکه بر آن اساس با رسول خدا ﷺ بیعت کردند و در انتهای سوره ممتحنه به آن اشاره شده است. گفتنی است این آیه در همان روز فتح مکه نازل شده است. بیعت اول عقبه به دلیل همین تشابه محتوایی، به «بیعة النساء» نیز معروف شده است.^۱

مفاد بیعت زنان در این آیه مشتمل بر شش بند است: به خداوند شرک نوزند، دزدی و زنا نکنند، فرزندانشان را نکشند، با دروغ فرزندی را به غیر پدر نسبت ندهند و در کار معروف عصیان نوزند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲

۷. صلح حدیبیه (مسجد شجره)

منطقه حدیبیه در یک منزلی (حدود ۲۴ کیلومتری) جهت شمالی مکه و نُه منزلی مدینه قرار دارد^۳ و رخداد مهم صلح حدیبیه در آن واقع شده است.

ماجرای صلح حدیبیه از آنجا آغاز شد که رسول خدا ﷺ در ماه شوال سال ششم، در رؤیای صادقه‌ای، خود را با حالتی سرتراشیده و کلید خانه کعبه به‌دست‌گرفته، داخل مسجدالحرام و خانه کعبه دید که همراه دیگران به عرفات رفت و وقوف کرد. حضرت، این رؤیا را به فال نیک گرفت و از اصحاب، برای ادای عمره دعوت به عمل آورد. مسلمانان، و به‌ویژه مهاجران، به تعداد ۱۴۰۰ نفر، این دعوت را لبیک گفتند و بی‌درنگ

۱. عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۴، ص ۱۲۷.

۲. ممتحنه: ۱۲.

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۹.

آماده حرکت شدند. رسول خدا ﷺ هفتاد شتر علامت‌دار قربانی را همراه آورد و به مسلمانان نیز فرمود که جز یک شمشیر، که سلاح مسافر بود، سلاحی همراه نداشته باشند.

رسول خدا ﷺ و مسلمانان همراه در ذوالحلیفه احرام بستند و به سمت مکه حرکت کردند. این خبر به مکه رسید و مشرکان با زن و فرزندان بیرون آمدند و در ذی‌طوی اردو زدند و خالد بن ولید را با دویست سوار به منطقه کُراع‌الغمیم فرستادند. رسول خدا ﷺ با راهنمایی مردی از قبیله اسلم، از راهی نامتعارف و ناهموار مسیر را طی کرد. در سرزمین حُدیبیه، در چهار فرسخی غرب مکه، شتر حضرت زانو زد و رسول خدا ﷺ در آنجا مستقر شد. ایشان دستور فرود همراهان را دادند و فرمودند: «امروز، قریش هر پیشنهادی به من بدهد که در آن صلح باشد می‌پذیرم».

رسول خدا ﷺ به «خِرَاش بن امیه خُزاعی» مأموریت داد و شتر خود را، که تَعَلَب نام داشت، نیز در اختیارش گذاشت تا نزد قریش رفته و آنان را از مقصد این سفر آگاه سازد. اما مشرکان آن شتر را کشتند و خِرَاش را نیز می‌خواستند بکشند که با حمایت قبیله‌اش نجات یافت و نزد رسول خدا ﷺ بازگشت. با این وجود، رسول خدا ﷺ عثمان را نزد ابوسفیان و دیگر سران شرک فرستاد و همراه وی، ده نفر از مسلمانان نیز برای دیدار خویشان‌شان به مکه رفتند. اما مشرکان مانع بازگشت عثمان و آن ده نفر مسلمان شدند و همین مسئله موجب انتشار شایعه قتل عثمان میان مسلمانان شد. رسول خدا ﷺ فرمود: «از اینجا نمی‌رویم تا با قریش نبرد کنیم». سپس اصحاب را برای بیعت فراخواندند. این بیعت در زیر درخت «سمره» در همان منطقه حدیبیه انجام گرفت و محتوای آن چنین بود که: «مسلمانان هرگز فرار نکنند و تا پای جان کنار پیامبر ﷺ بایستند». از این بیعت به اعتبار محل آن با عنوان «بیعت شجره»^۱ و به اعتبار آیه‌ای که

۱. و بدین مناسبت، مسجدی در منطقه حدیبیه به نام «مسجد شجره» بنا شد که امروزه نیز موجود و محل زیارت و حضور مؤمنان است.

درباره‌اش در سوره فتح نازل شد، با عنوان «بیعت رضوان» یاد شده است. قریش با شنیدن خبر این بیعت و آمادگی مسلمانان برای جنگ، یکی از سرانشان به نام «سُهیل بن عمرو» را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند، درحالی‌که دو تن دیگر از افراد شاخص مکه به نام‌های «خُوَیْطِب بن عبدالعزی» و «مِکْرَز بن حَفْص» او را همراهی می‌کردند. سهیل با پیشنهاد عقد قرارداد صلح، نزد رسول خدا ﷺ آمد. با نزول وحی الهی، رسول خدا ﷺ موظف شد پیشنهاد صلح را بپذیرد.

پس از انعقاد این پیمان، رسول خدا ﷺ از احرام خارج شد و دیگر مسلمانان را نیز به این کار امر فرمود؛ اما متأسفانه برخی از آنان به رهبری عُمر نزد حضرت آمدند و به این عمل رسول خدا ﷺ اعتراض کردند.^۱

کاروان مسلمانان در حاله‌ای از غم و تعجب از حدیبیه به سوی مدینه بازگشت و بسیاری در این اندیشه بودند که چگونه پس از شش سال اقتدار، افتخار، عظمت و سربلندی به اینجا رسیدند؟ در چنین حالاتی بود که خداوند متعال، با نزول سوره فتح، از آنان دلجویی کرده و حقیقت پنهان و حکمت این صلح را برملا ساخت.

در آغازین آیه این سوره، از این صلح، با عنوان «فتح مبین (آشکارا)» یاد شد. پس از نزول سوره، دوباره عُمر معترضانه نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «ای رسول خدا آیا این فتح است؟! حضرت فرمود: «آری، سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، این فتح است».^۲

مضامین آیاتی از این سوره را مرور می‌کنیم: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ

فَتْحًا مُبِينًا﴾^۳

۱. درباره موارد یادشده، ر.ک: عاملی، *الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ*، ج ۱۶، ص ۵۰-۷۰؛ یوسفی غروی، *موسوعة التاريخ الاسلامی*، ج ۲، ص ۵۹۹-۶۲۷؛ میرشریفی، *آشنایی با تاریخ اسلام*، ج ۱، ص ۵۷۹-۵۹۵ و ج ۲، ص ۶۳-۷۴.

۲. نویدی، *نهایة الارب*، ج ۱۷، ص ۲۳۵.

۳. فتح: ۱.

اکثر مفسران «فتح مبین» را اشاره به پیروزی عظیمی می‌دانند که از صلح حدیبیه نصیب مسلمانان شد. علامه طباطبایی در ترجیح این قول آورده است: «تمامی پیروزی‌های اشاره شده در این سوره، مترتب بر صلح حدیبیه است».^۱

در آیات بعدی چهار موهبت الهی که مترتب بر صلح حدیبیه یا همان فتح مبین شد، آمده است:

﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
* وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾^۲

درباره آیه فوق این پرسش مطرح است که مراد از «ذنوب» که به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده چیست؟ آیا این جمله، با عصمت آن حضرت منافات ندارد؟ دیدگاه علامه طباطبایی چنین است که مراد از کلمه «ذنوب» در آیه شریفه، گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت با تکلیف الهی نیست و نیز مراد از «مغفرت» ترک عذاب در مقابل مخالفت نامبرده نیست؛ بلکه مراد این است که از نظر مشرکان و دشمنان مخالفت با بت‌پرستی، عملی شوم تلقی می‌شد و مصداقی برای کلمه «ذنوب» بود. کفار قریش تا زمانی که در شوکت و قدرت بودند، از این گناهی که برای آن حضرت تصور می‌کردند نگذشته و به دنبال تلافی و واکنش بودند، اما خدای سبحان با فتح مکه یا فتح حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت و در نتیجه گناهایی که رسول خدا ﷺ در نگاه مشرکان داشت پوشانید و بی‌اثر کرد.^۳

در آیه چهارم به یکی از مصادیق موهبت‌های یادشده در دو آیه قبل اشاره شده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرْدَأُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...﴾^۴

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۲.

۲. فتح: ۲-۳.

۳. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

۴. فتح: ۴.

در اینجا مراد از «سکینه» آرامش و سکون نفس و ثبات و اطمینان به عقائدی است که فرد به آن ایمان آورده است. علت نزول سکینه این گونه آمده است: ﴿لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾؛ «تا ایمانی جدید به ایمان سابق خود بیفزایند».

* در آیات پیشین موهبت‌های اعطایی به رسول خدا ﷺ در سایه صلح حدیبیه بیان شد و در آیه بعد (آیه پنجم) به موهبت‌های اعطایی به زنان و مردان مؤمن اشاره می‌شود: ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ قَوْلًا عَظِيمًا﴾.^۱

دو موهبت اعطایی به زنان و مردان مؤمن، بهشت جاویدان با تمام نعمت‌هایش و عفو لغزش‌های آنها است.^۲

از آنجا که در جریان انعقاد صلح حدیبیه، معدودی از صحابه با جسارت به رسول خدا ﷺ اعتراض کردند، خداوند متعال ضمن سه آیه هشت، نه و ده به تبیین جایگاه عظیم رسول خدا ﷺ و وظائف امت در برابر حضرتش پرداخته است. عجیب آنکه - چنان که پیش‌تر اشاره شد - یکی از همین افراد، حتی پس از نزول این آیات نیز همچنان بر رسول خدا ﷺ با بیان جسارت‌آمیزی اعتراض می‌کرد:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَنُعَزِّرُوهُ وَنُقْضِرُوهُ * وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَا يَسْوِئْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا *^۳

در آیات هجده و نوزده به بیعت مهم و معروف شجره یا رضوان و آثار مترتب بر آن اشاره شده است. این بیعت به اعتبار انجام آن زیر یک درخت در ناحیه حدیبیه،

۱. فتح: ۵.

۲. راغب، المفردات، ص ۶۴۷.

۳. فتح: ۸ - ۱۰.

بیعت شجره، و به اعتبار اظهار رضایت الهی در این آیه از مؤمنان بیعت کننده، بیعت رضوان نامیده شده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۱.

۸. عمرة القضاء

در ذی القعدة سال هفتم هجری و بر اساس توافقی که در مفاد صلح حدیبیه وجود داشت، رسول خدا ﷺ با جمعیتی حدوداً دوهزار نفره به سوی مکه راهی شد.^۲ رسول خدا ﷺ با جلال و شکوه خاصی با مسلمانانی که همگی لباس احرام به تن داشتند وارد مکه شد. مشرکان، مکه را تخلیه کرده و به کوه‌ها رفتند و از فراز آنها نظاره‌گر رفتار رسول خدا ﷺ بودند که در حالت سواره خانه کعبه را طواف می‌کردند؛ سپس سعی میان صفا و مروه انجام دادند و در مروه قربانی کردند و سر تراشیدند و در نهایت از احرام خارج شدند. بر اساس توافق حدیبیه، مسلمانان تنها تا سه روز مُجَاز بودند در مکه باشند. پس از اتمام سه روز، آن حضرت و تمام مسلمانان از مکه خارج شدند و به سوی مدینه حرکت کردند.^۳

رخداد عمرة القضاء به طور خاص در قرآن کریم منعکس نشده است. اما در آیه ۱۵۸ سوره بقره به سعی میان صفا و مروه به عنوان یکی از شعائر الهی اشاره شده است. درباره سبب نزول این آیه، در روایات آمده است که مشرکان برای حفظ بت‌هایشان از تعرض و اهانت مسلمانان، این بت‌ها را از اطراف کعبه و از روی کوه صفا و مروه و مسیر میان این دو کوه جمع کرده بودند و بعد از اتمام اعمال مسلمانان، بت‌ها را به جای خود بازگرداندند. یکی از مسلمانان به دلیل مانعی، موفق به انجام اعمال نشده بود

۱. فتح: ۱۸.

۲. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۳۱.

۳. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۸.

و هنگامی که قصد انجام سعی را داشت با بت‌های نصب‌شده بر روی آن دو کوه مواجه شد و از رسول خدا ﷺ در این باره کسب تکلیف کرد. در این هنگام، این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾.^۲

آن مرد مسلمان تصور می‌کرد با وجود نصب بت‌ها بر روی این دو کوه جایز نیست سعی انجام گیرد. از این رو نفی جُنَاح در آیه، برای رفع این توهم است (اصطلاحاً: نفی جُنَاح در مقام توهم حَظَر). اما این تعبیر، منافات با وجوب سعی در حج و عمره ندارد.

۹. فتح مکه

دو قبیله خُزاعه و بنوبکر که از دوره جاهلیت با یکدیگر اختلاف و درگیری داشتند، پس از انعقاد صلح حدیبیه، هر یک، جانبی را برگزیدند؛ بنوبکر هم‌پیمان قریش شدند و خزاعه نیز که در جاهلیت، با عبدالمطلب پیمان داشتند، هم‌پیمان رسول خدا ﷺ شدند. یکی از افراد قبیله بنوبکر به نام اُنس بن زُنَیم، ضمن اشعاری به رسول خدا ﷺ جسارت کرد. نوجوانی از قبیله خزاعه به او حمله کرد و سرش را شکست و در نتیجه فتنه‌ای جدید میان دو قبیله شکل گرفت. بنا به نقل واقدی، بیست و دو ماه پس از انعقاد صلح حدیبیه، یکی از تیره‌های قبیله بنوبکر، نزد مشرکان مکه رفت و از آنان خواست که ایشان را در جنگ با خزاعه یاری دهد و مشرکان نیز پذیرفتند. بنابراین گروهی از قریش که صورت‌های خود را پوشانده بودند، همراه بنوبکر، شبانه به گروهی از خزاعه حمله کردند و حدوداً بیست و سه نفر را کشتند که غالباً زن و کودک و افراد ضعیف بودند.^۳

اما بامدادان این خیانت قریش برملا شد و عمرو بن سالم خزاعی از تیره بنی‌کعب،

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۴.

۲. بقره: ۱۵۸.

۳. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۸۳.

با چهل تن از قبیله خزاعه برای دادخواهی رهسپار مدینه شدند و در مسجد، به حضور رسول خدا ﷺ رسیدند و با اشعار جانسوزی، ظلمی که بر آنان رفته بود را بیان کردند. رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «یاری نشوم اگر همان‌گونه که خودم را یاری می‌دهم بنی‌کعب را یاری نکنم». در ادامه، بُدیل بن ورقاء خزاعی نیز با مردانی از خزاعه رهسپار مدینه شدند و از قریش شکایت کردند.

قریش که از پیامدهای این خیانت هراسان بودند ابوسفیان را برای تجدید پیمان با رسول خدا ﷺ به مدینه فرستادند. اما رسول خدا ﷺ در پاسخ به ابوسفیان، از او پرسید: «مگر از ناحیه شما حادثه‌ای رخ داده است؟» ابوسفیان گفت: «نه، به خدا پناه می‌برم». حضرت نیز فرمود: «پس ما همچنان بر صلح حدیبیه و مدت آن پابندیم». ابوسفیان تلاش‌های بیشتری برای تمديد پیمان انجام داد، اما نتیجه‌ای در بر نداشت و از این رو راهی مکه شد.

با این پیمان‌شکنی قریش، راه فتح مکه برای رسول خدا ﷺ باز شد. در نتیجه بدون آنکه مقصد را بیان کنند، دستور دادند مسلمانان آماده شوند. با این وجود، برخی مسلمانان از مقصد سفر باخبر شدند که یکی از آنان حاطب بن ابی‌بلتعنه (پیک رسول خدا ﷺ نزد پادشاه مصر) بود. وی طی نامه‌ای به سه تن از سران قریش حرکت رسول خدا ﷺ را گزارش داد و نامه را به زنی به نام «ساره» سپرد تا از بیراهه به مکه ببرد. اما جبرئیل، رسول خدا ﷺ را از این امر مطلع کرد و حضرت نیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با زبیر یا مقداد به سراغ آن زن فرستاد و در راه، نامه را از او گرفتند. چون رسول خدا ﷺ از حاطب، در این باره پرسید، وی پاسخ داد: «من در عقیده‌ام به اسلام راسخ هستم، اما چون خانواده‌ام میان قریش هستند و در آنجا عشیره‌ای ندارم که از ایشان حمایت کنند، خواستم با این کار، حمایت آنان را برای خانواده‌ام به دست آورم». رسول خدا ﷺ نیز که به صدق کلام حاطب واقف بود او را عفو کرد و در پی این ماجرا، آیاتی از سوره ممتحنه در این باره نازل شد که در ادامه تبیین خواهد شد.

رسول خدا ﷺ با تدابیری که ذکر شد، مقدمات عزیمت به سمت مکه را با سپاهی ده‌هزارنفره فراهم کرد و با تفصیلی که در منابع تاریخی آمده است، در بیستم ماه رمضان سال هشتم هجری، مکه بدون درگیری نظامی قابل اعتنایی، فتح شد.^۱

انعکاس قرآنی این رخداد بزرگ و منحصر به فرد را در سه جای قرآن می‌توان یافت:

آیه ۸۵ سوره قصص و سوره ممتحنه.

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.^۲

خداوندی که قرآن و تلاوت و عمل به آن را بر تو واجب کرده است، تو را به این شهری که از آن اخراج شدی، با پیروزی و ظفر باز خواهد گرداند. رسول خدا ﷺ نیز این خبر را به اصحابش ابلاغ کرد و چون خبر به مشرکان مکه رسید، آن را به سُخره گرفتند.^۳ برخی مفسران، با توجه به نزول این آیه در جُحْفَه و در میانه راه هجرت به مدینه، آن را نه مکی دانسته‌اند و نه مدنی.^۴

سوره ممتحنه: آیات اول تا نهم از سوره ممتحنه درباره عمل «حاطب بن ابی بلتعنه» است و مسلمانان را از اعتماد بر دشمنان و دوستی با آنان نهی می‌کند. آیات دهم و یازدهم در باره زنانی است که دیار شرک را رها کرده و به مدینه هجرت کردند و پیش از فتح مکه نازل شد. آیه دوازدهم این سوره نیز پس از فتح مکه و برای بیان مفاد بیعت زنان نومسلمان با رسول خدا ﷺ نازل شد.^۵ در ادامه به تبیین آیه اول این سوره می‌پردازیم:

۱. ر.ک: واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۸۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲۳؛ یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۸۵.

۲. قصص: ۸۵.

۳. حسن بن علی رضی الله عنه، امام یازدهم، تفسیر الامام العسکری، ص ۵۵۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۳؛ فخر رازی، تفسیر الرازی، ج ۲۵، ص ۲۱.

۴. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۳.

۵. ر.ک: موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۱۸۵-۱۸۹ و ۲۴۵.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۱

چنان که گذشت، آیات یازده گانه این سوره در مدینه و پیش از فتح مکه نازل شد. اما بر اساس روایات تفسیری، آیه دوازده این سوره در همان روز فتح مکه نازل و ضمن آن مفاد بیعت زنان با رسول خدا ﷺ بیان شد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲

در روز فتح مکه پس از آنکه مردان نومسلمان با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، نوبت به زنان رسید، از این رو این آیه نازل شد و رسول خدا ﷺ خواستند تا ظرف آبی آوردند و دست خویش در آن آب فرو بردند و به زنانی که می خواستند بیعت کنند فرمودند: «من از مصافحه با زنان [نامحرم] ابا دارم. شما با فرو بردن دست در این آب با من بیعت کنید». سپس مفاد شش گانه بیعت که در آیه فوق آمده را بیان کردند و زنان بر آن اساس بیعت کردند.^۳

۱. ممتحنه: ۱.

۲. ممتحنه: ۱۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۲۷ (باب صفة مبايعة النبي ﷺ، قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۴؛ بر اساس روایتی، زنان از روی لباس با دست رسول خدا ﷺ بیعت کردند (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۸۷)، و ممکن است بسته به موقعیت های مختلف در مکه، زنان مکه به یکی از این دو شیوه بیعت کرده باشند.

۱۰. ابلاغ برائت در منا

پس از فتح مکه در سال هشتم، زمینه مناسبی برای تطهیر حج از اعمال شرک‌آلود جاهلی فراهم شد. با نزول آیاتی از سوره برائت در ذی‌القعدة سال نهم، به امر الهی، امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور ابلاغ این آیات در جمع حج‌گزاران شد. در آن سال، اعمال حج به جای ذی‌الحجه در ذی‌القعدة برگزار شد. دلیل این امر نیز مسئله نسیء یا همان سنت جاهلی جابه‌جایی ماه‌های حرام بود.^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این منظور ابتدا ابوبکر را برگزید. بنا بر روایتی، وی، درحالی که سیصد نفر از مردان نیرومند مدینه او را همراهی می‌کردند^۲، راهی مکه شد. اما هنگامی که بخشی از مسیر را طی کرده بود، جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل و از جانب خداوند ابلاغ کرد که: «این آیات را تو یا کسی که از توست باید ابلاغ کند». از این رو به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام بر شتر مخصوص حضرت^۳ سوار شد و خود را در جحفه^۴ درحالی که ابوبکر اذان گفته و آماده نماز صبح بود، به وی رساند و آیات را از او ستاند.^۵ ابوبکر آیات را تحویل داد و با امیرمؤمنان علی علیه السلام به مکه نرفت و به مدینه بازگشت. درحالی که ابوبکر از این مسئله نگران شده بود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا درباره من آیه‌ای نازل شده است؟! و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، اما این دستور خدا بود که آیات را یا خودم یا کسی که از من و به منزله من است ابلاغ کند».^۶

۱. مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

۳. ناقة عضباء (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۷۳). یا ناقة قصواء (واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۱۰۷۷).

۴. کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۵۹ به نقل از امام صادق علیه السلام؛ و به نقل از ابن عباس در ذی‌الحلیفه، (همان، ص ۱۶۱) و به نقل قمی در منزل «روحاء»، (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۲) و به نقل واقدی در منزل «عرج»، (المغازی، ج ۲، ص ۱۰۷۷)، و رک: یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۵۳۸.

۵. امینی، الغدير، ج ۶، ص ۳۴۴ (از الخصائص، ص ۹۲)؛ موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۵۳۸.

۶. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۶۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام به مکه رفت و اعمال عرفات و مشعر و منا را انجام داد. در بعد از ظهر^۱ روز دهم ذی الحجه پس از ذبح و حلق، بر روی کوهی مشرف بر منا و کنار جمره عقبه، بالا رفت و تا سه بار اعلام کرد: «ای مردم! آیا می شنوید؟ من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم». سپس (بنا به اختلاف نقل ها) ^۲، ^۳، ^۴، سیزده، سی یا چهل^۴ آیه اول سوره براءت را تلاوت کرد^۵ و در ادامه، درحالی که شمشیرش را بیرون کشیده بود، آیات را تکرار کرد.^۶ ایشان در منا تا سه روز و نیز پس از آن تا پایان موسم حج، آیات را به حاضران اعلام می کرد. مفاد ابلاغ براءت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بود:

۱. خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از مشرکان بیزارند.

۲. از سال آینده، هیچ مشرکی حق حج گزاردن ندارد.

۳. هیچ کس نباید با بدن برهنه و عریان طواف کعبه کند.

۴. مشرکان از امروز تا چهار ماه مهلت دارند تا به مأمّن و سرزمین خود بازگردند و پس از سپری شدن چهار ماه، برای هیچ مشرکی عهد و پیمانی نخواهد بود، مگر آنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی دارند که تا پایان مدت آن معتبر خواهد بود.

۵. هیچ کافری وارد بهشت نمی شود.^۷

ابلاغ آیات براءت، ضمن اثبات فضیلت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر دیگر صحابه، در

۱. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۷۴.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۹.

۳. ابن حنبل، مسند/حمد، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴. طبری، جامع البیان، ج ۱۰، ص ۸۰؛ طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۴۵.

۵. ممکن است در وجه جمع این اقوال چنین گفت که نه یا ده آیه اول سوره توبه مشتمل بر پیام اصلی براءت است، لذا آنها در اجتماع منا قرائت و ابلاغ شد، اما آیات براءت منحصر به اینها نبود، و تا آیه ۳۷ ادامه دارد.

۶. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۹.

۷. امینی، الغدیر، ج ۶، ص ۳۴۳.

گسترش هرچه بیشتر اسلام و تسلیم مشرکان نقش بسزایی داشت.

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ * وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ * فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

۱۱. حجة الوداع و حجة البلاغ

در سال دهم هجری حدود سه ماه قبل از رحلت رسول خدا ﷺ و در آستانه اعمال حج آن سال، رسول خدا ﷺ مأمور شد برای دو هدف مهم، حج به جای آورد: تعلیم مناسک صحیح به مسلمانان (حجة الوداع) و ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی ﷺ (حجة البلاغ). ایشان اعلان حج کردند و با تعداد زیادی از مسلمانان عازم حج شدند.

رسول خدا ﷺ و همراهان چهار روز مانده به آخر ذی القعدة از مدینه خارج شدند

۱. در میان مفسران درباره منظور از روز «حج اکبر» اختلاف است، اما آنچه از بسیاری از روایات، که از طرق اهل بیت ﷺ و اهل سنت نقل شده، استفاده می‌شود این است که منظور از آن، روز دهم ذی‌الحجه یعنی روز عید قربان یا همان «یوم النحر» است. پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع‌الثانی، طبق آنچه در منابع اسلامی آمده، دلیل دیگر بر این موضوع است. (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۸۸).

و در ذی الحلیفه احرام حج بستند و پس از سفری هشت‌روزه در چهارم ذی الحجه به مکه رسیدند.^۱ پس از ورود به مکه، رسول خدا ﷺ اعمال عمره از طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه و مستحبات را به جای آورد و دیگر حاجیان نیز به تأسی از رسول خدا ﷺ اعمال را انجام دادند.^۲

پس از انجام سعی، رسول خدا ﷺ بر روی کوه مروه ایستاده و خطبه‌ای خوانده و توضیح داد که چون با خود، قربانی آورده، تا زمان ذبح قربانی نمی‌تواند از احرام خارج شود (و حجش حجِ قِران است). اما کسانی که با خود قربانی نیاورده‌اند باید از احرام خارج شوند (و حجشان حج تمتع است).^۳ در روز هشتم ذی الحجه (یوم الترویبه) رسول خدا ﷺ به آنان که حجشان، تمتع بود دستور احرام بستن برای اعمال حج تمتع دادند و پس از زوال خورشید، به سوی منا حرکت کردند. صبح روز نهم، آن حضرت به سوی عرفات حرکت کرد و در جایی که امروزه مسجد نمره قرار دارد بر روی ناقه‌اش خطبه معروف عرفات را ایراد کرد.^۴

پس از غروب روز نهم، رسول خدا ﷺ به سوی مشعر (مزدلفه) حرکت کرده و شب دهم را در آنجا به سر برد و ریگ‌های رمی جمرات را از آنجا جمع کرد. صبحگاه روز دهم و پس از طلوع خورشید، آن حضرت عازم منا شد. حضرت نزد جمره عقبه رمی انجام داد و به قربانگاه رفت و شترانی که همراه آورده بود با دست خودش نحر کرد و سپس سر تراشید و از احرام خارج شد. رسول خدا ﷺ بعد از ظهر روز یازدهم در مسجد خیف در منا نیز خطبه‌ای ایراد کرد.^۵

۱. یوسفی غروی، موسوعة التاریخ الاسلامی، ج ۳، ص ۶۵۹.

۲. همان، ص ۵۹۳-۵۹۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶.

۴. همان، ص ۲۴۶-۲۴۸.

۵. موسوعة التاریخ الاسلامی، ج ۳، ص ۶۰۵-۶۱۴.

آن حضرت پس از اتمام اعمال در منا به مکه بازگشت و تا چهاردهم ذی‌الحجه در ابطح اقامت کرد. ایشان روز چهاردهم از مکه به سوی مدینه خارج شد و پس از چهار روز به غدیر رسید که واقعه بزرگ غدیر رخ داد. پیامبر ﷺ سه روز در غدیر اقامت داشت و سپس عازم مدینه شد.^۱

حجة الوداع (تحریف‌زدایی از مناسک حج)

رسول خدا ﷺ با انجام این سفر مبارک، چگونگی انجام صحیح مناسک حج را به حاضران و غایبان و آیندگان آموزش داد و خط بطلانی بر خرافات و تحریفات جاهلیان درباره مراسم حج کشید. در ادامه، به انحرافات مردم جاهلی در ابعاد مختلف اعمال حج و مواجهه قرآن با آنها اشاره، آیات مربوط مرور می‌شود:

۱. نماز آنان کنار بیت‌الله الحرام، کف زدن و سوت کشیدن بود^۲ و قرآن کریم ضمن این آیه، آنان را به چالش کشید: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً^۳ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ^۴».

۲. مشرکان در دعاهایشان پس از انجام اعمال حج، صرفاً توجه به جنبه‌های مادی داشتند؛ مثلاً می‌گفتند: «خدایا مرا شتری یا گوسفندی روزی کن».^۵ قرآن در تعریض بر این عادت چنین فرمود:

۱. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۶۵۹.

۲. طبری، جامع‌البیان، ج ۹، ص ۳۱۸.

۳. مَکَاءٌ از مکا یمکو و به معنای سوت کشیدن و صفیر است، لذا در حجاز به پرندهای که صدایی شبیه صفیر دارد «مَکَاء» می‌گفتند. این سوت کشیدن، گاه با نهادن دست بر دهان و گاه بدون آن تحقق می‌یافت. تصدیه نیز مصدر صدی تصدی و از ریشه صدی، به معنای صدای منعکس‌شده از کوه است و مراد از آن، صدای حاصل از به هم خوردن صفحه دو دست بر روی هم است که از آن به تصفیق نیز تعبیر می‌شود؛ یعنی کف زدن؛ (طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۱۱۶).

۴. انفال: ۳۵.

۵. جامع‌البیان، ج ۲، ص ۴۰۸؛ طبرانی، کتاب الدعاء، ص ۲۷۵؛ شحاته، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۵۱.

﴿فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ * وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

۳. مشرکان، تلبیه را، که نماد توحید در اعمال حج و عمره است، شرک آلود کرده و چنین می گفتند: «لیک اللهم لیبک لیبک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک». ^۲ در

روایات تفسیری، به آیاتی در ابطال این سنت جاهلی اشاره شده که عبارتند از:

﴿ضَرَبَ لَكُم مَثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّن مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۳

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۴

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۵

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ كَعْبَرًا﴾^۶

۴. مشرکان پس از محرم شدن، از در خانه‌ها وارد نمی شدند و به جای آن، از دیوار پشت خانه نقب و شکافی ایجاد کرده و رفت و آمد می کردند یا از دیوار بالا رفته و از پشت بام وارد خانه می شدند. قرآن در تعریض به این رفتار فرمود:

﴿.. وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِمَّنْ اتَّقَى وَاتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَقْسَمُوا لِلَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾^۷

۱. بقره: ۲۰۰ و ۲۰۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۴۲.

۳. روم: ۲۸.

۴. یوسف: ۱۰۶، ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۵۱.

۵. حج: ۳۰؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۹.

۶. اسراء: ۱۱۱؛ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۵۳۵.

۷. بقره: ۱۸۹؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۴۳؛ نسائی، سنن النسائی، ج ۲، ص ۴۷۹.

۵. رسم دیگر جاهلی در اعمال حج طواف عریان بود که در واقعه ابلاغ برائت ممنوع اعلام شد. قرآن کریم ضمن آیات ۲۶-۳۲ از سوره اعراف این رسم جاهلی را محکوم و باطل اعلام کرد:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَؤَالَتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾^۱

۶. جاهلیان همچنین معتقد بودند که جایز نیست از گوشت قربانی خورده شود؛ زیرا تقدیم به خدا شده است، از این رو گوشت‌های قربانی را روی سنگ‌ها نهاده و در معرض خوراک درندگان قرار می‌دادند و خون آن را نیز به دیوار کعبه می‌مالیدند. در قرآن کریم هر دو رفتار اشتباه، طی دو آیه ذیل ابطال شد:

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَا لَكُم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۲ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَنَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

۷. از دیگر انحرافات جاهلیان در اعمال حج آن بود که مشرکان مکه، که خود را «حُمس»^۴ می‌خواندند (قریش و برخی قبایل وابسته)، تصور می‌کردند چون ساکن حرم و در جوار بیت‌الله هستند از این امتیاز برخوردارند که راه دورتر تا سرزمین عرفات را طی نکنند و در وادی مشعر (مزدلفه) وقوف کنند. از این رو آنان عصر روز نهم را در مشعر وقوف کرده و دیگر حاجیان به عرفات رفته و در آن جا وقوف می‌کردند و هنگامی که آنان از عرفات باز می‌گشتند اهل مکه از مشعر همراه آنان به سوی سرزمین منا کوچ می‌کردند.^۴

۱. اعراف: ۲۶؛ طبری، جامع‌البیان، ج ۸، ص ۱۹۲.

۲. حج: ۳۶ - ۳۷، طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۵۵.

۳. جمع احمس و به معنای کسی که دین‌دار واقعی و متشدد در امر دین است.

۴. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹۶.

در حجة الوداع، هنگامی که رسول خدا ﷺ به سرزمین مشعر رسید مشرکان قریش (حُمس) امید داشتند آن حضرت به جای عرفات در مشعر الحرام وقوف کند. اما ایشان بی‌اعتنا به این توقع، به سوی عرفات حرکت کرد. این اقدام پیامبر اکرم ﷺ در پی نزول آیه ۱۹۹ سوره بقره بود که ضمن آن به همه مسلمانان امر شده بود از آنجایی کوچ کنند که همه مردم کوچ می‌کنند.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ * ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

۸. در روزهای پایانی اعمال حج، مشرکان جلوه دیگری از انحرافات اخلاقی و اجتماعی را ضمن اعمال عبادی خود ابراز کردند. وقوف در منا در روزهای یازدهم تا دوازدهم (و در شرایطی، سیزدهم) از اعمال حج است. مشرکان در اینکه پس از انجام اعمال منا تا روز سیزدهم در آنجا وقوف کنند یا روز دوازدهم به مکه بازگردند، دو گونه نظر و عملکرد داشتند. برخی از آنان وقوف در روز سیزدهم را لازم و برخی نیز حرام می‌شمردند. بدین مناسبت، آیه ذیل نازل شد: ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۱.

۹. اجتماع در منا و ذکر مفاخر پدران و پیشینیان، سنت غلط دیگری بود که جاهلیان پس از اعمال منا انجام می‌دادند. قرآن کریم در آیات ذیل با این رسم غلط نیز مخالفت کرد: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۲.

۱. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. بقره: ۲۰۳؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸۲.

حجة البلاغ (ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام)

انعکاس قرآنی رخداده حجة الوداع را در آیات سوره مائده می‌توان مشاهده کرد. بنا بر برخی روایات تفسیری، این سوره در حجة الوداع و در غروب عرفه^۱ و به صورت کامل^۲ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. در نقلی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

سوره مائده آخرین سوره نازل شده بر رسول خداست. این سوره هنگامی بر آن حضرت نازل شد که بر قاطر شهباء سوار بود. سنگینی دریافت وحی چنان بود که حیوان از حرکت ایستاد و کمرش خم شد، به طوری که نزدیک بود شکم حیوان با زمین تماس یابد. آن حضرت در حالت خلسه فرو رفت؛ به طوری که دستش را بر سر شیبیه بن وهب جمحی گذاشت. سپس از این حالت خارج شد و سوره مائده را برای ما قرائت کرد.^۳

از سوی دیگر روایات معتبری از شیعه و اهل سنت نقل شده که تصریح به نزول آیه تبلیغ و اکمال در محل غدیر دارند. با توجه به اینکه روایتی دال بر نزول سوره مائده در غدیر در دست نیست، برای جمع میان روایات - آن‌سان که علامه طباطبایی فرموده است^۴ - می‌توان گفت که مُعَظَم سوره در غروب عرفه نازل شد و معدودی از آیات در غدیر و سپس - چنان که خواهد آمد - در مدینه نازل شد.

نزول آیه ولایت

آیه ۵۵ این سوره، همان آیه معروف ولایت است. بعضی از روایات، جریان اعطای

۱. «...ثم قال (رسول الله صلی الله علیه و آله فی الغدیر): أیها الناس انه نزل علی عشیة عرفة أمر...؛ (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۸)؛ «ومنها **«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»** فی الصحیح عن عمر أنها نزلت عشیة عرفة يوم الجمعة عام حجة الوداع»؛ (سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۰)

۲. عن أبی حمزة الثمالی قال: سمعت أبا عبدالله الصادق علیه السلام، یقول: نزلت المائدة كاملاً، ونزل معها سبعون ألف ملك؛ (طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۸)

۳. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۹۶.

انگشتی امیرالمؤمنین علیه السلام به سائل را مربوط به مدینه و مسجدالنبی صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. اما با توجه به نقلی از ابن طاووس و نیز نزول سوره مائده در حجة الوداع، این نقل ترجیح دارد که جریان در مسجدالحرام رخ داده است.

بر اساس نقل ابن طاووس از کتاب *النشر و الطی* از حذیفة بن یمان، امیرالمؤمنین، علی علیه السلام از یمن آمد و در مکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد. روزی درحالی که رو به کعبه نماز می‌خواند. سائلی نزدش مراجعه کرد و او، در همان حالت رکوع، حلقه انگشتی‌اش را به وی صدقه داد. در همین زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جای دیگری بود تکبیر گفت و آیه‌ای که خداوند درباره این عمل علی علیه السلام نازل کرده بود قرائت کرد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از قرائت آیه، فرمود: «برخیزید تا صاحب این صفات که خداوند او را توصیف کرده است بیابیم». هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد می‌شد سائل را دید و از او پرسید: «از کجا می‌آیی؟» جواب داد: «از پیش آن نمازگزار که در حال رکوع این انگشتی را به من داد». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و نزد علی علیه السلام رفت و پرسید: «ای علی! امروز چه کار خیری انجام داده‌ای؟» علی علیه السلام جریان را برای حضرت بازگفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بار سوم تکبیر گفت.^۲ طبق نقل ابن شهرآشوب پس از نزول آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که ولایت علی علیه السلام اعلام شود.^۳

اعلام ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در غدیر

بنا به نقل طبرسی از امام باقر علیه السلام، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقف (عرفات)

۱. مائده: ۵۵.

۲. ابن طاووس، *اقبال الاعمال*، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۷، ص ۱۲۸.

۳. ابن شهرآشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۲۲۶.

اقامت داشت جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: خداوند عزوجل سلام می‌رساند و می‌فرماید: «ای محمد! همانا اجل تو نزدیک شده است. برخیز و علی را به عنوان ولی و جانشین خود اعلام کن و از مردم بیعت بگیر و عهد و میثاقی را که با من بسته‌اند تجدید کن؛ زیرا به زودی تو را نزد خودم می‌برم». اما رسول خدا ﷺ این را داشت که مردم بر اثر مخالفت و کارشکنی منافقان به دوره جاهلیت بازگردند؛ چراکه از کینه و دشمنی آنان به علی علیه السلام آگاه بود. از این رو از جبرئیل خواست که از خداوند بخواهد که او را از شر منافقان و دشمنان مصون دارد. در مسجد خیف (در منا) جبرئیل دوباره امر الهی را بدون تضمین دفع شر دشمنان ابلاغ کرد و رسول خدا ﷺ از خوف شر و تفرقه‌افکنی منافقان باز هم به تأخیر انداخت تا اینکه به کُراع الغمیم رسید. وقتی رسول خدا ﷺ به غدیر خم رسید، جبرئیل آیه ذیل را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

با نزول این آیه، رسول خدا ﷺ دستور داد مکانی را آماده ساختند. مردم تجمع کردند و پیامبر ﷺ پس از ایراد خطبه‌ای (معروف به خطبه غدیر) ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ابلاغ کرد و مردم با آن حضرت بیعت کردند. در اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این بخش از آیه ۳ سوره مائده را نازل کرد: ﴿... الْيَوْمَ يَمِئِسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۲

توطئه قتل رسول خدا ﷺ در ليله المبيت

خروج مسلمانان از مکه و هجرتشان به یثرب پس از بیعت دوم عقبه، مشرکان را به

۱. مائده: ۶۷.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۸.

این وحشت انداخت که پایگاه جدید اسلام می‌تواند خطری برای اهل مکه و کاروان‌های تجاری‌شان به سوی شام تلقی شود.

این نگرانی سبب شد مشرکان مکه، اجتماعی را در دارالندوه ترتیب دهند و در این باره چاره‌اندیشی کنند. در آغاز این مجلس، سخنی از کشتن رسول خدا ﷺ مطرح نبود و دو پیشنهاد اخراج یا حبس مطرح شد. از آنجا که پیشنهاد اخراج به تبلیغ بیشتر اسلام و نیز آماده‌سازی جبهه یثرب برای مقابله با مکه می‌انجامید و پیشنهاد حبس نیز با خطر تحریک و مقابله بنی‌هاشم و مسلمانان مواجه بود، تصمیم بر کشتن گرفته شد. ابوجهل پیشنهاد داد که از هر قبیله‌ای جوانی چابک و مناسب انتخاب شده و دسته‌جمعی بر رسول خدا ﷺ حمله‌ور شوند و او را به قتل برسانند. در این صورت بنی‌هاشم چون حریف همه قبائل نمی‌شوند، به گرفتن خون‌بها رضایت می‌دهند. این پیشنهاد را جمع حاضر قبول کردند و تصمیم گرفتند در شب اول ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت آن را عملی سازند. اما خداوند از طریق وحی، رسولش را از این توطئه باخبر ساخت و او را مأمور کرد که از مکه خارج شود و علی علیه السلام را در بستر به جای خود بگذارد تا مشرکان متوجه عدم حضور رسول خدا ﷺ در منزل نشوند؛ زیرا آنان از روزنه‌ها می‌توانستند مکان خواب حضرت را مشاهده کنند.^۱

رسول خدا ﷺ درحالی‌که جبرئیل دستانش را گرفته بود، با پاشیدن مشتی خاک و قرائت آیه نهم از سوره یس^۲ بدون آنکه آنان متوجه شوند، از خانه خارج و راهی غار ثور شد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در جای رسول خدا ﷺ خوابید و بُرد یمانی سبز رنگی که روانداز مخصوص آن حضرت بود را به روی خود کشید. مشرکان او آخر شب به درون خانه حمله بردند که ناگهان علی علیه السلام از جای برخاست و گفت: «چه کار دارید؟» گفتند: «محمد

۱. رک: ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۸۴۹؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۸۳؛ میر شریفی، آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱،

ص ۴۰۵-۴۰۷.

۲. ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ یس: ۹.

کجاست؟» فرمود: «مگر او را به من سپرده بودید؟ مگر نگفته بودید که می‌خواهید او را از شهر خود اخراج کنید؟! او با پای خود از شهرتان خارج شده است». رسول خدا ﷺ نیز بر خلاف تصور مشرکان که احتمال می‌دادند حضرت به سوی یثرب در شمال مکه رفته، به سوی جنوب مکه و غار ثور حرکت کرد که بر فراز کوهی با همین نام قرار داشت.^۱

در مسیر حرکت رسول خدا ﷺ به سمت غار ثور، ابوبکر نیز که هنوز (به دلیلی نامعلوم) به یثرب هجرت نکرده بود به آن حضرت ملحق شد و به اتفاق وارد غار ثور شدند. مشرکان با ردیابی اثر قدم‌ها به کمک شخصی که در ردیابی خُبره بود تا نزدیکی غار آمدند، اما مشاهده تارهای عنکبوت بر در غار^۲ و دو کبوتر وحشی^۳ که در لانه‌شان جلوی در غار تخم گذاشته بودند،^۴ آنان را مطمئن ساخت که کسی داخل غار نیست. بدین وسیله، خطر از آن حضرت رفع شد و پس از سه روز اقامت در غار، با زاد و توشه‌ای که امیر مؤمنان علیؑ فراهم کرده بود به سوی یثرب حرکت کرد.

خداوند در آیه ۳۰ سوره انفال به توطئه مشرکان و گزینه‌های سه‌گانه آنان اشاره کرده است: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۵

همچنین آیه ۱۳ سوره محمد به خروج آن حضرت از مکه، از روی اکراه و اضطراب اشاره دارد: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرِيْبَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرِيْبِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ﴾^۶

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. همان.

۳. طبرانی، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۹؛ کوفی قاضی، مناقب الامام امیر المؤمنینؑ، ج ۱، ص ۳۵؛

ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۱۱.

۴. آلوسی، تفسیر الکوسی، ج ۱۰، ص ۹۷.

۵. انفال: ۳۰.

۶. محمد: ۱۳.

بر اساس گفته برخی مفسران،^۱ این آیه تنها آیه مکی از سوره محمد ﷺ است و هنگام خروج رسول خدا ﷺ از مکه، درحالی که با چشم گریان و قلب محزون به کعبه می‌نگریست بر آن حضرت نازل گشت. مفهوم آیه و هدف از نزول آن، افزون بر دلداری دادن به رسول خدا ﷺ، نوعی تخویف و ارباب مشرکان و تحقیر قدرتشان بود.

آیه دیگری که مانند آیه پیشین، در مقام تسلای خاطر رسول خدا ﷺ و ناظر به زمان خروج آن حضرت از مکه است، آیه ۸۵ از سوره قصص است و پیش‌تر مطرح شد:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

آیه مبيت (آیه شراء)

خداوند متعال، ایثار مثال‌زدنی امیرالمؤمنین علیؑ در خوابیدن به جای رسول خدا ﷺ و به خطر انداختن جان‌ش در معرض شمشیرهای آخته را نیز در آیه مبيت ارج نهاده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲

درباره عظمت کار امیرالمؤمنین علیؑ در لילה المبيت، روایات متعددی در منابع فریقین نقل شده است که نشانگر اجماع فریقین بر این ایثار و فضیلت و نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین علیؑ است و به همین دلیل دشمنان آن حضرت تلاش کردند با نسبت دادن سبب نزول و مصداق آیه به افراد دیگر^۴ این فضیلت را انکار کنند.

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۸۸.

۲. بقره: ۲۰۷.

۳. بقره: ۲۰۷.

۴. صهیب بن سنان رومی (به دلیل واگذاری اموالش نزد مشرکان هنگام هجرت) یا زبیر و مقداد (به دلیل به خطر انداختن جان‌شان در جریان نجات دادن جسد خبیث بن عدی)؛ (ر.ک: عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، ج ۴، ص ۲۱۶-۲۲۶).

آیه غار (غار ثور)

خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره توبه به حضور رسول خدا ﷺ و همراهش در غار ثور اشاره کرده است^۱ از این رو به «آیه غار» معروف شده است.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

آیه غار از آن دسته آیاتی است که برخی در راستای فضیلت تراشی برای خلفا از آن سوء استفاده کردند.

فصل دوم: مدینه

۱. بنای مسجد قبا

مقصد رسول خدا ﷺ در هجرت از مکه، یثرب بود که هنوز شکل شهر به خود نگرفته و متشکل از قبائلی بود که با فواصلی از هم می‌زیستند. با ورود آن حضرت، یثرب دارای مرکزی شد و در حد یک شهر توسعه یافت و مزین به نام «مدینه النبی ﷺ» شد. پیش‌تر اشاره کردیم که پس از بیعت دوم عقبه، به دعوت مسلمانان یثرب و با دستور رسول خدا ﷺ بیشتر مسلمانان مکه راهی یثرب شدند و با استقبال و پذیرایی ایشان روبرو گشتند. رسول خدا ﷺ نیز پس از سه روز اقامت در غار ثور، در شب چهارم ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت با ابوبکر و یک فرد آشنا به مسیر، با زاد و توشه‌ای که امیرالمؤمنین علیؓ برای حضرتش فراهم کرده بود راهی یثرب شد. ایشان پس از طی نه روز، در دوازدهم ربیع‌الاول هنگام ظهر به دهکده قُبا در جنوبی‌ترین بخش یثرب رسید و با استقبال مسلمانان یثرب مواجه شد.

قبا در شش کیلومتری مرکز مدینه (مکان فعلی مسجدالنبی ﷺ) قرار داشت و قبیله بنوعمر و بن عوف در آن می‌زیستند. آنان دیگر مسلمانان مهاجر از مکه را نیز طی روزهای قبل پذیرایی کرده و اکنون به افتخار میزبانی رسول خدا ﷺ نائل شده بودند. رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر را به صورت دو رکعتی، در قبا اقامه کرد و با وجود اصرار ابوبکر مبنی بر ورود به یثرب، فرمود: «من از اینجا حرکت نمی‌کنم تا عموزاده و

برادرم و محبوب‌ترین فرد از اهل بیتم به من ملحق شود؛ زیرا او با جان خود مرا برابر مشرکان حمایت و حفاظت نمود». با این پاسخ حضرت، ابوبکر، خود به‌تنهایی وارد یثرب شد.^۱

مدت انتظار رسول خدا ﷺ در دهکده قبا برای رسیدن علیؑ و همراهان مختلف نقل شده است.^۲ اما قول مشهور آن است که سه روز پس از رسیدن رسول خدا ﷺ، یعنی در پانزدهم ربیع الاول، علیؑ با فواطم^۳ و سوده بنت زمعه (همسر پیامبر ﷺ) و ام کلثوم (دختر پیامبر ﷺ)، درحالی که پاهایش به‌سختی مجروح و خون‌آلود بود به قبا رسید. رسول خدا ﷺ با دیدن پاهای مجروح علیؑ گریان شد و جراحت پاهای علیؑ با لمس دستان مبارک رسول خدا ﷺ و دعای حضرت شفا یافت؛ به‌گونه‌ای که آن حضرت تا هنگام شهادت از درد پا شکوه نکرد. رسول خدا ﷺ پس از ورود علیؑ به قبا، یک یا دو روز دیگر^۴ آنجا ماند و سپس در آغاز روز جمعه به مقصد یثرب حرکت کرد.

آن حضرت در مدت اقامتش در قبا اقدام به بنای مسجدی کرد که با توجه به نزول آیه‌ای در توصیف عظمتش، بسیار پرآوازه و منحصربه‌فرد شده است. مسجد قبا اولین مسجدی است که شاهد نماز جماعت مسلمانان به امامت رسول خدا ﷺ بود؛ چراکه در مکه امکان نماز جماعت با جمعیت زیاد وجود نداشت. خداوند از آن مسجد این‌گونه یاد می‌کند: ﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾^۵

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۴۰.

۲. سه روز (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۵؛ ابن شاکر کتبی، عیون التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲)؛ بیش از ده روز (الکافی، ج ۸، ص ۳۴۰)؛ بیست و سه شب (بلا ذری، انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۳).

۳. فاطمه زهراؑ، فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب.

۴. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۴۲.

۵. توبه: ۱۰۸.

۲. تخریب مسجد ضرار

چنان که گذشت، بنای مسجد قبا هنگام ورود رسول خدا ﷺ به مدینه بود. اما آیات مربوط به آن در سال نهم و به مناسبت ذکر مسجد ضرار در سوره توبه نازل شد. دلیل این امر نیز آن بود که منافقان پیش از غزوه تبوک و برای ایجاد پایگاه نفاق و به بهانه دوری از مسجد النبی ﷺ و دشواری حضور در آنجا برای پیران و بیماران و در شب‌های بارانی، اقدام به بنای مسجد در همان محله‌ای کردند که مسجد قبا بنا شده بود. بهانه این افراد برای عدم حضور در مسجد قبا آن بود که این مسجد در مکان اسطبل خانه زنی به نام لیه که چارپایش را در آنجا نگهداری می‌کرد بنا شده بود. همچنین نقل شده که ابوعامر راهب (و به تعبیر رسول خدا ﷺ، فاسق) که عازم شام بود، منافقان را تحریک کرد مسجد نفاق را ساخته و آنجا را محل جمع‌آوری نیرو و سلاح قرار دهند تا او با سپاه روم برای نابودی اسلام برگردد.

منافقان پس از بنای مسجدشان و پیش از عزیمت رسول خدا ﷺ به سمت تبوک از آن حضرت تقاضا کردند که برای افتتاح، در آنجا اقامه نماز کند و رسول خدا ﷺ فرمود: «من در آستانه سفر و مشغول تهیه مقدمات آن هستم. پس از بازگشت، ان‌شاءالله در آنجا اقامه نماز می‌کنم». در بازگشت رسول خدا ﷺ از تبوک هنگامی که به مکان ذی‌اوان در نزدیکی مدینه رسید، دستور تخریب آن مسجد از ناحیه خداوند صادر شد: **﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يُشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾** * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا...^۱

به دنبال آن، رسول خدا ﷺ عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دُخشم را مأمور کرد

۱. در اینکه آیات مربوط به این مسجد نیز در این مکان نازل شد یا پنجاه روز پس از بازگشت از تبوک و همراه با دیگر آیات سوره توبه، اختلافی در نقل‌ها دیده می‌شود. در تفسیر القمی، آمده است: «فلما قبل رسول الله ﷺ من تبوک نزلت علیه هذه الآية فی شأن المسجد»، (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۵) و در مجمع‌البیان، آمده است: «ثم نزلت التوبة عليهم بعد الخمسين في الليل». (طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۱۲۰)

که مسجد ضرار را تخریب کرده و به آتش بکشند و به نقلی، افزون بر اینها، زباله‌دانی قرار داده شود. آنها نیز در فاصله زمانی میان مغرب و عشاء، درحالی که منافقین در مسجد بودند، دستور را اجرا کردند و منافقین متفرق شدند.^۱

درباره آیات یادشده چند نکته شایان توجه است: قرآن کریم اهداف منافقین از بنای این مسجد را ضمن چهار وصف بیان کرده است: «ضرر و زیان به مسلمانان» **﴿ضُرَّارًا﴾**؛ تقویت مبانی کفر و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام **﴿كُفْرًا﴾**؛ ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمانان؛ زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد قبا که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر ﷺ که از آن فاصله داشت از رونق می افتاد: **﴿وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾**؛ آخرین هدف آنها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود بسازند؛ **﴿وَارْضَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ﴾**^۲، ولی آنان تمام این اغراض سوء را در لباسی زیبا و ظاهری فریبا پیچیده و سوگند یاد می کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم: **﴿وَلِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾**. ولی خداوند گواهی می دهد که آنها قطعاً دروغگویند: **﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾**.

۳. تشریح ماه‌های حرام

مراد از ماه‌های حرام، چهار ماه رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم است که بر اساس سنت به‌جای‌مانده از حضرت ابراهیم عليه السلام و برای ایمنی حج و عمره‌گزاران، جنگ در این چهار ماه حرام اعلام شد و تا زمان ظهور اسلام، حتی مشرکان نیز پایبند این سنت بودند؛ گرچه آنان این سنت الهی را به بدعت «نسی‌ء»^۳ آلوده کردند. چنان‌که گفته شد،

۱. عاملی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ، ج ۳۰، ص ۲۰۴-۲۰۹؛ یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۳، ص ۴۳۵-۴۳۷، ۴۸۳-۴۸۴.

۲. توبه، ۱۰۷.

۳. «نسی‌ء» از ماده «نساء» به معنای تاخیر انداختن، و اسم مصدر یا مصدر است، لذا به داد و ستدهایی که ←

تشریح این سنت، ارتباط مستقیمی با مراسم حج داشته و دارد. از این رو درباره موضع اسلام در این زمینه باید امعان نظر داشت.

زمینه نزول آیه‌ای درباره تشریح ماه‌های حرام را سریه عبدالله بن جحش یا سریه نخله فراهم کرد. این سریه در ماه رجب سال دوم هجری رخ داد و می‌توان آن را اولین درگیری مسلحانه و البته محدود، میان مسلمانان و کفار دانست. بنا به نقل ابن اسحاق و واقدی، در ماه رجب سال دوم هجری و دو ماه قبل از جنگ بدر، رسول خدا ﷺ پسر عمه‌اش، عبدالله بن جحش، را با هشت تن از مهاجران به منطقه نخله، بین مکه و طائف، اعزام کرد تا از وضعیت قریش و تحرکات آنها اطلاع یافته و به حضرت گزارش دهند. حضرت قبل از اعزام آنان، نامه‌ای مهر و موم شده به ابن جحش داد و فرمود پس از دو روز آن را بخواند و مطابق مضمونش عمل کند و کسی از همراهان را مجبور به مضمون آن نکند. وی پس از دو روز راه، نامه را گشود و با این فرمان مواجه شد: «راه خود را ادامه بده و در نخله بین مکه و طائف فرود آی. آنجا در کمین قریش بمان و

→ پرداخت پول آن به تأخیر می‌افتد «تسینه» گفته می‌شود. در زمان جاهلیت عرب، گاهی یکی از ماه‌های حرام را تأخیر می‌انداختند؛ یعنی مثلاً به جای ماه محرم، ماه صفر را انتخاب می‌کردند! برخی معتقدند فلسفه این کار آن بوده که تحمل سه ماه حرام پشت سر هم (ذی‌القعده، ذی‌الحجه و محرم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح جنگجویی و رکود کار سربازان می‌شمردند، لذا کوشش می‌کردند لا اقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند! این احتمال نیز داده شده که گاهی به دلیل قرار گرفتن ذی‌الحجه در تابستان، مسئله حج بر آنها دشوار می‌شد و از آنجا که حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها بُعد عبادت نداشت و مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود، لذا جای ماه ذی‌الحجه را به میل خود تغییر داده، و ماه دیگری را که هوا در آن ماه، آمادگی بیشتری داشت به جایش قرار می‌دادند! و ممکن است هر دو سبب صحیح باشد. اما به هر صورت، این عمل سبب می‌شد که آتش جنگ‌ها هم چنان فروزان بماند، و فلسفه ماه‌های حرام پایمال شود، و مراسم حج بازپچه دست این و آن و وسیله‌ای برای منافع مادی آنها گردد. قرآن در آیه ۳۷ سوره توبه این کار را زیادی در کفر شمرده؛ زیرا علاوه بر شرك و «کفر اعتقادی» که داشتند، با زیر پا گذاشتن این دستور، مرتکب «کفر عملی» هم می‌شدند؛ به خصوص اینکه با این کار دو عمل حرام انجام می‌دادند: حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام می‌کردند؛ «مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۰۹».

اخبار آنان را برای ما به دست آور». عبدالله به همراهانش گفت: «هر کدام از شما طالب شهادت است با من رهسپار شود و کسی که نمی‌خواهد همراه من بیاید، بازگردد». همه آنان رهسپار نخله شده و در آنجا فرود آمدند.

چیزی نگذشت که با کاروانی متعلق به قریش که عازم مکه بود و مویز و پوست حمل می‌کرد مواجه شدند. چون یکی از مسلمانان سر خود را تراشیده بود، مشرکان تصور کردند اینان عمره‌گزارند. روزی که مسلمانان به این کاروان برخورد کردند، روز آخر ماه رجب، از ماه‌های حرام بود و جنگ در آن ممنوع. از سوی دیگر اگر تا فردا صبر می‌کردند، کاروان وارد محدودهٔ حرم می‌شد و جنگ در حرم نیز جایز نبود. به‌رحال آنان تصمیم گرفتند در تردید بین هتک حرمت زمانی و مکانی، حرمت زمانی را شکسته و در ماه حرام بجنگند.^۱ بدین جهت به کاروان قریش حمله برده و سرپرست کاروان (عمرو بن الحضرمی) را کشتند و دو نفر را اسیر گرفتند و یک نفر نیز گریخت. عبدالله و یارانش اموال را به غنیمت گرفته و آن دو اسیر را به مدینه آوردند و - بنا به نقلی - خمس (یک پنجم) اموال را به پیامبر ﷺ داده و بقیه را بین خود تقسیم کردند.

پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که با غنائم و اسیران مواجه و از جریان باخبر شد، فرمود: «من شما را به جنگ در ماه حرام فرمان نداده بودم». حضرت ضمن حفظ آن دو اسیر، در اموال نیز تصرف نکرد تا دستور الهی در این‌باره نازل شود. در این میان، منافقان و یهودیان نیز شروع به شماتت مسلمانان و پیامبر اکرم ﷺ کرده و هتک حرمت ماه حرام را به رخ ایشان می‌کشیدند. بنا بر بعضی روایات، نزول آیات مربوط به این واقعه تا پس از جنگ بدر به تأخیر افتاد. سرانجام خداوند با نازل کردن آیه ۲۱۷ از سورهٔ بقره به این ماجرا خاتمه داد:

۱. «بنا بر نقلی دیگر، آن روز، اولین روز ماه رجب بود و مسلمانان تصور می‌کردند روز آخر جمادی الثانی است»؛

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

بنا بر برخی روایات، پرسش گران درباره جنگ در ماه حرام، مشرکان مکه بودند که برای بازپس گیری اسیرانشان به مدینه آمده و از روی عیب جویی، چنین پرسشی را مطرح کردند. با نزول این آیه، خداوند در یک اقدام جالب بر حرمت ماه های حرام تأکید کرد و زمینه سوء استفاده مشرکان، منافقان و یهودیان از حادثه یادشده را با گوشزد کردن رفتارهای زشت مشرکان مکه از بین برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خمس غنائم را تصرف کرد و یکی از اسیران را با دریافت فدیة آزاد کرد. اسیر دیگر (حکم بن کيسان) مسلمان شد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ماند و در سال چهارم طی حادثه بئر معونه به درجه شهادت نائل آمد.^۱

۴. تغییر قبله (مسجد ذوقبلتین)

بر اساس روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا هنگامی که در مکه حضور داشت، هنگام نماز به گونه ای می ایستاد که هم به سوی کعبه و هم به سوی بیت المقدس رو کرده باشد؛ به هر حال، در مکه به گونه ای می ایستاد که پشت به کعبه نباشد.^۲ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، از آنجا که مکه در جنوب مدینه و بیت المقدس در شمال مدینه قرار داشت و امکان قبله قرار دادن هردو به طور هم زمان وجود نداشت، حضرت طبق دستور

۱. ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۳۷-۴۳۸؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۳-۱۸؛ قمی، تفسیر النبی، ج ۱،

ص ۷۱ و ۷۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۸۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۳.

خداوند موظف شد به سوی بیت المقدس نماز گزارد. یهودیان مدینه که از همان آغاز ورود اسلام بنای عناد و ناسازگاری گذاشتند، قبله بودن بیت المقدس را ابزاری برای تغییر و سرزنش مسلمانان قرار دادند. این وضع بر رسول خدا ﷺ سخت و تحمل ناپذیر بود. از این رو در دل شب نظر به آفاق آسمان کرده و منتظر نزول وحی از جانب خداوند در این باره بود. صبح گاه آن شب، حضرت نماز را به سوی بیت المقدس گزارد و ظهر آن روز نیز به همین ترتیب نماز را آغاز کرد، اما در میانه نماز، پیک وحی نازل شد و آیات ۱۴۴-۱۵۰ سوره بقره را بر آن حضرت نازل کرد:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ * وَلَئِن آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِن آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * ... وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾

پس از این ماجرا، همان کسانی که پیش‌تر، مسلمانان را به دلیل قبله قرار دادن بیت المقدس شماتت می‌کردند، این بار آنان را به دلیل تغییر قبله مورد شماتت قرار دادند و چنین القاء شبهه کردند که تکلیف نمازهای قبلی که به سمت بیت المقدس خوانده‌اند چه می‌شود. در پاسخ به این شبهه و برای مقابله با این توطئه جدید، آیات ۱۴۲ و ۱۴۳ از سوره بقره نازل شد:^۱

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا
لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي
كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لَتَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا
عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ».

در آیه اخیر، خداوند متعال به فلسفه قبله بودن بیت المقدس نیز اشاره فرمود؛ امتحان مسلمانان - به ویژه اهل مکه - در دل کندن از نماز به سوی کعبه بود، که به آن تعلق خاطر داشتند، و نماز گزاردن به سوی بیت المقدس که برایشان معهود نبود و اینکه عملاً مشخص شود چه کسانی تبعیت محض از رسول خدا ﷺ دارند و چه کسانی به دوران جاهلیت و خلق و خو و تعصبات جاهلی عقب گرد می کنند. البته مراد از جمله «لَتَعْلَمَ» آن نیست که امر مجهولی بر خداوند منکشف شود؛ بلکه مراد آن است که در عالم عینی و واقعی، عملکرد مؤمنان و غیر مؤمنان به منصف ظهور و بروز برسد یا آنکه برای رسولان و فرشتگان و مأموران الهی مشخص شود.^۱

با توجه به روایات رسیده از معصومان علیهم السلام، به نظر می رسد این واقعه در ماه رمضان سال دوم هجری، یعنی ماه نوزدهم پس از هجرت و پس از بازگشت از جنگ بدر رخ داده است. شاهد این مدعا، روایتی از امام صادق علیه السلام است که در پاسخ پرسش معاویه بن عمار از تاریخ تغییر قبله فرمود: «پس از بازگشت رسول خدا ﷺ از بدر».^۲

درباره نمازی که این تغییر قبله در آن رخ داد نیز اختلاف به چشم می خورد. بعضی

۱. حسن بن علی علیه السلام / امام یازدهم / تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۴۹۵؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲،

ص ۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله علیه السلام قال قلت له: متى صرف رسول الله صلی الله علیه و آله إلى الكعبة؟ فقال: بعد رجوعه من

بدر؛ (طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۴۳)؛ أبو البختری، عن جعفر، عن أبيه علیه السلام؛ إن رسول الله صلی الله علیه و آله استقبل

بیت المقدس سبعة عشر شهراً، ثم صرف إلى الكعبة وهو في صلاة العصر؛ (حمیری، قرب لاسناد، ص ۱۴۸).

از روایات، این رخداد را در نماز عصر^۱ و بعضی در نماز ظهر ذکر کرده‌اند.^۲ اما با توجه به حدیثی از امام صادق علیه السلام، وجه جمع میان این دو دیدگاه آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خود، در میانه نماز ظهر پس از دو رکعت، از تغییر قبله مطلع و با راهنمایی جبرئیل به سمت کعبه تغییر جهت دادند. این خبر، هنگامی به مردمی که در مسجد ذوقبلتین اقامه نماز می‌کردند رسید که در میانه نماز عصر بودند و آنان نیز به تبع رسول خدا صلی الله علیه و آله به سمت کعبه تغییر جهت دادند.^۳

درباره مسجدی که این تغییر قبله در آن رخ داد نیز اختلاف وجود دارد؛ بر اساس روایاتی، این رخداد در مسجد بنو سلمه^۴ یا بنو سالم^۵ که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن روز را به دیدارشان رفته بود رخ داده است. بر اساس بعضی دیگر از روایات، این رخداد در مسجد النبی صلی الله علیه و آله واقع شد. به قوم بنو عبدالاشهل که در مسجدشان نماز می‌گزارند خبر رساندند که قبله تغییر کرده است. از این رو در وسط نماز، چرخش از سمت شمال به سمت جنوب صورت گرفت و مردان در جای زنان، و زنان در جای مردان قرار گرفتند و این مسجد به «ذوقبلتین» معروف شد.^۶ با توجه به حدیثی که پیش‌تر نقل شد، می‌توان گفت که تغییر قبله برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد النبی صلی الله علیه و آله رخ داد و سپس این خبر به نمازگزاران دیگر مساجد - از جمله مسجد ذوقبلتین - نیز رسید. از آنجا که اینان در میانه نماز عصر مطلع شدند و به سمت کعبه چرخیدند و نمازشان همچون نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو قبله به جای آورده شد، لذا مسجد آنان به نام «ذوقبلتین» معروف شد.

۱. حمیری، *قرب الاسناد*، ص ۱۴۸؛ طبری، *جامع البیان*، ج ۲، ص ۶.

۲. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۴۲؛ طبرسی، *اعلام‌الوری*، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۷۵. نیز ر.ک: حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۴، ص ۲۹۷-۳۰۳.

۴. *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۴۲.

۵. *اعلام‌الوری*، ج ۱، ص ۱۶۲.

۶. طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۲، ص ۴۴.

۵. غزوه بدر

نبرد بدر به دنبال مانورهای نظامی پیامبر ﷺ و تهدید خط بازرگانی قریش به شام رخ داد و نخستین جنگ کامل میان مسلمانان و مشرکان بود. پیامبر اکرم ﷺ در ماه جمادی الثانی از سال دوم هجری، کاروان تجاری قریش را تا منطقه ذات العُشَیرة تعقیب کرد، اما به آن دست نیافت. عوامل اطلاعاتی حضرت خبر دادند که هنگام بازگشت کاروان چه زمانی است. این کاروان از نظر حجم و ارزش کالا چشمگیر بود. تعداد شتران آن را تا هزار نفر و ارزش کالاها را تا پنجاه هزار دینار نوشته‌اند و همه قریشیان در آن سهمیم بوده‌اند.

مسیر طبیعی کاروان، از منطقه بدر بود. این منطقه در ۱۵۳ کیلومتری جنوب مدینه قرار داشت و به دلیل وجود چاه‌های آب در آنجا، محل اقامت و استراحت کاروان‌ها بود. رسول خدا ﷺ برای ضبط این کاروان، همراه ۳۱۳ نفر از مهاجران و انصار و با کمترین امکانات به سوی بدر حرکت کرد. ابوسفیان پس از آگاهی از تصمیم رسول خدا ﷺ از یک سو، پیکی به مکه فرستاد تا نیروهای کمکی و جنگجو بسیج کند و از سوی دیگر، مسیر کاروان را از بدر به سمت ساحل دریای سرخ منحرف ساخت. در پی یاری‌خواهی ابوسفیان، حدود ۹۵۰ نفر از مکه به سمت بدر حرکت کردند. رسول خدا ﷺ هنگامی که کاروان را از دست‌رفته و خود را مواجه با جنگ دید، در منزل صفراء یا ذُفْران با اصحابش به مشورت نشست. بنا به گفته مورخان، متأسفانه برخی از صحابه، همچون ابوبکر و در پی او عُمَر، با سخنانی یأس‌آور، سیطره و قدرت و عزت قریش را به رخ پیامبر ﷺ کشیدند که سبب آزرده‌گی حضرت شد.^۱ در مقابل، مقداد بن عمرو (از مهاجران) و سعد بن مُعَاذ (از انصار) سخنانی دلگرم‌کننده و حماسی بر زبان راندند که باعث شادی پیامبر ﷺ شد و ایشان در

پی آن، به مسلمانان وعده پیروزی دادند.^۱

سپس رسول خدا ﷺ حرکت کرد تا آنکه در شب جمعه هفدهم رمضان به سرزمین بدر رسید و کنار تپه‌ای از رمل، که قریش در سوی دیگرش بود، اردو زد. بامداد آن شب، دو سپاه اسلام و کفر، کنار چاه‌های بدر، روبروی هم قرار گرفتند. نخست جنگی تن‌به‌تن میان امیر مؤمنان علی علیه السلام، حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب از این سو، و شیبیه، عتبّه و ولید بن عتبّه از سوی مشرکان درگرفت. این جنگ تن‌به‌تن با رشادت امیر مؤمنان علیه السلام و سپس حمزه و عبیده، به کشته شدن سه مشرک انجامید. سپس نبرد عمومی آغاز شد که در این نبرد - بنا به نقل مورخان - بیشترین تعداد از قریش (۳۶ نفر) را امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قتل رساند. سرانجام این جنگ، هنگام ظهر با شکست و عقب‌نشینی مشرکان به پایان رسید. از مشرکان هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر شدند و از مسلمانان نیز چهارده نفر به شهادت رسیدند. با موافقت پیامبر صلی الله علیه و آله، اسیران با پرداخت فدیّه (سَرَبِها) آزاد شدند و آنان که قدرت مالی نداشتند، اما باسواد بودند، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله باید به ده نفر از جوانان انصار سواد می‌آموختند و بقیه اسیران نیز با مَنّت پیامبر صلی الله علیه و آله آزاد شدند.

درباره غزوه بدر، افزون بر آیاتی در سوره آل عمران، سوره مستقلی نیز با ۷۵ آیه نازل شد که به «انفال» معروف است؛ اما با عنوان «سوره بدر» نیز از آن یاد شده است.^۲ در این سوره به ابعاد مختلف غزوه بسیار مهم بدر توجه شده که هر یک، نیازمند تبیین و تحلیل و درس‌آموزی است. نظر به اینکه قرآن کریم مانند کتب تاریخی درصدد نقل حوادث با ترتیب و تسلسل تاریخی نیست، آیات این سوره نیز بدون لحاظ ترتیب حوادث، به ذکر آنها پرداخته و به دنبال اهداف تربیتی خود بوده است. اما در این

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۱.

۲. «عن سعید بن جبیر قال: قلت لابن عباس سورة الأنفال، قال: تلك سورة بدر»؛ (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۱۵۲).

نوشتار - به لحاظ هدف پژوهش - تلاش می‌کنیم آیات را بر اساس ترتیب رخدادهای ارائه کنیم.

کراهت برخی مؤمنان از نبرد

پس از آنکه مسلمانان، کاروان تجاری را خارج از دسترس یافتند و در آستانه مواجهه با سپاه مشرکان قرار گرفتند، برخی از آنان از جنگ اکراه داشته و مایل بودند صحنه را ترک کنند. این روحیه در آیاتی از سوره انفال مذمت شده است: ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * مُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾^۱

بنا به گفته برخی مفسران، جمله ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ﴾ ناظر و مرتبط با آیه اول این سوره است. بعضی مسلمانان در باره چگونگی تقسیم غنائم اعتراض داشتند که در آیه اول به آن اشاره شد و در این آیه خداوند فرمود: «همان‌گونه که در تقسیم غنائم، برخی اکراه و اعتراض داشتند، در اصل خروج از مدینه برای مواجهه با کفار نیز گروهی اکراه داشتند و با این وجود، خداوند رسولش را به خروج از مدینه فرمان داد.^۲

انگیزه مؤمنان و مشرکان از نبرد و سرانجام آن

در باره انگیزه مجاهدان و کافران در جنگ بدر در آیه ۱۳ سوره آل عمران آمده است:^۳ ﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْمُشْرِكِينَ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا تَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ﴾.

صریح‌تر از این آیه در نیت‌شناسی کفار مکه، آیه ۴۷ سوره انفال است: ﴿وَلَا تَكُونُوا

۱. انفال: ۵-۶.

۲. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۸.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۵۰؛ طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۹۳.

كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۳۶﴾
 در آیه ۳۶ نیز بر نیت فاسد مشرکان در این جنگ تأکید و موجب حسرت و شکست دنیوی و عذاب اخروی آنان دانسته شده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُخْتَرُونَ﴾

با توجه به اینکه سوره انفال پس از جنگ بدر نازل شده، بخش اول آیه ناظر به صرف اموال در این جنگ است اما جمله ﴿فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ﴾ از ملاحم قرآن، یعنی خبری غیبی از آینده تلاش مشرکان است؛ یعنی آنان به صرف اموال در این جنگ بسنده نکرده و در آینده نیز اموالشان را در مسیر مخالفت با اسلام صرف می‌کنند. اما چون نتیجه‌ای نمی‌گیرند، مایه حسرتشان خواهد بود و نهایتاً نیز [با فتح مکه] مغلوب خواهند شد.^۱

موقعیت جغرافیایی مسلمانان و مشرکان

در آیه ۴۲ سوره انفال به موقعیت جغرافیایی استقرار سپاه اسلام و کفر اشاره شده است: ﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ﴾^۲.
 خداوند در این آیه به مسلمانان زمانی را یادآوری می‌کند که در کرانه نزدیک‌تر به مدینه (العدوة الدنيا)^۳ منزل کردند؛ درحالی‌که دشمن کافر مکی نیز در کرانه دورتر از

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۷۴.

۲. انفال، ۴۲.

۳. «عدوة از ماده «عدو» (بر وزن سرو) در اصل به معنی تجاوز کردن است ولی به حاشیه و اطراف هر چیز نیز صواب گفته می‌شود، زیرا از حد وسط به یک جانب تجاوز کرده است. و «دنیا» از ماده «دئو» (بر وزن علو) به معنی پائین‌تر و نزدیک‌تر، و نقطه مقابل آن «قصی» و «قصوی» به معنی دورتر است. و در آیه مورد بحث، به معنی جانب یا کرانه شمالی یا شامی وادی بدر که به مدینه نزدیک‌تر است (العدوة الدنيا) و کرانه جنوبی یا یمانی که در سمت دورتر از مدینه بود (العدوة القصوی) آمده است؛ (ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۸۷).

مدینه (العدوة القصوی) منزل کرده بود و کاروان نیز در سمت نزدیکتر به ساحل دریای سرخ قرار داشت؛ مکانی که از نظر موقعیت مکانی به دلیل نزدیکی به دریا، پست‌تر از موقعیت مکانی مسلمانان بود.

استغاثه پیامبر ﷺ و مسلمانان و نزول امدادهای غیبی

درحالی‌که مسلمانان از شدت اضطراب در شب بدر خوابشان نمی‌برد، رسول خدا ﷺ زیر درختی، مشغول مناجات و نماز و دعا بود و چنین دعا می‌کرد:

اللهم أنجز لي ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة لا تعبد في الأرض؛

خدایا آنچه به من وعده کرده‌ای را محقق نما. خدایا اگر این گروه [اندک] مسلمانان نابود شوند در زمین پرستش نمی‌شوی.

ایشان آنقدر دست به این دعا برداشت که حتی عبای حضرت از دوشش افتاد.^۱ از این رو خداوند متعال، هفت‌گونه امداد غیبی را در شب قبل از جنگ و لحظات پیش و پس از شروع جنگ نصیب مسلمانان کرد که عبارت بود از:

الف) نزول فرشتگان و القای رعب و هراس در قلوب کافران

از مهم‌ترین امدادهای اشاره‌شده قرآن در جنگ بدر، نزول فرشتگان و به دنبال آن، القای رعب و هراس در قلوب کافران است که در دو آیه ذکر شده است:

﴿إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾^۲

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ

كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾^۳

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۴۳۷؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. انفال: ۹.

۳. انفال: ۱۲.

تعداد فرشتگان نازل شده: بر اساس آیه ۹، تعداد هزار فرشته نازل شدند، اما وصف «مُرْدِفِينَ»^۱ حکایت از آن دارد که اینها، فرشتگان پیشتاز بودند و در پی خود، فرشتگان دیگری نیز داشتند. شاهد این تفسیر، افزون بر روایات، آیاتی از سوره آل عمران است:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾^۲.

این آیات، ضمن آیاتی نازل شده که پس از غزوه احد و شکست ظاهری مسلمانان در این غزوه و برای تبیین و تحلیل علت این شکست نازل شدند. در این آیات، به مسلمانان یادآوری می‌شود که خداوند در بدر با وجود اندک بودنشان آنها را یاری کرد. یکی از مهم‌ترین گونه‌های امداد الهی در آن جنگ، نزول فرشتگان بود. رسول خدا ﷺ به مسلمانان بشارت دادند که خداوند شما را با سه هزار فرشته نازل شده امداد کرده است.

چنان که در آیه ۱۲۶ آل عمران نیز پس از اشاره به نزول فرشتگان در بدر، همین هدف را تکرار فرمود:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۳.

شکل ظاهری فرشتگان: در روایاتی آمده که فرشتگان نازل شده در بدر، به شکل انسان‌های سوار بر اسبان ابلق (سیاه و سفید) متمثل شدند؛ درحالی‌که

۱. «الرَّدْفُ: التابع، والترَّدْفُ: التابع، والرَّدْفُ: المتأخِّر، والمُرْدِفُ: المتقدم الذي أُردِفَ غيره»؛ (راغب، المفردات، ص ۳۴۹). بنابراین، واژه مردفین از ماده «ارداف» به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است و مفهومش این می‌شود که فرشتگان پشت سر یکدیگر برای یاری مسلمانان فرود آمدند.

۲. آل عمران، ۱۲۳ - ۱۲۵.

۳. همان.

عمامه‌های سفید^۱ بر سر داشتند که یک سوی آنها بر سینه و سوی دیگر بر پشت رها شده بود.^۲ فرشتگان حاضر در صحنه بدر، بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام، دارای نشانه و علامت بودند و آن نشانه، عمامه‌هایی بود که دو سر آنها بر سینه و میان دو کتف از پشت سر رها شده بود؛^۳ این شکل و هیئت در فرهنگ عرب، نشانه شجاعت و ابهت و آمادگی برای جنگ به شمار می‌آمد^۴ و شجاعان، هنگام جنگ آن را بر سر می‌نهادند. از این رو در جنگ احد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود که عمامه بر سر گذارد و در جنگ خندق نیز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمامه خودش (موسوم به سحاب) را بر سر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نهاد و یک سر آن را بین سینه و سر دیگرش را بین دو کتفش رها کرد و فرمود: «هكذا تيجان الملائكة»؛ «تاج‌های فرشتگان چنین است». از آنجا که مسلمانان در صحنه بدر از مدینه به قصد جنگ خارج نشده بودند، هیئت و شکل ظاهری جنگی نداشتند و نزول فرشتگان، درحالی‌که عمامه‌هایی اینچنین بر سر داشتند، ابهت خاصی برای سپاه اسلام در نگاه مشرکان مکه ترسیم می‌کرد.^۵

ب) خواب سبک و نزول باران در شب قبل

از دیگر امدادهای غیبی که پیش از جنگ نصیب مسلمانان شد، خوابی سبک و

۱. «عن جابر عن أبي جعفر علیه‌السلام قال: كانت على الملائكة العمامة البيض المرسله يوم بدر؛ (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۶). و بنا بر نقلی دیگر، رنگ عمامه فرشتگان در روز بدر، زرد و بنا به نقلی، سیاه بود؛ (طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۸۳؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۲۷).
۲. «عن أبي الحسن علیه‌السلام في قول الله عز وجل: «موسمين» قال: العمامة، اعتم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فسدلها من بين يديه ومن خلفه، واعتم جبرئيل فسدلها من بين يديه ومن خلفه؛ (کلبینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۶۰). «وقال علی وابن عباس: كانت عليهم عمامة بيض، وأرسلوا أذنابها بين أكتافهم؛ (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۸۳).
۳. اما در غیر جنگ، سر عمامه را بر سینه رها نکرده و از زیر گلو یا مقابل دهان عبور می‌دادند.
۴. «البته عمامه نزد عرب، کاربردهای دیگری نیز داشته همچون: حفظ موهای سر و دهان از گرد و غبار جاده، بستن سر هنگام بیماری یا خروج از حمام، و برای شناخته نشدن. معمولاً با یک سر عمامه که اصطلاحاً تحت الحنک گفته می‌شود دهان و بینی پوشانده می‌شده است؛ (مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۰، پاورقی صفحه ۱۹۵).
۵. ر.ک: بحارالانوار، ج ۸۰، پاورقی صفحه ۱۹۵ (مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۰، پاورقی صفحه ۱۹۵).

آرامش بخش بود که در شب پیش از جنگ؛ به اراده الهی بر آنان مستولی شد. درحالی که مسلمانان پس از آگاهی از تعداد سپاه دشمن در خوف و اضطراب فرو رفته بودند. افزون بر این درحالی که آنان به دلیل عدم دسترسی به چاه‌های آب، دچار کم آبی بودند و زمین زیر پایشان نیز شنزار و لغزنده بود، خداوند در آن شب باران خوبی نازل کرد که افزون بر حل مشکل کم آبی، موجب سفت و محکم شدن زمین زیر پای مسلمانان شد. ولی در جانب کفار، نزول باران موجب چسبندگی زمین زیر پای آنان شد. چراکه در آن سو، زمین خاکی بود نه شنزار. آیه ۱۱ سوره انفال به این دو گونه امداد الهی در آن شب اشاره دارد: ﴿إِذْ يُغَشِّبُكُمُ التُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذِيبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾.

ج) اصابت ریگ‌های صحرا به چشمان مشرکان

در روز بدر رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده». علی علیه السلام چنین کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «رویتان زشت و سیاه باد!». این کار، اثر معجزه آسایی داشت؛ چراکه آن گرد و غبار و سنگریزه‌ها در چشمان همه افراد دشمن فرو رفت و وحشتی به همه آنان دست داد.^۱

﴿لَمَّا تَقَاتَلُوهُمْ وَكَانَ اللَّهُ فَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ﴾^۲

د) اندک دیدن طرفین یکدیگر را قبل از آغاز نبرد

دیگر جلوه امداد غیبی خداوند در صحنه بدر آن بود که در حالت رؤیا، اندک

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۳.

۲. انفال: ۱۷-۱۸.

بودن حقیقی دشمن و پوچ بودنشان را به رسول خدا ﷺ نشان داد و آن حضرت نیز این رؤیای راستین را برای مسلمانان بازگو نمود. همچنین در آغاز نبرد نیز اندک بودن دشمن را به مسلمانان نشان داد تا از کثرت ظاهری آنها نهراسند. در سوی مقابل نیز، مسلمانان را در نگاه دشمن، اندک نشان داد تا جایی که ابوجهل می‌گفت: «إنما أصحاب محمد أكلة جزور»؛ «یاران محمد فقط به اندازه یک خوراک شترند».^۱ در آیه ۴۳ از سوره انفال، به رؤیای صادق رسول خدا ﷺ و اندک دیدن دشمنان اشاره شده است: ﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوَ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَاشَلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

در آیه ۴۴ به اندک دیدن طرفین یکدیگر را در آستانه و آغاز جنگ اشاره دارد: ﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾.

ه) دو برابر دیده شدن مسلمانان پس از ورود به جنگ

از آیه ۱۳ سوره آل عمران و برخی روایات چنین برمی‌آید که پس از آغاز درگیری میان کفار مکه و مسلمانان، ناگاه صحنه برای کافران بدین شکل تغییر یافت که آنان، مسلمانان را جمعیتی انبوه می‌دیدند؛ این در حالی بود که تعداد واقعی مسلمانان حدود یک‌سوم مشرکان بود. این نیز امدادی دیگر از سوی خداوند بود تا مشرکانی که پیش از درگیری، مسلمانان را اندک دیده و دست کم گرفته بودند، با مشاهده کثرت آنان، خود را ببازند و دچار رعب و ترس شوند و قدرت جنگیدنشان تضعیف شود. با تحقق این امداد الهی، کنار دیگر جلوه‌های امداد غیبی در بدر، نتیجه جنگ کاملاً به نفع مسلمانان تغییر یافت: ﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِنِ الثَّقَاتِ فَإِنَّ تَقَاتِلُ فِي

سَبِيلَ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةً يَرُؤْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱﴾

رفتار با اسیران

بنا به نقل قمی، در مسیر بازگشت از بدر، در منزل اثیل در شش میلی بدر، رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که دو تن از اسرای بدر یعنی عقبه بن ابی معیط و نضر ابن حارث را اعدام کند.^۱ انصار با دیدن این صحنه ترسیدند رسول خدا ﷺ درباره دیگر اسرا نیز چنین عمل کند و در نتیجه دست آنان از فدیهای که طمع داشتند در قبال آزادی اسیران نصیبشان شود، خالی بماند! از این رو نزد رسول خدا ﷺ آمده و عرض کردند: «یا رسول الله! ما هفتاد تن از اینان را کشته و هفتاد تن را اسیر کردیم و اینان قوم و قبیله شما هستند. آنان را به ما ببخش و در قبال گرفتن فدیسه آزادشان کن. در آن هنگام آیه ۶۷ سوره انفال نازل شد:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲

«یُثَخَّنَ» از ماده «ثَخَنَ» به معنای ضخامت و غلظت و سنگینی است. معنی اصلی جمله آن است که پیش از محکم و قوی شدن ریشه درخت حکومت اسلامی و تفوق

۱. آل عمران: ۱۳.

۲. نقل شده که عقبه در مکه، فضولات انسانی را بر در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می ریخت و یک بار، در حال نماز، فضولات شکم شتری را بر سر و دوش حضرت ریخت، و نیز یک بار هنگام نماز و در سجده، لگد سختی به گردن حضرت زده بود و.... درباره نضر بن حارث نیز نقل شده که وی از شکنجه گران مسلمانان در مکه بوده و قرآن را به استهزاء گرفته و می گفت من نیز می توانم مانند آن را بیاورم. وی در بدر نیز یکی از سه پرچمدار قریش بود.

۳. انفال: ۶۷.

کامل بر دشمن جای اسیرگیری نیست؛ چراکه اگر دشمن در میدان جنگ از پای درنیاید و زنده بماند و سپس با دادن فدیه آزاد شود، این دشمن زخم خورده به خطری بالقوه برای کیان دولت اسلامی تبدیل می‌شود.^۱

مسئله مهم دیگر درباره اسیران جنگی، موضوع اصلاح و تربیت و هدایت آنهاست. خداوند در آیه بعد، به رسول خدا ﷺ دستور می‌دهد که اسیران را با بیان دلگرم‌کننده‌ای به سوی ایمان و اصلاح دعوت کند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲.

منظور از کلمه «خَيْرًا» همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از «خَيْرًا» در جمله بعد، پاداش‌های مادی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عائد آنها می‌شود و بسیار بالاتر از مبلغی است که به عنوان «فداء» پرداخته‌اند. در ادامه اشاره شده که خداوند افزون‌براین لطف دیگری نیز کرده و گناहانی را که پیش‌تر و قبل از پذیرش اسلام مرتکب شدید را می‌بخشد که خداوند آمرزنده و مهربان است.^۳

۶. غزوه احد

وقایع غزوه احد در آیات ۱۲۱ به بعد در سوره آل عمران انعکاس یافته است. هنگامی که از یکی از صحابه حاضر در جنگ احد خواسته شد وقایع این جنگ را توضیح دهد گفت: «به آیات ۱۲۰ به بعد سوره آل عمران مراجعه کن؛ گویا با

۱. «روی عن علی بن ابی طالب وعبیده السلمانی أن الحکم کان فی أسری بدر القتل، فاخترأوا هم الفداء، وشرط علیهم أنکم إن قبلتم الفداء قتل منکم فی القابل بعدتھم، فقالوا رضینا بذلك، فانا نأخذ الفداء ونتنفع به. وإذا قتل منا فیما بعد کنا شهداء. وهو المروى عن أبی جعفر بن علی»؛ (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۱؛ و.ر.ک. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۷۰).

۲. انفال: ۷۰.

۳. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۵۱.

ما همراه بوده‌ای).^۱ ابن اسحاق نیز تعداد آیات مربوط به جنگ احد در سوره آل عمران را شصت آیه دانسته است.^۲

خروج از مدینه و آماده‌سازی مؤمنان

در آیه ۱۲۱ به خروج رسول خدا ﷺ از مدینه برای آماده‌سازی مؤمنان و مقابله با مشرکان اشاره شده است: ﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.^۳

در این آیه، اشاره به بیرون آمدن پیامبر ﷺ از مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد کرده است. در آن روز، گفت‌وگوهای زیادی میان مسلمانان درباره انتخاب محل جنگ و اینکه داخل مدینه یا بیرون مدینه باشد، در جریان بود. رسول خدا ﷺ پس از مشورت کافی، نظر بیشتر مسلمانان را، که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می‌دادند، انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت. در منابع تاریخی، زمان خروج حضرت و نیروهایش به سوی منطقه احد را پس از نماز جمعه روز هفتم^۴ یا پانزدهم^۵ شوال دانسته‌اند.^۶

هنگامی که به منطقه «شَؤْط» رسیدند، عبدالله بن ابی منافق در اعتراض به اینکه رسول خدا ﷺ رأی و نظر جوانان را مبنی بر خروج از مدینه و دفاع در بیرون شهر ترجیح داده، با سیصد نفر از هم‌فکرانش، از سپاه جدا شد و به مدینه بازگشت.^۷

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۱۹.

۳. آل عمران: ۱۲۱.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۵. السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۱۵.

۶. همان، ج ۳، ص ۵۸۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ طبرانی، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۸.

۷. السیرة النبویة، ج ۳، ص ۵۸۴.

رسول خدا ﷺ نیز بی آنکه کوچکترین توجهی به آنان کند مسیرش را ادامه داد.^۱ در ادامه، دو طایفه بنوسلمه (از اوس) و بنوحارثه (از خزرج) تحت تأثیر بازگشت عبدالله بن اُبی و آن سیصد نفر به تزلزل افتادند و نزدیک بود که آنان نیز صحنه را رها کنند. اما خداوند یاری شان کرد و ثابت قدم ماندند و سخن یا فعلی بر خلاف رسول خدا ﷺ از آنان صادر نشد.^۲ این صحنه، در آیه ۱۲۲ سوره آل عمران ترسیم شده است: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَآئِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

آغاز درگیری؛ پیروزی اولیه و شکست ثانویه مسلمانان

رسول خدا ﷺ با همان هفتصد تن نیروی باقی مانده، با عزم راسخ به کنار کوه احد رسید و نیروها را به گونه‌ای در موقعیت مناسب قرار داد که راه هرگونه نفوذ دشمن بسته شود کوه احد را پشت سر، دشمن در مقابل، و تعداد پنجاه تیرانداز بر روی کوه «عینین» که مشرف بر شیار پشت سر مسلمانان بود مستقر کرد. پس از آغاز نبرد از سوی مشرکان، با رشادت‌های مؤمنان مخلص از یاران رسول خدا ﷺ به ویژه امیرمؤمنان علیؑ، دشمن کافر به زودی پا به فرار نهاد و شیرازه سپاهش از هم پاشید و مسلمانان به تعقیب آنان و جمع غنائم پرداختند. در این میان از تنگه پشت سرشان غافل شدند. دنیاطلبی و طمع در جمع غنائم از سوی حدود چهل تن از پنجاه تیرانداز مأمور بر آن کوه و سرازیر شدنشان به صحنه جنگ، دشمن را بر شیبخون زدن از پشت به مسلمانان ترغیب کرد و در نتیجه شکست سنگینی به قیمت شهادت حدود هفتاد مسلمان، و زخمی شدن قریب به همین تعداد بر مسلمانان تحمیل شد. در آیه ۱۵۲ آل عمران این صحنه توصیف شده است:

۱. جعفریان، آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۷۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۵۳.

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾.

جمله ﴿وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ﴾ اشاره به وضع تیراندازان کوه عیین است که درباره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند. جمله ﴿ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ﴾ اشاره به دست کشیدن مسلمانان از تعقیب مشرکان و اشتغال به جمع غنائم است که زمینه این کار را خود فراهم کردند و بر اساس سنت الهی، خداوند نتیجه را بر آن مترتب کرد تا بدین صحنه امتحان شوند. اما خداوند بر اساس غلبه رحمت و رأفتش بر مؤمنان، درحالی که سزاوار مجازات بودند، از آنان درگذشت.

فرار برخی مسلمانان و وانهادن رسول خدا ﷺ

با حمله دسته‌ای از سپاه مشرکان به فرماندهی خالد بن ولید، شیرازه سپاه مسلمانان از هم پاشید و تعداد زیادی از آنان پا به فرار نهاده و از رسول خدا ﷺ غافل شدند.^۱ قرآن کریم، صحنه فرار مسلمانان به بالای کوه را - درحالی که رسول خدا ﷺ از پشت سر آنان را صدا می‌زد اما توجهی نمی‌کردند، - در آیه ۱۵۳ از این سوره به تصویر کشیده است: ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُحْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعَّمْ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

﴿تُصْعِدُونَ﴾ از باب «اصعاد» است. با توجه به اینکه اکثر قُرَاء، تُصْعِدُونَ قرائت کرده‌اند، آیه اشاره به فرار مسلمانان در وادی احد دارد. اما بر اساس قرائت قلیلی

از قُرّاء که تَصْعُدون قرائت کرده‌اند، این جمله به همان معنای بالا رفتن از کوه خواهد بود.^۱

در این آیه، خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری کرده و می‌فرماید به خاطر بیاورید هنگامی را که به هر طرف پراکنده شده و فرار می‌کردید و هیچ نگاه به عقب سر نمی‌کردید که سایر برادران شما در چه حالتی در حالی که پیامبر ﷺ از پشت سر و به گروه انتهایی شما^۲ فریاد می‌زد: «إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ فَاتَىٰ رَسُولَ اللَّهِ»؛ «بندگان خدا به سوی من بازگردید! به سوی من بازگردید! من رسول خدایم!» ولی هیچ‌یک از شما به سخنان او توجه نداشتید.^۳

ریشه‌یابی فرار و شکست

قرآن کریم خود را به عنوان شفای قلب‌ها معرفی کرده است؛^۴ بدین لحاظ کنار بیان دردها و آسیب‌ها، دوا و نسخه شفا را نیز عرضه می‌کند. از بررسی آیات سوره آل عمران می‌توان به نکاتی درباره علل شکست مسلمانان در روز احد دست یافت:

الف) گناهان جبران‌نشده پیشین

قرآن کریم در آیه ۱۵۵ به یکی از مهم‌ترین عوامل این شکست اشاره کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. در این آیه، دلیل لغزش برخی مسلمانان در پشت کردن به دشمن در جنگ احد، گناهان پیشینی دانسته شده که انجام داده بودند.

۱. ر.ک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰.

۲. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۳۱.

۴. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشَقَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (یونس: ۵۷).

ب) دنیاطلبی و حرص ورزی

در آیه ۱۶۱ به یکی دیگر از عوامل شکست بعد از پیروزی در احد، یعنی حرص ورزی دنیاطلبانه بعضی از مسلمانان اشاره شده است: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ وَمَنْ يُغْلِلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾. حرص و دنیاطلبی برخی مسلمانان به حدی بود که احتمال می دادند رسول خدا ﷺ در تقسیم غنائم عدالت نرزد. از این رو خداوند در این آیه، ساحت حضرت را از این گمانه سخیف، مبراً دانسته است.

ج) بی تقوایی و ترک استقامت

در آیات ۱۲۳ تا ۱۲۵ ضمن اشاره به نصرت الهی در بدر، لحظاتی را یادآور می شود که رسول خدا ﷺ در صحنه بدر به مؤمنان می فرمود: آیا شما را کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار فرشته نازل شده از آسمان یاری کند؟ سپس ادامه می دهد که در صورت اتصاف شما به صبر و تقوا و هجوم دشمن، خداوند با پنج هزار فرشته نشاندار شما را یاری می کند:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾.

د) پیروی از شایعات و فردمحوری به جای دین محوری

در آیه ۱۴۴ و ۱۴۵ سوره آل عمران به این نکته اشاره شده و رفتار این دسته از مؤمنان تقبیح و محکوم شده است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾

در هنگامه نبرد احد، یکی از مشرکان به قصد قتل حضرت، به ایشان حمله ور شد که مصعب بن عمیر به دفاع برخاست و توسط ابن قمنه به شهادت رسید. ابن قمنه به تصور آنکه رسول خدا ﷺ را کشته است فریاد برآورد که محمد را کشتم. مسلمانان با شنیدن این شایعه، پا به فرار نهادند. چون حضرت آنان را به دلیل فرارشان ملامت فرمود، پاسخ دادند که خبر قتل شما را شنیدیم و قلوبمان دچار ترس و رعب شد. آیه بالا در پاسخ به عذر و بهانه این دسته از مؤمنان نازل شد.^۱

چگونگی مواجهه خداوند با سستی مسلمانان در احد

خداوند متعال در چنین اوضاعی، به امداد مسلمانان آمد تا به آنان آرامش دهد. القای آرامش بر مسلمانان از سه طریق صورت گرفت: فرورفتن در خوابی سبک و آرامش بخش، وعده عفو و بخشش مؤمنانی که در احد دچار خطا و ضعف ایمان شدند و در نهایت تبیین حقایق و تحلیل آنچه رخ داده است تا از اشتباه در حساب گری و تحلیل وقایع به در آیند. آیات متعددی از سوره آل عمران به تبیین این سه نکته پرداخته‌اند:

(الف) امداد غیبی برای مؤمنان؛ غلبه خوابی آرام پس از جنگ

پس از اتمام جنگ احد و میان اضطراب و وحشت عمومی مسلمانان ناشی از شکست و احتمال هجوم مشرکان به درون مدینه، خواب آسوده و آرام بخشی آنان را

فراگرفت؛ لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح کنار آنها. اما منافقان و افراد ضعیف‌الایمان و ترسو میان انبوهی از افکار ناراحت‌کننده، تمام شب را بیدار ماندند و بدون این که بخواهند، برای مؤمنان حقیقی پاسداری کردند. آیه ۱۵۴ آل عمران ماجرای آن شب را تشریح کرده و می‌گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ...».

«نعاس» به معنی خواب سبک و حالت سستی و آرامش در لحظات آغازین خواب است.^۱

از بعضی روایات برمی‌آید که این خواب آرامش‌بخش در همان روز جنگ و پس از ترک صحنه توسط مشرکان و درحالی که سپاه اسلام زیر سپرهایشان نشسته و آماده جنگ و منتظر حمله مجدد مشرکان بودند، بر مؤمنان مستولی شد؛^۲ به گونه‌ای که گاهی به طور مکرر شمشیر از دستشان می‌افتاد.^۳

ب) تبیین حقایق و تحلیل وقایع

خداوند به بیان‌های مختلف، درصدد آگاهی‌بخشی، تحلیل آنچه رخ داد، بیان کاستی‌ها و آسیب‌ها و همین‌طور دل‌داری مؤمنان مصیبت‌دیده است:

یک- تأکید بر برترانگاری مؤمن بر غیرمؤمن

پس از شکست احد، چه بسا این احساس در دل برخی از افراد ضعیف‌الایمان پدید

۱. طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۶.

۲. «... یغشی طائفة منکم» یعنی المؤمنین ألقى عليهم النوم، وكان السبب في ذلك توعد المشركين لهم بالرجوع إلى القتال، ففقد المسلمون تحت الجحف، متهينين للحرب، فأنزل الله الأمانة على المؤمنین فناموا دون المنافقين الذين أزعجهم الخوف، بأن يرجع الكفار عليهم، أو يغيروا على المدينة، لسوء الظن، فطير عنهم النوم...؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۲۱.

۳. جامع‌البیان، ج ۴، ص ۱۸۷.

آمد که مشرکان - با توجه به این پیروزی و نیز هیمنه ظاهری - از مسلمانان برترند.^۱ قرآن کریم همواره درصدد القای این حقیقت به مؤمنان است که آنان از هر کس و گروه دیگری که از دایره ایمان خارج است برترند:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲

دو- یادآوری تحمل صدمه‌های مشابه دشمن و جریان سنت الهی

بیان دیگری که در این آیات برای دل‌داری و توجیه مؤمنان به کارگرفته شده است را در آیات ۱۴۰-۱۴۲ می‌خوانیم:

﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾

سه - اعلام وضع شهدا پس از شهادت

یکی از اسباب ناراحتی مؤمنان پس از شکست احد، از دست دادن حدود هفتاد نفر از یارانشان بود. در این شرایط، خداوند متعال ضمن سه آیه ۱۶۹-۱۷۱ از وضعیت شهدا در عالم برزخ خبر داده تا بازماندگان‌شان به دلیل از دست دادن آنها غمگین نباشند. روایتی از امام باقر^{علیه السلام} نقل شده که این آیات درباره شهدای بدر و احد نازل شده است.^۳

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۲۸.

۲. آل عمران: ۱۳۹.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۴۰.

بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۶۲﴾

چهار - یادآوری نعمت حضور رسول خدا ﷺ

خداوند در آیه ۱۶۴ آل عمران قدرشناسی از نعمت بزرگ رسالت را به مؤمنان آسیب دیده از شکست احد یادآوری می کند: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

۷. غزوه حمراءالاسد

رسول خدا ﷺ در غروب روز شنبه (هفتم یا پانزدهم شوال)، پس از دفن اجساد مطهر شهدای احد به مدینه بازگشت. شب هنگام، برای اقامه نماز عشا به مسجد رفت و از عبدالله بن عمرو مُزَنِي شنید که سپاه قریش در منطقه مَلَل فرود آمده است و ابوسفیان و همراهانش می گفتند باید بازگردیم و بقیه مسلمانان را نیز نابود کنیم. از این رو رسول خدا ﷺ به امر الهی، تصمیم به خروج از مدینه و تعقیب سپاه قریش گرفت. منافقان و افراد ضعیف‌الایمانی که از جنگ کناره گرفته بودند، با شنیدن تصمیم رسول خدا ﷺ برای تعقیب سپاه قریش، آغاز به تضعیف روحیه مسلمانان کردند و گفتند از جمعیت آنان بترسید. اما مؤمنان راستین به این سخنان یأس آور و قوی ننهادند، همراه رسول خدا ﷺ راهی شدند. در آیات ۱۷۳ تا ۱۷۵ سوره آل عمران، به این گفت‌وگو و عملکرد مؤمنان اشاره شده است:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا

رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ؛ إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يَخْوَفُ أَوْلِيَائَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ
وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

در صبحگاه یکشنبه (فردای رخداد احد)، رسول خدا ﷺ با مجروحان جنگ احد که حدود هفتاد نفر بودند از مدینه خارج شد.^۱ بنا به نقل تفسیر قمی، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد که: «خداوند به تو فرمان می‌دهد که در تعقیب دشمن خارج شوی و جز مجروحان جنگی کسی با تو همراه نباشد.»^۲ همچنین آیه ۱۷۲ از سوره آل عمران نیز این گزارش را تأیید می‌کند: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

رسول خدا ﷺ با یارانش برای تعقیب سپاه شرک حرکت کرد تا به منطقه حمراءالاسد رسید. آن حضرت به سپاهیان دستور دادند که روزها هیزم جمع کرده و شب‌ها هر کس جداگانه آن را آتش بزند تا جایی که شب‌ها در پانصد جای بیابان آتش برافروخته می‌شد. در چنین اوضاعی، فردی به نام «معبد بن ابی معبد خزاعی» که از قبیله خزاعه (از قبائل هم‌پیمان و طرفدار رسول خدا ﷺ) بود، نزد رسول خدا ﷺ آمد و اظهار همدردی کرد؛ سپس به سوی سپاه مکه رفت و در منطقه «روحاء» به آنها رسید؛ درحالی که درباره بازگشت به مدینه و تمام کردن کار مسلمانان سخن می‌گفتند. ابوسفیان با دیدن معبد، از او پرسید: «چه خبر؟» معبد نیز در پاسخ گفت: «محمد ﷺ و یارانش بر شما خشمگین و آتشین هستند و این علی بن ابی طالب ع است که پیشاپیش سپاه محمد ﷺ به سوی شما در حرکت است» این سخن موجب القاء رعب و ترس در دل ابوسفیان و دیگر مشرکان شد و از فکر بازگشت به سوی مدینه منصرف شدند.^۳ به

۱. واقعی، المغازی، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۲. «... فلما دخل رسول الله المدينة نزل عليه جبرئيل فقال يا محمد ان الله يأمر ان تخرج في اثر القوم ولا يخرج معك الا من به جراحة، فامر رسول الله ﷺ مناديا ينادي يا معشر المهاجرين والأنصار من كانت به جراحة فليخرج ومن لم يكن به جراحة فليقم...» (قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۲۴-۱۲۵).

۳. طبرسی، اعلام‌البری، ج ۱، ص ۱۸۴.

فرموده امام صادق علیه السلام، آنان تا رسیدن به مکه تصور می‌کردند که سپاه اسلام در تعقیب‌شان است.^۱

نقل شده که ابوسفیان پس از شنیدن سخنان معبد، به کاروانی از قبیله عبدالقیس که برای تهیه آذوقه راهی مدینه بودند، گفت: «شترانتان را در بازار غکاظ از بار کشمش پر می‌کنیم و در قبال آن، به محمد صلی الله علیه و آله این پیام را برسانید که: «ما بزرگانتان را کشتیم و باز می‌گردیم تا ریشه شما را قطع کنیم». رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پس از شنیدن پیغام ابوسفیان، فرمود: «حسبنا الله ونعم الوکیل». و آیات ۱۷۳-۱۷۵ سوره آل عمران در این باره نازل شد.^۲

۸. غزوه بنی‌نضیر

در ربیع الاول سال چهارم هجری، غزوه بنی‌نضیر رخ داد که یکی از غزوات مهم است و سوره حشر درباره وقایع آن نازل شد. دلیل این غزوه آن بود که در صفر سال چهارم، رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل نفر یا بیشتر، از اصحاب جوان و قاری خود را به درخواست بزرگ قبیله بنوعامر به نام ابوبراء عامر بن مالک، برای تبلیغ اسلام به منطقه نجد در شرق مدینه اعزام کرد. اما متأسفانه در اقدامی ناجوانمردانه، عامر بن طفیل که از بزرگان بنوعامر بود، نماینده این گروه را کشت و قبائل اطراف (غیر بنوعامر) را تحریک کرد و در نهایت تمامی این مبلغان دین مظلومانه به شهادت رسیدند و تنها یک نفر به نام عمرو بن امیه ضمری نجات یافت. او نیز در مسیر مدینه، به تصور آنکه قبیله بنوعامر عامل این کشتار بوده‌اند، بدون اطلاع از پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با بنوعامر، دو تن از افراد این قبیله را به قتل رسانید. این اقدام سبب شد رسول خدا صلی الله علیه و آله ناچار شود خون‌بهای آن

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۲۱.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۱۷؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۱۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل

ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۴۱.

دو تن را بپردازد بنابراین همراه امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تعدادی از اصحاب نزد قبیله بنی نضیر رفت تا در پرداخت خون بها مشارکت کنند. البته می توان گفت هدف اصلی حضرت، آزمودن آنان بود؛ چراکه پس از واقعه احد، منافقان و یهودیان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان جرئت یافتند و زبان به شماتت گشوده و درصدد ضربه زدن برآمدند.^۱

قبیله بنی نضیر یکی از قبایل سه گانه مدینه بود که در دهکده ای به نام ژهره در شمال شرقی قبا می زیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موضوع را با آنان مطرح کرد و کنار دیوار خانه یکی از آنان نشست. آنان ضمن استقبال ظاهری، با مناسب دانستن فرصت، در خفا تصمیم به قتل حضرت گرفته و کسی را مأمور کردند که از بالای بام، سنگی بر سر حضرت افکند و کار ایشان را تمام کند. جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از توطئه آنان آگاه کرد. حضرت به سرعت برخاست و چنین وانمود کرد که برای کاری به درون مدینه می رود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محمد بن مسلمه را نزد آنان فرستاد و سه شب به آنان مهلت داد که از مدینه خارج شوند. آنان نیز پس از چند روز توقف، تصمیم به رفتن گرفتند و حتی تعدادی شتر نیز از قبیله اشجع کرایه کردند.^۲

در پی پیشنهاد ابن اُبَیّ، رئیس بنی نضیر، یعنی حَیّ بن اخطب، برادرش جُدَیّ بن اخطب را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و اعلام کرد که ما خانه و اموالمان را ترک نمی کنیم و هر کاری می خواهی بکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این پیغام تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و سپس آن حضرت دستور بسیج مسلمانان و حرکت به سوی قلعه بنی نضیر را صادر کرد و پرچم را نیز به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد.^۳

یهودیان با دیدن مسلمانان شروع به تیراندازی و سنگ پرانی کردند و یکی از آنان به

۱. السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۷۸-۶۸۰.

۲. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۳۷۰.

نام عَزْرُوك تیری به خیمه پیامبر ﷺ پرتاب کرد که همان شب سزای کار خود را دید و توسط امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد. محاصره قلعه بنی نضیر چند روز طول کشید و حاضر به تسلیم نبودند. رسول خدا ﷺ برای ممانعت از خونریزی دست به تدبیری زد و دستور داد تعدادی از درختان نخل بنی نضیر را قطع کنند. این صحنه موجب شد زنان یهودیان که وابستگی زیادی به اموالشان داشتند شیون و زاری کنند بنابراین حئی بن اخطب کسی را نزد حضرت فرستاد و گفت: ما آنچه قبلاً می خواستی می پذیریم و از سرزمین تو بیرون می رویم». رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمود: «امروز، دیگر آن را نمی پذیریم؛ مگر آنکه از اموالتان فقط به اندازه یک بار شتر، آن هم بدون اسلحه، همراه خود ببرید».^۱ بر اساس گزارش هایی، هر سه نفر یهودی مجاز بودند یک شتر با خود همراه داشته باشند.^۲

پس از قطعی شدن اخراج، یهودیان تا توانستند از اموال منقول برداشته و خانه هایشان را نیز به دست خودشان خراب کردند تا به دست مسلمانان نیفتد. نهایتاً رسول خدا ﷺ آنان را پس از پانزده روز محاصره از مدینه اخراج کرد. بعضی از آنان رهسپار خیبر شدند و برخی نیز به اذرعَات شام رفتند.^۳

اخراج بنی نضیر با امداد غیبی، رخدادی باورناپذیر

در آیه دوم سوره حشر، به اخراج بنی نضیر از دیارشان اشاره شده است. نه مسلمانان و نه یهودیان، باور و حتی گمان نداشتند که اینچنین خوار و ذلیل و بدون مقاومت زیاد اخراج شوند:

۱. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۷۲-۳۷۳.

۲. طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲۵؛ طبری، جامع البیان، ج ۲۸، ص ۴۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۶۸۴.

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾.

قطع چند نخل؛ تدبیری جنگی

در آیه پنج سوره حشر به تدبیر جنگی رسول خدا ﷺ اشاره شده است؛ تدبیری که به ظاهر بر خلاف مشی و سنت و تأکیدات آن حضرت در حفظ درختان و محیط زیست بود. اما در واقع راهکاری برای تأمین مصلحتی برتر، یعنی تسلیم شدن یهودیان عنود بنی نضیر بود: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ﴾. در این آیه، تصریح شد که این کار با اذن الهی و با هدف خوار کردن فاسقان بود. «لینة» از ماده «لون» به یک نوع عالی از درخت خرما گویند و بعضی آن را از ماده «لین» به معنی نرمی، به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده‌اند که شاخه‌هایی نرم و نزدیک زمین و میوه‌ای نرم و لذیذ دارد.

سرنوشت اموال بنی نضیر، تشریح حکم فیء

پس از اخراج یهود بنی نضیر از مدینه، باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی و خانه‌ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند. جمعی از سران مسلمانان خدمت رسول خدا ﷺ رسیده و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: «برگزیده‌های این غنیمت و یک چهارم آن را برگیر و بقیه را به ما واگذار تا میان خود تقسیم کنیم» آیات شش و هفت از سوره حشر ناظر به این سخنان نازل شده‌اند.

پیامبر ﷺ این اموال را میان مهاجران که دست‌های آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد. در آیه شش آمده است: ﴿وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنٍّ اللَّهُ يُسَلِّطُ

رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾.

«أَفَاء» از ماده «فِء» است. بر این دسته از غنائم، فِء اطلاق شده و هدف از مجموع جمله این است که در همه مواردی که برای به دست آوردن غنیمت، هیچ جنگی رخ ندهد، غنائم میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمین قرار می‌گیرد. او هم با صلاحدید خود در مصارفی که در آیه بعد می‌آید مصرف می‌کند.^۱

موارد مصرف فِء

در آیه هفتم سوره حشر موارد مصرف فِء برشمرده شده است: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲﴾.

در آیه قبل، با تعبیر ﴿مِنْهُمْ﴾ در ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ﴾ به اموال بنی‌نضیر اشاره شده است که خداوند نصیب رسولش کرد. اما در این آیه، با تعبیر ﴿مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ﴾ حکم آیه قبل به همه مواردی که بدون جنگ در دست مسلمانان قرار می‌گیرد، تعمیم داده شده و افزون بر این، به موارد مصرف فِء نیز اشاره شده است. گفتنی است نباید تصور شود میان دو آیه، تعارضی وجود دارد؛ چراکه بر اساس آیه قبل، خداوند فِء را از آن رسولش دانسته است و در این آیه، مواردی را معرفی کرده که در اولویت مصرف فِء قرار دارند و طبعاً دست رسول خدا ﷺ بسته نیست که در موارد دیگر نیز مصرف کند.^۲ در این آیه، به شش مورد به عنوان مالکان فِء اشاره شده است:

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۲-۵۰۳.

۲. همان، ص ۵۰۹.

تقسیم اموال بنی‌نضیر؛ صحنه ایثار انصار

پس از آنکه در دو آیه پیشین، تکلیف اموال بنی‌نضیر روشن و تحت عنوان فیء در اختیار رسول خدا ﷺ قرار گرفت، آن حضرت ترجیح داد این اموال را به مهاجران فقیر و سه نفر از فقرای انصار بدهد تا بتوانند سر و سامانی بگیرند. جالب آنکه بر اساس گزارش‌های تاریخی، انصار راستین رسول خدا ﷺ نه تنها از این اقدام حضرت ناخشنود نشدند، بلکه حتی پیشنهاد کردند با این وجود، همچون سابق، آنان از مهاجران پذیرایی کنند. این پیشنهاد، از بخش‌های افتخارآمیز تاریخ و حکایت‌گر نقش رسول خدا ﷺ در تربیت نفوس و رشد خصلت‌های انسانی است. در آیه هشت سوره حشر چنین می‌خوانیم:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾.

در آیه نُه اشاره به دومین گروه، یعنی انصار و بیان اوصاف آنان شده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

فعل ﴿تَبَوَّءُوا﴾ از ماده «بَءَا» و در اصل به معنای مساوات اجزاء مکان و به تعبیر دیگر، صاف و مرتب کردن یک مکان است و تعبیری کنایی و لطیف از این معناست که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر ﷺ و مهاجران وارد این شهر شوند، زمینه‌های هجرت را فراهم کردند. آنان نه تنها خانه‌های ظاهری را آماده پذیرایی مهاجران کردند، بلکه خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می‌توانستند آماده ساختند.^۱

۹. غزوه احزاب

وقایع غزوه احزاب ضمن آیات سوره‌ای به همین نام انعکاس یافته است. در این سوره، در آیات ۹-۲۵ (جمعاً ۱۷ آیه) می‌توان ابعاد مختلف این رخداد مهم را به مشاهده نشست؛ موضوعاتی مانند هجوم انبوه دشمن از بخش شمالی و جنوبی مدینه، رعب و وحشت فراوان مسلمانان از کثرت دشمن، ابتلاء و امتحان مسلمانان بدین وسیله، امداد الهی، نقش مؤذیان و تخریبی منافقان، پاداش مؤمنان خالص و جزای منافقان و افراد مریض القلب، شکست کفار و بازگشت فصاحت بارشان بی هیچ دستاوردی.

هجوم انبوه دشمن، ترس شدید مسلمانان، امداد الهی

در آیات ۹-۱۱ سوره احزاب، به هجوم احزاب و وضعیت روحی مسلمانان اشاره و از امداد ناپیدای الهی یاد شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا؛ إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا؛ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾.

مراد از ﴿جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾ که به یاری مسلمانان آمدند همان فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان در غزوه بدر نیز صریحاً در قرآن مجید آمده است؛ ولی دلیلی در دست نیست که فرشتگان - این جنود الهی ناپیدا - رسماً وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند؛ بلکه قرآنی در دست است که نشان می‌دهد آنها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته‌اند.

نقش منافقان و بیماردلان

در آیه ۱۲ این سوره این سخن منافقان و بیماردلان نقل شده که به تصور پیروزی

مشرکان و تمام شدن کار اسلام، می گفتند. نعوذ بالله - خدا و رسول او در وعده پیروزی اسلام بر همه دشمنان صادق نبودند و ما را فریب دادند: ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾.

واژه «غُرور» از ریشه «عَرَر» به معنی خدعه و نیرنگ و وعده غیرواقعی و امر باطل است ادامه دارد.

در آیه ۱۳ احزاب اقدام آنان در ایجاد شایعه و جو روانی برای احساس ناامنی و ترساندن مردم مدینه و بهانه تراشی برای عدم مشارکت در حفر خندق و حضور در میدان نقل شده است: ﴿وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾.

«مَقَام» اگر با ضمّ میم قرائت شود، مصدر و به معنای اقامت است؛ با فتح میم به معنای مکان اقامت است. بنابر وجه اول (قرائت مشهور)، منافقان خطاب به اهل یثرب می گفتند: «وجهی ندارد که با این وضع خطرناک در یثرب بمانید! چراکه دشمن با این جمعیت کثیر شما را در معرض هجوم و نابودی قرار می دهد». بنابر وجه دوم، منظورشان این بود که با وجود دشمنی این چنین، شما دیگر جایی برای ماندن و جنگیدن نخواهید داشت، پس به خانه هایتان برگردید.^۱

وفاداری مؤمنان با تأسی به رسول خدا ﷺ

در آیه ۲۱ احزاب رسول خدا ﷺ به عنوان اسوه و الگوی همه مؤمنان معرفی شده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾. به گفته راغب اصفهانی، «أسوه» در اصل به معنای حالتی است که انسان هنگام پیروی از دیگری به خود پمی گیرد.^۲ مفهومی آن است که برای شما در وجود

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۲۱.

۲. الأسوة والإسوة کالقوة والقودة؛ وهی الحالة التي یكون الإنسان علیها فی اتباع غیره إن حسنا وإن قبیحا، وإن

سارا وإن ضارا، ولهذا قال تعالی: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (راغب، المفردات، ص ۷۶).

رسول خدا ﷺ اقتدا و پیروی نیکو یا وسیله اقتداء، تأسی و پیروی خوبی قرار دارد و می‌توانید با اقتدا کردن به او در مسیر صراط مستقیم قرار بگیرید.^۱

در آیه ۲۲ احزاب به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾.

آیه ۲۳ اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تأسی به پیامبر ﷺ از همه پیشگام‌تر بوده و بر عهد و پیمانشان با خدا، یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند؛ برخی از آنان به درجه رفیع شهادت رسیده و برخی دیگر در انتظار این فوز عظیم به سر می‌برند: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَصَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾.

واژه «نَجْب» به معنی عهد، نذر، پیمان، نفس، مرگ، مدت، وقت، خطر، سرعت سیر و گریه با صدای بلند آمده است^۲ و در اینجا به معنای مرگ است؛ خواه به صورت طبیعی یا شهادت. آیه شریفه اشاره دارد به آن دسته از مؤمنانی که نسبت به عهد و پیمانشان با خداوند وفادار بوده و همواره آماده ادای تکلیفند؛ برخی از آنان در این مسیر آنقدر مقاومت می‌کنند که اجلشان سر می‌رسد یا با شهادت، جانشان را تقدیم می‌کنند و برخی دیگر که هنوز در قید حیات هستند، دست از ادای تکلیف نکشیده و با همین وضع در انتظار شهادت به سر می‌برند؛ اینان اهل تغییر و تبدیل در دین الهی یا در عهد و پیمانشان با خداوند نیستند.

بازگشت کافران با شکست و رسوایی

در آیه ۲۵ که آخرین آیه درباره جنگ احزاب است، به بازگشت فزاینده و هزیمت‌آمیز کافران اشاره شده و اینکه به هیچ چیزی دست نیافتند. بنابراین با خشم و حسرت، مدینه را به سوی دیارشان ترک گفتند: ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا

۱. ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۲۸.

۲. غریب الحدیث، حربی، ج ۲، ص ۳۹۵-۳۹۶؛ جوهری، الصحاح، ج ۱، ص ۲۲۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۵۰.

خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا.

«غیظ» به معنای خشم شدید توأم با عجز است^۱ و «بَعِيْظِهِمْ» را بعضی از مفسران «بغمهم» معنا کرده‌اند^۲ که می‌تواند کنایه از اندوه توأم با خشم باشد. مراد از «خَيْرًا» در اینجا، پیروزی در جنگ است. البته پیروزی لشکر کفر هرگز خیر نبود؛ بلکه شر بود. اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می‌گوید از آن تعبیر به خیر کرده است^۳؛ اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این میدان نائل نشدند.

۱۰. غزوه بنی قریظه

در وضعیت سخت هجوم وسیع کفار به مدینه، یهود بنی قریظه که بر اساس پیمانشان با رسول خدا ﷺ باید کنار مسلمانان از مدینه دفاع می‌کردند، نه تنها چنین نکردند بلکه از درون مدینه با احزاب اعلام همکاری و پشتیبانی کردند. پس از رفتن مشرکان، همه می‌دانستند خیانت بنی قریظه به هیچ وجه قابل عفو و گذشت نیست، با دستور الهی، که جبرئیل آن را به پیامبر ﷺ ابلاغ کرد، حضرت فرمان حرکت سپاه اسلام به سوی قلعه‌های بنی قریظه را صادر کرد و از باب تأکید فرمود: «هیچ کس نماز ظهر را نخواند مگر در بنی قریظه». درحالی که پرچم سفید جنگ را امیر مؤمنان علی عليه السلام حمل می‌کرد، به سوی بنی قریظه حرکت کردند. واقدی، این رخداد را در روز بیست و چهارم ذی القعدة سال پنجم هجری دانسته و طول محاصره را پانزده روز، و ابن اسحاق بیست و پنج روز ذکر کرده است.^۴

۱. الغَيْظُ: أشد غضب، وهو الحرارة التي يجدها الإنسان من فوران دم قلبه؛ (راغب، المفردات، ص ۶۱۹)؛

الغَيْظُ: الغضب، وقيل: الغيظ غضب كامن للعاجز، وقيل: هو أشد من الغضب؛ (ابن منظور، لسان العرب، ج ۷،

ص ۴۵۰)

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۱۴۶.

۳. همان.

۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳، ص ۷۱۷؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۹۶.

بنی قریظه با دیدن مسلمانان شروع به فحاشی و ناسزاگویی به مسلمانان کردند. رسول خدا ﷺ سپاه اسلام را در اطراف قلعه مستقر کرد و یهودیان بنی قریظه به محاصره مسلمانان درآمدند. آن حضرت، ابتدا، یهودیان را به اسلام دعوت کرد، اما آنان نپذیرفتند و به ناچار، محاصره ادامه یافت و هر دو گروه به سوی یکدیگر تیراندازی کردند. پس از سه روز، نباش بن قیس - فرستاده یهودیان - بیرون آمد و درخواست کرد که پیامبر ﷺ با آنان نیز مانند یهود بنی نضیر برخورد کند و هر کدام به قدر یک بار شتر از اموالشان را برداشته و همراه زنان و فرزندانشان از مدینه بیرون روند؛ رسول خدا ﷺ نپذیرفت. او گفت: «خون ما محفوظ باشد و با زنان و فرزندان خارج شویم و ما را نیازی به بار شتر نیست»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «نه، باید به حکم من گردن نهید». نباش نزد یهودیان آمد و جریان را بازگفت.

با ادامه محاصره، کار بر یهودیان سخت شد و خداوند نیز رعب و وحشت را بر قلوبشان مسلط کرد. آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا هم‌پیمان مسلمانان از قبیله اوس، یعنی ابولبابه، را نزد آنان بفرستد تا در کار خود با او مشورت کنند. کعب به ابولبابه گفت: «آیا به حکم محمد ﷺ گردن نهیم؟» ابولبابه گفت: «آری»، و با اشاره به گردن خود، تصمیم قاطع پیامبر ﷺ برای قتل مردان جنگی آنان را افشا کرد. اما وی بلافاصله متوجه شد که این کارش، افشای اسرار نظامی بوده و موجب مقاومت بیشتر یهود خواهد شد. بنابراین با پشیمانی، از راه دیگری در پشت قلعه‌ها، به مسجد نبوی رفت و خود را به یکی از ستون‌ها بست که بعدها به ستون ابی لبابه (یا توبه) معروف شد. وی شش یا هفت یا پانزده شبانه روز آنجا بود تا آنکه توبه‌اش پذیرفته و به گفته ابن اسحاق و واقدی^۱ آیه ۱۰۲ از سوره توبه،^۲ و به گفته ابن هشام،^۳ آیه ۲۷ از سوره

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۷۱۹؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲. «وَأَخْرَجُوا عَتْرَتَنَا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ».

۳. السیرة النبویة، ج ۳، ص ۷۱۸.

انفال^۱ برای اعلام پذیرش توبه‌اش نازل شد.

در روزهای محاصره بنی قریظه، چند تن از آنان بیرون آمده و اسلام آوردند. دیگر یهودیان سرانجام پس از پانزده یا بیست و پنج روز محاصره، تسلیم شدند و سبب تسلیم شدنشان آن بود که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد کشید: «به خدا سوگند، یا شربتی که حمزه علیه السلام نوشید می‌نوشم یا قلعه آنان را می‌گشایم، در آن لحظه، یهودیان گفتند: «ای محمد! حکمت سعد بن معاذ را می‌پذیریم» و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پذیرفت. قبیله اوس توقع داشتند سعد درباره بنی قریظه به نرمی حکم دهد. اما او حکم به قتل مردان و اسارت زنان و کودکان و تقسیم اموالشان داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آن را مطابق حکم خدا دانست. با حکم سعد بن معاذ - که مطابق حکم تورات نیز بود - بنا شد مردان بالغ و جنگی یهود کشته و زنان و فرزندانشان اسیر و اموالشان ضبط شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ضمن تأیید این حکم و الهی خواندن آن، دستور اجرایش را صادر کرد. این برخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان بنی قریظه، از سویی پاسخی به خیانت‌های آشکار و پنهان آنان بود که با وجود مشاهده رحمت و رأفت نبوی صلی الله علیه و آله نسبت به دو قبیله بنی قینقاع و بنی نضیر، برای سومین بار خیانت خود را به صورت بدتری تکرار کردند؛ همچنین گویای این حقیقت بود که اسلام آنجا که لازم باشد، از ابراز خشونت برای ریشه‌کنی عوامل فساد گریزی ندارد. البته درباره تعداد مردان کشته‌شده از بنی قریظه در روایات اختلاف زیادی دیده می‌شود اما دیدگاه برخی محققان بر اساس شواهد موجود آن است که تعدادشان بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ مرد بوده است.

قرآن کریم در سوره احزاب بلافاصله پس از آیات ناظر به غزوه خندق، ضمن آیات ۲۶ و ۲۷ به جریان بنی قریظه اشاره کرده است: ﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا * وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾.

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

﴿ظَاهِرُوهُمْ﴾ به معنای معاونت و یاری دادن است^۱ و ﴿صَيَاصِي﴾ جمع «صَيْصِيَّة» به معنای قلعه‌های محکم است، سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است؛ مانند شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است.^۲ از تعبیر ﴿وَأَنْزَلَ﴾ نیز روشن می‌شود که یهود بنی قریظه قلعه‌های خود را در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برج‌های آنها به دفاع از خویشان می‌پرداختند. جمله ﴿وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ نیز ناظر به امداد الهی القای رعب در قلوب آنان است و بالاخره جمله ﴿فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾ مؤید گزارش‌های تاریخی است که گویای اسارت برخی از آنان و قتل بعضی دیگر است.

۱.۱ رخداد مباحله (مسجد الاجابة)

در تاریخ بیست و چهارم ذی‌الحجه سال نهم هجری رخداد بسیار مهم مباحله اتفاق افتاد. در این رخداد تعدادی از نصارای نجران به مدینه آمده و طی ملاقات و گفت‌وگو با رسول خدا ﷺ چون برابر اسلام تسلیم نشدند به امر الهی از آنان دعوت به مباحله شد. نصارای نجران نیز از جمله کسانی بودند که رسول خدا ﷺ نامه دعوت به اسلام را برای آنان فرستاد.

در تاریخ یادشده، تعدادی از نصارای نجران^۳ با سرپرستی «ایهم»، «عاقب» و «سید» درحالی که ناقوسشان را نیز با خود آورده بودند، به مدینه آمده و (پس از نماز عصر همراه پیامبر ﷺ وارد مسجد شده) هنگام نمازشان، ناقوس را به صدا درآورده و برای نماز صف بستند و رسول خدا ﷺ در واکنش به اعتراض اصحاب فرمودند رهایشان کنید.

۱. طبری، جامع‌البیان، ج ۱۹، ص ۳۵.

۲. فراهیدی، العین، ج ۷، ص ۱۷۶؛ طریحی، مجمع‌البحرین، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳. شصت نفر سواره که چهارده نفر از اشراف در بینشان بود و در میان آنها سه نفرشان برتر بودند و ریاست داشتند: عاقب عبدالمسیح که امیرشان بود، و سید ایهم که قافله‌دار و ابوحارثه بن علقمه که اسقف و عالم بزرگ و صاحب مدراسشان بود؛ (جامع‌البیان، ج ۳، ص ۲۲۰؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۲۰).

پس از نمازشان (به سمت مشرق) نزد رسول خدا ﷺ آمده و پرسیدند: «به چه چیزی دعوت می‌کنی؟» فرمود: «به شهادت بر لا اله الا الله و اینکه من رسول خدایم و عیسی بنده مخلوق خداست که خوردن و آشامیدن و رفتارهای انسان‌ها را داشت». گفتند: «پدرش که بود؟» در این هنگام، بر رسول خدا ﷺ وحی شد که از اینان پرس که: «درباره آدم ﷺ چه می‌گویید؟ آیا بنده مخلوقی نبود که می‌خورد و می‌آشامد و ازدواج می‌کرد؟» آنان از پاسخ عاجز مانده و مبهوت و ساکت ماندند. در این هنگام آیات ذیل^۱ بر رسول خدا ﷺ نازل شد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ۚ ثُمَّ تَبْتَهِلُ ۗ فَجَعَلَ لَعْنَةً اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ * إِنَّ هَذَا

۱. به نقل طبرسی، آیات اوائل سوره آل عمران تا بیش از هشتاد آیه بدین مناسبت نازل شد؛ (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۳۵).

۲. غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر ﷺ نازل شده است و پیامبر ﷺ تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد فرزندان حسن و حسین ﷺ و دخترش فاطمه ﷺ و امیر مؤمنان علی ﷺ بودند؛ بنابراین، منظور از «ابنا» در آیه منحصرًا «حسن و حسین» ﷺ هستند، و منظور از «نساءنا» فاطمه ﷺ، و منظور از «نفسنا» تنها علی ﷺ بوده و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است، ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملاً در اقلیت هستند کوشیده‌اند که ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند؛ مثلاً نویسنده تفسیر «المنار» در ذیل آیه می‌گوید: «این روایات، همگی از طرق شیعه و هدف آنها مشخص است، و آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده‌اند که موضوع را حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته‌اند». اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می‌دهد که علی‌رغم پندارهای تعصب‌آلود این نویسندگان، بسیاری از طرق این احادیث به شیعه و کتب شیعه منتهی و محدود نمی‌شود، و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد؛ (مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۸۳؛ و ر.ک: عاملی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ، ج ۲۹، ص ۷).

۳. «مباحله» در اصل از ماده «بهل» (بر وزن اهل) به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است؛ و «بتهل» در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است. و اگر آن را گاهی به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا گرفته‌اند نیز به خاطر این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می‌آورد. اما مفهوم ←

لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَوَ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿۱﴾

با نزول این آیات، رسول خدا ﷺ فرمود: «با من مباحله کنید. اگر من راستگو باشم لعنت خدا بر شما، و الا بر من نازل خواهد شد». آنان پذیرفته و با یکدیگر گفتند: «اگر با قومش به مباحله آمد او پیامبر نیست، و اگر فقط با اهل و خانواده‌اش به مباحله آمد با او مباحله نمی‌کنیم». در صبحگاه ۲۴ ذی‌الحجه نصارا به محل مباحله آمدند^۲ و از این سو، رسول خدا ﷺ در حالی که او را علی ع و فاطمه ع و حسنین ع همراهی می‌کردند^۳ در محل حاضر شد. آنان هنگامی که از نسبت همراهان با رسول خدا ﷺ آگاه شدند، از مباحله سرباز زده و بر پرداخت جزیه مصالحه کردند.^۵

→ متداول از این واژه، «نفرین کردن دو نفر به یکدیگر» است؛ بدین ترتیب افرادی که با هم درباره یک مسئله مهم مذهبی گفت‌وگو دارند در یک‌جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغو را رسوا سازد و مجازات کند؛ (راغب، المفردات، ص ۱۴۹؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۷۸).

۱. آل عمران، ۵۹-۶۳.

۲. به نقل طبرسی، عاف و سید با دو پسرشان آمدند؛ (طبرسی، اعلام‌النوری، ج ۱، ص ۲۵۶).

۳. به نقل طبرسی، علی ع پیشاپیش در حرکت بود و فاطمه ع پشت سر پیامبر ع و دست حسنین ع نیز در دستان پیامبر ع بود؛ (همان). و به نقل او در مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۰۹ رسول خدا ﷺ دست علی ع و حسنین ع را گرفته بود.

۴. به نقل طبرسی، رسول خدا ﷺ بر روی زانو نشست به گونه‌ای که ابوحارثه (از بزرگان نصارا) گفت: مانند پیامبران در حالت مباحله قرار گرفته است؛ (همان).

۵. قمی، تفسیر‌القمی، ج ۱، ص ۱۰۴. و به نقل طبرسی در مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۰ ابو حارثه گفت: چهره‌هایی را می‌بینم که اگر دعا کنند خداوند کوهی را جابه‌جا کند دعایشان رد نمی‌شود. می‌ترسم در سخنش صادق باشد و سال به پایان نرسیده، هیچ نصرانی در دنیا باقی نماند؛ لذا بر اساس پرداخت دو هزار خله که قیمت هر یک، چهارصد درهم نیکو باشد توافق کردند. و افزون بر ۲۰۰۰ حله، باید در صورتی که در یمین کید و دشمنی بروز کند، با ضمانت رسول خدا ﷺ سی زره و نیزه و اسب نیز عاریه می‌دادند. و قراردادی نیز نوشته شد.

بخش سوم:

آیات احکام و مناسک حج

بیان احکام هرچند همیشه ممکن و لازم است، اما موسم حج یکی از فرصت‌های طلایی است که می‌توان به بیان احکام مکلفان پرداخت. به خصوص اینکه موسم حج، عینی‌ترین مصداق آشنایی با نیازهای علمی و عملی زائران است که می‌توان کنار بیان مناسک حج به تبیین احکام نیز مبادرت کرد؛ به ویژه اینکه بیان مناسک و احکام با نکات تفسیری نیز قرین باشد. مجموعه آیات احکام و مناسک، در دو فصل تنظیم شده است.

فصل اول: آیات احکام فقهی مبتلابه

ایام فراغت در حج زمان مناسبی برای بیان برخی از احکام مبتلابه مکلفین است؛ احکامی که حج گزاران و عمره گزاران با مشاهده اعمال و رفتار اهل سنت ممکن است برایشان سؤال برانگیز باشد. بنابراین مناسب است بعضی از احکام با آیات مربوط گزینش شود تا در فرصت‌های مناسب تفسیر مختصر آن بیان شود. برخی از این آیات و احکام مستفاد از آن در چند عنوان بررسی می‌شود.

۱. طهارت مسجدالحرام

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱

چشم‌انداز آیه

در این آیه خداوند سبحان، بعد از آنکه از قرار دادن بیت‌الله‌الحرام، به عنوان مثابه ناس و محل أمن و قرار دادن قدمگاه ابراهیم عليه السلام به عنوان مصلا خبر می‌دهد، به حضرت ابراهیم و اسماعیل عليه السلام مأموریت می‌دهد تا خانه‌اش را تطهیر کنند. در آیه دیگر نیز فرمود: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا

لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئاً وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۱ فلسفه این تطهیر این است که طواف کنندگان، نمازگزاران، رکوع کنندگان و سجده کنندگان در محلی طاهر و مطهر به عبادت بپردازند. البته بنا به برخی تفاسیر مراد از قائمین، ساکنان مکه هستند.^۲

نکات تفسیری و فقهی

در اینجا چند مطلب فقهی تفسیری وجود دارد:

یک- اسم مسجدالحرام: مسجد در هر زمان تابع گستره مکانی مسجد همان زمان است؛ نه فقط محلی که در زمان احداث وجود داشته است. از این رو نقاط توسعه یافته، افزون بر مسجد بودن، احکام مرتبط با مسجد را نیز دارد.

دو- خانه خدا یا خانه مردم: بیت ضمن اینکه بیت الله ﴿بَيْتِي﴾ است، مثابه برای ناس نیز است. اضافه بیت به ضمیر متکلم «یا»، حکایت از شرافت و عظمت فوق العاده این خانه، و منفعت داشتن آن برای مردم است.

سه- گونه های عبادت: ذکر طواف کنار اعتکاف، رکوع و سجود در آیه اول، و قیام، رکوع و سجده در آیه دوم، بیانگر این است که طواف عبادتی جدا از اعتکاف، نماز، رکوع و قیام در مسجدالحرام است.

چهار- ارتباط رکوع و سجده: از اینکه در هر دو آیه فرمود: ﴿الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾، یعنی بدون حرف عطف، معلوم می شود که دو عمل رکوع و سجود ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند؛ به گونه ای که رکوع از سجده جداپذیر نیست؛ گرچه سجده ممکن است در مثل سجده شکر و سجده تلاوت و امثال آن از رکوع جدا شود.

پنج- فوریت در تطهیر: از محتوای این دسته از آیات استنباط می شود که مسجدالحرام و سائر مساجد، تنها محل عبادت است و دائماً باید مطهر باشد و اگر

۱. حج: ۲۶.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۸.

متنجس شد باید فوراً تطهیر شود.

شش - طهارت از نجس و نجس: مسجدالحرام، نه تنها باید از آلودگی های ظاهری، چون خون و دیگر نجاسات، پاک باشد، بلکه بر اساس آیه کریمه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾^۱، باید از لوث وجود پلیدی شرک و کفر نیز پاک باشد.^۲

هفت - مأموران تطهیر: مسؤولیت تطهیر مسجدالحرام به قدری اهمیت دارد که دو پیامبر خدا مأمور انجام آن می شوند و این به ما می آموزد که نظافت چی مساجد باید از بین کسانی گزینش شود که در بالاترین رتبه علمی، عقیدتی و اخلاقی باشد.

هشت - تطهیر درون و برون: بنابر سوره حج، برای عبد الهی هم تطهیر درون لازم است ﴿لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا﴾ و هم تطهیر برون: ﴿وَوَطَّئِرْ بَيْتِي لِبَطَانَتِي﴾ از این رو باید اول به نفی شرک پرداخت و بعد به تطهیر بیت و تطهیر برون مشغول شد.

نه - پرهیز از وسواس: باید توجه داشت که آلوده شدن صحن مسجدالحرام به خون یا نجاستی دیگر و مشاهده تطهیر توسط مأموران تنظیف و تطهیر، ممکن است این شبهه را ایجاد کند که مسجدالحرام نجس است. ضمن رعایت عدم وسواس، باید پذیرفت که هر از چند گاهی صحن مسجدالحرام بر اثر باران تطهیر کامل می شود و همین یقین کافی است.

۲. وضو

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۳

۱. توبه: ۲۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۳. مائده: ۶.

محور اصلی این آیه با همه فقراتش، طهارت روحی به عنوان شرط صحت نماز است. به‌طور کلی طهارت در شریعت اسلام، از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که در همه تار و پود زندگی فردی و اجتماعی انسان تنیده است؛ از جمله طهارت مولد (طهارت بنیادین) که شرط در امامت جمعه و جماعت و مرجعیت است؛ طهارت از خبث (طهارت جسمی)؛ طهارت روحی (پاک بودن فکر از خیالات و اوهام)؛ طهارت از حدث (وضو، غسل و تیمم)؛ طهارت اخلاقی (طهارت قلب از غیر خدا)؛ طهارت از معصیت (عصمت)؛ طهارت مالی (خمس و زکات)؛ طهارت در خوراک و پوشاک؛ طهارت در معاشرت (رعایت عفت)؛ طهارت در زناشویی (نفی زنا و سفاح و آداب آمیزش)؛ طهارت در کسب؛ طهارت در عبادات (طهارت در نماز، طهارت در روزه، طهارت در حج، طهارت در اعتکاف، طهارت در لمس قرآن). مجموع جلوه‌های طهارت در چند گونه اصلی خلاصه می‌شود:

۱. طهارت از خَبَث یا پاکی بدن و لباس و امور جسمانی: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾^۱؛ مراد از تطهیر با آب، طهارت از خبث است؛
۲. طهارت از حَدَث یا پاکی روحی؛ چنان‌که در پایان طهارت مائیه و ترابیه فرمود: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾^۲ و نیز در ادامه آیه قبل فرمود: ﴿وَيُذْهِبُ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ﴾^۳ منظور از، از بین بردن رجز شیطان، طهارت از حَدَث یا زوال و سوسه است؛^۴
۳. طهارت مالی: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۵؛

۱. انفال: ۱۱.

۲. مائده: ۶.

۳. انفال: ۱۱.

۴. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۴۱.

۵. توبه: ۱۰۳.

۴. طهارت از معصیت: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱ موارد اول تا سوم به عنوان شرط صحت نماز و مورد چهارم به عنوان شرط کمال یا قبولی نماز لازم است. ولی آنچه در اینجا بحث می‌شود تنها قسم دوم است.

چشم‌انداز آیه

قرآن کریم درباره وضو می‌فرماید: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا﴾. «وُضُو» به ضم واو و ضاد، در اصل به معنای نیکویی و نظافت است و «وُضُو» به فتح واو و ضم ضاد، به معنای آبی است که از آن وضو می‌سازند.^۲ فقها معتقدند وضو، به ضم واو، اسم مصدر و مصدر آن تَوْضُو است.^۳ مناسبت بین وضو به فتح و وضو به ضم، موجب شده تا شارع مقدس این نوع شستن را، که عامل نظافت ظاهر و باطن است، به وضو نامگذاری نماید. در آیه شریفه، به چهار عمل شستن صورت، شستن دو دست، مسح سر و مسح پا اشاره شده، که به مجموع آنها وضو گفته می‌شود و از اینجا روشن می‌شود که حقیقت شرعیه ثابت است.

نکات فقهی و تفسیری

در آیه و فقره وضو چند نکته فقهی تفسیری وجود دارد:

یک- حقیقت شرعیه: در قرآن کریم کلمه وضو و مشتقات آن به کار نرفته است؛ بلکه تنها افعال شستن صورت، شستن دست‌ها، مسح سر و مسح پاها بیان شده و نامی ذکر نشده است و این نامگذاری را پیامبر ﷺ انجام دادند: «إِنَّمَا أُمِرْتُ بِالْوُضُوءِ إِذَا قُمْتُ إِلَى الصَّلَاةِ»^۴ پس از آن بین مؤمنان و مسلمانان رواج یافته است.

۱. واقعه: ۷۹.

۲. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن‌فارس، مقائیس اللغة، کلمه وضاً.

۳. شهید اول، اللعة الدمشقیة، ج ۱، ص ۶۹.

۴. نسائی، سنن النسائی، ج ۱، ص ۸۵.

دو- وضو شرط نماز: از عبارت «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا» استفاده می‌شود که وضو شرط صحت نماز است و باید قبل از ورود به نماز حاصل شود؛ وگرنه مستلزم این است که بخشی از نماز بدون طهارت ادا شود. این مسئله مانند استعاذه در قرائت است: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»^۱.

سه- اقسام قیام: قیام بر دو قسم است: یکی «قیام للشیء» که از آن به اقدام و انجام تعبیر می‌شود و دیگری «قیام إلى الشیء» که از آن به عزم و اراده بر انجام کار تعبیر می‌شود.^۲ قیام در آیه شریفه که با (إلی) آمده است، به معنای قصد انجام نماز است.

چهار- دلالت امر بر وجوب: فعل امر «اغسلوا» و «امسحوا» ظهور در وجوب دارد و تا زمانی که دلیلی بر اراده دیگری در بین نباشد، باید به ظاهر عمل کرد و هر چهار عمل اصلی در وضو واجب است.

پنج- وضو واجب تبعی: فقره «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» بیانگر این است که وضو به تبع نماز واجب شده است و به تنهایی مطلوبیت ندارد. البته ممکن است مطلوبیت مطلقه وضو از ادله دیگر استفاده شود.

شش- کفایت یک وضو برای چند نماز: اطلاق «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» مفید این معناست که وضو گرفتن برای هر نمازی واجب است، خواه نماز گزار وضو داشته باشد یا خیر. اما روایات این اطلاق را مقید کرده‌اند به زمانی که نماز گزار محدث باشد؛ چنان که امام باقر (علیه السلام) در پاسخ به این پرسش که آیا کسی می‌تواند همه نمازهای شبانه‌روز را با یک وضو بخواند فرمود: «نَعَمْ مَا لَمْ يُحْدِثْ»^۳.

هفت- ترتیب اعمال وضو: نحوه بیان قرآن در اعمال چهارگانه بیانگر این است که

۱. نحل: ۹۸.

۲. راعب، الامفردات، کلمه قوم.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۷۵.

در وضو، اول باید صورت را شست، بعد دستان، سپس مسح سر و در نهایت مسح پا، که از آن به عنوان افعال وضو یاد می‌شود.

هشت- محدوده صورت: ممکن است بر همه آنچه از سر و صورت در مواجهه مشهود است اطلاق وجه شود. اما در روایات محدوده کمتری مراد است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در پاسخ زراره می‌فرماید: «الْوَجْهُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ وَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِغَسْلِهِ ... مَا دَارَتْ عَلَيْهِ الْوُسْطَى وَالْإِبْهَامُ مِنْ قُصَاصِ شَعْرِ الرَّأْسِ إِلَى الذَّقَنِ»^۱. بنابراین آنچه به عنوان صورت باید شسته شود میان انگشت وسط و انگشت شست در عرض و از محل رویدن موی سر تا چانه در طول است. بنابراین فضای میان چشم و گوش و خود گوش جزء صورت نیست.

نه- تعیین محدوده شستن: نه تعیین جهت: فقره کریمه ﴿أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾، تنها بیانگر محدوده مغسول است؛ یعنی شرع مقدس در شستن دست، تا مرفق را اراده کرده است و دلالتی بر تعیین جهت غسل ندارد، تا واجب باشد برای شستن دست از سر انگشتان آغاز و به مرفق ختم شود.

ده- مسح بخشی از سر: وجود باء در فقره ﴿امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ مفید این معناست که مسح قسمتی از سر کافی است و لازم نیست همه سر مسح شود.

یازده- مسح قسمتی از پا: فقره کریمه ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾، که عطف به فقره ﴿بِرُءُوسِكُمْ﴾ است، مبین این معناست که مسح قسمتی از پا کافی است و نیازی به مسح همه پا نیست. ضمن اینکه بدون عطف نیز به وسیله ﴿إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ محدود شده است.

دوازده- جهت کشیدن مسح: هرچند در فقره مبارکه تعبیر به ﴿إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ شده است، به معنای تعیین سمت کشیدن نیست؛ بلکه همان‌طور که در ﴿إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ نیز گفته شد، تنها بیانگر محدوده مسح است؛ نه تعیین سمت مسح پا. از این رو امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا بَأْسَ بِمَسْحِ الْوُضُوءِ مُقْبِلًا وَ مُدْبِرًا»^۱.

سیزده- استخوان روی پا؛ نه دو طرف آن: برخی ارباب لغت گفته‌اند منظور از کعب، استخوان برآمده روی پاست^۲ و مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده‌اند که در وضو باید تا برآمدگی روی پا مسح شود.^۳ بنابراین هر پا تنها یک کعب دارد و تعبیر به «کَعْبَيْنِ»، اشاره به مسح دو کعب در دو پا دارد.

چهارده- حکم مَعْيَا در دست و پا: گرچه به لحاظ اصولی غایت داخل در مَعْيَا نیست،^۴ در قرآن موارد متفاوت است؛ در مواردی غایت قطعاً داخل مَعْيَا نیست؛ مثل ﴿ثُمَّ آتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾^۵ در مواردی غایت قطعاً داخل مَعْيَاست؛ مثل ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۶. مورد مشکوک آیه محل بحث است و شستن دستان تنها تا ابتدای مرفق و مسح پا تنها تا ابتدای کعبین قطعی است و مابعد آن معلوم نیست و برائت جاری می‌شود. اما از باب احتیاط بهتر است مرفق نیز شسته و کعبین نیز مسح شود.

پانزده- مسح بر بَشْرَه پا: از اینکه مسح پا عطف بر محل ﴿بِرُؤُسِكُمْ﴾ شده است و خداوند فرمود: ﴿أَرْجُلِكُمْ﴾ معلوم است که مسح پا نیز همانند مسح سر باید بر بَشْرَه پا انجام شود؛ نه بر روی خُفّ که نوعی کفش است. امام رضا علیه السلام با انجام وضو کیفیت مسح پا را تعلیم داد: «وَضَعَ كَفَّهُ عَلَى الْأَصَابِعِ، فَمَسَحَهَا إِلَى الْكَعْبَيْنِ إِلَى ظَاهِرِ الْقَدَمِ»^۷. شانزده- مسح با آب جدید یا باقی مانده از آب صورت و دست: ظاهر آیه اقتضا

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲. جوهری، صحاح اللغة، کعب.

۳. مفید، المقنعة، ص ۴۴؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۴. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۹.

۵. بقره: ۱۸۷.

۶. بقره: ۲۵۷.

۷. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۱۷.

می‌کند که مسح سر و پا با آب جدید نیز درست باشد. اما روایات ائمه علیهم‌السلام این ظهور و اطلاق را مقید به آب باقی‌مانده در دست کرده و فقهای شیعه بر اساس آن فتوا داده‌اند.^۱

هفده- قصد قربت در انجام وضو: هرچند این آیه، تنها به عزم بر نماز به‌طور کلی اشاره می‌کند و از وضو به عنوان مقدمه آن یاد کرده است، اما شکی نیست که وضو یک مأموریه عبادی است و باید با قصد قربت و امتثال امر خدا انجام شود.^۲

هجده- نواقض وضو: تردیدی نیست تحصیل وضو، به عنوان طهارت شرط صلاة، مادامی مؤثر است که نقض نشده باشد؛ هرچند عوامل نقض وضو به‌صراحت بیان نشده است، اما هنگامی که خداوند درباره تیمم، که بدل از وضو است، می‌فرماید: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾،^۳ به مهم‌ترین و رایج‌ترین عامل نقض وضو اشاره کرده است. البته بنای قرآن بیان همه فروع و جزئیات نیست؛ بلکه ممکن است تنها به بیان مصادیق بارز بسنده کند.

نوزده- تعبیر کنایی: اهل لغت می‌نویسند: غائط به زمین مطمئنی اطلاق می‌شود که انسان در آنجا به دور از چشم دیگران قضای حاجت کند. این کلمه مبدأ اشتقاق واژگانی چون غوط و متغوط شده است.^۳ قرآن کریم با این تعبیر کنایی اشاره به نقض وضو با تخلی کرده است. البته این مصداق بارز است و مصادیق دیگری چون ادرار و خروج باد نیز ملحق به آن است که در جای خود باید بررسی شود.

قواعد

یک- تفاوت شرط ادبی با شرط فقهی: آیه شریفه می‌فرماید: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا...﴾؛ بی‌تردید از نظر قواعد ادبی، به وزن «إِنْ جَاءَكُمْ زَيْدٌ فَأَكْرَمَهُ»، قیام برای نماز

۱. نجفی، جواهرالکلام، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه غوط.

شرط، و غَسَلَتان و مسحان، مشروط است. اما در دیدگاه فقهی و تفسیری، مستفاد از هیأت ﴿إِذَا قُمْتُمْ...﴾ اقتضای عکس را دارد؛ بدین معنا که طهارت و وضو شرط، و نماز مشروط به طهارت است. در نتیجه نماز بی طهارت مطلوب نیست، اما وضوی بی قیام متصور است.

دو- نفی عطف مستهجن: شکی نیست فقره کریمه ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾، عطف بر ماقبل خود است. اما در معطوف دو دیدگاه مطرح است: یکی عطف «ارجل» بر «ایدی» که نتیجه آن غسل «أرجل» است و دوم عطف بر «رؤس» که نتیجه آن مسح پا خواهد بود. بر اساس قواعد ادبی که عطف مستهجن را روا نمی‌دانند، عطف ارجل بر ایدی نارواست و از این رو به طور طبیعی باید عطف بر اقرب که رؤس است صحیح باشد.

سه- تقابل واژگان و تغایر معنا: بعضی اهل لغت گفته‌اند: «مسح در زبان عرب به معنای غَسَل نیز به کار رفته است»^۱. بر این اساس است که برخی مذاهب، غَسَل سر و پا را به جای مسح بی‌اشکال دانسته‌اند.^۲ بر فرض که مسح به معنای غَسَل نیز باشد، به قرینه تقابل مسح با غسل در آیه و تفصیل بین متعلق غسل و مسح، مفید این معناست که مفهوم غَسَل از مسح متفاوت است و آنچه مراد است مسح است؛ نه غسل.

چهار- توسعه در کارکرد وضو: وضو ابتدا برای نماز به عنوان شرط صحت تشریح شده است و پس از آن، در شرط کمال قرائت قرآن، رافع کراهت در خوردن و آشامیدن و آمیزش، رافع حرمت در مس کتابت قرآن و... به کار گرفته شده است.

۳. غَسَل جنابت

آیه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جَنَابًا فَأَطْهَرُوا...﴾^۳

۱. رك: ابن فارس، مقاییس اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، واژه مسح.

۲. رك: جزیری، كتاب الفقه على المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۴-۶۱.

۳. مانند: ۶.

چشم‌انداز آیه

قرآن کریم در دو موضع به بیان غسل جنابت پرداخته است: اول در ادامه آیه وضو و با عطف بر فقره ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ...﴾ که فرمود: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...﴾؛ در این فقره با تعبیر تَطَهَّرْ، وجوب غسل جنابت بیان شد. دوم آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾^۱ که با تعبیر اغتسال به این مسئله پرداخته است. سُكَارَى جمع سُكَرَان است و مراد از آن سُكَر از شراب یا سُكَر از نوم است.^۲ جُنُب، در لغت به معنای بعید و دور است و اگر به شخصی که آمیزش جنسی انجام داده، جنب می‌گویند، به این دلیل است که او را از نماز و مسجد و امثال آن دور می‌کند.^۳ جنب در اصطلاح فقهی عبارت است از آنچه موجب دوری از احکام پاکان می‌شود، مثل انزال یا آمیزشی که موجب غسل می‌شود.^۴ واژه غُسل، به ضم غین، کنار غَسَل، به فتح غین و اغتسال معنای خاصی دارد و کاربرد فقهی و قرآنی آن بیش از بقیه واژگان است. واژه غُسل اسم مصدر از عمل اغتسال است و ابتدا در معنای «ریختن آب بر بدن انسان» به کار رفته، سپس به عرف شرعی و اصطلاح فقهی وارد شده است.^۵ بعضی نیز در تعریف غسل گفته‌اند: «استعمال آب پاک در همه اجزاء بدن به نحو مخصوص»^۶ که با قید همه بدن، وضو از مدار تعریف بیرون می‌رود. به هر صورت منظور از حصول طهارت در این بخش از آیه، غُسل است؛ نه دیگر اقسام طهارت و این نوع کاربرد از قبیل اراده مصداق بارز از مفهوم کلی طهارت است.

۱. نساء: ۴۳.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸.

۳. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، واژه جنب.

۴. نجفی، جواهر الکلام، ج ۳، ص ۳.

۵. همان، ص ۲.

۶. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۰۵.

نکات فقهی و تفسیری

در فقره مربوط به غسل چند مطلب فقهی تفسیری وجود دارد:

یک- استقلال غسل یا تبعی بودن آن: جمله ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا﴾ اگر عطف بر ﴿إِذَا قُمْتُمْ﴾ باشد، عبادتی مستقل از نماز و در اینجا در عرض آن است؛ بدین معنا که قرآن خطاب به مؤمنان دو حکم مستقل را بیان می‌فرماید: «اگر می‌خواهید نماز بخوانید، قبل از آن وضو بسازید و اگر جنب هستید غسل کنید، خواه قصد نماز داشته باشید یا نداشته باشید». اما اگر عطف بر ﴿فَاعْسِلُوا﴾ باشد، معنایش چنین است: «ای مؤمنانی که قصد ادای نماز دارید اگر محدث به حدث اصغرید وضو بگیرید و اگر محدث به حدث اکبر، یعنی جنب هستید، باید غسل کنید». در نتیجه غسل نیز به تبع وجوب نماز مطلوب است؛ نه به تنهایی.

دو- حذف قید و افاده عموم: شارع مقدس وضوی صورت را با تعیین حدود در جهات چهارگانه: «مَا دَارَتْ عَلَيْهِ الْوَسْطَى وَالْإِبَاهُ مِنَ قِصَاصِ شَعْرِ الرَّأْسِ إِلَى السِّدْقَيْنِ»، دستان را با ﴿إِلَى الْمَرَافِقِ﴾، مسح سر را با ﴿بِرُؤُوسِكُمْ﴾ و مسح پا را با ﴿إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ محدود کرد. اما در غسل، بدون هیچ حد و مرزی، فرمود: ﴿فَاطَّهَّرُوا﴾، پس معلوم می‌شود شستن همه بدن مراد است.

سه- کفایت غسل جنابت از وضو: یکی از مسائل اختصاصی غسل جنابت و تمایز آن با دیگر غسل‌ها، کفایت از وضو برای نماز است. حکمت این حکم حصول طهارت کبراست که به طریق اولی از طهارت صغرا کفایت می‌کند.

چهار- اسباب جنابت: بارزترین سبب جنابت آمیزش با زنان است که با تعبیر مختلف کنایی در قرآن به کار رفته است؛ از جمله ۱. رَفَثٌ: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾^۱، ۲. مباشرت که فرمود: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا

كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ؛^۱ ۳. مقاربت: ﴿وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ﴾؛^۲ ۴. اتیان: ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾؛^۳ ۵. مس: ﴿قَالَتْ رَبِّ أُنَىٰ يَكُونُ لِي وَكَدَّ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ﴾^۴ و ﴿مِنْ قَبْلِ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ﴾؛^۵ ۶. دخول بر نساء: ﴿نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ﴾؛^۶ ۷. تماس: ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا﴾؛^۷ ۸. ملامسه: ﴿أَوْ لَا مَسْتُمُ النَّسَاءِ﴾.^۸ به عقیده شیعه منظور از ملامسه جماع است^۹ و قرینه آن آیات مس و تماس و نیز روایات است.

پنج- طهارت از جنُب، شرط نماز: در تفسیر ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ﴾ دو نظر وجود دارد: یکی اینکه مراد از صلاة، به قرینه ﴿حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ معنای حقیقی آن است؛ یعنی نباید در حال سکران و جنب نماز خواند و دوم اینکه مراد از آن به قرینه ﴿إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ محل نماز یعنی مسجد است.^{۱۰} پذیرش این دیدگاه نیاز به تقدیر گرفتن کلمه‌های مناسب، مثل مواضع دارد؛ یعنی «لاتقربوا مواضع الصلاة».

شش- حرمت ورود جنب به مسجد: یکی از احکام جنب این است که بر اساس مفاد فقره ﴿وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ جنب حق ورود به مسجد را ندارد؛ مگر اینکه به صورت عبوری یعنی ورود از یک درب و خروج از درب دیگر باشد.

هفت- استثناء مسجدین از حکم عبور: هرچند در آیه شریفه به دلالت فقره ﴿وَلَا

۱. بقره: ۱۸۷.

۲. بقره: ۲۲۲.

۳. بقره: ۲۲۲.

۴. آل عمران: ۴۹.

۵. بقره: ۲۳۷؛ و احزاب: ۳۷.

۶. نساء: ۲۲.

۷. مجادله: ۳.

۸. نساء: ۴۳؛ و مائده: ۶.

۹. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲، ص ۱۸۱.

۱۰. طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۳۶۰.

جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» داخل شدن جنب در مساجد به صورت عبوری استثناء شده است، این قاعده کلی برای مسجدالحرام استثنای دیگری نیز دارد؛ یعنی جنب حق ورود به مسجدالحرام حتی به صورت عبوری را نیز ندارد. این حکم مستفاد از روایات اهل بیت علیهم السلام است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «لِلْجُنُبِ أَنْ يَمْشِيَ فِي الْمَسَاجِدِ كُلِّهَا وَلَا يَجْلِسُ فِيهَا إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَمَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».^۱

هشت- احکام جنابت موكول به روایات: درباره جنابت مسائلی وجود دارد؛ از جمله در عواملی که باعث جنابت و در نتیجه موجب غسل می شود، مانند احتلام، کمیت و کیفیت و شرائط غسل، باید به روایات رجوع کرد.

نه- طهارت آب غسل و وضو: تعبیر قرآن درباره غسل این است: «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطْفِرُوا»، چنان که در پایان آیه نیز آمده است: «يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ». این تعبیر نباید این گمانه را به وجود آورد که چون آب غسل و وضو برای تطهیر است، پس اگر آبی از غسل کننده و وضوگیرنده می ریزد نجس است؛ زیرا تطهیر در آیه تطهیر از خبث نیست تا همانند غسله لباس و بدن باشد، بلکه مراد طهارت قلب از صفت تمرد از طاعت الهی است.

قاعده استعمال لفظ در بیش از یک معنا

در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا»^۲ این احتمال وجود دارد که از کلمه صلاة دو معنا اراده شده باشد؛ به این نحو که فقره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ» دو مخاطب داشته باشد: یکی سکرای خمر یا نوم که خطاب «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ» به معنای «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ» داشته باشد؛ به این نحو که فقره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ» به معنای «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ» باشد و دوم جنب که خطاب «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ» به معنای «لَا تَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» باشد.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲. نساء: ۴۳.

۴. تیمم

قرآن کریم در دو موضع به مسئله تیمم پرداخته است؛ یکی فقراتی از آیه شریفه یاد شده که فرمود: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱ و دوم در آیه ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾ که با همین فقرات، تنها بدون کلمه «منه»، در ﴿وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ آمده است.^۲ خداوند در هر دو آیه به دنبال اشتراط نماز به طهارت غسلی یا وضویی به مشکلات تحصیل طهارت مائیه اشاره و به تشریح تیمم پرداخته است. با توجه به اینکه تیمم به عنوان طهارت ترابیه بدل از طهارت مائیه غسل و وضو است، در این دو آیه به چند امر مهم اشاره شده است: الف) مکان و زمان بروز مشکل استفاده از آب برای غسل و وضو؛ ب) عوامل نقض طهارت مائیه چون وضو و غسل؛ ج) تشریح تیمم به عنوان جایگزین غسل و وضو؛ د) کیفیت انجام تیمم و افعال آن؛ ه) بیان فلسفه جایگزینی تیمم.

تیمم در لغت به معنای قصد است؛^۳ یعنی در تیمم، زمین مقصد و تیمم به کارگرفتن آن است که به «ضَرْبُ الْيَدِ عَلَى الْأَرْضِ» تعبیر می‌شود. از این رو تیمم در اصطلاح شرعی و فقهی به «بهره‌گیری از زمین به نحو مخصوص» تعریف شده است.^۴ به هر صورت بر اساس ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ متیمم با نیت تیمم به سمت زمین رفته و دستان خود را بر آن می‌زند. واژه صعیید به معنای «وجه الارض» است؛ خواه دارای خاک باشد یا نباشد.

۱. مائده: ۶.

۲. نساء: ۴۳.

۳. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، واژه یمم.

۴. نجفی، جواهر الکلام، ج ۵، ص ۷۳.

گرچه برخی اهل لغت آن را به خاک معنا کرده‌اند.^۱ دلیل نامگذاری به صعید بدین جهت است که از سمت درون زمین، بالاترین نقطه است. پس از آن بر اساس فقره ﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ﴾ باید دو دست را بر صورت کشید. اما لازم نیست تمام صورت مسح شود؛ زیرا وجود کلمه باء در ﴿بِوُجُوهِكُمْ﴾ بیان می‌کند که مسح بخشی از صورت کفایت می‌کند و آن محدوده پیشانی است؛ زیرا بعد از کفایت بعضی، مسح طبیعی و عرفی از بالا به پایین صورت می‌گیرد. بعد از مسح کردن صورت بر اساس ﴿وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ تنها مسح دو دست است که طبق مسح متعارف، کشیدن کف یک دست بر دست دیگر و به عکس است. نکته قابل توجه در اینجا عطف «آیدی» بر «وجوه» است که مفید حکم کفایت بخشی از دستان است. کاربرد کلمه ید در زبان عرب، گرچه از سر انگشت تا کتف را شامل می‌شود، اما مطابق عرف، کاربرد اکثری آن در محدوده سرانگشتان تا مچ است که در دست دادن و دست شستن ظهور دارد.

نکات فقهی و تفسیری

در فقره مربوط به تیمم چند نکته فقهی تفسیری وجود دارد:

یک- نقش سفر و بیماری: گرچه در حالات مختلفی ممکن است برای غسل و وضو مشکلاتی بروز کند، در دو فرض بیشتر پیش می‌آید: یکی هنگام مسافرت و دیگری زمان بیماری. بنابراین سفر و بیماری دو نمونه بارز است نه بیان تمام موارد.

دو- موجبات حدث و مسوغات تیمم: در آیات شریفه تیمم با عطف «أو» به چهار مقوله اشاره شده است: الف) مریضی: ﴿إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى﴾؛ ب) سفر: ﴿أَوْ عَلَى سَفَرٍ﴾؛ ج. تحلی: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾؛ د) آمیزش: ﴿أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾. تخلی و آمیزش،

۱. جوهری، صحاح اللغة؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه صعید.

دو موجب حدث و عامل برون رفت از طهارت و بیماری و مسافرت دو مسوغ برای تیمم است. در نتیجه معنای آیه چنین می شود:

کسی که در سفر ملامسه نساء انجام داد و برای غسل آب در اختیار نداشت باید تیمم کند.

کسی که در حال بیماری ملامسه نساء کرد و آب برای غسل نداشت باید تیمم کند. کسی که هنگام سفر گرفتار مجیء غائط شد و برای وضو مشکل آب داشت باید تیمم کند.

کسی که در حال بیماری گرفتار مجیء غائط شد و برای وضو مشکل آب داشت باید تیمم کند.

سه- **تقیید اطلاق مَرَضَى**: بی تردید بیماری که در آیه شریفه آمده به صورت مطلق مدّ نظر نیست؛ بلکه شرائطی دارد؛ از جمله اینکه بیماری باید به گونه ای باشد که آب برای آن ضرر داشته باشد یا اینکه آب موجب تشدید بیماری شود یا اینکه بر اثر بیماری قادر به استعمال آب نباشد.

چهار- **مجیء غائط و ملامسه نساء**: معنای حقیقی ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾ رفتن به مکان گود مطمئن و کنایه از محل قضای حاجت و در نهایت تخلی کردن است. منظور واقعی از تعبیر کنایی ﴿أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ آمیزش جنسی با زنان است. از این رو مَسّ و لمس به معنای لغوی آن موجب وضو و غسل نمی شود؛ چنان که بعضی پنداشته اند که مَسّ و لمس^۱ بدن انسان، وضو را باطل می کند.^۲

پنج- **ناقض نبودن مَسّ بدن**: وقتی بنا شد معنای ملامسه نساء آمیزش باشد، نتیجه آن این است که مس معمولی بدن زن یا مرد ناقض وضو یا موجب غسل نیست؛ هر چند

۱. در تفاوت مس و لمس وجوهی گفته شده است؛ از جمله اینکه: مس ممکن است بین دو جماد باشد، در حالی که

لمس تنها بین دو چیز زنده است. رك: جزائری، *فروق اللغات*، ۱۳۶۷: ص ۲۰۴.

۲. صابونی، *تفسیر آیات الاحکام من القرآن*، ج ۱، ص ۵۳۷.

خروج مَدَى در پی داشته شد.

شش- نبود آب: بر اساس فقره ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً﴾ نبودن آب مُسَوِّغ وانهادن غسل و وضو است. اما فقدان آب در سفر و ناتوانی از مصرف آب هنگام بیماری قید غالبی است؛ وگرنه در حضر با فقدان آب و هنگام سلامتی با عجز از تحصیل آب باز هم وظیفه تیمم است.

هفت- در جست و جوی آب: وقتی خداوند می فرماید: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا﴾ مقتضی این است که باید در جستجوی آب بود تا نیافتن صدق کند. بنابراین باید در حد متعارف تلاش کرد و اگر آبی پیدا نشد تیمم کرد. امام صادق علیه السلام این حد را معین کرده و فرموده است: «يَطْلُبُ الْمَاءَ فِي السَّفَرِ أَنْ كَانَتْ الْحُزُونَةُ فَعُلُوَّةً وَإِنْ كَانَتْ سُهولةً فَعُلُوَّتَيْنِ لَا يَطْلُبُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ». ^۱ غلوه اندازه پرتاب یک تیر (تقریباً ۱۵۰ متر) است. بنابراین در زمین ناهموار به مقدار ۱۵۰ متر و در زمین هموار به مقدار ۳۰۰ متر باید جست و جو شود.

هشت- یافتن آب و نقض تیمم: اقتضای ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً﴾ این است که هرگاه آب یافت شد، تیمم نقض و بی اثر می شود؛ چراکه فقدان آب مجوز و مسوغ تیمم بود. اما با وجود آن و انتفاء شرط، مشروط نیز منتفی می شود. به عبارت دیگر افزون بر مبطلات وضو و غسل، یافتن آب هم جزء نواقض تیمم است.

نه- تشریح تیمم: در آیه شریفه بعد از بیان موجبات حدث و مسوغات تیمم و اشتراط فقدان آب، آمده است: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾ که درحقیقت تیمم تشریح شده است. در روایت نبوی صلی الله علیه و آله نیز این گونه بیان شده است: «فُضِّلْتُ بِأَرْبَعٍ جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً وَ أَيُّ رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَرَادَ الصَّلَاةَ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً وَوَجَدَ الْأَرْضَ فَقَدْ جُعِلَتْ لَهُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً». ^۲ درحقیقت خداوند زمین را مسجد و خاک زمین را وسیله طهارت جایگزین قرار داد.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲. همان، ص ۳۵۰.

ده- کارایی تیمم: تیمم بدل از غسل رافع جنابت نیست. بنابراین تنها مبیح نماز است، لذا به محض یافتن آب و قدرت بر غسل باید غسل انجام شود. مفاد کریمه ﴿وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾^۱ که عبور و رفع جنابت را معیناً به غسل کرده است، می‌تواند دلیل بر این مطلب باشد.

یازده- مطلوب نفسی یا غیری: غسل جنابت مطلوب نفسی و وضو مطلوب تبعی است. درباره تیمم باید گفت تابع مبدل‌منه آن است؛ اگر بدل از غسل است با شرائط مقرر، مطلوب نفسی است و اگر بدل از وضو است مطلوب تبعی است. اما قطعاً عمل تیمم به عنوان یک عمل مستقل و جدای از مبدل‌منه هیچ مطلوبیتی ندارد.

دوازده- تعدد مبدل‌منه و وحدت بدل: وضو و غسل به عنوان مبدل‌منه با هم تفاوت دارند؛ زیرا تعبیر (اطهروا) گویای عملی فراگیر به نام غسل است. اما دو غسل و دو مسح اعمال وضو را تشکیل می‌دهند. طبیعی است که بدل از آن دو نیز باید متفاوت باشد. اما قرآن کریم بر اساس ﴿فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾، که بعد از موجبات و مسوغات غسل و وضو آورده است، یک بدل را با چهار عمل برای هر دو قرار داده است.

سیزده- ترتیب در اعمال چهارگانه: از اینکه اعمال تیمم بعد از ضرب بر زمین، از مسح صورت شروع و به مسح دستان ختم می‌شود می‌توان نتیجه گرفت که اعمال تیمم به همین ترتیب صورت می‌گیرد. البته اگر دلیل نقلی معتبر بر غیر آن باشد به عنوان مبین آیات باید پذیرفت.

چهارده- لزوم غلُوق: با توجه به ظاهر آیه و رجوع ضمیر (منه) به صعيد، که به معنای «شیئاً من وجه الأرض»^۲ است، لزوم غلُوق، یعنی گرد و غبار بر دست،

۱. نساء: ۴۳.

۲. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۲۷.

ثابت می‌شود؛^۱ البته اگر ضمیر در منه ابتدائیه باشد، غلوق لازم نیست.^۲ روایات اهل بیت علیهم‌السلام مؤید این دیدگاه است؛ چنان‌که در تیمم مروی از امام باقر علیه‌السلام آمده است که: «ضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَهَا فَنَفَضَهَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهَا جَبِينَهُ وَ كَفَّيْهِ مَرَّةً وَاحِدَةً».^۳

پانزده- پاک بودن زمین و خاک تیمم: وصف طیب در ﴿صَعِيداً طَيِّباً﴾ مبین این است که زمین و خاک در تیمم باید افزون‌بر پاک بودن غصبی نیز نباشد؛ زیرا طیب برابر خبیث، به معنای لذیذ، حلال و پاک است.^۴ بدیهی است معنای اول در اینجا مفهومی ندارد؛ بلکه معنای دوم یا سوم مراد است و چون جمع بین هر دو معنا ممکن است، می‌توان گفت صعيد طيب، زمینی است که هم مباح باشد و هم پاک.

شانزده- تخصیص یا تخصص: فقره مبارکه ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً﴾ مطلق وجه‌الارض را برای تیمم صحیح می‌داند اما دو قید در این اطلاق وجود دارد: یکی وصف «طیب» که خاک نجس و غصبی را مستثنا کرد و دیگری قید «منه» که سنگ‌های طلا، نقره، لؤلؤ و... را استثناء می‌کند. ممکن، بلکه متعین است که این‌گونه سنگ‌ها و دیگر سنگ‌های قیمتی و معدنی را وجه‌الارض ندانیم؛ بلکه بخش درون‌زمینی به شمار آوریم تا تخصصاً از صعيد خارج باشد.

هفده- جواز تیمم در اول وقت: فقره ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾ کنار ﴿فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً﴾ مقتضی این است که شخص نمازگزار با داخل شدن وقت و نبود آب می‌تواند با تیمم نماز بخواند؛ زیرا این دو فقره مطلق است و مقید به تنگی وقت نیست؛ چون تنگی وقت خود مسوغ دیگری برای تیمم است.

هجده- فلسفه تیمم: خداوند سبحان نماز را به عنوان یک عبادت مشروط به طهارت

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۱۴.

۲. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۵.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۵۹.

۴. فیومی، المصباح المنیر، طیب.

تشریح کرد. برای تحقق این طهارت، نخست حدث اصغر را با وضو رفع کرد و فرمود: ﴿فَاغْسِلُوا﴾ و حدث اکبر را با غسل برداشت و فرمود: ﴿فَاطَهَّرُوا﴾. اینک با نبود آب، نه به سخت‌گیری مشقت‌آور برای تحصیل آب به هر قیمت رضایت داد؛ و نه اجازه تعطیلی نماز را داد؛ بلکه راه میانه‌ای به نام تیمم را پیشنهاد کرد. از این رو در انتهای آیه با نفی حرج فرمود: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ و با صراحت بیشتر فرمود: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ﴾. پس اراده الهی طهارت همه‌جانبه انسان در ابدان و قلوب و اعمال است. خداوند در ادامه افزود: ﴿وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ منظور از نعمت تشریح احکام طهارت است که در بدن، قلب و عمل تجلی می‌یابد تا شکر الهی که همان عبادت است به درستی انجام شود.^۱

قواعد

در این آیه شریفه چند قاعده یا شبه قاعده به چشم می‌خورد:

یک- بیان مصداق بارز: همه آنچه در آیه شریفه، از بیماری، مسافرت، مجیء غائط و ملامسه نساء، بیان شده است برای نقض طهارت یا موجب تحصیل آن نیست؛ بلکه مجیء غائط مصداق بارز یا غالب در حدث اصغر است؛ چراکه خروج بول و ریح و خواب نیز موجب حدث اصغر می‌شود. همان‌طور که ملامسه (آمیزش) نیز مصداق بارز است؛ زیرا هر نوع وطی و خروج منی و احتلام نیز موجب حدث اکبر می‌شود.

دو- توسعه مصداقی در مفقود: متبادر از واژه ﴿فَلَمْ تَجِدُوا﴾ در دسترس نبودن آب است. اما با توسل به قرینه ﴿إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى﴾ می‌توان در مفهوم فقدان و مصداق مفقود توسعه داد و در نتیجه مواردی از وجود آب را در ردیف فقدان آب قلمداد کرد و حکم به تیمم داد؛ از جمله:

الف) وجود آب با وجود بیماری که مصرف آب برای غسل یا اعضای وضو ضرر دارد یا موجب بیماری یا تشدید آن می‌شود. جمله ﴿أَنْ كُنْتُمْ مَرْضَى﴾ قرینه آن است.
 ب) وجود آب در صورتی که متوضئ و مغتسل مالک آب نیست و صاحب آب رضایت نمی‌دهد.

ج) وضو گرفتن با آب موجود، معارض با مصرف اهمی چون نوشیدن آن باشد که با توجه به قاعده ترجیح اهم بر مهم باید تیمم کند.

د) وجود آب متغیر یا فاقد شرایط تطهیر، به منزله نبود آب است؛ چراکه اطلاق ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً﴾ به شرایط مقرر قید خورده است.

ه) وجود آب با نبود فرصت کافی برای استفاده از آن که مسوغ تیمم است.

سه - قاعده نفی عُسر و حَرَج: در بخش انتهایی آیه با بیان فقره کریمه ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ﴾ به بیان قاعده کلی نفی حرج پرداخت و با انشا به لسان إخبار، صدور هرگونه حکم حرجی را در سراسر فقه و حقوق متفی دانست. به این قاعده ذیل احکام صوم نیز اشاره شده است: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۱. درباره حج و جهاد نیز آمده است: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۲.

۵. اوقات نماز

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۳.

چشم‌انداز آیه

درباره اوقات نماز، آیات چندی وجود دارد که به ترتیب نزول، آیه کریمه ﴿وَسَبَّحْ

۱. بقره: ۱۸۵.

۲. حج: ۷۸.

۳. اسراء: ۷۸.

بِحْمَدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ * فَسَبِّحْ وَأَطْرَفِ النَّهَارِ^۱ اولین آیه است. آناء، جمع اینی، به معنای ساعات و قطعاتی از شب است.^۲ این آیه در واقع با تعبیر قبل از طلوع، قبل از غروب، ساعات شب و اطراف روز، به پنج نماز یومیه اشاره کرده است. آیه مطرح در عنوان که به آیه ذلوک نامبردار است، دومین آیه نازل شده است و با صراحت بیشتر، نظیر آیه قبل و جامع‌ترین آیه در زمینه اوقات نماز است. این آیه با کاربست واژه ذلوک و غَسَقَ بر وزن عسل، اوقات چند نماز را بیان کرده است. اهل لغت می‌گویند: ذلُوک به معنای میل خورشید از استواست.^۳ مفسران نیز گفته‌اند ذلُوک بر وزن سلوک به معنای زمان زوال تا غروب است.^۴ واژه غسق در اصل به معنای شدت و در اینجا به معنای شدت تاریکی است.^۵

پس از آن در ترتیب نزول، آیه ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُفُلًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾^۶ قرار دارد. در این آیه دو واژه طَرَف و رُفُل به چشم می‌خورد. طَرَف، بر وزن طَرَب، به معنای سَمَت و کنار است که هم در اجسام کاربرد دارد و هم در اوقات^۷ و در آیه شریفه با توجه به تشبیه بودن آن، به معنای زمان اول و آخر روز است. رُفُل، بر وزن کُمک، به معنای نزدیک و جمع است.^۸ بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: «زلف، به معنای پیشی گرفتن در قُرب به چیزی است و از همین باب است «الزلف من الليل»؛ یعنی قطعاتی از شب؛ چراکه قطعات نزدیک به هم

۱. طه: ۱۳۰.

۲. راغب، الامفردات؛ جوهری، صحاح اللغة، غسق.

۳. صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر، کلمه دلک.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۳۳.

۵. الامفردات؛ صحاح اللغة، واژه غسق.

۶. هود: ۱۱۴.

۷. الامفردات؛ واژه طرف.

۸. المصباح المنیر؛ واژه زلف.

هستند.^۱ در نتیجه این آیه نیز دست کم به سه نماز صبح، مغرب و عشا اشاره دارد.

نکات فقهی و تفسیری

در فقره مربوط به اوقات نماز چند مطلب فقهی تفسیری وجود دارد:

یک- گستره زمان نماز: باید توجه داشت که به طور ذاتی بین طلوع آفتاب تا زوال خورشید، هیچ نمازی تشریح نشده است و همه نمازهای واجب و مستحب بین ظهر تا طلوع خورشید است. از این رو در آیه بالا اولین نماز از ظهر شروع و به صبح ختم شده است. آری نماز قضا به دلیل وسعت وقت یا نماز طواف در این زمان تشریح خاص حساب نمی شود؛ بلکه به دلیل گستردگی زمان طواف است.

دو- تفسیر فقهی **دُلُوكِ الشَّمْسِ وَ غَسَقِ اللَّيْلِ**: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه **﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾** می فرماید: **«دُلُوكِ الشَّمْسِ زَوَالُهَا وَ غَسَقُ اللَّيْلِ اِتِّصَافُهُ»**.^۲ همچنین می فرماید: **«إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ أَرْبَعَ صَلَوَاتٍ أَوَّلُ وَ قَتْبَهَا زَوَالُ الشَّمْسِ إِلَى اِتِّصَافِ اللَّيْلِ، مِنْهَا صَلَاتَانِ أَوَّلُ وَ قَتْبَهَا مِنْ عِنْدِ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، ... وَ مِنْهَا صَلَاتَانِ أَوَّلُ وَ قَتْبَهَا مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى اِتِّصَافِ اللَّيْلِ...»**.^۳ بنابراین امام دلوک شمس را به ظهر، غسق لیل را به نیمه شب تفسیر، و چهار نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا را در این بازه زمانی ترسیم فرمود. همچنین برای نماز پنجم فرمود: **«وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا، فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ»**.

سه- تفسیر روایی طرفی النهار: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فرمودند: **«أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ طَرَفَاهُ الْمَغْرِبُ وَ الْعَدَاةُ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ وَ هِيَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ»**.^۴ طبق این بیان دو طرف روز، یعنی صبح و مغرب، که در حقیقت نمازهای پنج گانه یومیه صبح، ظهر،

۱. ابن فارس، مقاییس اللغة، زلف.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۵۷.

۴. همان، ص ۱۱.

عصر، مغرب و عشا را در خود جای داده است.

چهار- وقت مغرب: ممکن است به ذهن برخی خطوط کند که مغرب همان غروب خورشید است. اما باید توجه داشت که مغرب غیر از استتار قرص خورشید است؛ بلکه منظور عبور سرخی طرف مشرق از وسط آسمان است. امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ»^۱.

پنج- معنای لام در لدلوك: در فقره ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ لام به کار رفته است که به ظاهر شیوا و رسا نیست. به نظر می رسد لام در اینجا به قرینه مقابله با «إلی» در ﴿إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ﴾ به معنای «من» باشد؛ یعنی از هنگام دلوك شمس تا تاریکی آن. روایات بالا نیز همین معنا را تأیید می کند.^۲

شش- معنی قرآن الفجر: در قرآن نزدیک به هفتاد بار کلمه قرآن به کار رفته است. که همه جا منظور قرآن است؛ مگر یکی دو مورد. اینکه فرمود: ﴿قُرْآنَ الْفَجْرِ، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ به قرینه متصل داخلی آیه، یعنی عطف بر أقم الصلاة و قرینه منفصل روایی معلوم می شود که نماز صبح مراد است؛ یعنی أقم صلاة الظهر و أقم صلاة الصبح. اطلاق قرآن بر نماز به دلیل وجود قرائت در نماز است.

هفت- وسعت در وقت نماز: ظاهر آیه این است که از ظهر تا غروب، وقت مشترک نماز ظهر و عصر، از غروب تا نصف شب، وقت مشترک نماز مغرب و عشا و از طلوع فجر تا طلوع خورشید، وقت نماز صبح است. البته اسامی نمازها نشانگر آن است که در آن زمان خاص نماز مطلوب است و در غیر آن زمان مقبول است. به نوعی ارفاق در حق

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۷۳.

۲. بعضی از اهل ادب لام را برای تعلیل دانسته اند؛ یعنی لأجل دلوك الشمس، چون زوال شمس صورت گرفت نماز واجب شد. (درویش، اعراب القرآن، ج ۵، ص ۴۸۶). بعضی لام را به معنی بعد گرفته اند، یعنی بعد زوال خورشید. (ابن هشام، مغنی، ج ۱، ص ۲۱۳). بعضی از مفسران لام را به معنی عند دانسته اند. (طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۶۸).

بندگان است. امام صادق ع فرموده است: «أَوَّلُ الْوَقْتِ رِضْوَانُ اللَّهِ، وَآخِرُهُ عَفْوُ اللَّهِ، وَالْعَفْوُ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ ذَنْبٍ»^۱.

هشت- پاک‌سازی از گناهان: در انتهای دومین آیه چنین آمده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». مقصود از حسنات، نمازهای پنج‌گانه است که همانند کریمه ع الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^۲ بیانگر این است که نماز انسان را از گناه دور می‌کند یا اینکه باعث می‌شود خداوند به خاطر نمازها، از سیئات بگذرد و نمازگزار را مؤاخذه نکند.^۳ این احتمال نیز هست که با هر نمازی انسان تا نماز دیگر واکنش می‌شود.

قاعده تعمیم و اشتراک

خداوند سبحان در یک آیه فرمود: «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» و در دو آیه دیگر فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ» که هر سه خطاب مفرد و متوجه پیامبر ص است. اما به دلیل اصل اشتراک در احکام، این گونه خطابات مشترک بین پیامبر ص و امت است؛ مگر اینکه دلیل خاصی بر اختصاص وجود داشته باشد.^۴

۶. قبله

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. عنکبوت: ۴۵.

۳. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۷۳.

۴. خطاب‌های قرآن به نسبت مخاطب آن، چهار قسم است: الف: خطاب و مخاطب هر دو عام است؛ مثل «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ»؛ ب: خطاب و مخاطب هر دو خاص است؛ مثل «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (مائده: ۶۷) که تنها رسول الله مخاطب و موظف به ابلاغ مسأله امامت است؛ ج: خطاب عام و مخاطب خاص است؛ مثل «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» (بقره: ۲۱)، که خطاب متوجه همه انسان‌ها است، اما صغار از دیره آن خارجند؛ د: خطاب خاص و مخاطب عام است؛ مثل «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ» (طلاق: ۱).

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ^۱

چشم‌انداز آیه و مسئله قبله

شناخت قبله یکی از مقدمات نماز و استقبال قبله، حکمی و جویی برای ذبح شرعی، احتضار، دفن اموات و تخلی، و حکمی استحبابی برای ذکر، دعا و قرائت قرآن است. قرآن کریم نیز به قبله توجه کرده است. مسئله قبله به لحاظ تاریخی به قبل از هجرت برمی‌گردد که پیامبر ﷺ و مسلمانان سیزده سال به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزارند^۲ و به لحاظ قرآن پژوهی نیز به قرآن مدنی و لزوماً سوره بقره باز می‌گردد که پس از دست‌کم شش‌ماه، تغییر و تحول قبله به سوی کعبه رخ داد. در اولین آیه از آیات قبله به عمومیت وجه‌الله در همه جهات اشاره کرده است: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۳﴾. این در زمانی بود که مسلمین به پیروی از سنت پیامبر ﷺ به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواندند.

پس از آنکه یهودیان مسلمین را به خاطر قبله مشترک سرزنش کردند و گفتند شما قبله مستقلی ندارید، خداوند ضمن وعده تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه در آینده، از موضع‌گیری منفی یهود به این تغییر خبر داد و فرمود: ﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ^۴﴾. در ادامه به فلسفه این تغییر که آزمون پیروی مردم از پیامبر ﷺ است اشاره فرمود: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ^۵﴾. واژه قبله در اصل به معنای

۱. بقره: ۱۴۴.

۲. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۷۹.

۳. بقره: ۱۱۵.

۴. بقره: ۱۴۲.

۵. بقره: ۱۴۳.

جهت و چیزی است که در برابر انسان قرار دارد و سپس برای مکانی که نمازگزار روبروی آن می‌ایستد عَلم شده است.^۱

به هر صورت در اندیشه پیامبر ﷺ، قبله‌ای غیر از بیت‌المقدس وجود داشت. از این رو ایشان با نگاه‌های معنادار به آسمان، آرزوی خود را ابراز می‌داشت. خداوند در ترسیم این صحنه و اجابت خواسته پیامبر ﷺ فرمود: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾. این گونه بود که پس از چهارده سال، قبله مسلمین به سمت کعبه تغییر یافت. واژه تَقَلُّب به معنای تحول و دگرگونی است و در اینجا به دلیل اضافه شدن آن به وجه به معنای گرداندن صورت است؛ یعنی پیامبر ﷺ با امید به خدا به آسمان می‌نگریست و خواسته قلبی خود را مبنی بر تغییر قبله تقاضا می‌کرد و با اجابت درخواست آن حضرت، قبله عوض شد. البته یهود و نصارا که همواره دنبال بهانه بودند، حقانیت پیامبر ﷺ و تغییر قبله را نپذیرفتند و با طرح این شبهه که احکام دین قابل نسخ نیست، از پذیرش حق خودداری کردند. قرآن در ادامه فرمود: ﴿وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾.^۳

در پایان خداوند با تأکید بر قبله جدید دو بار خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۴ و خطاب به مؤمنین نیز فرمود: ﴿وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾.^۵ در آیه شریفه تعبیر (وَلُّوا) به کار رفته است. این واژه که از مصدر تولیه و از ریشه ولی است، به معنای قراردادن چیزی پشت سر چیزی است؛

۱. فیومی، المصباح المنیر، کلمه قبل.

۲. بحرانی، مجمع البحرین، واژه قلب.

۳. بقره: ۱۴۵.

۴. بقره: ۱۴۹ و ۱۵۰.

۵. بقره: ۱۵۰.

به نحوی که میان آنها ارتباط برقرار باشد^۱ و در اینجا به معنای اقبال و روی کردن به مکانی معین، یعنی کعبه، است. تعبیر مهم دیگری که در آیه به کار رفته، شطره است. واژه شطر، دارای دو معناست: یکی بخشی از چیزی و دیگری جهت و سمت^۲ که هر دو معنا ممکن است مراد باشد و بعداً بدان اشاره خواهد شد.

نکات فقهی و تفسیری

در آیات مربوط به قبله چند مطلب فقهی و تفسیری وجود دارد:

یک- **انتظار وحی**: تعبیر **﴿تَقَلُّبٌ وَجْهَكَ﴾** که خطاب به پیامبر ﷺ است بیانگر این است که آن حضرت قبل از نزول آیه قبله با نظری خاص به سوی آسمان خواستار تغییر قبله بود و انتظار داشت تا درباره قبله وحی نازل شود. خداوند نیز بر اساس تکریمی که به پیامبرش داشت، به خواسته آن حضرت پاسخ مثبت داد و فرمود: **﴿فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾**. ضمناً معلوم می شود که تشریح فقط کار خداست.

دو- **قبله مرضی پیامبر ﷺ**: قرآن از قبله جدید مسلمانان با تعبیر **﴿قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾** یاد می کند. ظاهر این عبارت موهوم این است که پیامبر ﷺ از قبله سابق ناراضی بوده، اما بعضی از مفسران معتقدند که رضایت به چیزی مستلزم خشم از مخالف آن نیست؛^۳ به ویژه اینکه پیامبر ﷺ چیزی جز اطاعت خدا نمی خواهد. بنابراین تغییر قبله به کعبه تنها برای رهایی از عیب گیری و تفاخر مخالفان بوده است.

سه- **تشریح و اقدام**: خداوند به دنبال خواست پیامبر ﷺ و امضای خود بر تغییر قبله فرمود: **﴿فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾**. در این تعبیر افزون بر تشریح قولی در تغییر قبله، اقدام عملی نیز وجود دارد؛ بدین معنا که جمله **﴿فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ﴾** که مرکب از فعل، فاعل و مفعول

۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ولی.

۲. ابن فارس، مقاییس اللغة، واژه شطر.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۵.

است، مفید این معناست که تو را به سمت قبله مرضیه گردانیدیم. از این رو مفسران با الفاظی چون: فَلَنَحْوِلَنَّكَ، فَلَنَصْرِفَنَّكَ و فَلَنَجْعَلَنَّكَ آن را تفسیر کرده‌اند. این اقدام عملی در مسجد بنی سلیم مدینه هنگام نماز ظهر روی داد و این مسجد بعدها مسجد قبلتین نامیده شد.^۱

چهار- مسجد الحرام قبله همه مسلمانان: فقره کریمه ﴿وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ که خطاب به مؤمنان است، صراحت دارد که مسجد الحرام قبله همگان، در همه جای عالم و در همه زمان‌هاست. از سوی دیگر به دلیل عظمت پیامبر ﷺ و تقاضای شخص وی که با ﴿تَقَلَّبْ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ﴾ صورت گرفت، خداوند به طور خصوصی و با تأکید و تکرار به وی فرمود: ﴿قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾. در نتیجه این خطاب بیانگر تشریف و تکریم نبوی است؛ نه حکم اختصاصی.

پنج- کعبه شطر مسجد الحرام: شطر هم به معنای سمت چیزی است و هم بخشی از چیزی. بسیاری مفسران معنای نخست را پسندیده‌اند. اما علامه طباطبایی معتقد است که معنای دوم مراد است و منظور از شطر مسجد الحرام کعبه است که به ازای صخره، که شطر بیت المقدس است، قرار داد.^۲ تفاوت این دو به لحاظ فقهی در گستره مولی‌الیه است.

شش- توسعه در کمیت قبله: هر چند به صراحت قرآن، کعبه یا مسجد الحرام قبله است، این مسئله به نسبت قرب و بُعد از مکه متفاوت است؛ چنان‌که امام صادق ع در روایتی فرمود: «الْبَيْتُ قِبْلَةٌ لِأَهْلِ الْمَسْجِدِ، وَالْمَسْجِدُ قِبْلَةٌ لِأَهْلِ الْحَرَمِ، وَالْحَرَمُ قِبْلَةٌ لِلنَّاسِ جَمِيعاً».^۳

هفت- موضوعات نیازمند به قبله: هر چند در قرآن کریم آمده است: ﴿قَوْلٍ وَجْهَكَ﴾ و ﴿فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ﴾، اما بیان نشده است که مسلمین در چه اموری باید رو به قبله کنند. در

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۰۴.

نماز، طواف یا قرائت؟ از سیاق آیات ماقبل و مابعد چیزی به دست نمی‌آید. تنها قرینه مقامیه، یعنی نمازخواندن به سمت بیت المقدس و کعبه، می‌تواند متعلق حکم قبله را معین کند. همچنین قرینه منفصله روایی، شواهد تاریخی و شأن، فضا و جوّ نزول می‌تواند ابهام‌زدایی کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ وَلَا تَقَلِّبْ بِوَجْهِكَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَتَفْسُدَ صَلَاتُكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ فِي الْفَرِيضَةِ: قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا»^۱.

هشت- موضع‌گیری یهود: قبل از کعبه، بیت المقدس قبله همه انبیا بود و خداوند برای تألیف قلوب یهود، قبله مسلمین را نیز همان‌جا قرار داد و یهود نیز به ویژه به آن افتخار می‌کردند. اما به جای استفاده مثبت از موقعیت به سرزنش مسلمین پرداختند که دین شما تابع دین ماست؛ چون قبله مستقلی ندارید. این موضع‌گیری باعث رنجش پیامبر صلی الله علیه و آله شد و در ادامه، مشیت الهی آن را تغییر داد. وقتی بنا شد انحصار قبله به بیت المقدس شکسته شود، یهود موضع‌گیری کرده و گفتند حکمی که خدا تشریح کرده قابل نسخ نیست. درحالی‌که حساب تشریح به مقتضای زمان و غیر از امور تکوینی است.

نه- قبله نمازگزار متحیر: فقره شریفه ﴿فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ بیانگر این است که نمازگزار باید به سمت قبله رو کند. اگر مکلف یقین یا علم عرفی و اطمینان داشته باشد، باید بدان جهت رو کند. اما اگر شک داشت، به حکم ﴿فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ به هر طرف که رو کند کفایت می‌کند.

ده- قبله نمازهای نافله: بر اساس ﴿فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ رعایت قبله در نمازهای واجب، شرط صحت نماز است. اما در نوافل بر اساس روایات، فقره ﴿فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ به هر سمت، هرچند پشت به کعبه رواست. در روایتی امام باقر علیه السلام فرمود:

«أَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ فِي التَّطَوُّعِ خَاصَّةً، فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». سپس حضرت به سیره پیامبر ﷺ اشاره می‌کند: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِيمَاءً عَلَى رَأْسِهِ أَيْسَارًا تَوَجَّهَتْ بِهِ حَيْثُ خَرَجَ إِلَى خَيْبَرَ، وَحِينَ رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ وَجَعَلَ الْكَعْبَةَ خَلْفَ ظَهْرِهِ»^۱.

یازده- وجه الله یا جهة الله؟ تعیین قبله از نظر فقهی امری لازم و واجب است. اما هرگز به معنای تعیین سمت و جهت برای ذات مقدس الهی نیست؛ بلکه به این معناست که نشان قبله، به عنوان جهت واحد برای نماز گزاردن یا امور دیگر، امری قراردادی است تا همه مسلمین به یک سمت رو کنند.

دوازده- عتاب پیامبر، هشدار به امت: خداوند حکیم در فقره ﴿وَلِّينَ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ با تعبیر ﴿اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ پیامبر ﷺ را عتاب کرده و می‌فرماید متابعت از اهل کتاب تو را در ردیف ستمگران قرار می‌دهد. علامه طباطبائی معتقد است گرچه این تهدید خطاب به پیامبر ﷺ است، اما در واقع متوجه امت است که نباید از آنان پیروی کنند.

قواعد

یک- نسخ احکام: از اینکه نخست بیت المقدس قبله قرار داده شد و سپس به سمت کعبه تغییر کرد، معلوم می‌شود که نسخ احکام و تغییر آن با شرایط خاص امکان‌پذیر است. مسئله نسخ احکام در قرآن و سنت، چهار صورت دارد: الف) نسخ قرآن به قرآن؛ ب) نسخ قرآن به سنت؛ ج) نسخ سنت به قرآن؛ د) نسخ سنت به سنت. نسخ صورت‌گرفته در مسئله قبله از نوع سوم است.

دو- انشا به صورت خبر: بعضی مفسران معتقدند که فقره شریفه ﴿مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قَبْلَتَهُمْ﴾ از قبیل «الإنشاء بلسان الإخبار»؛ یعنی انشا به زبان خبر است؛ معنای این قاعده

این است که عبارت یادشده هرچند درصدد خبر دادن از عدم پیروی از قبله آنان است، درحقیقت نهی از پیروی آنان است.^۱ فقره شریفه ﴿وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ مؤید این نظر است.

۷. اذان

﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲

چشم‌انداز آیه

این آیه شریفه تنها آیه مربوط به اذان است که در خلال دو دسته از آیات قرار دارد؛ دسته اول آیات مربوط به تبرّی از یهود و نصارا است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۳. نیز آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۴ دسته دوم آیات مربوط به تولّی اولیاء الله است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۵.

در این آیات ضمن معرفی یهود و نصارا و کفار به عنوان کسانی که دین اسلام را به سُخره و بازی می‌گیرند، از طرح دوستی با آنان نهی شده است. در دسته دوم کسانی که لایق ولایت‌پذیری هستند معرفی شده و در قالب انشاء بلسان الإخبار امر به تولّی به

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲. مائده: ۵۸.

۳. مائده: ۵۱.

۴. مائده: ۵۷.

۵. مائده: ۵۵-۵۶.

آنان شده است. در پس این امر و نهی، یادآوری می‌شود که یکی از نشانه‌های استهزاء دشمنان دین این است که وقتی ندای نماز داده می‌شود، نماز و اذان و به تبع آن مؤذن را به تمسخر گرفته و آن را کاری غیرعقلایی می‌دانند؛ زیرا ضمیر در (اتَّخَذُوا) یا به صلاة برمی‌گردد یا به مُنَادَاتِ مستفاد از نَادَيْتُمْ.^۱ کلمه نِدَاء به معنای دعوت و فراخواندن به چیزی است.^۲ برخی مفسران کلمه نداء را به صدازدن با صدای بلند معنا کرده‌اند.^۳ به هر صورت در اینجا، با توجه به تعلق آن به صلاة، به معنای اذان است. واژه هُزء و استهزا به معنای مسخره کردن،^۴ و لَعِب به معنای سخن یا عملی است که مقصود عقلایی و سودمند نداشته باشد؛ به‌گونه‌ای که عاقل رغبتی به انجام آن ندارد.^۵

سپس قرآن این موضع‌گیری و عمل دشمنان را، به بی‌خردی و دوری از درک حقایق تعلیل می‌کند. برخی مفسران در تبیین بی‌خردی دو دیدگاه را بیان داشته‌اند: یکی درک نکردن اجابت ثواب صلاة و استحقاق عقاب استهزا و دوم نبود عاملی برای جلوگیری از زشتی‌ها، از جمله استهزا.^۶ علامه طباطبایی درباره سخریه و استهزا می‌نویسد: «فقره ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ درحقیقت پاسخ به استهزا و لُعبه گرفتن نماز و اذان است؛ بدین معنا که اینان کسانی هستند که حقیقت عبودیت و قرب الهی در این اعمال عبادی و سعادت دنیوی و اخروی آن را درک نمی‌کنند».^۷ جالب توجه اینکه وقتی یهود و نصارا و کفار، نماز و اذان را لُعبه، یعنی کار غیرعقلایی دانستند، خداوند عدم تعقل را به خودشان برمی‌گرداند.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۲۸.

۲. فیومی، المصباح المنیر، کلمه ندی.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۹.

۴. ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه هزء.

۵. مصطفوی، التحقیق، کلمه لعب.

۶. المیزان، ج ۶، ص ۲۸.

۷. همان.

امیرالمؤمنین علیه السلام، امام منصوب از جانب خدا و خیرالناس پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است و شهادت به ولایت آن حضرت، جزء اذان نیست.^۱ اما گفتن آن به قصد رجا بلامانع است. به‌ویژه اینکه طبق آیه ولایت، گواهی خدا بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کنار ولایت الله و ولایت رسول صلی الله علیه و آله وجود دارد.

پنج- منشأ اذان: بر اساس روایات، اذان منشأ وحیانی دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَمَّا هَبَطَ جِبْرِئِيلُ علیه السلام بِالْأَذَانِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ رَأْسُهُ فِي حِجْرِ عَلِيِّ علیه السلام فَأَذَّنَ جِبْرِئِيلُ وَأَقَامَ، فَلَمَّا أَتَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ يَا عَلِيُّ سَمِعْتَ؟ قَالَ نَعَمْ: قَالَ حَفِظْتَ؟ قَالَ نَعَمْ: قَالَ ادْعُ بِإِلَآءِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَدَعَا عَلِيُّ علیه السلام بِإِلَآءِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله».^۲

شش- منع حذف و اضافه در اذان: فقرات اذان توقیفی است؛ یعنی باید خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام آن را بیان کنند و در همه نمازها یکسان است و کسی حق حذف و اضافه آن را ندارد. بنابراین حذف فقره «حي علي خير العمل» در نماز صبح و جایگزینی «الصلوة خير من النوم» مشروع نیست.

هفت- ثمره اذان گفتن: هدف هر اعلامی این است که شنوندگان از انجام عملی باخبر شوند تا برای آن تصمیم‌گیری کنند. از تعبیر «إِلَى الصَّلَاةِ»، استنباط می‌شود که اذان، اعلام اقامه نماز است و باید برای ادای آن حرکت کرد.

هشت- بی تفاوتی به اذان: اگر مؤمنی با شنیدن صدای اذان، به ادای نماز بی تفاوتی باشد، هرچند سخن ناروایی نگفته، به‌نوعی استهزاء عملی به نماز مرتکب شده است؛ زیرا داخل شدن وقت نماز و داخل نشدن آن برای این شنونده مساوی است.

نه- استفاده از موقعیت اذان: هنگامی که اذان گفته می‌شود، درحقیقت اذن عبادت صادر شده است. طبق روایات این زمان از فرصت‌های طلایی برای استجاب دعا است؛

۱. رک: شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۶۹.

چنان که امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَعِنْدَ الْأَذَانِ وَعِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ وَعِنْدَ التِّقَاءِ الصَّفِّينِ لِلشَّهَادَةِ»^۱.

۸. نماز مسافر

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾^۲.

چشم انداز آیه

یکی از مسائل مهم، احکام سفر است که برای هر انسان مؤمنی معمولاً رخ می دهد. از این رو قرآن نیز بر اساس احکام غالب بدان پرداخته است. تعبیر قرآن از مسافرت به دو شکل مطرح شده است: یکی با تعبیر ﴿عَلَى سَفَرٍ﴾ که در مسئله غسل^۳ و وضو^۴ و روزه^۵ آمده است و دیگری تعبیر ﴿ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ که درباره نماز مسافر به کار رفته است. این کاربرد برگرفته از ادبیات عرب است که از مسافرت تعبیر به «ضرب فی الأرض» می کند؛ چراکه مسافر درحقیقت، زمین را با پای خود می زند.^۶ «ضرب فی الأرض» مترادف «ذهب فی الأرض» است. قرآن با تعبیر نفی جناح به تشریح نماز مسافر پرداخته و با شرط خوف و فتنه اجازه داده که نمازها قصر شود. واژه جناح به گناه معنا شده است.^۷ مراد این است که اگر در سفر، نماز را به قصر بخوانید، گناهی بر شما

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷.

۲. نساء: ۱۰۱.

۳. نساء: ۴۳.

۴. مائده: ۶.

۵. بقره: ۱۸۴.

۶. فیومی، المصباح المنیر، کلمه ضرب.

۷. همان، کلمه جُنح.

نیست. منظور از قصر، کوتاه برابر طولانی است^۱ و مقصود از خوف انتظار ناگواری با نشانه ظنی یا یقینی است.^۲

در آیه شریفه قصر مشروط به وقوع در فتنه شده است. این واژه در اصل به معنای قراردادن طلا در آتش برای مشخص شدن میزان خالصی آن است و سپس در مطلق قرار گرفتن انسان در بلا و گرفتاری به کار رفته است.^۳ در آیه شریفه نیز همین معنا مراد است.

نکات فقهی و تفسیری

در این آیه شریفه، که دلالت بر قصر نماز در سفر می‌کند، چند نکته فقهی و تفسیری وجود دارد:

یک- مشروعیت قصر در نماز: قرآن با تعبیر ﴿أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ اصل قصر و کوتاه کردن نماز در مسافرت را تشریح کرد. البته شیخ طوسی معتقد است که نماز مسافر از ابتدا با کمیت خاص تشریح شده است و نمی‌توان آن را قصر نامید.^۴ نتیجه این دیدگاه این است که خود نماز مسافر نیز می‌تواند مشمول حکم قصر باشد. دلیل این سخن روایت امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «الصَّلَاةُ فِي السَّفَرِ رَكْعَتَانِ لَيْسَ قَبْلَهُمَا وَلَا بَعْدَهُمَا شَيْءٌ إِلَّا الْمَغْرَبُ ثَلَاثًا».^۵ اما حق این است که در دلالت روایت بر مدعا تردید جدی وجود دارد.

دو- قصر کمی و کیفی: مفهوم قصر در آیه با اطلاق که دارد، هم قصر کمی یعنی

۱. راغب، *اللمفردات*، کلمه قصر.

۲. همان، کلمه خوف.

۳. فیومی، *المصباح المنیر؛ اللمفردات*، کلمه فتن.

۴. طوسی، *کتاب الخلاف*، ج ۱، ص ۵۷۱.

۵. طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۲، ص ۱۳.

کاهش رکعات را در بر می‌گیرد و هم قصر کیفی، یعنی حذف رکوع، سجود و اذکار، یا تبدیل نماز ایستاده به نماز نشسته و نشسته به خوابیده و خوابیده به اشاره. از سوی دیگر قصر شامل نمازهای چهار رکعتی، سه رکعتی و دو رکعتی هم می‌شود. اما طبق روایات قصر کمّی فقط در نمازهای چهار رکعتی است.

سه- قصر کمّی: درباره قصر کمّی می‌توان به این آیه شریفه ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ فَإِن خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم﴾^۱ تمسک کرد؛ به این بیان که تقصیر کمّی در نماز مسافر و تقصیر کیفی در نماز خوف است. مؤید قصر کیفی روایت امام صادق ع است. وقتی راوی پرسید: کسی که از درنده یا دزد می‌ترسد، چگونه نماز بخواند، امام فرمود: «يُكَبِّرُ وَيُؤْمِي بِرَأْسِهِ»^۲.

چهار- گستره فتنه: اطلاق آیه با توجه به معنای فتنه، شامل سختی و به ضررافتادن انسان از نظر جان، مال، عرض و عقل نیز می‌شود؛ یعنی هرکدام از اینها می‌تواند به تنهایی باعث قصر در نماز باشد و اختصاصی به ضرر جانی ندارد.

پنج- اشتراط قصر به سفر یا خوف: از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که نماز با دو شرط سفر و خوف قصر می‌شود و سفر به تنهایی نمی‌تواند موجب قصر شود. اما با قرائن متصله و منفصله می‌توان گفت این دو، به صورت جمعی شرط قصر نیستند؛ بلکه هرکدام به تنهایی سبب قصرند؛ چنان‌که درباره روزه نیز آمده است: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾^۳ این بدان معناست که سفر به تنهایی عامل تخفیف عبادت است و در این مسئله تفاوتی بین نماز و روزه نیست. زراره می‌گوید از امام باقر ع پرسیدم که آیا نماز خوف و نماز در سفر موجب قصر

۱. بقره: ۲۶۴.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۴۲.

۳. بقره: ۱۸۵.

است؟ امام فرمود: «نعم، وَ صَلَاةُ الْخَوْفِ أَحَقُّ أَنْ تُقْصَرَ - مِنْ صَلَاةِ السَّفَرِ، لِأَنَّ فِيهَا خَوْفًا».^۱ در حقیقت تعبیر آیه بر این مبناست که غالباً در سفرها خوف وجود دارد. در نتیجه نماز در سفر خوفی به دلالت مطابقی قصر است. از این رو نماز در حَضْر اِمنی تخصصاً خارج است و قصر نماز در سفر امن و در حَضْر خوفی از قید غالبی مستفاد است.

شش - گستره سفر: اطلاق ﴿إِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ شامل هر سفری می شود و سفرهای کوتاه یا طولانی، سفر مباح یا حرام، سفر جهادی یا تجاری، سفر علمی یا عبادی و سفر سیاحتی یا زیارتی را در بر می گیرد اما سفرهای کوتاه و حرام به دلیل روایی استثنا شده است.

هفت - مسافت شرعی: هر چند شارع مقدس در تشریح بسیاری موضوعات یا مسائل به عرف اعتماد کرده است، در مواردی در حدود عرفی ورود کرده و آن را موسع یا مضیق کرده است؛ از جمله حدّ سفر که در یک بیان به هشت فرسخ و در بیانی دیگر به مقدار پیمودن برید در یک روز معین شده است؛ چنان که امام رضا علیه السلام می فرماید: «إِنَّمَا وَجِبَ التَّقْصِيرُ فِي ثَمَانِيَةِ فَرَاسِخٍ، لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ، لِأَنَّ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ مَسِيرَةٌ يَوْمًا لِلْعَامَّةِ وَالْقَوَائِلِ وَالْأَنْثَالَ، فَوَجِبَ التَّقْصِيرُ فِي مَسِيرَةِ يَوْمٍ».^۲ در این روایت در حقیقت هشت فرسخ، تطبیق بر پیمودن یک روز شده است؛ گویا معیار «مسیره یوم» است. اگر چنین باشد، سفر متوسط امروز با وسائط نقلیه متوسط مثل اتوبوس حدود نهصد کیلومتر است.

هشت - محاسبه حد سفر: چون سفر شرعی موجب قصر در نماز می شود، قطعاً برای اجرای به موقع وظایف باید برای سفر مسافت و شرائط محاسبه شود.

نه - استثناء سفرهای حرام: گرچه اطلاق ﴿إِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ سفرهای حرام را نیز در بر می گیرد، اما روایات این سفرها را استثنا کرده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۳۳.

۲. همان، ص ۴۵۱.

می فرماید: «مَنْ سَافَرَ قَصْرًا وَأَفْطَرَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفْرُهُ إِلَى صَيْدٍ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ أَوْ رَسُولًا لَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ فِي طَلَبِ شَحْنَاءٍ أَوْ سَعَايَةٍ أَوْ ضَرَّرَ عَلَى قَوْمٍ مُسْلِمِينَ».^۱

ده- استثناء برخی امکانه: اطلاق آیه قصر همه مکان‌ها را در بر می‌گیرد. طبق روایات، قصر نماز مسافر در چهار موضع استثنا شده است که عبارتند از: مسجد الحرام در مکه، مسجد النبی در مدینه، مسجد کوفه و حائر حسینی در کربلا که هرچند در قصر و اتمام بیانگر تخییر هستند، اما تمام را افضل می‌دانند.^۲ روایات فراوان بر این مسئله دلالت دارد؛ از جمله روایت امام صادق علیه السلام: «مَنْ مَخَّرُونَ عِلْمَ اللَّهِ الْإِيمَانُ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ؛ حَرَمِ اللَّهِ، وَحَرَمِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، وَحَرَمِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام، وَحَرَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام».^۳

یازده- قصر در نماز، رخصت یا عزیمت؟ تعبیر قرآن کریم درباره نماز مسافر ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾ است که ظهور اولی آن رخصت است؛ نه عزیمت؛ زیرا اگر مراد وجوب قصر یا عزیمت بود باید گفته می‌شد: «عَلَيْكُمْ». از این رو بعضی فقهای اسلامی به آن فتوا داده‌اند.^۴ اما مفسران و فقهای شیعه معتقدند که قصر در سفر عزیمت است؛^۵ زیرا آیه در مقام تشریح حکم قصر است و در این مقام لازم نیست همه جزئیات را بیان کند.^۶

دوازده- قصر کمی یا کیفی: برخی مفسران فقیه معتقدند که آیه در مقام قصر کمی نیست؛ بلکه درصدد قصر کیفی است و ربطی به وجوب و اباحه ندارد؛^۷ بلکه تنها به توانایی و قدرت مُصَلِّي بستگی دارد. اما حق این است که تعبیر ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۷۶.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۳۲۹.

۳. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۲۴.

۴. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۵. طوسی، کتاب الخلاف، ج ۱، ص ۵۶۹؛ جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۲۰۶.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۶۱.

۷. قطب راوندی، فقه القرآن، ج ۱، ص ۱۴۳.

دست‌کم، ظهور در جواز قصر دارد و این ظهور منافاتی با وجوب ندارد؛ چنان‌که در تشریح سعی صفا و مروه نیز همین تعبیر به کار رفته است: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾.^۱ ضمن اینکه امام باقر علیه السلام در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ صَلَّى فِي السَّفَرِ أَرْبَعًا فَأَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُ بَرِيٌّ».^۲

۹. نماز جماعت

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾.^۳

چشم‌انداز آیه

این آیه شریفه در ادامه آیات مربوط به اهل کتاب است که قبل از آن بیش از ده دستور مهم در عرصه‌های مختلف، خطاب به آنها صادر شده است. در عرصه خداشناسی آمده است: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۴، در عرصه نبوت فرمود: ﴿وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ﴾^۵ و در رفتار اجتماعی فرمود: ﴿وَلَا تَلْبَسُوا الْحُكْمَ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.^۶ در اینجا خداوند اهل کتاب را دعوت به عبادت و مأمور به اقامه نماز، ایتاء زکات و انجام رکوع همراه راکعان کرد. رکوع در لغت به معنای انحنا و خضوع^۷، در شرع به معنای انحنای مخصوص^۸، و در آیه به معنای جزء مهم و رکنی نماز است.

۱. بقره: ۱۵۸.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۱۸.

۳. بقره: ۴۳.

۴. بقره: ۴۰.

۵. بقره: ۴۱.

۶. بقره: ۴۲.

۷. فیومی، المصباح المنیر؛ مصطفوی، التحقیق، کلمه رکع.

۸. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰.

نکات فقهی و تفسیری

درباره این آیه شریفه نکاتی چند وجود دارد:

یک- معنای اقامه صلاة: در این آیه شریفه تعبیر «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» آمده است. آیا بین اقامه نماز و خواندن آن تفاوت است یا مترادفند؟ اجمالاً می‌توان گفت خواندن نماز امری مقطعی، ولی اقامه نماز امری مستمر است. برخی گفته‌اند اقامه به معنای ادامه انجام این فریضه است^۱ یا اینکه مراد از اقامه، ادای نماز به شرائط صحت و قبول و کمال است. البته ممکن است مراد از اقامه، برپا نگه داشتن نماز باشد؛ نه صرف خواندن. از این رو در زیارت ائمه علیهم‌السلام می‌گوییم: «قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ»؛ نه «قَدْ صَلَّيْتَ الصَّلَاةَ».

دو- قاعده اولویت تأسیس: در معنای «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكْعَيْنِ»، برخی آن را کنایه از کل نماز دانسته‌اند؛ همان‌گونه که به اعتبار وجود قرائت در نماز آمده است: «قُرْآنَ الْفَجْرِ» یا به اعتبار قیام آمده است: (القائمین) و به اعتبار قنوت آمده است: (القائتین). بنابراین مراد از راکعین نیز تأکید همان مصلین در «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» است. اما بر اساس قاعده اولویت تأسیس بر تأکید، مراد از راکعین، مصلین با خصیصه رکوع است؛ نه مترادف با مصلین بنابراین نباید راکعین را به مصلین تفسیر کرد. اما چرا از میان اجزای نماز به جزء رکوع تمسک شده است؟ برخی گفته‌اند به این دلیل است که نماز یهود رکوع ندارد.^۲ از این رو با اشاره به جزء اختصاصی، نماز مسلمانان را مأموریه قرار داده است.^۳

سه- اهمیت رکوع: رکوع در نماز اهمیت زیادی دارد؛ زیرا از یک سو به عنوان یکی از ارکان نماز است که ترک عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند و از سوی دیگر

۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۵، ص ۲۴۱.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۹۵.

درک رکعت در نماز به درک رکوع است؛^۱ نه به قیام یا سجود یا ذکر.

چهار - مطلوبیت نماز جماعت: از آیه «وَأَرْكُعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ» معلوم می‌شود که نماز جماعت مطلوب است؛ زیرا در راکعین خصیصه جمعی لحاظ شده است. این جمع به اعتبار مجموع نمازگزاران نیست؛ بلکه جمع نمازگزاران، یعنی نماز گروهی و جماعت، مراد است. فقهای مفسر نیز این دیدگاه را پسندیده و گفته‌اند: «اولی این است که آیه حمل بر نماز جماعت شود».^۲

پنج - نماز عیدین و جمعه: تعبیر «ارکعوا» فعل امر است و ظهور در وجوب دارد و طبیعتاً باید همه نمازها به جماعت برگزار شود.^۳ در بینش شیعه دایره این اطلاق به سه گونه ترسیم شده است: الف) نماز عیدین و جمعه که مطلوبیت جماعت آن به نحو وجوبی است؛ ب) نمازهای یومیه که جماعت آن استحباب دارد؛ چنان‌که امام صادق ع در پاسخ این سؤال که نماز جماعت واجب است یا نه، فرمود: «الصَّلَوَاتُ فَرِيضَةٌ وَ لَيْسَ الْإِجْتِمَاعُ بِمَفْرُوضٍ فِي الصَّلَوَاتِ كُلِّهَا، وَ لَكِنَّهَا سُنَّةٌ مَنْ تَرَكَهَا رَغْبَةً عَنْهَا وَ عَنْ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ»؛^۴ ج) نمازهای نوافل و مندوبات که نباید به جماعت باشد و از مدار جماعت خارج است.^۵

شش - اتصال صفوف: در آیه «وَأَرْكُعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ»، معیت علاوه بر ظهور در همراهی، مُشعر به اتصال به جماعت نیز هست. بنابراین اگر جماعت‌های متعدد و متشکلت با یک امام باشد، اتصال صدق نمی‌کند؛ بلکه هر گروهی خواه، کوچک یا بزرگ، با امام خود یک نماز جماعت است.

۱. جواهرالکلام، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ج ۲۱۴؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. برخی از مذاهب اهل سنت قائل به وجوب نماز جماعت هستند.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۸۵.

۵. کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۹۴.

قاعده اشتراک

آیه رکوع و آیات ماقبل و مابعد آن متوجه قوم بنی اسرائیل و به ویژه یهود است. این گویای اشتراک کفار با مؤمنان در تکالیف است که از آن به «الکُفَّارُ مُكَلَّفُونَ بِالْفُرُوعِ كَمَا يَكُلَّفُونَ بِالْأَصُولِ» تعبیر می‌شود. این بدان معناست که کفار همان طور که بر اساس کریمه ﴿آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا﴾^۱ مکلف به ایمان به پیامبر اسلام ﷺ هستند، بر اساس کریمه ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۲ موظف به ادای نماز و زکات نیز هستند.

۱۰. نماز جمعه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳

چشم‌انداز آیه

آیه بالا همراه دو آیه ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۴ و ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۴ که مربوط به نماز جمعه است، در سوره‌ای به همین نام قرار دارد. در این دسته از آیات به اصل تشریح نماز جمعه و برخی احکام متعلق به آن، از جمله تعطیل داد و ستد هنگام برپایی نماز جمعه، پرداختن به کسب و کار بعد از ادای نماز جمعه، لزوم حضور نمازگزاران هنگام ایراد خطبه و استماع آن پرداخته شده است.

۱. بقره: ۴۱.

۲. بقره: ۴۳.

۳. جمعه: ۹.

۴. جمعه: ۱۰-۱۱.

در شأن نزول این آیات به ویژه آیه ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا﴾ از جابر بن عبدالله روایت شده است: «همراه پیامبر ﷺ در حال نماز جمعه بودیم که قافله‌ای از راه رسید و مردم نماز و پیامبر ﷺ را رها کرده، به سوی قافله دویدند و فقط دوازده نفر باقی ماندند که این آیه نازل شد».^۱

«تودی» مشتق از ندا^۲، به معنای فراخواندن با صدای بلند است و^۳ در آیه شریفه به معنای اعلام نماز یا همان اذان ظهر جمعه است. معنای سعی، نوعی راه رفتن بین دویدن و کندرفتن است.^۴ لهُو در لغت به معنای چیزی است که انسان بدون توجه به نتیجه آن، بدان تمایل دارد^۵ یا کار غیر مهمی که انسان را به خود مشغول می‌کند و او را از امور مهم باز می‌دارد.^۶ در این آیات، نماز جمعه را ذکر الهی قلمداد کرده و طبل و شیپور برای کالای تجاری، لغو نامیده شده است.^۷

نکات فقهی و تفسیری

در آیات مربوط به نماز جمعه چند مطلب فقهی و تفسیری وجود دارد:

یک- یوم العروبه: پیش از نزول آیات و قبل از آمدن پیامبر ﷺ به مدینه، مردم این شهر در روزی به نام یوم العروبه، به امامت اسعد بن زراره نماز می‌خواندند. این برنامه را در مقابل روز شنبه یا همان سبت یهودی‌ها و یکشنبه مسیحی‌ها، جمعه نامیدند.^۸

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۳.

۲. فرق ندا با نجوا و دعا این است که ندا، صدای آشکار و بلند و نجوا صدای خفی است و دعا ممکن است خفی باشد یا علنی و جهری.

۳. راغب، المفردات؛ فیومی، المصباح المنیر، واژه ندی.

۴. همان، واژه سعی.

۵. همان، واژه لهی.

۶. مصطفوی، التحقیق، واژه لهی.

۷. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۶.

۸. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۶۶؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۳.

دو- تشریح امضایی نماز جمعه: با توجه به یوم العروبه و تعبیر ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ﴾ معلوم می‌شود که قبل از نزول این آیه و بیان قرآن، نماز جمعه وجود داشت و این آیه در مقام امضای آن حرکت و امر به انجام آن است. تفاوت این امضا با دیگر احکام امضایی این است که امضاهای دیگر برون‌اسلامی بوده و این درون‌اسلامی است.

سه- شتاب به سوی نماز جمعه: تعبیر ﴿اسْعَوْا﴾ به جای «امشوا»، «اذهبوا»، «امضوا» و امثال آن، اشاره به سرعت و شتاب در رفتن است و به این معناست که باید برای رفتن به نماز جمعه تلاش و شتاب کرد.

چهار- ذکر به جای نماز جمعه: در آیه شریفه فرمود: ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ درحالی که باید می‌گفت: ﴿فَاسْعَوْا إِلَى صَلَاةِ الْجُمُعَةِ﴾. راز این تعبیر ممکن است از باب اطلاق جزء بر کل باشد؛ زیرا نماز جمعه مشتمل بر ذکر است و ممکن است منظور از ذکر خطبه نماز باشد که پیش از نماز ایراد می‌شود و درحقیقت بخشی از نماز به شمار می‌رود.

پنج- تعطیلی داد و ستد: پس از امر به رفتن به نماز جمعه، خداوند فرمود: ﴿ذَرُوا الْبَيْعَ﴾. این تعبیر گرچه امر به وانهادن معاملات و بیع و خرید و فروش است، درواقع نهی از کسب و کار و به معنای «لا تَبِعْ = نفروش» است. تخلف از این نهی گرچه موجب معصیت است، بنا بر قواعد ثابت در اصول الفقه موجب فساد معامله نمی‌شود.

شش- خوب یا خوب‌تر؟ قرآن در مقایسه نماز جمعه با معامله، تعبیر ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ دارد: ظاهر ﴿خَيْرٌ لَكُمْ﴾ گویای خوب‌بودن داد و ستد هنگام نماز جمعه و خوب‌تر بودن نماز جمعه است. اما باید توجه داشت که این تعبیر لزوماً به معنای افضل بودن نیست؛ بلکه مراد تعیین است. به عبارت دیگر اصلاً مقایسه‌ای در کار نیست و خیر از تفضیل منخلع شده و در نتیجه به معنای خوب است نه خوب‌تر. آری، در نگاه

سطحی - نه عمیق عرفانی - می‌توان گفت در مقایسه امور مادی دنیوی با ذکر خدا، دومی از مطلوبیت بیشتری برخوردار است.

هفت - نماز جمعه، جایگزین نماز ظهر؟ در روزهای غیرجمعه، نماز ظهر واجب است و این آیه شریفه برای روز جمعه، نمازی دیگر را تشریح کرده است. در اینکه در روز جمعه هر دو نماز ظهر و جمعه واجب است یا نماز جمعه متعین است، حق این است که ظاهر آیه وجوب نماز جمعه است و آیه بیش از این دلالتی ندارد. برای تعیین تکلیف باید سراغ روایات رفت. در این باره امام باقر علیه السلام فرمود: «**خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ**»^۱. طبق این روایت با نفی عدد شش در روز جمعه، نماز جمعه جایگزین نماز ظهر شده است.

هشت - شرایط نماز جمعه: هرچند برای ظهر جمعه، نماز جمعه تشریح شده است، این نماز شرائطی دارد؛ از جمله فاصله بین دو مکان نماز جمعه، نصاب تعداد مأمومین، نصب امام جمعه، وقت نماز جمعه و کمیّت و کیفیت نماز جمعه که برای بیان آنها باید به روایات رجوع شود.

نه - مطلوبیت اذان: آیه ﴿**إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ**﴾ درحقیقت اعلام کردن نماز جمعه را تأیید می‌کند و این اعلام بیانگر مطلوبیت آن، دست‌کم در حد استحباب است.

ده - تخصص یا تخصیص: باید توجه داشت که فساد و بطلان معامله فقط برای کسانی جاری است که مشمول امر و نهی در آیه هستند. اما کسانی که به هر دلیلی از نماز جمعه معافند، مانند مسافر، زنان و... از دایره این تحریم بیرونند.

یازده - ذکر الهی بعد از نماز جمعه: در ادامه توصیه‌های بعد از نماز جمعه و فقره شریفه ﴿**وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**﴾، باید توجه داشت که این امر گرچه دنبال دو امر انتشار و ابتغا آمده است، حکم آن دو را ندارد؛ زیرا ذکر خدا نهی نیست تا امر بعد از

حظر به شمار آید؛ بلکه امر مستقلى است که باید بدان عمل شود. مراد از این ذکر ممکن است اشاره به مطلق ذکر باشد، که هم شامل یاد خدا، یعنی ذکر قلبی می‌شود و هم ذکر زبانی، یعنی نام خدا را در بر می‌گیرد؛ ممکن است اشاره به یاد خدا هنگام تجارت و معامله باشد.^۱ به هر صورت بُعد بیان انتشار و ابتغا خالی از لطف نیست.

دوازده- بی‌اعتنایی به پیامبر ﷺ جمله «تَرْكُوكَ قَائِمًا» اشاره به حال ایراد خطبه است که جمع زیادی از مردم با شنیدن صدای طبل، نماز جمعه را رها کرده و به دنبال آن رفتند. از تعبیر «قائماً» معلوم می‌شود که قیام امام جمعه هنگام ایراد خطبه نماز جمعه، واجب است. سیزده- خطبه‌های نماز جمعه: جمله «تَرْكُوكَ قَائِمًا» مفید این معناست که نماز جمعه افزون بر تعداد رکعات نماز، خطبه نیز دارد. خطبه‌ای که امام رضا علیه السلام در فلسفه‌اش فرمود:

إِنَّمَا جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهَدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ وَ تَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمُعْصِيَةِ وَ تَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَفَاقِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَ النُّفْعَةُ وَ لَا يَكُونُ الصَّابِرُ فِي الصَّلَاةِ مُنْفَصِلًا وَ لَيْسَ بِفَاعِلٍ غَيْرُهُ مِمَّنْ يُؤْتَمُّ النَّاسُ فِي غَيْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، وَ إِنَّمَا جُعِلَتِ خُطْبَتَيْنِ لِيَكُونَ وَاحِدَةً لِلسَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَ الْإِعْذَارِ وَ الْإِنْذَارِ وَ الدُّعَاءِ وَ لِمَا يُرِيدُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ النُّفْسَادُ.^۲

قواعد

یک- توسعه مصداقی: گرچه در آیه شریفه فرموده است: «ذَرُّوا الْبَيْعَ»، بر اساس مناط و ملاکی که وجود دارد منحصر به آن نیست؛ بلکه هرگونه اشتغال که مانع از ادای

۱. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۰.

نماز جمعه شود را در بر می‌گیرد، خواه بیع باشد یا کار دیگر. بیان بیع به عنوان مصداق بارز و اظهر است.^۱

دو- امر بعد از نهی: در آیات مربوط به نماز جمعه، در ادامه آمده است: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾.^۲ در این آیه دو امر وجود دارد که یکی بیانگر انتشار و پراکنده شدن بعد از نماز جمعه است و دیگری درباره طلب روزی و دنبال کسب و کار رفتن است. با توجه به اینکه این دو امر بعد از منع و نهی واقع شده‌اند، تنها مفید اباحه به معنای اخص می‌باشند و دلالتی بر وجوب ندارند و تنها منع قبل از آن را بر می‌دارند؛ هرچند معتقدیم حکم بعد از حظر، همان حکم پیش از حظر است.

سه- تعیین؛ نه تفضیل: در انتهای آیه سوم، فقره شریفه ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ﴾ بدان معنا نیست که لهو و تجارت خوب است و نماز جمعه و خطبه از آن خوب‌تر است؛ بلکه خیر در امثال این‌گونه موارد و از جمله ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ به معنای تعیین است؛ نه تفضیل.

۱۱. قرائت قرآن

﴿فَأَقْرَأُوا مَا تَبَيَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ... فَأَقْرَأُوا مَا تَبَيَّرَ مِنْهُ﴾.^۳

چشم انداز آیه

طبق آیات نخستین این سوره که می‌فرماید: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾،^۴ قیام لیل و تلاوت قرآن بر پیامبر ﷺ واجب

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۸؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۶۹؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۳.

۲. جمعه: ۱۰.

۳. مزمل: ۲۰.

۴. مزمل: ۲-۴.

بود. برخی مؤمنان نیز طبق کریمه ﴿وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾ داوطلبانه در قیام لیل با پیامبر ﷺ همراهی داشتند. خدا که طبق تعبیر قرآنی ﴿عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ﴾ از بی طاقتی مؤمنان آگاهی داشت، به آنها تخفیف داد و فرمود: ﴿فَتَابَ عَلَيْكُمْ﴾. بنابراین وجوب نماز شب را برداشت و با انشاء امر ﴿فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ قرائت قرآن را به قدر میسور، جایگزین آن کرد؛ یعنی به مخاطبان خود اعلام کرد که به جای نافله شب، قدری قرآن بخوانند. مراد از قرائت قرآن همین تلاوت و خواندن قرآن است که غیر از آیه فوق است: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱

کلمه تیسر، از ریشه یسر برابر عسر، به معنای قلت و سهولت است؛^۲ چنانکه در قرآن نیز به همین معنای آمده است: ﴿ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ﴾^۳ و ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۴ که در آیه یادشده معنای دوم مراد است و در نتیجه منظور از ﴿مَا تيسَّرَ﴾ مقدار ممکن است؛ نه مقدار یسر و قدر مسمی. در حقیقت مفاد این دو فقره همانند استیسار در قربانی حج تمتع است: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتيسَّرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾^۵ جمله ﴿مَا اسْتيسَّرَ - مِنَ الْهَدْيِ﴾ در ابتدا شامل هر حیوان حلال گوستی می شود، اما در روایات به کفایت گوسفند تفسیر شده است؛ هرچند شتر و گاو افضل است. اما هرگز به معنای نخواستن و تعطیل کردن قربانی نیست. در نتیجه لازم است مؤمنین هر مقدار که میسور است از قرآن قرائت کنند.

نکات فقهی و تفسیری

در آیه قرائت چند مطلب فقهی و تفسیری وجود دارد:

یک- مطلوبیت قرائت قرآن: فقره کریمه ﴿اقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ از دو زاویه مفید

۱. اعراف: ۲۰۴.

۲. ابن فارس، مقاییس اللغة؛ مصطفوی، التحقیق، کلمه یسر.

۳. یوسف: ۶۵.

۴. شرح: ۵.

۵. بقره: ۱۹۶.

مطلوبیت قرائت تا حد وجوب است. یکی به عنوان فراز مستقل، که زیربنای قواعد فقهی است و دیگری به عنوان فراز مرتبط به اقتضای سیاق آیه و ارتباط با ماقبل و مابعد آن.

دو- **اقتضای فعل امر:** جمله ﴿**اقْرَأْ**﴾ فعل امر و مانند قضیه حقیقه است و همانند دیگر خطاب‌های قرآنی، همه انسان‌های دارای شرایط تکلیف را مخاطب خویش قرار داده و قرائت را از آنان خواسته است.

سه- **مراد از قرآن:** برخی مفسران بر این باورند که مراد از قرآن در اینجا نماز شب است^۱ اما باید گفت گرچه کاربست واژه قرآن در خود قرآن ممکن است به معنای نماز باشد، مثل کریمه ﴿**قُرْآنَ الْفَجْرِ**﴾^۲ یا به معنای قرائت باشد، مانند شریفه ﴿**إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ**﴾^۳ این دو آیه قرینه دارند. طبق ساختار متعارف قرآنی، روایی و عرفی، مراد از قرآن همین مصحف شریف است که به عنوان معجزه خالده نبوی، در مکه و مدینه، بر پیامبر ﷺ نازل شده و آن حضرت بر مردم عرضه کرده است و امروزه بدون تحریف به نقیصه یا زیاده در دست مسلمین قرار دارد.

چهار- **تسهیل و تیسیر در فرهنگ قرآن:** سهولت و جایگزینی احکام در اسلام یک اصل پذیرفته شده است؛ چنان‌که درباره روزه رمضان برای مریض و مسافر آمده است: ﴿**يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**﴾^۴. همچنین در تبدیل وظیفه مُصَلِّي از وضو به تیمم آمده است: ﴿**مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ**﴾^۵. در جایگزینی وجوب قرائت قرآن با نماز شب نیز تسهیل روشن است.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۶؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۷۴.

۲. اسراء: ۷۸.

۳. قیامت: ۱۷.

۴. بقره: ۱۸۵.

۵. مانند: ۶.

پنج- قرائت مطلقه؛ نه مقیده: تعبیر (إِقْرَأُوا) بیانگر این است که مطلوب خدای سبحان در این آیه، قرائت قرآن به طور مطلق است؛ نه مقید به نماز یومیه یا نماز شب. در حقیقت هر مؤمن بالغ، عاقل و قادر باید روزانه یا شبانه، بخشی از قرآن را بخواند.

شش- گستره ماتیسر: امر متیسر با تعبیر ﴿تَيْسَّرُ﴾ در اعراض گوناگون جاری است: متی تیسر، یعنی هر وقت. آیا ماتیسر، یعنی هر کدام. کم تیسر، یعنی هر اندازه. کیف تیسر، یعنی هر طور. می توان گفت ﴿مَا تَيْسَّرُ﴾ یعنی هر چه، جامع همه آنها است؛ یعنی ﴿مَا تَيْسَّرُ﴾ هم با وجوب سازگار است و هم با استحباب، هم با کم و هم با زیاد، هم با سوره کوتاه و هم با سوره بلند، هم با وقت صبح هم با ظهر و شب، هم با قرائت تحقیق هم با قرائت تحذیر و ترتیل.

هفت- اهتمام به قرائت قرآن: امام صادق علیه السلام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ، اقْرَأْ وَارْقَ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً يَرْقَى دَرَجَةً^۱. امام باقر علیه السلام نیز خطاب به جابر جعفی می فرماید: «يَا جَابِرُ: أَيَكْتَفِي مَنْ انْتَحَلَ [ادعى] الشَّيْعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ. وَمَا كَانُوا يُعْرَفُونَ يَا جَابِرُ إِلَّا بِالتَّوَاضُعِ وَالتَّخَشُّعِ وَالأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ وَالتَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمُسْكِنَةِ وَالعَرَامِينَ وَالأَيْتَامِ وَصَدَقَ الْحَدِيثُ وَتِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَكَفَّ الأَلْسُنَ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ...»^۲.

تلاوت قرآن یکی از عوامل صعود انسان به درجات عالی بهشت و یکی از نشانه های تشیع واقعی است.

هشت- مقدار میسور در قرائت: با مراجعه به روایات صحیح معلوم می شود که حداقل

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۹۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۴.

﴿مَا تَيَسَّرَ﴾ بر پنجاه آیه تطبیق شده است. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیتش به محمد بن حنفیه می فرماید: «عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَالْعَمَلِ بِمَا فِيهِ وَ لُزُومِ قِرَائَتِهِ وَ شَرَائِعِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ التَّهَجُّدِ بِهِ وَ تِلَاوَتِهِ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ، فَإِنَّهُ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى خَلْقِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَنْظُرَ كُلَّ يَوْمٍ فِي عَهْدِهِ وَ لَوْ خَمْسِينَ آيَةً».^۱ امام صادق علیه السلام نیز در روایتی می فرماید: «الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً».^۲

نه- ارتباط دو فقره: در این آیه دو فقره ﴿فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ و ﴿فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ وجود دارد. گرچه برخی گفته اند مراد از فقره نخست، نماز شب و مراد از قرائت قرآن در غیر نماز با حکم استحبابی است،^۳ اما طبق قاعده اولویت تأسیس، دو فقره گرچه مشابه یکدیگرند، اما بر دو معنا دلالت دارند؛ زیرا ممکن و محتمل است که در فقره اول، چون بدل از نماز شب است، قرائت شبانه منظور باشد و در فقره دوم، چون امر مستقلى کنار صلوات، زکات و قرض است، قرائت روزانه مد نظر باشد.^۴ بنابراین فقره دوم نه تکرار فقره اول است و نه تأکید آن.

ده- قرائت بعد از نماز صبح: هرچند قرائت روزانه قرآن در هر ساعتی از شبانه روز رواست، طبق برخی روایات سزاوار است که بعد از نماز صبح صورت گیرد؛ چنان که امام رضا علیه السلام فرمود: «يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَصْبَحَ أَنْ يَقْرَأَ بَعْدَ التَّعْقِيبِ خَمْسِينَ آيَةً».^۵ نظر صریح برخی مفسران نیز پنجاه آیه است.^۶

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۸؛ فیض کاشانی، وافى، ج ۹، ص ۱۷۰۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳. کاشفی، مواهب علییه، ص ۱۳۱۰.

۴. صادقی، الفرقان، ج ۲۹، ص ۲۲۹.

۵. طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۳۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۹۶.

۶. سبزواری، الجدید، ج ۷، ص ۲۶۲.

یازده- انواع قرائت قرآن: قرائت دارای گونه‌های مختلف است؛ از جمله قرائت تحقیق، یعنی قرائت همراه ادای حق حروف و کلمات؛ قرائت ترتیل، یعنی قرائت شمرده، روان، سنگین و آهنگین؛ قرائت تحذیر، یعنی قرائت سریع و قرائت تدویر، یعنی قرائتی در حد وسط بین تحقیق و تحذیر. قاری در قرائت شبانه و روزانه خود مختار است هر طور که بخواهد بخواند.

۱۲. صلوات

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱

چشم‌انداز آیه

آیه شریفه صلوات از جمله غرر آیات قرآن کریم است که کنار دیگر آیات سوره احزاب، به جایگاه بی‌بدیل پیامبر ﷺ و وظیفه مؤمنان در قبال آن جایگاه رفیع پرداخته است. در این آیه کریمه دو امر مهم صادر شده است: یکی صلوات بر پیامبر که فعل مشترک خدا، فرشتگان و انسان‌هاست و دیگری فعل اختصاصی مؤمنان که تسلیم بودن در برابر اوامر و اراده نبوی ﷺ است.

صلوات در زبان عرب جمع صلوات و به معنای ادعیه متعدده است. البته صلواتی که در آیه شریفه ﴿لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَيَبَعُ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^۲ آمده است، به معنای معابد و کنیسه‌های یهود است؛ چنان‌که صومعه معبد نصارا و یبع به کسر باء از آن هر دو است.^۳ اما صلوات عربی و فارسی، مباحث بسیاری دارد و مجال توضیح آن در این مختصر نیست برای رسیدن به معنای

۱. احزاب: ۵۶.

۲. حج: ۴۰.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۰.

مقصود، به برخی مسائل اشاره می‌شود. برخی اهل لغت معتقدند صلوات عربی در اصل به معنای دعاست.^۱ این واژه بعداً در معنای عبادت مخصوص، که ترکیبی از قرائت، رکوع، سجود و دیگر اجزاست، به کار رفت؛ به نحوی که در صلوات مشهور، یعنی نماز، حقیقت شرعیه شد و صلوات به معنای دعا به معنای مجازی تبدیل شد. به هر صورت در قرآن کریم کاربرد هر دو معنا را شاهدیم. خداوند در صلوات به معنای دعا می‌فرماید: ﴿صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۲ و در صلوات به معنای عبادت مخصوص می‌فرماید: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾^۳. بعضی نیز ابراز داشته‌اند که صلوات مشترک بین دعا، تعظیم، رحمت و برکت است.^۴ احتمال دارد به دلیل تفاوت در صلوات خدا، فرشتگان و مؤمنان بر پیامبر ﷺ به این معانی رسیده باشند. برخی از لغت‌پژوهان قرآنی بر این باورند که واژه صلوات در عربی به معنای ثنای جمیل و جامعی است که هر نوع تحیت را در بر می‌گیرد.^۵

علامه طباطبایی نیز معتقد است که کلمه صلوات در قرآن معنای جامعی دارد و کاربرد آن به اختلاف موارد متفاوت است؛ بدین معنا که صلوات از جانب خدا به معنای رحمت خاصه به مؤمنان است، از سوی فرشتگان به معنی استغفار و از مردم به معنای دعاست.^۶

به نظر می‌رسد آنچه قطعی است این است که قرآن از صلوات مختلفی یاد کرده است:

الف) صلوات مشترک خدا و فرشتگان: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ

۱. فراهیدی، کتاب العین، کلمه صلو و بیع.

۲. توبه: ۱۰۳.

۳. مائده: ۷.

۴. فیومی، المصباح المنیر، کلمه صلو.

۵. مصطفوی، التحقیق، کلمه صلی.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۹.

لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا^۱، که صلات مناسب برای برون رفت از ظلمات رحمت خاصه به مؤمنان است؛

(ب) صلات پیامبر ﷺ بر مردم: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۲ که دعای آن حضرت برای مردم است؛

(ج) صلات خدا بر مردم: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾^۳ که صلاة خدا بر صابرين به معنای دعا، مغفرت یا برکت است؛

(د) صلات مشترک ماسوی الله اعم از فرشته، انسان، جن، حیوان، نبات و جماد: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۴ که خواه صلات تکوینی باشد یا تشریحی یا افزون بر صلات همگانی موجودات، صلات ویژه انسانی نیز باشد؛

(ه) صلات مردم بر پیامبر ﷺ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ﴾. آیه صلوات تنها صلواتی است که به صورت انشا بیان شده است.

در بخش پایانی آیه آمده است: ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾. واژه تسلیم از ریشه سلام به معنای سلامتی است. وقتی گفته شود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» یعنی «السَّلَامَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۵. اما در این آیه شریفه ممکن است به معنای تسلیم و انقیاد یا به معنای سلام قولی باشد که به صورت «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» آمده است.^۶ به نظر می رسد دیدگاه نخست صحیح تر باشد؛ زیرا در چند آیه قبل، بعد از مشاهده صدق وعده الهی و نبوی به مفهوم تسلیم اشاره کرده و فرموده است: ﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾^۷. چنان که در جای

۱. احزاب: ۴۳.

۲. توبه: ۱۰۳.

۳. بقره: ۱۵۷.

۴. نور: ۴۱.

۵. فراهیدی، کتاب العین، کلمه سلم.

۶. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۹.

۷. احزاب: ۲۲.

دیگر، تسلیم را نشانه ایمان واقعی دانسته و فرموده است: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱. روایات نیز مؤید این سخن است؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَمَا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ فَإِنَّهُ يَعْنِي التَّسْلِيمَ لَهُ فِي مَا وَرَدَ عَنْهُ»^۲.

نکات تفسیری و فقهی

در این آیه چند مطلب فقهی و تفسیری وجود دارد:

یک- جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. آیه صلوات درحقیقت بیان علت و سرّ فرستادن درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا خداوند در آیات پیشین با تعبیر ﴿الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۳ ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر مؤمنان اعلام کرد. در آیه دیگر ایشان را اسوه نامید: ﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۴ و در ادامه ایشان را به رسول خاتم ملقب فرمود: ﴿لَكِن رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۵. خدا با ترسیم این جایگاه امر می کند که مؤمنان باید بر چنین کسی درود بفرستند.

دو- وظایف مردم برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. قرآن در همین سوره احزاب، افزون بر تصویر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، وظایفی را برای مؤمنان بیان کرده است. ابتدا در قبال حکم نبوی از مؤمنان سلب اختیار کرد و فرمود: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۶ و بعد از آن فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾^۷ درباره رعایت ادب ورود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ

۱. نساء: ۶۵.

۲. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۶۸.

۳. احزاب: ۶.

۴. احزاب: ۲۱.

۵. احزاب: ۴۰.

۶. احزاب: ۳۶.

۷. احزاب: ۴۱.

النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤَدَّنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاطِرِينَ إِنَاهُ^۱ و بالأخره مؤمنان را از آزار آن حضرت نهی کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾^۲ بالأخره در آیه صلوات اعلام کرد کنار وظائف مذکور، فرستادن درود نیز یکی از تکالیف است.

سه - سلام بر انبیا و صلوات بر محمد ﷺ قرآن بر انبیا عموماً سلام می فرستد: ﴿سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ و بر برخی از انبیا خصوصاً سلام فرستاده است؛ سلام بر یحیی^۴، سلام بر ابراهیم^۵، سلام بر نوح^۶، سلام بر موسی و هارون علیهما السلام^۷؛ اما در مورد محمد مصطفی ﷺ به جای سلام، به مؤمنان دستور می دهد همانند خدا و فرشتگان بر او صلوات بفرستند. سلام، دعای سلامتی است. اما صلوات ارسال رحمت و مغفرت و برکت است.

چهار - تفسیر روایی صلوات سه گانه: در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «الصلاة من الله عز وجل رحمة، ومن الملائكة تزكية، ومن الناس دعاء»^۸.
پنج - استمرار صلوات: کاربست فعل مضارع در ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ بیانگر این است که فعل خدا و ملائکه همواره ادامه دارد. امر ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ در فقره دوم آیه که از باب قضیه حقیقه است در واقع همه مؤمنان از گذشته تا آینده را شامل می شود.

شش - وجوب یا استحباب صلوات: بر اساس قواعد اصولی، ﴿صَلُّوا﴾ در فقره

۱. احزاب: ۵۳.

۲. احزاب: ۶۹.

۳. صافات: ۱۸۱.

۴. مریم: ۱۵.

۵. صافات: ۱۰۹.

۶. صافات: ۷۹.

۷. صافات: ۱۲۰.

۸. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۶۸.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ فعل امر است و ظهور در وجوب دارد؛ مگر قرینه‌ای بر خلاف آن وجود داشته باشد. حکم این مسئله سه صورت دارد: الف) بنابر فقه شیعه صلوات در تشهد نماز واجب است؛ ب) برای امثال امر الهی، حداقل یک بار برای هر مؤمنی در غیر نماز واجب است؛ هرچند روح حاکم بر اوامر الهی بیش از این حد است؛ ج) هنگام گفتن یا شنیدن نام آن حضرت صلوات واجب است؛ چراکه قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۱. به این بیان که یکسان‌انگاری نام حضرت با دیگر نام‌ها منهی است؛^۲ د) فرستادن صلوات در غیرنماز مطلقاً حتی بدون بردن نام حضرت مستحب مؤکد است؛ چون آثار عظیمی دارد؛ چنان‌که امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ، فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا» و نیز فرمود: «الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ».^۳

هفت- نام‌های باعث صلوات: اگر بر اساس کریمه ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ مؤمنان در قبال نام پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه‌ای خاص داشته باشند، نام مصرح آن حضرت در قرآن محمد صلی الله علیه و آله و احمد است که فرمود: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾^۴ و ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾.^۵ بنابراین هنگام شنیدن این دو نام مبارک صلوات واجب است.

هشت- الفاظ صلوات مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ... لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ؛ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: قَدْ عَرَفْنَا التَّسْلِيمَ

۱. نور: ۶۳.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳. طوسی، الأمالی، ص ۷۳.

۴. فتح: ۲۹.

۵. صف: ۱۱.

عَلَيْكَ، فَكَيْفَ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ حَمِيدٌ»^۱

نه- ارکان صلوات: در تحقق صلوات چند رکن اساسی وجود دارد: مُصَلِّي که همان مؤمن است. مُصَلَّى علیه که محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. مبدا صلوات، که با تعبیر «اللَّهُمَّ»، خدای سبحان است. لفظ صلوات که «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» است.

ده- صلاة بترأ یا کامل: در فقره مبارکه ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ مرجع ضمیر ﴿التَّيِّبِ﴾ است؛ یعنی طبق بیان لفظی، تنها فرستادن درود بر پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ واجب یا مستحب است. اما بر اساس مفاد روایات فریقین، آل محمد نیز مشمول این فضیلت هستند؛ چنان که در روایت رضوی فرمود این گونه بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛ لازم به ذکر است که اگر صلوات مقرون به آل محمد نباشد بترأ، یعنی ناقص، خواهد بود.^۲ در منابع اهل سنت نیز پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در پاسخ راوی که می پرسد چگونه صلوات بفرستیم فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ حَمِيدٌ...»^۳ هر چند در عمل طور دیگری انجام می شود.

یازده- جواز صلوات بر آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: صلوات بر آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به دو صورت متصور است: الف) عطف آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که در روایات آمده و مرسوم است؛ ب) به صورت استقلالی؛ یعنی «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». بر اساس معیارهای قرآن این صلوات نیز رواست. برخی فقهای مفسر نیز به وجوهی استدلال کرده اند:^۴ الف) آیه شریفه: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾^۵ که خطاب به مؤمنان است و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مصداق

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۳۳.

۲. مظفر، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۱.

۳. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۶.

۴. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۵. احزاب: ۴۳.

تمام و کامل مؤمنان، بلکه تنها مؤمن واقعی هستند؛ (ب) آیه ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾^۱ شکی نیست که آل محمد مصیبت زده به اعظم مصائب هستند؛ نمونه آن شهادت حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام است؛ (ج) صلوات از ناحیه خدا رحمت است و آل محمد علیهم السلام اولی به رحمت و مرادفات آن هستند؛ پس تقاضای رحمت از خدا برای این ذوات مقدس جایز است.

دوازده- صلوات دعای مستجاب: بسیاری از دعاها ممکن است به هر دلیلی مستجاب نشود. اما صلوات دعایی است که قطعاً مستجاب می شود و می توان برای اجابت دعاهاى دیگر به آن ها ضمیمه کرد؛ آن گونه که امام سجاده علیه السلام بیش از صد بار در صحیفه شریفه خود، صلوات را شفیع دعاها کرده است؛ از جمله اینکه فرمود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَفِرَاحَ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَأَنْطِلِقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِثَّتِكَ»^۲.

سیزده- صلوات تصویر تحیت کامل: ثنای انسان از سوی خدا، کاشف از رضای الهی و اطاعت بنده است. ثنای از فرشته به این معناست که بنده ممدوح در صراط مستقیم و مسیر طاعت و خلوص است. ثنای از پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای وجود ایمان و طاعت در شخص ممدوح است. ثنای مؤمن حکایت از محبت، تعلق و تمایل به قرب و تجانس دارد. درحقیقت صلوات مؤمن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نشان از این خصیصه بین مُصَلِّي و مُصَلَّى علیه دارد.

چهارده- درخواست مقام رفیع برای پیامبر صلی الله علیه و آله: مؤمن با گفتن «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» تحقق رضای کامل الهی، قرب تامّ و منزلت رفیع برای محمد و آل محمد علیهم السلام درخواست می کند. ضمن آنکه در صلوات هم اقرار به توحید وجود دارد، هم اذعان به

۱. بقره: ۱۵۶-۱۵۷.

۲. علی بن حسین علیه السلام، صحیفه سجاده، دعای پنجم، ص ۴۶.

نبوت و هم اعتراف به امامت.

پانزده- **صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا لَهُ**: در قرآن کریم واژه صلوات زیاد به کار رفته است؛ هر جا که با «عَلَى» آمده است به معنای دعاست و هر جا بدون «عَلَى» باشد به معنای خواندن نماز است. در کاربرد سلام نیز هر جا با «عَلَى» باشد به معنای سلام قولی است و هر جا بدون «عَلَى» یا با «لَا» باشد به معنای تسلیم است. در آیه **صَلُّوا** با «عَلَى» و **سَلِّمُوا** بدون «لَا» آمده است.

شانزده- **صلوات بر محمد برتر از سجود بر آدم**: خداوند به فرشتگان دستور داد تا بر آدم **صَلُّوا** سجده کنند: **قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا**^۱. در آیه صلوات خدا خبر از صلوات فرشتگان بر پیامبر **صَلِّیَ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** می دهد: که **«وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ»**. گفته شده است که شرافت صلوات بر محمد **صَلِّیَ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** ابلغ و افضل از سجود ملائکه بر آدم است.^۲

هفده- **صلوات مخصوص تعقیب**: طبق روایتی این آیه شریفه و صلوات مخصوص آن یکی از تعقیبات نماز صبح و مغرب با آثار زیاد است. امام صادق **عَلِیهِ السَّلَام** می فرماید: **«مَنْ قَالَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَبَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ قَبْلَ أَنْ يَنْشِئَ رَجُلَهُ أَوْ يَكَلِّمَ أَحَدًا؛ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَبَا الدِّینِ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْمًا، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدِ النَّبِیِّ وَ عَلَی ذُرِّیَّتِهِ وَ عَلَی أَهْلِ بَيْتِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً قَضَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مِائَةٌ حَاجَةٍ سَبْعُونَ مِنْهَا لِلدُّنْیَا وَ ثَلَاثُونَ لِلْآخِرَةِ»**^۳.

۱۳. روزه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَی الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
*** أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَی الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ**
فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ *

۱. اعراف: ۱۱.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳. ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۲۳۰.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُم وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۱

چشم‌انداز آیه

آیات مربوط به روزه ماه رمضان تنها یکبار و یکجا و در قالب ۴ آیه بیان شده است. آیه چهارم در ادامه همین آیات به صورت مستقل در بحث اعتکاف بررسی خواهد شد. آیه نخست با ندای تلطیفی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ همه مؤمنان را مورد خطاب قرار داده است. طبق ادبیات و فرهنگ قرآن در پس هر ندایی یک دستورالعمل مثبت امرگونه یا منفی نهی گونه قرار دارد که در اینجا با تعبیر ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ به زبان خبر به بیان امر (انشاء بلسان الإخبار) به تشریح روزه پرداخته است. تعلیق صیام به ایمان اشاره به این معناست که ایمان شرط صحت این عبادت است؛ نه شرط وجوب آن. در ادامه آیه برای تسلای دل مؤمنان و سهولت در پذیرش، همگونی شرایع پیشین در وجوب و وجود روزه را یادآور شده است: ﴿كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾. در انتها حکمت این حکم الهی یادآوری شده که منافع این عمل عبادی از آن خودتان است: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

واژه صوم به معنای مطلق امساک است؛ اعم از گفتن، خوردن و رفتن.^۲ همچنین به کارنکردن و خودداری اسب از خوردن علف نیز صوم گفته می‌شود.^۳ در اصطلاح فقهی نیز گفته‌اند روزه عبارت است از: «خودداری مخصوص از افراد مخصوص به نحو

۱. بقره: ۱۸۳-۱۸۵.

۲. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه صوم.

۳. فراهیدی، کتاب العین، کلمه صوم.

خاص و در زمان خاص^۱.^۱ صاحب جواهر صوم را به خودداری از مفطرات همراه نیت تعریف کرده است.^۲ قید نیت برای بیرون کردن امساک‌هایی است که بدون نیت قربت یا خارج کردن نیت‌های غیرالهی صورت می‌گیرد؛ مثل روزه‌های سیاسی.

احکام صوم: در آیه بعدی ابتدا در مقام تسلی مؤمنان یادآور می‌شود که این تکلیف به‌ظاهر سخت در همه روزهای سال نیست؛ بلکه تنها چند روز **﴿أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ﴾** است. از سوی دیگر چون ظاهر **﴿كُتِبَ عَلَيْكُم﴾** این است که همه مؤمنان مکلف به گرفتن روزه هستند؛ پس از سهولت زمانی، چند طائفه را استثنا کرد و فرمود: **﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾**. البته اینان به طور کامل معاف نشدند، بلکه روزه این دو طائفه به زمانی دیگر، یعنی زمان سلامتی و زمان حَضَر، موکول شده است: **﴿فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾**. از آنجایی که ممکن است گروه سومی نیز باشند که بیمار و مسافر نباشند، اما توان گرفتن روزه را نداشته باشند، مانند بیماری مزمن، زن باردار، زن شیرده و پیرمرد و پیرزنی که ناتوانند، بنابراین در ادامه آمده است: **﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ﴾**. منظور از **﴿يُطِيقُونَهُ﴾** این است که طاقتشان به انتها برسد.^۳ علامه طباطبایی نیز می‌نویسد: «اطاقه یعنی به‌کارگیری همه طاقت و توانایی که مشقت لازمه آن است.^۴ در نتیجه معنای آیه این است که روزه برای آنها طاقت‌فرساست و از انجام آن معافند؛ لیکن باید به ازای آن فدیة بدهند.

در انتهای آیه آمده است: **﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾**. تطوع از ریشه طوع، به معنای انقیاد و پذیرش است و در باب تَعَلُّقُ به معنای به جای آوردن کاری بدون درخواست اجر و مزد است.^۵

۱. علامه حلی، *مختلف الشیعة*، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲. نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۱۶، ص ۱۸۴.

۳. فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۱۱.

۵. راغب، *الامفردات*، کلمه طوع.

در آیه سوم به زمان این وظیفه الهی اشاره شده است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾. قرآن زمان روزه اصلی، نه روزه كفاره یا بدل قربانی حیح را تنها ماه مبارک رمضان می‌داند؛ ماهی که ظرف زمانی نزول قرآن، این کتاب هدایت و فرقان است. در این ماه مبارک هرکس حاضر در وطن است باید روزه بگیرد: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾. در ادامه دوباره تأکید شده است که روزه رمضان برای افراد سالم و حاضر است: ﴿وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾. در پایان این آیه به چند مطلب مهم پرداخته می‌شود: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾. این عبارت مبین قاعده فقهی نفی عُسر و حرج است که خداوند سختی و مشقت شما را نمی‌خواهد. این فقره خود منشأ قاعده‌ای کلی است که در همه احکام جاری است. از سوی دیگر روزه رمضان نیز نباید ناتمام بماند. از این رو با تعبیر ﴿فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾، بر تکمیل روزه ماه رمضان تأکید شده است. درحقیقت جمع بین نفی حرج و نفی بی‌تفاوتی در انجام روزه رمضان شده است.

آیه چهارم که مشتمل بر بعضی از احکام روزه است به دلیل اشمال بر اعتکاف در موضوع مستقلی بحث خواهد شد.

نکات تفسیری و فقهی

در این آیه چند مطلب فقهی و تفسیری وجود دارد:

یک- خطاب با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾: در تشریح روزه نیز مانند بسیاری احکام و مسائل خطاب معناداری متوجه مؤمنان شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ این خطاب مُشعر به این است که از یک سو، اهل ایمان باید به تکالیف عمل کنند و از جمله تکالیف، روزه است و از سوی دیگر اگر کسی بدون هیچ عذری این تکلیف را وانهاد، بیانگر ضعف یا نبود ایمان اوست.

دو- تشریح و تشبیه: تعبیر «كُتِبَ» همانند الفاظی چون «حَرَّمَ»، «حَلَّ»، «جَعَلَ»،

«وصی»، «قَضَى» از الفاظ تشریح است. از این رو در مقام تشریح روزه است؛ نه صرف گزارش. ضمن اینکه تعبیر ﴿كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ تشبیهی برای اصل وجود و وجوب صوم با دیگران است؛ نه در تمام جزئیات.

سه- مقصود از ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾: وقتی خداوند فرمود روزه بگیرید بی تردید مؤثر است؛ پس تعبیر لَعَلَّ بیانگر تردید از سوی خدا نیست و گویای حقیقت دیگری است و آن این است که روزه علت تامه نیست، بلکه کنار روزه و شرایط قبولی آن، مشیت خدا نیز دخیل است.

چهار- تقوا حاصل روزه: روزه در بینش‌های مختلف فلسفه‌هایی دارد. علامه طباطبایی می‌نویسد: بت پرستان برای خشنودی و رضایت بت‌هایشان یا خاموش کردن آتش خشم و غضب آنها یا برای روا شدن حاجات خودشان روزه می‌گرفتند و درحقیقت این روزه را نوعی معامله عبد و رب می‌دانستند.^۱ اما اثر روزه در فرهنگ قرآن تقواست که به خود روزه‌دار برمی‌گردد. بنابر قانون کلی قرآن اثر هر کاری به خود عامل و فاعل برمی‌گردد: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾.^۲

پنج- بیماری و مسافرت با شرایط خود: آیه ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ﴾ مطلق است و در بدو امر شامل هر نوع مریضی و مسافرت می‌شود. اما در روایات هر دو مقید به شرایطی شده است.

شش- تشریح قضای روزه: آیه: ﴿فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ درحقیقت تشریح قضای روزه است. می‌توان گفت قرآن میان عبادات تنها درباره روزه به صراحت فرموده است که اگر در زمان مقرر روزه گرفته نشود باید در زمان دیگر به جا آورده شود تا عدد روزه‌ها کامل شود.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۸.

۲. اسراء: ۷.

هفت- معنای فدیة طعام: اگر به دلیل طاقت فرسایی و ناتوانی نتوانست روزه بگیرد، طبق کریمه ﴿فِدْيَةُ طَعَامِ مُسْكِينٍ﴾ باید فدیة بدهد. مقصود این است که به ازای هر روز، یک مُد طعام، یعنی حدود ۷۵۰ گرم گندم، برنج، خرما، آرد و امثال آن بدهد.^۱ برخی مفسران نیز اظهار داشته‌اند اگر شخص توانمند مالی است دو مُد و گرنه یک مُد کافی است.^۲ بعید نیست که (من تطوع) اشاره به این مهم نیز باشد.

هشت- تفسیر روایی ﴿الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةً طَعَامِ مُسْكِينٍ﴾: در روایات، تفسیر فقهی این آیه بیان شده است؛ امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالَّذِي بِهِ الْعَطَاشُ لَأَحْرَجَ عَلَيْهَا أَنْ يُطْطِرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ يَتَصَدَّقَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ بِمُدٍّ مِنْ طَعَامٍ وَ لَأَقْضَاءَ عَلَيْهَا، وَ إِنْ لَمْ يَقْدِرَا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهَا».^۳

نه- تمهید اطلاق فدیة طعام: از جمله اخیر امام که فرمود: «وَ إِنْ لَمْ يَقْدِرَا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهَا» معلوم می‌شود هر ناتوانی لازم نیست فدیة بدهد؛ زیرا وجوب فدیة در صورتی است که ناتوان قادر به پرداخت فدیة باشد.

ده- تخییر یا تعیین: در انتهای آیه دوم آمده است: ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾. برخی گمان کرده‌اند این فقره گویای تخییری بودن روزه در آغاز بوده، ولی بعد از آن این حکم نسخ شده و به وجوب و تعیین تبدیل شده است؛ حال آنکه تطوع به معنای تخییر نیست؛ بلکه به معنای پذیرش و انجام کار بدون مزد است.

یازده- خیریت تطوع و صوم: «خیر» در هر دو آیه ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ و ﴿أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾، به معنای تعیین است؛ نه افضلیت. اگر خیر به معنای افضلیت باشد، شقّ مقابل نیز از خیریت برخوردار است.

۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۱۴۴.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۹۴؛ جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۱۴۴.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۱۰.

دوازده- فضیلت مسلمین بر دیگر امت‌ها: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ﴾ بیانگر خصیصه روزه مسلمین و دین اسلام است؛ زیرا تنها روزه مسلمین است که در ماه مبارک رمضان انجام می‌شود. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ لَمْ يَفْرَضِ اللَّهُ صِيَامَهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّمِ قَبْلَنَا».^۱

سیزده- رمضان شهر الله و ماه قرآن: رمضان به صراحت قرآن که فرمود: ﴿أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ ماه نزول قرآن است. طبق روایتی از امام رضا علیه السلام اصلاً روزه در ماه رمضان به خاطر نزول قرآن است: «إِنَّمَا جُعِلَ الصَّوْمُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ حَاصِصًا دُونَ سَائِرِ الشُّهُورِ، لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»؛^۲ چنان‌که در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام این ماه را افضل، اکرم و اشرف ماه‌ها و ماه خدا معرفی فرمود: «فَعَرَّةُ الشُّهُورِ، شَهْرُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ، وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ، وَقَلْبُ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ».^۳

چهارده- نزول دفعی قرآن: منظور از ﴿أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ نزول دفعی قرآن است؛ چنان‌که در جای دیگر آمده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾^۴ و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۵ که به قرینه قید زمان و کار بست باب افعالی انزال معلوم می‌شود که مراد نزول دفعی است. نظر علامه طباطبایی نیز همین است.^۶

پانزده- قرائت قرآن در ماه رمضان: ارتباط ماه رمضان با قرائت قرآن، که کتاب هدایت، بینات و فرقان است، به این دلیل است که قرائت یک آیه در این ماه برابر است با ختم کل قرآن در ماه‌های دیگر؛ چنان‌که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه معروف شعبانیه

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۴۰.

۲. همان، ص ۲۱۰.

۳. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۷۹.

۴. دخان: ۳.

۵. قدر: ۱.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۴.

فرمود: «مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ حَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ».^۱

شانزده- ضرورت جست و جوی هلال: تعبیر ﴿شَهْرَ رَمَضَانَ﴾ که مقرر می‌دارد روزه در ماه رمضان باید انجام شود، بنابر دلالت التزامی باید زمان مشخص داشته باشد تا درست در زمان مطلوب صورت پذیرد. بنابراین جست و جو برای رؤیت ماه رمضان و ماه شوال واجب است. امام رضا علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید: «صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَرِيضَةٌ بِصَامِ لِلرُّؤْيَةِ، وَ يُفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ صَامَ قَبْلَ الرُّؤْيَةِ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرَ قَبْلَ الرُّؤْيَةِ لِلرُّؤْيَةِ».^۲

هفده- شاهد شهر رمضان: خداوند بعد از معرفی رمضان به عنوان ماه روزه فرمود: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾. ﴿شَهْدٌ﴾ در اینجا به معنای حضر است و مراد از شاهد شهر این است که در زمان رمضان مسافر نباشد.^۳

هجده- عزیمت؛ نه رخصت: افزون بر آیه قبلی در این آیه نیز حکم مریض و مسافر تکرار و تأکید شده است. برخی مفسران نوشته‌اند: «تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان اینکه خوردن روزه مطلقاً کار خوبی نیست هنگام بیماری و سفر اصرار بر روزه داشتند. قرآن با تکرار این حکم بیان می‌کند، همان‌گونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی و مخالفت با آن گناه است».^۴ به عبارت دیگر افطار مریض و مسافر عزیمت است نه رخصت.

نوزده- تکبیر، تکمیل فلسفه روزه: در انتهای آیه سوم آمده است: ﴿وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. گرچه برخی مفسران این تکبیر را اشاره به تکبیر عید فطر

۱. صدوق، أمالی، ص ۹۵.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۸.

۳. فیومی، المصباح المنیر، واژه شهد.

۴. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۲۷.

دانسته‌اند، بنا به نظر علامه طباطبایی این تکبیر و شکر فلسفه اصل روزه است؛^۱ نه عید فطر. درحقیقت سه غایت برای روزه بیان شده است: حصول تقوا، تعظیم الهی و شکر خدا بر نعمت هدایت.

قاعده نفی عسر و حرج

فقره کریمه ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾، کنار موارد دیگر، که نافی عسر و حرج است، از جمله وضو و غسل: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ و جهاد: ﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ﴾^۲، ما را به این سمت رهنمون می‌کند که خداوند رحمان و رحیم، برای تسهیل و تیسیر امر بندگان، از یک سو تبدیل تکالیف اولیه و عمل به مراتب اسهل را در مواردی تشریح و از سوی دیگر وضع هرگونه قانون حرجی و مشقت‌آور را نفی کرده است، که از آن به قاعده نفی عسر و حرج یاد می‌شود.

۱۴. اعتکاف

﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنْتُمْ كُنْتُمْ مَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۳

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۴.

۲. انفال: ۹۱.

۳. بقره: ۱۸۷.

چشم‌انداز آیه

این آیه شریفه در ادامه آیات روزه است. از این رو ابتدا به احکام شب‌های روزه پرداخته و اموری چون امور زناشویی، خوردن و آشامیدن را مجاز اعلام می‌کند و در حقیقت محدودیت تمتعات شبانه‌روز در ماه صیام را از زمان عشا تا مغرب به فجر تا مغرب کاهش می‌دهد. پس از آن برای اینکه تصور نشود شب‌های اعتکاف با شب‌های روزه یکسان است، در ادامه آیه آمده است هنگامی که در مساجد معتکف هستید از مباشرت با زنان خودداری کنید.

قرآن با عبارت ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ﴾ رَفَث را در شب‌های روزه حلال فرمود. رَفَث، بر وزن رقم، در لغت به معنای امور ناروا یا تصریح کردن امور کنایی است. در واقع رفث خود کنایه از جماع است^۱ و آیه با این بیان جواز آمیزش شب‌های روزه را صادر کرده است؛ چنان‌که در خلال همین آیه با صراحت بیشتر آمده است: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.

همچنین در جواز خوردن و آشامیدن تا طلوع فجر آمده است: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾؛ واژه خیط در لغت به معنای نخ است که با آن دو قطعه را به هم می‌دوزند. و مراد از (خیط ابيض) در آیه شریفه طلوع فجر است.^۲ فجر به معنای شکافتن وسیع است و از آنجا که نور صبح، تاریکی شب را می‌شکافد، از آن تعبیر به فجر شده است. فجر دو گونه است: فجر کاذب، که به صورت عمودی در سمت مشرق ظاهر می‌شود، و فجر صادق که به صورت افقی آشکار می‌شود.^۳

۱. فیومی، المصباح المنیر؛ طریحی، مجمع البحرین، کلمه رفث.

۲. المصباح المنیر؛ راغب، اللمفردات، کلمه خیط.

۳. المصباح المنیر؛ راغب، اللمفردات، کلمه فجر.

اعتکاف، از ریشه عَكُوف بر وزن وُقُوف، به معنای ملازم چیزی بودن است.^۱ برخی نیز می‌نویسند: «عَكُف بر وزن عكس، به معنای حبس کردن چیزی است؛ به گونه‌ای که چشم از آن برداشته نشود».^۲ از کاربری مشتقات این واژه در قرآن مثل ﴿يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ﴾^۳، ﴿سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ﴾^۴، ﴿الْهُدَىٰ مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ﴾^۵ و آیه یادشده: ﴿أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾، می‌توان گفت این واژه به معنای اقامت‌گزینی کنار چیزی است.

تعریف فقهی اعتکاف با معانی لغوی آن چندان تفاوتی ندارد؛ مگر با افزودن برخی از قیود. بنابراین فقها در تعریف اعتکاف گفته‌اند: «ماندن طولانی در مسجد برای عبادت»^۶ یا «ماندن در مسجد جامع، مشروط به اینکه با روزه آغاز شود».^۷ به هر صورت قرآن در این آیه به تشریح اعتکاف پرداخته است: ﴿وَلَا تَبَاشِرُوهُمْ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾^۸ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۹ از دو تعبیر ﴿أَنْتُمْ عَاكِفُونَ﴾ و ﴿الْعَاكِفِينَ﴾ به‌خوبی روشن می‌شود که شارع مقدس بر آنچه به عنوان اعتکاف در مساجد به ویژه مسجدالحرام صورت می‌گرفت مهر تأیید زد؛ گرچه به اقتضای تشریح جدید نسبت به شرایط آن تصرفاتی کرده است. در پایان نیز با تعبیری چون: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾، ﴿فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾، ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ﴾ و ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ اهمیت این عبادت را یادآور شده است.

۱. فیومی، المصباح المنیر، کلمه عکف.

۲. فراهیدی، کتاب العین؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه عکف.

۳. اعراف: ۱۳۸.

۴. حج: ۲۵.

۵. فتح: ۲۵.

۶. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۵.

۷. موسوی عاملی، مدارک الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۸.

۸. بقره: ۱۸۷.

۹. بقره: ۱۲۵.

نکات تفسیری و فقهی

در این آیه نسبت به دو بخش روزه و اعتکاف چند نکته فقهی و تفسیری وجود دارد که به ترتیب فقرات آیه عبارتند از:

الف) نکات تفسیری فقهی روزه

یک- شأن نزول آیه: یکی از اصحاب پیامبر ﷺ به نام مُطْعَم بن جُبَيْر، که پیر و سالخورده بود، هنگام حفر خندق در جنگ احزاب بی حال شد. از سوی دیگر برخی جوانان شبانه با همسرانشان نزدیکی داشتند که خداوند آیه ﴿الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ﴾ را نازل کرد.^۱ به تعبیر روایت علوی در این حال پیامبر ﷺ از خدا درخواست [حکم دیگری] کرد، که آیه نازل شد.

دو- قرآن و روایات مؤید تغییر حکم: در آیه شریفه آمده است: ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ این فقره کریمه بیانگر این است که برخی بر خلاف حکم موجود برای روزه، شب هنگام مرتکب آمیزش شدند و خداوند بر اساس ﴿فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ﴾ به آنها عنایت کرد و افزون بر عفو از خطا، حکم را به طور کلی تغییر داد. در روایت علوی نیز می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا فَرَضَ الصِّيَامَ، فَرَضَ أَنْ لَا يَنْكِحَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَا بِاللَّيْلِ وَلَا بِالنَّهَارِ عَلَىٰ مَعْنَىٰ صَوْمِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَةِ، فَكَانَ ذَلِكَ مُحَرَّمًا عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا نَامَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ حَرَّمَ عَلَيْهِ الْأَكْلَ بَعْدَ النَّوْمِ أَفْطَرَ أَوْ لَمْ يُفْطِرْ».^۲

سه- کنایی بودن رفت: قرآن کریم، صنعت کنایه را بسیار به کار برده است؛ به ویژه در امور زناشویی. واژه رفت کنایه از اموری است که صراحت در آن قباحت دارد و موارد کاربست آن نیز با توجه به اعضای بدن متفاوت است، رفت بالعين، یعنی غَمَزَ،

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۳؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

رفث بالید، یعنی لمس. رفث باکلام، یعنی سخنان قبیح، رَفَثٌ إِلَىٰ إِمْرَاتِهِ، یعنی جامعها. چهار- زن و مرد لباس یکدیگر: این تعبیر لطیف قرآن که: ﴿هَنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾، درحقیقت استعاره‌ای است که خداوند درباره زن و شوهر به کار برده است؛ زیرا همان‌طور که لباس افزون بر پوشش بودن، ابزار نهمان‌کردن عیوب و حفاظت از سرما و گرماست. زن و مرد نیز نسبت به یکدیگر چنینند؛ زیرا هر یک دیگری را از فجور و ناشایستگی محافظت می‌کنند. به لحاظ فقهی نیز بر زن و شوهر واجب است، برای یکدیگر این‌گونه باشند؛ و گرنه از حدود و وظایف خود خارج می‌شوند.

پنج- عطوفت الهی و سهولت در احکام: آیه ﴿تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ﴾ حکایت از دو امر مهم دارد: یکی عفو الهی نسبت به ارتکاب خطا و به تعبیر قرآن خیانت به خود و دوم تسهیل احکام و کاهش زمان روزه، با نفی محدودیت شبانه. شش- کنایی بودن باشروهن: تعبیر مباشرت، همانند معاشرت، در فرهنگ قرآن کنایه از آمیزش با زنان است؛ زیرا هنگام مباشرت، تماس با بشره صورت می‌گیرد. بنابراین ارضاء شهوت تنها از طریق مباشرت با زن مجاز است؛ نه با خطورات ذهنی و افکار و اوهام شهوانی یا تصاویر و نوشته‌های مهیج.

هفت- فرزندخواهی: آیه شریفه با تعبیر ﴿ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ به یکی دیگر از مباحات شب‌های رمضان اشاره دارد. ابتغا به معنای طلب است و مراد از ﴿مَا كَتَبَ﴾، به قرینه قرار گرفتن بعد از ﴿بِاشْرُوهُنَّ﴾، طلب فرزند است. راز این مطلب، جهت‌دهی به مباشرت‌های شهوانی است که تنها شهوت‌رانی نباشد. منظور از ﴿مَا كَتَبَ﴾ نیز بیان امری تکوینی و حقی طبیعی است که درون انسان تعبیه شده است.

هشت- مشروط نبودن روزه به طهارت کبری: ظاهر آیه شریفه این است که تا آشکار شدن خیط ابيض از خیط أسود، یعنی طلوع فجر، همان‌گونه که مکلف مجاز به خوردن و آشامیدن است، مجاز به آمیزش نیز است و روزه مشروط به طهارت کبری از حدث

اکبر نیست و اگر شرطی در بین باشد باید در روایات جست‌وجو شود.

۹. **مفطرات روزه:** هرچند به صراحت سخنی از مفطرات روزه به میان نیامده است، دلالت التزامی فقره کریمه «بَاشِرُوهُنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ...» که آمیزش، خوردن و آشامیدن را معنیاً به تبیین خیط ایض کرده است، بر مفطر بودن امور مذکور دلالت دارد.

ده- **اتمام روزه تا آخر:** در قرآن کریم برای سه عبادت تعبیر «أَتَمُّوا» به کار رفته است؛ درباره حج و عمره: «أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» و درباره روزه: «أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ». مفاد این تعابیر ممکن است این باشد که عبادت باید با تمام اجزا و شرائط به جای آورده شود. فقها با توجه به این تعابیر بر لزوم اتمام این عبادت‌های آغازشده استدلال کرده و گفته‌اند: «حتی حج، عمره و روزه‌ای که بنا به دلیلی باطل و فاسد شود نیز باید به اتمام برسد و فساد عمل مجوز رها کردن آن نمی‌باشد، بلکه موجب قضای آن می‌شود».^۱

یازده- **غایت صیام:** فقره «أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» بیانگر معنیاً بودن روزه به لیل است و این بدان معناست که حکم مابعد لیل با ماقبل آن تفاوت دارد. درباره ابتدای لیل، برخی با توجه به مفاد روایت امام صادق علیه السلام: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَغَابَ قُرْصُهَا»^۲ غروب خورشید را ابتدای شب می‌دانند. بعضی دیگر با استناد به روایتی از امام باقر علیه السلام: «حِينَ يَبْدُو ثَلَاثَةُ أَنْجُمٍ»^۳ تحقق لیل را بعد از ذهاب حمره مشرقیه می‌دانند.^۴

۱. فاضل مقداد، *کنز‌العرفان*، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۷۲.

۲. حر عاملی، *وسائل‌الشیعة*، ج ۴، ص ۱۷۸.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۴.

۴. از گروه اول: شیخ صدوق، ابن ابی‌عقیل، سید مرتضی، صاحب مدارک، سبزواری، نراقی، محدث کاشانی، سلار و قاضی و از گروه دوم: علامه حلی، محقق حلی، ابن ادریس، شهید دوم، صاحب ریاض و صاحب جواهر؛ فاضل

مقداد، *کنز‌العرفان*، ج ۱، ص ۲۱۶؛ نجفی، *جواهرالکلام*، ج ۷، ص ۱۰۶ و ۱۰۹.

دوازده- لزوم بررسی و تفحص: با توجه به ضرورت امساک در همه لحظات روز، واجب است مکلف برای افطار در زمان فرارسیدن شب و یقین به حصول آن تفحص کند و اگر بدون تحقیق افطار کرد و بعد معلوم شد که هنوز روز به پایان نرسیده، باید روزه آن روز قضا شود.

سیزده- حرمت روزه وصال: وجوب صیام در روز و مغیبا بودن آن به لیل، مستلزم تحریم صیام در لیل و صیام وصال است؛ صیام وصال یعنی صائم دو روزه را با یک نیت و بدون افطار بگیرد. یا اینکه افطاری خود را سحری قرار دهد.^۱

ب) نکات تفسیری فقهی اعتکاف

یک- تشریح اعتکاف: تشریح اعتکاف از نوع امضایی است؛ زیرا در آیه: ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾، درحقیقت اصل عَكُوفِي که انجام می‌شده امضا شده و به جزئیات احکام اشاره شده است.

دو- ارتباط روزه با اعتکاف: ممکن است تصور شود که اعتکاف ادامه صوم است و از این رو در کتب فقهی به عنوان تمه بحث صوم می‌آید؛ درحالی‌که در فقه شیعه روزه شرط تحقق اعتکاف است؛ همان‌گونه که مسجد شرط مکانی آن است. بنابراین اعتکاف یک عبادت مستقل است؛ نه وابسته به صوم.

سه- اشتراط اعتکاف به روزه: فقره ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ مطلق است و اعتکاف را مقید به صوم نکرده است. اما روایات این اطلاق را قید زده‌اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا اِعْتِكَافَ اِلَّا بِصَوْمٍ».^۲ همچنین می‌فرماید: «إِذَا اِعْتَكَفَ الْعَبْدُ فَلْيَصُمْ».^۳

چهار- مکان اعتکاف: به صراحت فقره شریفه ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ اعتکاف

۱. شهید اول، *اللمعة الدمشقية*، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۰، ص ۵۳۶.

۳. همان، ج ۷، ص ۹۷.

باید منحصرأً در مساجد باشد. اما تعبیر (المساجد) موجب یک تضييق و یک توسعه است. تضييق از آن جهت که اعتکاف در منازل، بازار، صحرا و امثال اینها را شرعی نمی‌داند و توسعه از آن جهت که شامل همه مساجد می‌شود.

پنج- گستره مساجد: به لحاظ قواعد ادبی، چنانچه «ال» در (المساجد) را عهد بدانیم، تنها شامل مسجدالحرام و مسجدالنبي ﷺ می‌شود؛ ولی اگر آن را جنس و استغراق بدانیم، همه مساجد را شامل می‌شود. روایت امام صادق عليه السلام اعتکاف را تنها در مساجد جامع، یعنی مسجدی که عموم مردم به آن وارد می‌شوند، صحیح می‌داند؛ زیرا امام می‌فرماید: «لَا يَصْلُحُ الْعُكُوفُ فِي غَيْرِهَا، يَعْنِي غَيْرَ مَكَّةَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ الْجَمَاعَةِ»^۱.

شش- وقوف در مسجد: آیه ﴿عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ بیان می‌کند که معتکف هنگام اعتکاف باید در مسجد باشد و حق خروج از آن را ندارد؛ مگر برای امور ضروری. امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «لَا يَبْنِي لِلْمُعْتَكِفِ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ إِلَّا حَاجَةً لَأَبَدٍ مِنْهَا ثُمَّ لَا يَجْلِسُ حَتَّى يَرْجِعَ»^۲.

هفت- مقدار زمان اعتکاف: فقره کریمه ﴿وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾، مطلق است و زمان خاصی برای اعتکاف شرط نیست و شامل زمان کوتاه و طولانی می‌شود. در روایت امام صادق عليه السلام آمده است: «لَا يَكُونُ الْإِعْتِكَافُ أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»^۳. بر اساس این گونه روایات، فقه شیعه اعتکاف را در کمتر از سه روز محقق نمی‌داند.^۴

هشت- ماه اعتکاف: گرچه در قرآن برای اعتکاف ماه خاصی تعیین نشده است، از اینکه مسئله اعتکاف بین احکام روزه و ماه رمضان طرح شده است، بعید نیست که

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۳۹.

۲. همان، ص ۵۴۱.

۳. همان، ص ۵۴۴.

۴. نجفی، جواهرالکلام، ج ۱۷، ص ۱۶۶.

رجحان ماه مبارک رمضان برداشت شود.

نه- اعتکاف در ماه‌های حرام: برخی علما از آیه ﴿مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ﴾^۱، که بیانگر حرمت چهارماه، یعنی ماه‌های رجب، ذو القعدة، ذوالحجه و محرم است، استفاده کرده‌اند که به دلیل تعطیلی جنگ در این زمان، اعتکاف فضیلت دارد.^۲

ده- تمایز اعتکاف و صیام: اعتکاف فقط در مسجد صحیح است، اما صیام در هر مکانی درست است. بر اساس ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ در صیام آمیزش شبانه رواست، اما در اعتکاف: ﴿وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾، چون معتکف شب‌ها نیز در مسجد است آمیزش با نساء ممنوع است. بنابراین معتکف شب‌ها نیز مجاز به آمیزش نیست.

یازده- حدود الهی و نهی از نزدیکی و جماع: فقره ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾ بیانگر این است که احکام اعتکاف حدود الهی است و فقره ﴿فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ اشاره به این است که نباید مرتکب آن شد^۳ و درحقیقت مخالفت با آن حرام است.

قواعد

یک- نسخ سنت به قرآن: فقره ﴿أُحِلَّ لَكُمْ﴾ بیانگر این است که پیش‌تر رفت شبانه حرام بوده و با نزول آیه، حلیت آن اعلام شده است. آن حرمت، خواه به صورت تأسیسی یا امضایی، در سنت نبوی وجود داشته است و این از نسخ سنت نبوی به وسیله قرآن است.^۴

دو- امر بعد از حظر: کاربست چهار فعل امر ﴿بَاشِرُوهُنَّ﴾، ﴿ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾، ﴿كُلُوا﴾ و ﴿اشْرَبُوا﴾، که بعد از نهی مستفاد از ملازمه احل آمده است، تنها دلالت بر اباحه

۱. توبه: ۳۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۸.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۴۹.

۴. المیزان، ج ۲، ص ۴۶.

می‌کند و با اینکه فعل امر است دلالت بر وجوب ندارد.

سه - *صنعت التفات و راز آن:* از اینکه در انتهای آیه آمده است: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ و در آن از مؤمنان به ناس و از افعال و ضمائر خطاب به غیاب روی آورد شده: ﴿لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ معلوم می‌شود که خداوند متعال رعایت تقوا را نه فقط از مؤمنان، بلکه از همه مردم می‌خواهد.

۱۵. خمس

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجُمُعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

چشم‌انداز آیه

بحث ویژه خمس تنها یک بار در قرآن آمده است؛ گرچه در جای دیگر درباره فیء، که مصرف مشترک با خمس دارد، نیز آمده است: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲. لیکن فیء از غنیمت و خمس جداست؛ زیرا فیء تماماً از آن سهم‌بران ششگانه است؛ در حالی که در خمس یک‌پنجم غنیمت از آن سهم‌بران و بقیه از آن جنگجویان است.

از سیاق آیه و آیات قبل و بعد به دست می‌آید که نزول آیه در پی مشاجرات و منازعه بر سر تقسیم غنائم جنگ بدر بوده است. برخی مفسران می‌نویسند: «ارتباط آیات در سوره و تصریح آن به جنگ بدر، کاشف از این است که همه سوره و از جمله

۱. انفال: ۴۱.

۲. حشر: ۷.

آیه غنیمت درباره واقعه بدر و حوادث پس از آن نازل شده است.^۱ البته به عقیده علامه طباطبایی آیه خمس بعد از آیه ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾^۲ نازل شده است. به هر صورت آیه خمس ابتدا با تعبیر ﴿أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ اعلام می‌کند که هرآنچه به غنیمت می‌گیرید، یک پنجم آن باید به عنوان سهام شش‌گانه تقسیم شود؛ پس از آن سهام‌بران خمس را به ترتیب: خدا، پیامبر ﷺ، ذوی‌القربی، یتیمان، مساکین و ابن‌السبیل معرفی می‌کند. سپس انجام این تکلیف را نشانه ایمان به خدا، قرآن و پیامبر ﷺ می‌داند. بدون تردید فقره ﴿مَا غَنِمْتُمْ﴾ درباره جنگ بدر و تقسیم غنائم آن است. از این‌رو غیرشیعه بر این باور است که تنها غنائم جنگی مراد است. ولی شیعه معتقد است غنیمت در این آیه فراتر از غنیمت جنگی است و از این رو ارباح مکاسب و امور دیگری را نیز شامل می‌شود؛^۳ با این استدلال که در مفهوم واژه «عُتْم»، خصوصیت قتال و حرب لحاظ نشده است، چنان‌که «مغانم» نیز، که مشتق از همین کلمه است، منحصر به غنیمت جنگی نیست: ﴿فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ﴾؛^۴ زیرا واژه مغانم در ربح و سودهای غیرجنگی و بلکه سودهای اخروی نیز کاربرد دارد.

درباره تقسیم خمس، هرچند آیه شریفه تصریح به مالکان یا مخصوصان به خمس کرده است، در تقسیم و تخصیص سهام خمس، غیرشیعه آرای مختلفی دارد.^۵ شیعه

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۹.

۲. انفال: ۶۹.

۳. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۹.

۴. نساء: ۹۴.

۵. ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفیه می‌گوید: خمس به سه قسم تقسیم می‌شود: یک قسم برای یتیمان، یک قسم برای مساکین و قسم سوم برای ابن‌السبیل. برای اینکه سهم پیامبر و ذوی‌القربی با مرگ آن حضرت منتفی است. (قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۳). فخر رازی از مفسران شافعی معتقد است خدا سهم واقعی ندارد و لذا خمس پنج قسمت می‌شود، که یک سهم از آن پیامبر ﷺ و یک سهم برای اقربای آن حضرت از بنی‌هاشم، سه سهم نیز برای یتیمان، مساکین و ابناء السبیل. (فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۴۸۵). برخی دیگر معتقدند که پیامبر ﷺ اصلاً سهمی ندارد و نام مبارکش مانند نام خدا تشریفی است و لذا

معتقد است خمس شش قسمت می‌شود: سهم خدا، سهم پیامبر ﷺ و سهم ذوی القربی، در اختیار پیامبر ﷺ است و سه سهم دیگر، یعنی سهم یتیمان، مساکین و ابن السبیل برای فرزندان عبدالمطلب است؛^۱ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ مُحَمَّدٌ لِلَّهِ لِلْإِمَامِ، وَحُمُسُ الرَّسُولِ لِلْإِمَامِ وَحُمُسُ ذَوِي الْقُرْبَىٰ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ الْإِمَامِ، وَالْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاكِينَ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءَ السَّبِيلِ مِنْهُمْ، فَلَا يُخْرَجُ مِنْهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِمْ».^۲ در حقیقت سه سهم برای امام و سه سهم برای سادات است و این مسئله تا به امروز نیز جاری و در دست فقیه جامع‌الشرایط است.

یتیم در لغت کسی است که پدرش را از دست داده باشد.^۳ اما در شرع، فردی است که پدر را از دست داده و به بلوغ و رشد نرسیده باشد؛ چنان‌که راوی از امام کاظم علیه السلام می‌پرسد: «مَتَىٰ يَنْقَطِعُ يَتِيمُهُ؟» و آن حضرت فرمود: «إِذَا أَحْتَكَمْتَ وَعَرَفَ الْأَخْذَ وَالْعَطَاءَ».^۴ مقصود از مسکین، نیازمند است و به وی مسکین گفته می‌شود؛ زیرا نزد مردم ساکن و

→ خمس چهار قسمت می‌شود. در مقابل این دیدگاه برخی از اهل تسنن بر این باورند که همه غنیمت در اختیار پیامبر ﷺ است، به هر نحو که بخواهد مصرف می‌کند؛ اگر خواست تقسیم می‌کند و اگر نخواست تقسیم نمی‌کند. بعضی دیگر قائل به شش سهم مصرحند با این تفاوت که سهم خدا باید در امور کعبه هزینه شود. (قرطبی، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۸، ص ۳).

۱. فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۱، ص ۲۵۰. مراد از فرزندان عبدالمطلب، منسوبان به هاشم بن عبدمنافند. چون بنی‌هاشم تنها از طریق عبدالمطلب تکثیر شدند، لذا این دو با هم منطبقند. هاشم (عمرو) بن عبد مناف سرسلسله هاشمیون چهار فرزند پسر به نام‌های شیبه (عبدالمطلب)، اسد (پدر فاطمه بنت اسد)، نضله و صیفی داشته است که تنها از عبدالمطلب فرزندان پسر باقی مانده است و عبارتند از: عبدالله، ابوطالب، ابولهب (عبدالعزی)، عباس، حمزه، حارث، ضرار، زبیر، مقوم، حجل و غیداق. از این فرزندان تنها عبدالله، ابوطالب، ابولهب، حارث دارای فرزند بودند از بین فرزندان عبدالمطلب تنها از ابوطالب و عباس فرزند پسر باقی مانده است. (نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۱۶، ص ۹۰). بنابراین کسانی که سلسله اجدادشان به عباس (عبدالله بن عباس و عبدالله بن عباس) و ابوطالب (علی، جعفر و عقیل) منتهی شود، هاشمی هستند.

۲. حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۹، ص ۵۱۰.

۳. فیومی، *المصباح المنیر*، کلمه یتیم. در مقابل عتّی که به معنی مادر از دست داده است، و اگر هر دوی پدر و مادر از دست داده باشد، به او لطیم گفته می‌شود.

۴. *وسائل الشیعة*، ج ۱، ص ۴۴.

بی حرکت است.^۱ مراد از ابن سبیل شخص درراه مانده است و به قرینه تقابل با مسکین، فقر در وطن شرط نیست؛ بلکه نیاز در محل تسلیم کفایت می‌کند.

نکات تفسیری و فقهی

مطالب فقهی و تفسیری این آیه عبارتند از:

یک- نزول آیه: از ارتباط آیات سوره و تصریح آن به جنگ بدر، کاشف از این است که همه سوره و از جمله آیه غنیمت درباره واقعه بدر و حوادث پس از آن نازل شده است. البته علامه طباطبایی معتقد است آیه خمس بعد از آیه ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ نازل شده است.^۲

دو- پیوند خمس با ایمان به خدا: این آیه شریفه ادای خمس را به ایمان به خدا و قرآن پیوند زده است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجُمُعَانِ﴾؛ یعنی اگر خمس اموال را پرداخت کردید، معلوم است که ایمان دارید و اگر در آن سستی کردید، باید در ایمان خود تردید کنید.

سه- خمس در عوض زکات: در قرآن کریم مکرر از زکات به عنوان کمک مالی فقرا یاد شده است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.^۳ در این آیه هشت گروه از نیازمندان ذکر شده‌اند. به ازای این دستور، خمس برای نیازمندان هاشمی تشریح شده است؛ امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «اتِمَّا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمْسَ خَاصَّةً لِّهْم يَعْنِي بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلَبِ، عَوَضًا لِّهْم مِّنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ».^۴

۱. فیومی، المصباح المنیر، کلمه سکن.

۲. انفال: ۶۹.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۸.

۴. توبه: ۶۰.

۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۷۴.

چهار- تخصیص عام: فقره مبارکه ﴿وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ به حسب ظاهر عام است و اختصاص آن به هاشمیون نوعی تخصیص است که به وسیله روایات صورت گرفته است. بعضی به این تخصیص اشکال گرفته‌اند که وقتی ذوی القربی عام است، چرا به خویشاوندان پیامبر یا خصوص بنی‌هاشم اختصاص یافته است.

پنج- خدا و پیامبر ﷺ قرین یتیم و مسکین: در آیه شریفه: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ﴾ خدا و پیامبر ﷺ و ذی القربی، که در بینش شیعه ائمه هستند، کنار یتیمان، مساکین و ابن‌السبیل از خاندان پیامبر ﷺ ذکر شده‌اند. این حاکی از اهمیت فقرا در فرهنگ قرآن است.

شش- مترادف یا تغایر؟ مراد از ذی القربی امام معصوم پس از پیامبر ﷺ است؛^۱ نه مترادف با موارد سه‌گانه بعدی. سید مرتضی مفرد بودن ذوالقربی را مؤید همین معنا می‌داند؛ ضمن اینکه اصل در عطف، تغایر است نه مترادف.

هفت- مشروط نبودن یتیم به نیاز: کلمه ﴿الْيَتَامَىٰ﴾ در آیه مطلق است و مشروط به هیچ شرطی چون فقر نیست؛ به‌ویژه اینکه معطوف‌علیه ﴿الْمَسَاكِينِ﴾ است؛ یعنی به قرینه تقابل با مسکین، بیانگر این معناست که یتیم، فی‌نفسه مجوز اخذ خمس است و نیازی به تخصیص به ایتم فقیر ندارد؛ زیرا چه بسا یتیم ثروتمندی که به دلیل منع از تصرف، نیازمند است.

هشت- فرق مسکین با فقیر: فقیر کسی است که بخشی از زندگی‌اش اداره می‌شود. اما مسکین یعنی کسی که اصلاً نمی‌تواند زندگی خود را اداره کند یا اینکه فقیر درخواست نمی‌کند، ولی مسکین درخواست می‌کند.^۲ از این رو می‌گویند حال فقیر از

۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۸۶.

۲. فیومی، المصباح المنیر، کلمه سکن؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۳۵.

مسکین بهتر است. از کاربرد این دو واژه در قرآن نیز همین معنا مستفاد است؛ مثل ﴿إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا﴾^۱ و ﴿أَطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ﴾^۲. طبیعی است فقیر کنار غنی به کار رفته و طعام مصرف روزانه است. مؤید تفاوت کاربرد عطفی مسکین بر فقیر این آیه است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ﴾^۳. در نتیجه می توان گفت وضع مسکین از فقیر بدتر و نیازش بیشتر است.

نه- کمک به ابن سبیل: هرچند دادن خمس به ابن سبیل مطلق است و مشروط به هیچ شرطی نیست، با توجه به آیه ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۴، که ناهی از تعاون بر اثم و عدوان است، بعید نیست که سفر طاعت یا دست کم سفر عدم معصیت شرط باشد.

ده- سهام غانمین: قرآن در آیه شریفه ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلالًا طَيِّبًا﴾^۵ همه غنائم را از آن جنگجویان دانست و بعد از آن با نزول آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ یک پنجم را استثنا و از آن خدا و پیامبر ﷺ و نیازمندان قرار داد؛ به عبارت دیگر اطلاق آیه اول به وسیله آیه دوم مقید شد و خمس را برای سهم بران و بقیه برای غانمین قرار داد.

یازده- نسخ یا احکام آیه: پیش از آیه خمس، خداوند در آیه دیگری فرمود: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾^۶ و بعد از آن فرمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾. بنابراین برخی گمان کردند که آیه خمس نسخ آیه فیء است؛ در حالی که این دو آیه با هم متفاوتند و نسخی در کار نیست.

۱. نساء: ۱۳۵.

۲. مائده: ۸۹.

۳. توبه: ۶۰.

۴. مائده: ۲.

۵. انفال: ۶۹.

۶. حشر: ۷.

قواعد

یک- توسعه مصداقی و مفهومی: گرچه ﴿مَا غَنِمْتُمْ﴾ درباره جنگ بدر است، از یک سو با توجه به قاعده معروف «العبرة بعُموم اللفظ لا بخصوص السبب»، که موجب توسعه مصداقی می‌شود؛ این آیه در مطلق غنائم جنگی جاری می‌شود و از سوی دیگر، با توسعه مفهومی، انحصار به غنائم شکسته شده و شامل معدن، گنج، دفینه و غیره نیز می‌شود. سپس با توسعه دیگری طبق فقه شیعه، شامل ربح مکاسب، سود تجارت و مازاد حقوق سالانه نیز می‌شود.

دو- رجحان موافقت قطعی: بر اساس قواعد اصولی، اختصاص سهام سه‌گانه به فرزندان عبدالمطلب به اجماع مسلمین صحیح است و موافقت قطعی با آیه کریمه دارد. اما اگر به دیگران پرداخت شود، موافق اجماع نیست و مخالفت احتمالی با قرآن است؛ پس موافقت قطعی بر موافقت احتمالی ترجیح دارد.

۱۶. امر به معروف

﴿وَأَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾!

چشم‌انداز آیه

در جای جای قرآن کریم بیش از بیست بار به موضوع امر به معروف و نهی از منکر اشاره شده است و در هر کدام، از زاویه مختلفی به این مسئله توجه شده است. آیه یادشده که در سوره آل‌عمران، چهارمین سوره نازل شده در مدینه، قرار دارد میان توصیه‌های اخلاقی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا

وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ^۱ و اجتماعی ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ﴾^۲ واقع شده است. سپس امر به معروف و نهی از منکر به عنوان ملاک خیریت
امت مطرح شد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۳ به هر صورت آیه یادشده بیانگر این است که در جامعه اسلامی باید
گروهی نخبه انتخاب شوند تا مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده
بگیرند. اصل تکلیف انتخاب گروه یا گروه‌های منتخب بر عهده کل جامعه ایمانی یا
دولت اسلامی است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَلْتَكُنْ مِنْكُمْ﴾؛ این خطاب متوجه
مؤمنان است؛ ولی به دلیل «من» تبعیضه گروه انتخابی بخشی از مؤمنانند و همین افراد
مأمور به امر به معروف و نهی از منکرند.

واژه امت، از ریشه امم، معانی متعددی چون اصل، مرجع، دین و جماعت دارد^۴ و
در اینجا معنای اخیر مراد است. برخی مفسران معنای اصلی این واژه را قصد می‌دانند و
می‌افزایند که چون جماعت یک مقصد را دنبال می‌کند، امت نامیده شده است.^۵ خیر در
اصل به معنای عطف و میل است؛ زیرا هر کسی بدان میل دارد^۶ یا اینکه همگان به آن
رغبت دارند؛ مثل عقل، عدل، فضل.^۷ کلمه خیر دو کاربرد تفضیلی و تعیینی دارد.
تفضیلی یعنی این از آن بهتر است و تعیینی یعنی خوب.^۸ در این آیه معنای دوم منظور
است.

۱. آل عمران: ۱۰۲.

۲. آل عمران: ۱۰۵.

۳. آل عمران: ۱۱۰.

۴. ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه امم.

۵. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۴۸.

۶. مقاییس اللغة، کلمه خیر.

۷. راغب، المفردات، کلمه خیر.

۸. فیومی، المصباح المنیر، کلمه خیر.

به نظر برخی مفسران، معنای امت، گروه، منظور از خیر، دین، مقصود از معروف، طاعت و مراد از منکر، معصیت است.^۱ علامه طباطبایی می‌نویسد:

هر جامعه صالح که علمی نافع و عملی صالح داشته باشد، تلاش می‌کند تا آن را با تمام نیرو حفظ کند. اگر افراد آن جامعه فردی را ببینند که از آن علم تخلف می‌کند، او را به سوی آن علم برمی‌گردانند و نمی‌گذارند تا شخصی که از راه خیر و معروف منحرف شده در پرتگاه منکر سقوط کند و در مهلکه شر و فساد بیفتد؛ بلکه هر یک از افراد آن جامعه که به شخص منحرف برخورد کند، او را از انحراف نهی می‌کند. این همان دعوت به فراگیری و تشخیص معروف از منکر و امر به معروف و نهی از منکر است و همان است که فرمود: ﴿يَدْعُونَ إِلَى

الْخَيْرِ...﴾^۲

معروف مشتق از عرف و به معنای شناخته‌شده است^۳ و در اصطلاح شرع عبارت است از هر کار خوبی که مشتمل بر وصف رجحان باشد و انجام‌دهنده خُسن آن را بداند.^۴ منظور از وصف رجحان این است که معروف شامل امور مباح نمی‌شود؛ هرچند کار خوبی باشد و همچنین شامل مکروه نمی‌شود؛ هرچند مجاز باشد.

منکر از ریشه انکار و نُکر، برابر معروف و به معنای ناشناخته است.^۵ منکر به نظر برخی مفسران چیزی است که جامعه اسلامی به دلیل زشتی آن را نمی‌پسندد؛ مثل برهنگی و کشف عورت در منظر عمومی.^۶ قید «دانستن فاعل» برای این است که اگر

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۷.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۸.

۳. فیومی، المصباح المنیر، کلمه عرف.

۴. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۴۰۴؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۵۶.

۵. المصباح المنیر، کلمه نکر.

۶. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۳۳.

فاعل کاری که نمی‌داند نیکو و پسندیده است را ترک کرد، نمی‌توان او را امر به معروف کرد. فقها نیز در تعریف منکر گفته‌اند: «منکر یعنی هر کار زشتی که انجام‌دهنده، قبح آن را بداند»^۱. بنابراین معنای معروف، کارهای خوب و مراد از منکر، کارهای زشت نزد شریعت است.

در پایان آیه آمده است: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ (اولئک) ممکن است اشاره به جامعه ایمانی باشد و ممکن است اشاره به گروه آمران به معروف و ناهیان از منکر باشد که به حسب ظاهر دومی اولی است؛ به‌ویژه اینکه به صورت غیاب آمده است و گرنه می‌فرمود: «أنتم مفلحون». برخی مفسران معتقدند در جریان امر به معروف و نهی از منکر، گروه مدعو نیز جزء مفلحون هستند، لیکن چون امکان دارد به مأمور و منهی عمل نکند، رستگاری وی تضمین شده نیست.

نکات تفسیری و فقهی

نکات فقهی و تفسیری آیه امر به معروف و نهی از منکر عبارتست از:

یک- تشریح امر به معروف: این آیه به‌صراحت، جامعه ایمانی را مأمور می‌کند تا جمعی را برای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر تعیین کنند. این جمع می‌تواند کمیته‌های مردمی یا تشکیلات فرهنگی تبلیغی یا حتی شبه نظامی با بودجه دولت اسلامی باشد.

دو- وجوب کفایی یا عینی؟ تبعیضیه بودن کلمه «مِن» در آیه مشعر به وجوب کفایی فریضه امر به معروف است.^۲ بنا به نظر علامه طباطبایی اگر «مِن» بیانیه هم باشد

۱. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۴۰۴؛ نجفی، جواهر‌الکلام، ج ۲۱، ص ۳۵۶.

۲. کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۴۰۶؛ مقدس اردبیلی، زیادة البیان، ص ۴۱۱. و از اهل سنت تفسیر: زمخشری، الکشاف، ج ۱،

ص ۳۹۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۵.

باز کفایی خواهد بود؛^۱ زیرا طبیعت دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر اقتضای کفایی بودن دارد؛ چراکه غرض اقدام به این امور و حصول آن است و وقتی به وسیله عده‌ای محقق شد از بقیه ساقط است.^۲ روایات نیز مؤید همین معناست؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فرمود: «فَهَذَا خَاصُّ غَيْرِ عَامٍ».^۳

سه- تشکیل وزارت امر به معروف: در جوامع خرد و محلی و طائفه‌ای ممکن است وجود گروه خاص کفایت کند. اما در قلمرو دولت اسلامی که تشکیلات کلانی لازم است تا بتواند گروه‌های مستقر در ولایات، مناطق، شهرها و محلات را هماهنگ و ایجاد وحدت رویه کند، تشکیل وزارت یا سازمانی ملی ضرورت دارد.

چهار- اختلاف موارد فریضه: درباره امر به معروف و نهی منکر، بر خلاف دیگر احکام، موارد مختلف است؛ بدین معنا که در فضای عمومی و اجتماعی، می‌توان یا باید به صورت تشکیلاتی عمل کرد. اما در فضای خصوصی حتی در جمع دوفره، اگر کسی مرتکب منکری یا ترک واجبی شود، بر فرد دوم که شاهد منکر است واجب است اقدام نماید.

پنج- حکم مشترک: فریضه امر به معروف و نهی از منکر، اختصاصی به دین اسلام ندارد؛ بلکه در جوامع و شرایع دیگر نیز وجود داشته است؛ قرآن در وصایای لقمان علیه السلام می‌فرماید: ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۴ و درباره شریعت موسی علیه السلام نیز می‌فرماید: ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾^۵ یعنی آنها چنین می‌کردند چون از صالحان بودند: ﴿أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.

۱. زمخشری، تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۷؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ۱۶۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۷۳.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۳۷۳.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۶.

۴. لقمان: ۱۷.

۵. آل عمران: ۱۱۴.

شش- حکمی فوق فراگیر: اهمیت مسئله امر به معروف و نهی از منکر به حدی است که خلاف دیگر مسائل و موضوعات فقهی، شامل خودش نیز می‌شود؛ یعنی اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، می‌توان او را نسبت به این وظیفه امر یا نهی کرد و درحقیقت امر به معروف و نهی از منکر ضامن بقای همه عقاید و موجب اجرای همه احکام و تحقق همه ارزش‌های اخلاقی است؛ چنان‌که امام باقر (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ»^۱.

هفت- عمومیت خیر: در فقره ﴿يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ گرچه خیر، به دین تفسیر شده است، حقیقت این است که این خیر مطلق است و دلیلی بر تقیید آن وجود ندارد. از این رو هرگونه خیری، اعم از خیر فرهنگی، خیر عقیدتی، خیر اخلاقی و خیر عملی را شامل می‌شود.

هشت- عطف خاص بر عام: در فقره ﴿يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ خیر در آیه به گونه‌ای فراگیر است که شامل خود امر به معروف و نهی از منکر نیز می‌شود. بنابراین امر به معروف و نهی از منکر، عطف خاص بر عام است.

نه- امر به معروف بعد از دعوت به خیر: از توالی: ﴿يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ و ﴿وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ معلوم می‌شود تا دعوت صورت نگیرد و مردم از معارف، عقاید و احکام آگاه نشوند، نوبت امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود. از این رو مسئله دعوت و کیفیت آن در آیات دیگر از جمله آیه کریمه ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲ مطرح شده است و شرایط آن نیز متفاوت است.

ده- لزوم آگاهی از شرائط و احکام: دلالت مطابقی فقره کریمه ﴿وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ انجام دادن امر به معروف و نهی از منکر است. اما به دلالت التزامی، امر و ناهی باید آگاهی‌های لازم را در نظر و عمل داشته باشند؛ و گرنه ممکن

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۱۹.

۲. نحل: ۲۵.

است خود مرتکب منکر یا ترک معروف شوند.

یازده- تفاوت ارشاد، تبلیغ و امر به معروف: این سه مفهوم با همه اشتراکی که در رساندن پیام الهی دارند، در عین حال از یکدیگر متمایزند؛ زیرا از مجموع ادله استفاده می‌شود که تبلیغ مطلق رساندن پیام الهی به مخاطبان است؛ خواه مخاطب آگاه باشد یا نباشد. چه بسا آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۱ بر این امر دلالت کند؛ زیرا در این تبلیغ، مفهوماً و مصداقاً، افرادی از مفاد پیام الهی آگاه بودند، اما ارشاد به معنای آگاهی دادن به افراد جاهل و هشیار کردن غافل نسبت به احکام الهی است. آیاتی از قرآن، از جمله کریمه ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲ بر این امر دلالت می‌کند. اما در امر به معروف، عنصر آگاهی از حقیقت فعل از سوی تارک معروف و مرتکب منکر و اصرار بر آن شرط است. البته آیه شریفه ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾^۳ با معنای وسیع حق، هم شامل ارشاد می‌شود، هم امر به معروف و نهی از منکر را در بر می‌گیرد و هم شامل ارشاد جاهل می‌شود.^۴

دوازده- امر به معروف و نهی از منکر در قانون اساسی: بر اساس آموزه‌های قرآن، و از جمله آیه یادشده، اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به این فریضه اختصاص یافته است. در این اصل امر به معروف و نهی از منکر به سه صورت وظیفه متقابل مردم نسبت به یکدیگر، وظیفه دولت نسبت به مردم و وظیفه مردم نسبت به دولت ترسیم شده است.^۵

۱. مائده: ۶۷.

۲. نحل: ۲۵.

۳. عصر: ۳.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۰۲.

۵. قانون اساسی، اصل ۸.

فصل دوم: آیات مناسک حج

اهتمام زیادی به بیان مناسک در قالب آیات شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت ۹۵ درصد از مناسک اصلی حج در قرآن یاد شده است؛ بلکه باید گفت قرآن به همه مناسک اشاره کرده است و تنها منسکی که آیه خاص ندارد رمی جمرات است. به هر صورت روحانی حج می‌تواند در سرزمین وحی، مناسک حج را توأم با آیات الهی بیان کند و در فرصت مناسب به تفسیر آن بپردازد. آیات مناسک حج و یا فقرات مربوط به ترتیب ادای مناسک عبارت است از:

۱. مناسک خانه خدا

﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^۱

چشم‌انداز آیه

این فقره که بخشی از آیه نسبتاً جامع و طولانی حج است و به باور علامه طباطبایی در حجة الوداع نازل شده است، در مقام تشریح حج تمتع است.^۲ این فقره شریفه به دو موضوع

۱. بقره: ۱۹۶.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۵.

مهم اشاره کرده است: یکی تقسیم مناسک خانه خدا به حج و عمره و دوم لزوم به اتمام رساندن اعمال حج و عمره. باید توجه داشت که مجموع مناسک حج در پنج سوره بقره، آل عمران، حج، فتح و مائده بیان شده است که به غیر از مائده به همین ترتیب در نزول نیز وجود دارد. این آیه، اولین آیه‌ای است که به مسائل حج پرداخته است.

حج به معنای قصد است.^۱ این معنا در ابتدا در هر قصدی کاربرد داشته است؛ اما بعد از آن درباره قصد بیت‌الله الحرام و برای انجام مناسک به کار رفته است.^۲ در قرآن نیز در همه کاربست‌های این واژه، سفر به خانه خدا منظور است.^۳ فقها در تعریف حج گفته‌اند: «مجموعه مناسکی است که در مشاعر مخصوص انجام می‌شود».^۴ اما واژه عمره به معنای بقا و امتداد زمان است و عمر انسان نیز از همین معناست.^۵ بعضی معتقدند کلمه عمره برگرفته از اعمار به معنی زیارت است.^۶ به نظر می‌رسد وجه نامگذاری عمره به زیارت خانه خدا به این جهت باشد که زائر با زیارت خود باعث دوام آبادانی و عمران خانه خدا می‌شود.

لازم به ذکر است که حج پیش از اسلام نیز وجود داشته و به عنوان بخشی از فرهنگ عرب به شمار می‌رفته است؛ زیرا این برنامه ریشه در تاریخ ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام و تجدید بنای کعبه دارد. البته مناسکی که ابراهیم علیهم‌السلام برای مردم به جای گذارد، عاری از تغییرها و بدعت‌هایی بوده که عرب پیش از اسلام به وجود آورده بود؛ چراکه آنان این عبادت عظیم را با شرک و بت‌پرستی درآمیخته و برخی مناسک آن را تغییر داده بودند.^۷

۱. جوهری، صحاح‌اللغة؛ فیومی، المصباح‌المنیر؛ ابن منظور، لسان‌العرب، کلمه حج.

۲. ابن فارس، مقاییس‌اللغة، کلمه حج.

۳. از جمله: بقره: ۱۵۸، ۱۸۹، ۱۹۷؛ آل عمران: ۹۷؛ توبه: ۳؛ حج: ۲۷.

۴. نجفی، جواهر‌الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰.

۵. مقاییس‌اللغة، واژه عمر.

۶. صحاح‌اللغة؛ فیومی، المصباح‌المنیر، کلمه عمر.

۷. خضری بک، تاریخ‌التشیع‌الاسلامی، ص ۳۶.

احکام فقهی

این آیه بیانگر چند حکم فقهی است:

یک- **امضای حج**. شارع مقدس، حج را، که سابقه‌ای از پیش داشته و جزئی از فرهنگ و آداب عرب بوده است، امضا و تأیید کرده، و به اصلاح موارد انحرافی و تأسیس برخی از جزئیات آن پرداخته است.

دو- **حج و عمره**. از عطف عمره بر حج استنباط می‌شود که حج و عمره هرچند در برخی از مناسک به هم شباهت دارند، اما دو عمل مستقل هستند و هرکدام از احکام خاص خود برخوردارند. افزون بر آیه یادشده در جای دیگر نیز آمده است: ﴿إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ﴾^۱ در روایات نیز همین معنا آمده است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود: «الْحُجُّ وَالْعُمْرَةُ سُوقَانِ مِنْ أَسْوَاقِ الْآخِرَةِ، وَالْعَامِلُ بِهِمَا فِي جَوَارِ اللَّهِ»^۲. در ضمن باید توجه داشت که حج به تمتع و قران و افراد، و عمره نیز به تمتع و مفرده تفسیم می‌شود و هرکدام احکام خاص خود را دارد که بعداً بدان اشاره خواهد شد.

سه- **وجوب اتمام**. تعبیر «أَتَمَّوْا» در آیه فعل امر است و ظهور در وجوب دارد و به عقیده مفسران بدین معناست که همه مناسک و حدود حج و عمره به جای آورده شود یا اینکه تا آخر آن باید انجام شود.^۳ اطلاق آیه شامل دو امر است: یکی به حج و عمره صحیح و دیگری حج و عمره فاسد؛ بدین معنا که هرکدام از حج و عمره وقتی شروع شد باید به اتمام برسد و حتی اگر حج، باطل و غیرمقبول باشد نمی‌توان آن را ناقص رها کرد.^۴ شمول دوم هر دو حج و عمره واجب و مستحب را دربرمی‌گیرد؛ بدین معنا

۱. بقره: ۱۵۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۰۲.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۴. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۷۲.

که هرچند ممکن است حج و عمره قبل از بستن احرام واجب نباشد، اما با بستن احرام واجب است به اتمام برسد و تفاوتی میان حج و عمره مستحب نیست.^۱

چهار- اتمام حج در ظاهر و باطن: در روایات به بُعد دیگری از اتمام حج و عمره اشاره شده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: «يَعْنِي بِتَامِهِمَا أَدَاءَهُمَا وَاتِّقَاءَ مَا يَنْهَى الْمُحْرِمُ فِيهَا».^۲ در این روایت هم به اتمام ظاهری و هم به اتمام معنوی حج و عمره اشاره شده است. در ظاهر باید آن را ادا کند و در معنا، کسی که محرم شد باید خود را از محرمات حفظ کند. درحقیقت به کمال آن اشاره شده است.

پنج- اخلاص در حج: تعبیر (الله) بیانگر این است که همه اعمال حج و عمره باید با قصد قربت و تنها برای خدا باشد. با توجه به اینکه معرفت و درک انسان‌ها از عبادت‌ها یکسان نیست، حج و عمره نیز مراتبی دارد، که پایین‌ترین مرتبه آن حج عوام است. برخی مفسران می‌نویسند: «حج عوام قصد کوی دوست است و حج خواص قصد روی دوست. حج عوام رفتن به سرای دوست است و حج خواص رفتن برای دوست».^۳ قرآن کریم درباره عبادات و از جمله حج و عمره می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُهُمْ إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً﴾؛^۴ یعنی تمام عبادات واجب باید از روی اخلاص انجام شود.

قاعده تمام کردن عبادت

با توجه به لزوم اتمام حج و عمره و نیز لزوم به اتمام رساندن صوم که فرمود: ﴿أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾^۵ ممکن است این تصور پیش آید که این موارد از باب نمونه

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۱۲.

۳. میبیدی، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۷.

۴. بینه: ۵.

۵. بقره: ۱۸۷.

است و از دید قرآن اتمام همه عبادات مد نظر است. این سخن مستلزم آن است که هر عبادتی چون وضو، غسل، نماز، روزه، اعتکاف، حج و عمره یا حتی قرائت قرآن، بعد از شروع واجب است به انتها برسد. اما به نظر می‌رسد نمی‌توان از حج، عمره و روزه به دیگر عبادات غیرمصرحه تسری داد؛ هرچند شکستن نماز به دلیل دیگری معصیت باشد.

۲. وجوب حج

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱

چشم‌انداز آیه

قرآن کریم پیش از این آیه فرموده است: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾ * **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا**.^۲ در این آیه کریمه پس از معرفی بیت‌الله‌الحرام، به عنوان خانه نخستین، خانه مبارک، خانه هدایت، خانه آیات و خانه امن که اشاره شد، به تکالیف و وظائف مردم در قبال آن بنای مکرم و معظم پرداخته و می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ﴾ که دربردارنده احکامی ویژه است. در انتهای آیه هشدار می‌دهد گمان نکنید انجام حج برای خدا سودی دارد؛ زیرا خدا غنی مطلق است و با ترک حج تنها خودتان دچار مشکل می‌شوید.

احکام فقهی

این آیه مشتمل بر چند حکم فقهی و مناسکی است:

۱. آل عمران: ۹۷.

۲. آل عمران: ۹۶-۹۷.

یک- حکم حج: تعبیر ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ مفید معنای ایجاب و الزام مؤکد و بیانگر حقی برای خدا بر عهده مردم است. این نوع تأکید در ادبیات عرب بالاترین درجه تأکید و بلیغ‌ترین رتبه بلاغت در الفاظ را می‌رساند و به خاطر توجه به حج و تعظیم حرمت آن است.^۱ تعبیر ﴿لِلَّهِ﴾ در حقیقت حق‌محوری است؛ در مقابل تعبیر «علیکم و علیکم» که تکلیف‌محوری است؛ چنان‌که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصْرُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۲ و نیز فرمود: ﴿إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾^۳. بنابراین حج از یک زاویه حق‌الله و از زاویه دیگر تکلیف مردم است. افزون بر دلالت آیه یادشده بر وجوب حج، آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۴ نیز بر وجوب حج دلالت دارد؛ چراکه خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد تا به مردم اعلام کند که به حج بیایند.

دو- مکلفان به انجام حج: مخاطب در آیات حج و از جمله آیه یادشده ناس است که فرمود: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾.^۵ درحالی‌که در تکالیف دیگر خطاب به مؤمنان است. سرّ این تعبیر این است که حج ویژگی همگانی دارد و در حقیقت تکلیف حج برای همه انسان‌هاست. البته باید توجه داشت که گرچه شمول آیه همه انسان‌ها اعم از کوچک و بزرگ، عاقل و مجنون، قادر و عاجز، غنی و فقیر، مؤمن و کافر را در بر می‌گیرد، روایات، این اطلاق را محدود می‌کند. بدین معنا که نابالغ از دایره وجوب، مجنون از دایره تکلیف، عاجز از دایره قدرت، فقیر از دایره استطاعت و کافر را از دایره

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۴۲.

۲. مائده: ۱۰۵.

۳. شوری: ۴۸.

۴. حج: ۲۷.

۵. از جمله آیات ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾؛ (بقره: ۱۲۵) و ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِّلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾؛ (آل عمران: ۹۶) و ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ﴾؛ (حج: ۲۷) و ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ﴾؛ (مائده: ۹۷).

شرایط خارج کرده است. بنابراین در حج نیز مانند دیگر تکالیف، شروط عام و خاص وجود دارد.

سه- محل انجام حج: انجام عبادت حج، خلاف دیگر عبادات چون وضو، غسل، نماز، روزه و اعتکاف، که رها از قید زمان یا مکان هستند، باید در زمان و مکان خاص صورت گیرد، تعبیر ﴿حِجُّ الْبَيْتِ﴾ بیانگر این است که محل انجام مناسک حج، چه واجب یا مستحب، چه ادا یا قضا و چه اصالت یا نیابت و وصایت، همه باید در محل خاصی به نام بیت الله انجام شود و به هیچ وجه مکان جایگزین ندارد؛ بیتی که در جای دیگر از آن به کعبه یاد شده و فرموده است: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^۱.

چهار- شرط استطاعت: تعبیر ﴿مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ مفید این معناست که وجوب حج مشروط به حصول استطاعت است. استطاعت در لغت به معنای قدرت و طاقت است.^۲ مفسران حصول استطاعت را به بدن سالم، باز بودن راه، تأمین بودن توشه راه، مرکب سواری و رجوع به کفایت به وسیله مال، کالا یا شغل تفسیر کرده‌اند.^۳

پنج- تحقق استطاعت: آیه شریفه به اصل استطاعت اشارت کرده، اما به جزئیات آن نپرداخته است و تنها در جای دیگر فرموده است: ﴿يَأْتُونَكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۴؛ یعنی باید پیاده و سواره، با مرکب لاغر و کندرو یا چابک و تندرو و از راه دور و نزدیک به حج بیایند. از این رو برای دسترسی به تفسیر درست استطاعت باید سراغ روایات رفت؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ كَانَ صَحِيحًا فِي بَدَنِهِ، مُخْلِ سَرْبُهُ، لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ»^۵.

۱. مانده: ۹۷.

۲. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر، کلمه طوع.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۸؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۴. حج: ۲۷.

۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۳.

شش- اقسام استطاعت: بر اساس روایت فوق استطاعت لازم برای حج در سه مقوله تجلی می‌یابد: الف) استطاعت بدنی؛ یعنی بدنی سالم داشته باشد؛ به گونه‌ای که بتواند اعمال و مناسک حج را به جای آورد؛ ب) استطاعت طریقی؛ یعنی مسیر سفر باز باشد، دشمن یا مأموران حکومت در مبدأ، مسیر یا مقصد مانع از انجام سفر نباشند؛ ج) استطاعت مالی؛ یعنی مال و ثروتش به اندازه‌ای باشد که بتواند هزینه سفر حج و هزینه‌های جاری زندگی خانواده در حین سفر و پس از بازگشت را تأمین نماید.

هفت- یک بار در عمر: برخی از مفسران از اطلاق ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾، استتاج کرده‌اند که حج در طول عمر بیش از یکبار واجب نیست.^۱ فقها نیز با توجه به اقتضای اطلاق امر در قرآن و سنت همین معنا را استنباط کرده‌اند.^۲ مؤید این حکم خبر مروی از ابن عباس است که می‌گوید: «به هنگام اعلام وجوب حج و ابلاغ این آیه توسط پیامبر ﷺ، کسی از آن حضرت پرسید: «آیا هر سال حج بر ما واجب است؟» پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ قُلْتُمْهَا لَوَجِبَتْ، وَلَوْ وَجِبَتْ لَمَتَّعْمَلُوا بِهَا، الْحَجَّ مَرَّةً فَمَنْ زَادَ التَّطَوُّعَ».^۳ گرچه اقتضای جمله ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾، که به منزله امر است، کفایت یکبار است، اما آنچه از اطلاق شرط ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ برداشت می‌شود بیانگر تکرار است. «من شرطیه» مفید این معناست که هر کس هرگاه مستطیع شد، رفتن به حج نیز بر او واجب است، خواه پیش از آن به حج رفته باشد یا نه. اما فصل الخطاب روایات معتبر است.

هشت- فوریت حج: مفاد فقره ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾ به عنوان امر، بیانگر فور است؛ بدین معنا که آنچه مطلوب است، انجام حج بدون هیچ گونه تأنی و کندی است. البته منظور از فوریت در انجام حج، اقدام در اولین فرصت در سال استطاعت است؛ نه

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۶؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰.

۳. علامه حلی، تذکره الفقها، ج ۷، ص ۹۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

روز و ماهی که قدرت مالی پیدا کرد. به هر صورت روایات منع ضرورت از قبول نیابت و روایات تسویف نیز مؤید این معناست. چنان که امام صادق علیه السلام درباره تاجری که ادای حج را به تأخیر بیندازد می فرماید: «لَا عُذْرَ لَهُ يُسَوِّفُ الْحُجَّ إِنْ مَاتَ وَقَدْ تَرَكَ الْحُجَّ فَقَدْ تَرَكَ شَرِيعَةَ مَنْ شَرَّاعِ الْإِسْلَامِ»^۱.

نه- حکم ترک حج: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. در این فقره با تعبیر کفر به مذمت تارک حج پرداخته است که نشان از اهمیت مسئله حج دارد. کفر به معنای پوشاندن چیزی است.^۲ برخی معتقدند معنای اصلی کفر رد کردن و بی توجهی به چیزی است.^۳ این معنا مناسب با آیه شریفه است. درباره ارتباط این جمله با موضوع حج باید گفت اطلاق فقره شرطیه مفید این قاعده کلی است که هرکس کفر بورزد، سود و زیانی متوجه ذات اقدس اله نخواهد شد. اما با توجه به اقتران آن با برنامه حج، متعلق این کفر تنها حج است.^۴

ده- منکر یا تارک حج: منظور از کفر در اینجا عدم اعتقاد به حج و باور نداشتن آن است.^۵ یا ترک عمل حج همراه پذیرش اصل آن است؟^۶ علامه طباطبایی معتقد است مراد، کفر به فروع است. امام کاظم علیه السلام درباره «من کفر» فرمود: «لَيْسَ مَنْ تَرَكَ الْحُجَّ مِنْهُمْ فَقَدْ كَفَرَ، وَلَكِنْ مَنْ زَعَمَ أَنَّ هَذَا لَيْسَ هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ»؛^۷ یعنی منکر حج کافر است؛ نه تارک حج.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۶.

۲. فیومی، المصباح المنیر؛ جوهری، الصحاح اللغة، کلمه کفر.

۳. مصطفوی، التحقیق، کلمه کفر.

۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۵۳؛ طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۵۵؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸.

۵. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۶۵؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۵۳.

۶. الوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۱۳؛ المیزان، ج ۳، ص ۳۵۵؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸.

۷. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۱۲.

قاعده فقهی کلامی

از توجه به ناس در حج می‌توان گفت حج خلاف دیگر عبادات اولاً و بالذات برای عموم مردم حتی کفار تشریح شده است و به اصطلاح فقهی «الکفَّارُ مُكَلَّفُونَ بِالْفِرْعِ وَ كَمَا أَنَّهُمْ مُكَلَّفُونَ بِالْأَصُولِ»^۱ برخی از پژوهشگران فقه‌القرآن نیز به این سخن تصریح کرده‌اند.^۲ اگر حج کافران قبول نمی‌شود، نه بدان جهت است که مکلف نیستند، بلکه بدان دلیل است که فاقد شرط قبولند.^۳ بنابراین مکلف غیرمسلمان افزون بر انجام عمل، باید از قبل شرایط قبولی را نیز به دست آورد.

۳. فراگیری مناسک حج

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمَنْ ذُرِّيَّتْنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۴

ارائه مناسک

یکی از مسائل مهم حج، انجام صحیح اعمال و مناسک آن است. بدیهی است تحقق این مهم در گرو آگاهی کامل بر مناسک است. اهمیت این مسئله تا بدان حد است که ابراهیم علیه السلام از خداوند تقاضای ارائه مناسک کرد. قرآن از زبان ابراهیم علیه السلام، در خلال درخواست مقام تسلیم برای خود و فرزندانش و پذیرش توبه و مبعوث کردن پیامبر در میان ذریه‌اش، می‌فرماید: ﴿وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا﴾ و طبق روایات خداوند جبرئیل را برای تعلیم فرستاد.^۵

۱. این قاعده با تعبیر «الکفار عندنا مخاطبون بالفروع کما أنهم مخاطبون بالأصول» نیز آمده است. *حیاه ابن*

أبی عقیل و فقهه، ص ۳۸۰؛ علامه حلی، *مختلف الشیعه*، ج ۳، ص ۲۵۱.

۲. قطب راوندی، *فقه القرآن*، ج ۱، ص ۸؛ فاضل مقداد، *کنز العرفان*، ج ۱، ص ۶.

۳. مکارم شیرازی و همکاران، *تفسیر نمونه*، ج ۳، ص ۱۷؛ *فخر رازی، التفسیر الکبیر*، ج ۸، ص ۱۶۴.

۴. بقره: ۱۲۸.

۵. سیوطی، *الدر المنثور*، ج ۱، ص ۱۳۷.

واژه مناسک جمع «مَنَسَك» به معنای عبادت است. از این رو به ناسک و نُسَاك، عابد و عُبَاد گفته می‌شود. البته در معنای خاص آن، نَسِيكَه به معنای ذبیحه و نُسُك به معنای قربانی است.^۱ در کاربست قرآنی مناسک، سه معنای اعم، عام و خاص به چشم می‌خورد: یکی همه آموزه‌ها و برنامه‌های دینی است که فرمود: ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ﴾^۲ که مراد همه معالم و آموزه‌های دینی است. دوم مجموع اعمال حج از احرام تا نَفَر از منا چنان‌که فرمود: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۳. سوم درباره قربانی که فرمود: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾^۴.

به لحاظ تفسیری در آیه مورد بحث معنای دوم مراد است. درباره ارائه مناسک دو دیدگاه وجود دارد: یکی آموزش مناسک حج و^۵ دیگری اعمال و افعال عبادی؛ چرا که با «أَرْنَا» خواستند حقیقت اعمال به آن‌ها نشان داده شود؛ چنان‌که در جای دیگر فرمود: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾^۶ که وحی تسدید، یعنی توفیق بر انجام است؛ نه وحی تشریحی.^۷ این سخن متینی است. اما نافی تعلیم مناسک نیست؛ زیرا ابراهیم عليه السلام کمیت و کیفیت مناسک را از مبدأ وحی دریافت و حقیقت آن را با عمل خود محقق می‌کرد.

۱. فیومی، المصباح المنیر، کلمه نسک.

۲. حج: ۶۷.

۳. بقره: ۲۰۰.

۴. حج: ۳۴.

۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۱۰؛ رازی، رُوح الجنان و رُوض الجنان، ج ۱، ص ۲۰۱؛ میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۶۰؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۵۵.

۶. انبیاء: ۷۳.

۷. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴ و ج ۱۷، ص ۳۰۵.

احکام فقهی

احکام فقهی مستنبط از این آیه عبارت است از:

یک- تشریح مناسک: از تعبیر «أَرْنَا مَنَاسِكَنَا» استفاده می‌شود، خانه خدا خانه‌ای معمولی نیست؛ بلکه دارای اعمال مخصوص است که هر واردی به این خانه باید رعایت کند. این خصیصه در زمان انبیای گذشته نیز وجود داشته و در حقیقت از احکام امضایی است.

دو- آموزش مناسک: تعبیر «أَرْنَا» بیانگر این است که مناسک حج باید از سوی صاحب خانه تشریح شود؛ نه اینکه ناسک و عابد به دلخواه خود هر کاری را انجام دهد. این تعبیر مستلزم این است که باید کسی باشد که مناسک را به زائران، حجاج و معتمران بیاموزد.

سه- شناخت زمان و مکان: لازمه انجام صحیح مناسک، شناخت مکان، زمان و شرایط آن است؛ بدین معنا که چه منسکی در کجا و کدام منسک در چه زمانی باید انجام شود.

چهار- آموزش قبل از احرام: باتوجه به اینکه حج بر اشخاص مستطیع واجب است، لازم نیست همگان و در هر زمان و مکان مناسک را یاد بگیرند؛ بلکه حج گزار باید بعد از حصول استطاعت و پیش از ورود به مشاعر، مناسک را فرا بگیرد تا آنها را مطابق دستورات شرع انجام دهد.

قاعده تبیین مجملات

هرچند قرآن کریم به بیان مناسک حج و عمره پرداخته است، در جزئیات نیازمند بیان نبوی و وکوی است؛ چنان‌که ابن ادریس می‌نویسد: «حج در قرآن مجمل است و فعل پیامبر ﷺ همانند سخنش مبین مجملات است». از این رو فرمود:

«خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكُمْ».^۱ در روایتی امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «كَانَتِ الشَّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَفَتَحَ لَهُمْ وَيَبَيَّنَ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ».^۲ ضمناً معلوم می‌شود، اولین کسی که مناسک حج را برای شیعه بیان کرد امام باقر علیه السلام بود.

اینکه تبیین مجملات حج نیازمند بیان نبوی و ولوی است، اختصاصی به حج ندارد؛ بلکه در همه احکام قرآن جاری است.

۴. گونه‌های حج

﴿وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِفُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^۳

چشم‌انداز آیه

آیه مبارکه پس از امر به لزوم تمام کردن حج، به مهم‌ترین مباحث حج می‌پردازد. با ضرورت به اتمام رساندن مناسک حج پس از بستن احرام، طبیعی است که حاجی در مسیر رسیدن به مواقع حج یا حین انجام مناسک به مشکل برخورد کند. از این رو ابتدا به بیان راهکار حصر - ممنوع شدن از سفر به خاطر دشمن - و صدأ - وجود مانع

۱. ابن ادریس، *السرائر*، ج ۱، ص ۶۰۷.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۳، ص ۵۹.

۳. بقره: ۱۹۶.

درونی چون بیماری-^۱ و مسائل آن دو از جمله هدی و فدییه می‌پردازد. هدی به معنی هدییه مخصوص خانه خدا^۲ و فدییه به معنی پرداخت بدل رهایی اسیر و نیز جریمه مکلف به خاطر تقصیر و قصور در عبادت است.^۳ پس از آن حج تمتع برای اشخاص دور از مکه، و حج قیران و افراد برای ساکنان مکه تشریح، و لزوم قربانی در حج تمتع به میزان استیسار و بدل از آن بیان می‌شود. استیسار و یسر، به معنای آسانی و قدر امکان است.^۴ در انتهای آیه به ضرورت لزوم تقوا اشاره کرده و به شدت عذاب الهی هشدار می‌دهد.

هرچند اهل لغت حصر را به ممنوعیت به خاطر دشمن و مانعیت بیماری معنا کرده‌اند، طبق روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «المَحْضُورُ غَيْرُ الْمَصْدُودِ، الْمَحْضُورُ هُوَ الْمَرِيضُ، وَ الْمَصْدُودُ هُوَ الَّذِي يَرِدُهُ الْمَشْرُكُونَ»،^۵ معلوم می‌شود که مراد از حصر مانع درونی، یعنی مریضی، و مقصود از صدء، مانع بیرونی یعنی دشمن است. دانشمندان شیعه نیز بر اساس همین روایت احصار را مختص بیماری و مصدود را مختص دشمن دانسته‌اند.^۶

احکام فقهی

این آیه شریفه که طولانی‌ترین آیه حج است، بیانگر احکام متعدد مناسک حج است: یک- وجوب اتمام: همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، تعبیر ﴿أَتَمُّوا﴾ در آیه ظهور در وجوب دارد و بدین معناست که همه مناسک حج و عمره باید به جای آورده شوند؛

۱. جوهری، صحاح اللغة؛ فیومی، المصباح المنیر، کلمه حصر.

۲. صحاح اللغة؛ ابن منظور، لسان العرب؛ راغب، المفردات، کلمه هدی.

۳. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن منظور، لسان العرب؛ راغب، المفردات، کلمه فدی.

۴. صحاح اللغة؛ راغب، المفردات؛ ابن منظور، لسان العرب، کلمه یسر.

۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۷۷.

۶. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸۷؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

هرچند در حج باطل باشد.^۱

دو- حکم حج در حال امنیت: عطف جمله ﴿فَإِذَا أَمِنْتُمْ﴾ بر جمله ﴿فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ﴾ که دو شق امن و حصر را بیان می‌کند،^۲ مفید این معناست که مُحْرَمی که در امنیت و آسایش و بدون هیچ مانع درونی و بیرونی است باید همه اعمال را انجام دهد.

سه- حکم مصدود: محرم اگر با مانع بیرونی، چون دشمن یا راهزن یا مأموران دولت مبدأ یا مقصد، روبروست و قادر نیست اعمال را انجام دهد، مطابق ﴿فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ وظیفه‌اش قربانی و برون‌رفت از احرام است.

چهار- حکم محصور: جمله ﴿فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ﴾ مبین دو وضعیت امن و حصر در ادای حج است؛^۳ یعنی محرمی که در امنیت است باید همه اعمال را انجام دهد و محرمی که با مانع درونی، مثل بیماری روبروست و نمی‌تواند اعمال را به جای آورد، به حکم اینکه محصور است، طبق فقهه ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا﴾ باید برای احلال فدیة بدهد.

پنج- محل قربانی مصدود و محصور: محل قربانی برای شخصی که به وسیله دشمن مصدود شده است، همان محل بروز صدّ است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ در حدیبیه چنین عمل کرد. مکان قربانی برای کسی که با بیماری محصور شده است، اگر در عمره باشد مکه و اگر در حج باشد مناست؛ چراکه فرمود: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾.^۴ درباره قربانی، تقییدات و شرایطی است که در فقه بیان شده است.

شش- منع تراشیدن سر: زائر خانه خدا، بعد از بستن احرام باید اموری را رعایت کند که از جمله آن‌ها تراشیدن سر است: ﴿لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ﴾؛ نهی «لَا تَحْلِقُوا»، اگر خطاب به همه مُحْرَمان باشد، به عنوان یکی از محرّمات احرام تا انجام قربانی در منا باید

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. همان؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۰؛ المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۶.

۴. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

رعایت شود و بعد از انجام قربانی به عنوان یکی از مناسک حج صورت می‌گیرد. اما اگر خطاب به مُحَصِّرین یعنی مصدودین و محصورین باشد، معنایش این است که اصل تراشیدن سر در حال احرام و استثناء آن در زمان بحرانی مفروغ‌منه گرفته شده و تنها بیانگر شرایط است. توجه به این نکته لازم است که در این مسئله فرقی بین حلق تمام سر و حلق بخشی از آن نیست. اما صدق حلق شرط است.

هفت - وظیفه مُحَرَم بیمار: گرچه قرآن مُحَرَم را از تراشیدن سر منع کرده، اما موارد اضطرار را نیز استثناء کرده است و به بیمار و نیز کسی که دچار مشکلی در ناحیه سر می‌باشد اجازه داده تا سر را بتراشد. از این رو می‌افزاید: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ﴾.

هشت - بیماری غیر قابل تحمل: آیه شریفه گرچه از مطلق بیماری به عنوان جواز تراشیدن سر یاد کرده است. اما اطلاق ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا﴾ مقید به این است که بیماری به حدی باشد که نتوان آن را تحمل کرد. در نتیجه با بروز دردی اندک نمی‌توان اقدام به تراشیدن سر نمود؛ شبیه آنچه درباره روزه وجود دارد.

نه - اذیت شدن در ناحیه سر: تعبیر قرآن این است که ﴿أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ﴾ که به معنای وجود ناراحتی در ناحیه سر محرم است، خواه به خاطر درد، ذمّل یا زخم، یا به خاطر حشره‌های آزاردهنده باشد.

ده - فدیة حلق: شخص محرم وقتی دچار مشکل شد، مجاز به تراشیدن سر است؛ اما باید فدیة بدهد که طبق فقره: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ عبارت است از: روزه، صدقه یا قربانی. این امور طبق روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «فَالصِّيَامُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَالصَّدَقَةُ عَلَى عَشْرَةِ مَسَاكِينَ يُشْبِعُهُمْ مِنَ الطَّعَامِ وَالنُّسُكُ شَاةٌ يَذْبَحُهَا فَيَأْكُلُ وَيُطْعِمُ».^۱ فقهاء نیز گفته‌اند: «مقدار روزه سه روز، میزان صدقه اطعام ده مسکین و مراد از

نَسْكَ ذَبِحَ گوسفند است»^۱.

یازده- تقدیم عمره بر حج: پیشتر اشاره شد که حج گزار در حال امنیت باید مناسک را به طور طبیعی انجام دهد. ترتیب کلی و طبیعی مناسک حج طبق فقره ﴿فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ تقدیم عمره تمتع بر حج تمتع است. خلاف عمره مفرده که به تنهایی و در ماه‌های غیر حج نیز انجام می‌شود.

دوازده- حج تمتع: تعبیر ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ﴾ مفید بیان‌گونه خاصی از حج است که به حج تمتع نامبردار است.^۲ در تمتع بعد از انجام مناسک عمره و خروج از احرام، همه تمتعات قبل از احرام بر حج گزار حلال می‌شود؛ سپس با فرا رسیدن احرام حج، دوباره در مکه محرم شده و اعمال آن را انجام می‌دهد.^۳ برخی در دلیل نامگذاری حج تمتع گفته‌اند چون شخص حج گزار به جای دو سفر مشقت‌آور و دو منسک یک سفر صورت می‌دهد؛^۴ زیرا به طور طبیعی باید برای هر یک از حج و عمره سفر مستقلی انجام داد. البته بهتر است بگوییم وجه تسمیه تمتع به این جهت است که در این نوع حج، همه آنچه با احرام عمره ممنوع شده، با انجام عمره حلال و حج گزار تا احرام حج از آن متمتع می‌شود.

سیزده- قربانی در حج تمتع: اینکه آمده: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾، بیانگر این است که

۱. نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۰، ص ۴۰۷.

۲. اعمال حج تمتع به ترتیب، عبارت است از: ۱. احرام در مکه. ۲. وقوف در عرفات. ۳. وقوف در مشعر. ۴. رمی جمره عقبه. ۵. قربانی در منا. ۶. حلق یا تقصیر. ۷. طواف. ۸. نماز طواف. ۹. سعی. ۱۰. طواف نساء. ۱۱. نماز طواف نساء. ۱۲. بیتوته در منا. ۱۳. رمی جمرات سه‌گانه در روز دوازدهم و سیزدهم. ۱۴. نفر از منا. (کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۲۷۵). اعمال عمره تمتع نیز هفت عمل است: ۱. احرام از میقات. ۲. طواف. ۳. نماز طواف. ۴. سعی. ۵. تقصیر. ۶. طواف نساء. ۷. نماز طواف نساء.

۳. طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۱؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛

جواهرالکلام، ج ۱۸، ص ۳.

۴. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۹۵.

یکی از ویژگی‌های حج تمتع انجام قربانی است. در این فقره به اصل لزوم قربانی بسنده شده است و بیان قیود و تخصیص‌های آن در روایات است.

چهارده- شمول آیه: فقره ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ مطلق است و از جهات مختلف شمول دارد: از یک سو هر نوع حیوان حلال‌گوشتی را شامل می‌شود و از سوی دیگر شامل حیوان صحیح و معیوب می‌شود. همچنین شامل قسمتی از شتر، گاو و گوسفند یعنی قربانی مشترک می‌شود. اما در روایات مقید به انعام سه‌گانه شتر، گاو و گوسفند سالم، بلکه اکثفاً به گوسفند و قربانی کامل برای هر محرم شده است.^۱

پانزده- تعیین تمتع بر نائی: عبارت ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ﴾ به حسب ظاهر آیه مفید اختیار در حج تمتع است. اما به دلیل روایی که به عنوان قرینه منفصل در تفسیر آیه به شمار می‌آید، آن را بر نائی افضل، بلکه متعین کرده است.^۲ البته فقره ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ حج تمتع را از ساکنان حرم برداشته است: اما در این خصوص که نائی لزوماً باید تمتع را انجام دهد یا مخیر است، ساکت است.

شانزده- بدل قربانی: قرآن در بخشی از آیه فرمود: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا﴾؛ یعنی کسانی که قادر به انجام قربانی نیستند، باید به جای قربانی ده روز روزه بگیرند.

هفده- زمان صوم بدل قربانی: فقره ﴿فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ﴾ بیانگر این است که در مسئله روزه جایگزین قربانی، سه روز باید در ایام حج، یعنی روزهای هفتم، هشتم (ترویبه) و نهم (عرفه) باشد که در حقیقت بین دو احرام عمره و حج است. اگر پیش از آن نیز روزه بگیرد اشکالی ندارد و اگر روز ترویبه و عرفه روزه گرفت، سومین روز آن بعد از روز عید باشد.^۳ هفت روز را هم پس از بازگشت، در وطن بگیرد.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۰۰ و ۱۰۲ و ج ۱۱، ص ۲۳۸.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۲۴۷.

۳. طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۱؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲،

ص ۴۰۱؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۷.

هجده- حکم سه و هفت: روشن است که سه و هفت مساوی است با ده. پس چرا تصریح به حاصل جمع نکرده است؟ راز عدم صراحت این است که ثلاثه و سبعة، هر کدام حکم مستقلی است اما کامل شدن تکلیف منوط به انجام سبعة می‌باشد.^۱ چون «واو» در زبان عرب به معنی «او» نیز به کار رفته است، برای رفع این ابهام بدان تصریح نشده است.

نوزده- حج قران و افراد: عبارت ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ بیانگر این است که حج اقسامی دارد؛ قسمی برای ساکنان خارج از مکه است که حج تمتع نامیده می‌شود و قسمی برای ساکنان مکه تا محدوده خاصی است که قران و افراد نام دارد. ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره به حج تمتع است که در آیه آمده است و نتیجه آن این است که حج تمتع مخصوص غیر حرمیان است.^۲ نکته قابل توجه این است که ظاهر آیه دو گونه حج را بیان کرده است. اما از روایات استفاده می‌شود که حج حرمیان خود دو نوع است؛ چنان که امام صادق ع می‌فرماید: «الحج ثلاثة اصناف: حج مفرد، و قران و تمتع بالعمرة إلى الحج».^۳

بیست- تفاوت حج تمتع با افراد و قران. به استناد فقره ﴿فَمَنْ تَمَعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ تفاوت حج تمتع با حج قران و افراد در این است که:
 یک- تمتع وظیفه ساکنان غیر مکه و افراد و قران برای ساکنان مکه است؛
 دو- محل احرام حج تمتع مکه، ولی میقات حج افراد و عمره مفرده، مواقیت یا مکه است؛

سه- در حج تمتع هدئی واجب است؛ ولی نوعاً در قران و افراد واجب نیست.

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۷.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۱؛ المیزان، ج ۲، ص ۷۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

چهار- حج و عمره تمتع باید در ماه‌های حج و برای یک نفر باشد. اما در افراد ممکن است عمره از حج جدا شود؛

پنج- حج و عمره تمتع باید در سفر واحد، در یک سال و برای یک نفر باشد؛ اما حج و عمره مفرده افراد می‌تواند در دو سفر، در دو سال و برای دو نفر باشد؛

شش- عمره تمتع بر حج مقدم است، ولی عمره مفرده پس از حج است.

اما تفاوت حج قرآن با حج افراد تنها در مسئله احرام است که در افراد، تنها با تلبیه (گفتن لبیک) منعقد می‌شود؛ ولی احرام در حج قرآن با تلبیه یا إشعار بـُدن (شتر)، یا تقلید هدی (گوسفند یا گاو) صورت می‌گیرد.

بیست و یک- **حاضران مسجدالحرام**: برخی مفسران و فقیهان معیار حضور در مسجدالحرام را محدوده دوازده میل، معادل چهار فرسخ می‌دانند و^۱ بعضی دیگر مسافت چهل و هشت میل، معادل شانزده فرسخ را معیار می‌دانند.^۲ بنابراین کسانی که در این محدوده ساکن باشند، جزء حاضران به شمار می‌آیند.^۳ گرچه ظاهر فقره **حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** مفید این است که تنها ساکنان اطراف مسجدالحرام مراد است، بیان ائمه از جمله روایت امام صادق علیه السلام درباره حد حضور که می‌فرماید: «فَإِنَّهُ وَارْبَعِينَ مِيلًا مِنْ جَمِيعِ نَوَاحِي مَكَّةَ»^۴ محدوده‌ای فراتر از اطراف مسجدالحرام را بیان می‌کند؛ این مؤید دیدگاه شیخ طوسی و همفکران او است.

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۷۸؛ محقق حلی، *شرایع الاسلام*، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. فخر رازی، *التفسیر الکبیر*، ج ۵، ص ۱۷۳؛ مکارم شیرازی و همکاران، *تفسیر نمونه*، ج ۲، ص ۲۷؛ طوسی،

تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۹؛ شهید اول، *اللمعة الدمشقیة*، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. برخی از مفسران اهل سنت محدوده حرم را مسجد الحرام می‌دانند رک: *تفسیر المنار*، ج ۲، ص ۲۲۴. به باور بعضی دیگر، اهالی مکه و نواحی متصل به آن، تنها جزء حاضران مسجد الحرام هستند. رک: فخر رازی، *التفسیر الکبیر*، ج ۵، ص ۱۷۳. و بعضی اهل مواقیت را از حاضران می‌دانند. رک: قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*،

ج ۲، ص ۴۰۴.

۴. حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

بیست و دو - رخصت یا عزیمت: انجام حج چهار صورت دارد: یک - حج تمتع برای ساکنان غیر مسجدالحرام؛ دو - حج قران و افراد برای ساکنان حرم؛ سه - منع و جواز تمتع برای ساکنان حرم؛ چهار - قران و افراد برای ساکنان بیرون از حرم. فقها معتقدند حج قران و افراد متعین بر حاضر، و حج تمتع متعین بر نائی است. ظاهر آیه نیز عزیمت حج تمتع بر مستطیع است و درباره قسم سوم و چهارم ساکت است. از این رو گفته‌اند اگر ضرورت ایجاب کند می‌توان حج تمتع را به حج افراد تبدیل کرد.^۱ البته در جایی که شخص مخیر باشد در انجام هر یک از انواع حج، مثل حج مندور مطلق، تمتع افضل است؛ زیرا مشتمل بر دو منسک حج و عمره است و دو منسک افضل از منسک واحد است؛ چنان‌که برخی روایات نیز بر آن دلالت می‌کند؛ مانند روایت امام باقر علیه السلام در پاسخ آن راوی که پرسیده بود آیا حج افراد انجام دهم؟ حضرت فرمود: «لَوْ حَجَّجْتُ أَلْفًا أَلْفًا، لَتَمَتَّعْتُ، فَلَا تُفْرِدُ».^۲

قواعد فقهی و تفسیری

در این آیه دو قاعد کلی به چشم می‌خورد:

یک - قاعده تخییر و ترتیب

امام صادق علیه السلام ذیل آیه یادشده فرمود: «وَكُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ، «أَوْ»، فَصَاحِبُهُ بِالْخِيَارِ، يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ، وَكُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» فَعَلَيْهِ كَذَا، فَالْأَوَّلُ بِالْخِيَارِ»؛^۳ مواردی که با «أو» بیان شده، بیانگر تخییر و مواردی که با «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ»، آمده بیانگر تعیین و ترتیب است.

دو - قاعده توسعه مصداقی

تعبیر به «لَمْ يَجِدْ»، گرچه ظهور در نبود قربانی دارد، لیکن باید توجه داشت که

۱. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۱۶۶.

فقدان قربانی یک مصداق است و این تعبیر شامل همه مصادیق، اعم از مصادیق سلبی مثل پیدا نشدن قربانی و مصادیق ایجابی مثل وجود قربانی با نبود قدرت بر خرید و نیز بودن قربانی و نداشتن وجه آن و داشتن وجه و کافی نبودن آن می‌شود.^۱ این مطلب نظیر آیه تیمم است: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا﴾^۲ که شامل نبود آب و عدم قدرت بر استفاده از آن و نیز نبود وقت کافی می‌شود.

۵. زمان و مکان حج

﴿الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۳

در آیه قبلی امهات مسائل حج گفته شد. در این آیه به برخی مسائل جزئی اشاره و سه بار کلمه حج تکرار شده است. به بیان علامه طباطبایی مراد از حج اول، زمان حج، مراد از حج دوم، عمل حج و مراد از حج سوم، زمان و مکان حج است.^۴ به هر صورت آیه به بیان برخی از مهم‌ترین مسائل حج، چون زمان، وجوب، گوشه‌ای از آداب حج و یادآوری تقوا و تأکید بر آن پرداخته است.

احکام فقهی

در این آیه به چند حکم فقهی اشاره شده است:

یک- زمان ادای حج: برخی عبادات در اسلام، افزون بر اینکه زمان جزئی دارند، زمان کلی هم دارند. نماز از جمله عباداتی است که در مطلق زمان و مکان انجام

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۹.

۲. مائده: ۶.

۳. بقره: ۱۹۷.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

می‌شود و زمان و مکان خاصی ندارد. روزه هرچند عاری از مکان خاص است، اما زمان خاصی دارد، که ماه مبارک رمضان است. اعتکاف هرچند زمان معین ندارد، اما در مکان خاص، یعنی مسجد جامع صورت می‌گیرد. میان عبادات تنها حج است که هم مکان خاص دارد و هم زمان خاص. فقره ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾^۱ به این مهم اشاره دارد که موسم حج، تنها در ماه‌های مخصوص حج صورت می‌گیرد^۱ و در هیچ زمان دیگری صحیح نیست.

دو- ماه‌های حج: همه اعمال و مناسک حج اگر در حالت عادی برگزار شود، از هشتم ذی‌الحجه تا دوازدهم انجام می‌شود. اما احرام حج قران و افراد و نیز عمره تمتع قبل از این پنج روز نیز می‌تواند انجام شود؛ بلکه باید انجام شود. بازه زمانی ﴿أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ در قرآن با توجه به کاربست ساختار جمعی آن حداقل سه ماه است و بر اساس روایات شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه است؛ چنان‌که امام صادق ع فرمود: «أَشْهُرُ الْحَجِّ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ»^۲. بنابراین حج گزار اگر روز عید فطر، که اول شوال است، در مسیر حج و عبور از میقات باشد، باید محرم به احرام حج افراد یا قران یا عمره تمتع شود.

سه- سه ماه یا دو ماه و نیم؟ از ظاهر عبارت ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ و نیز روایات چنین مستفاد است که تمام سه ماه، اشهر حج است؛ یعنی در بازه زمانی اول شوال تا آخر ذی‌الحجه می‌توان اعمال حج را به جای آورد؛ اما با تبیینی که در روایات و فقه صورت گرفته است، مجموع اعمال حج و عمره تمتع باید در مجموع این سه ماه انجام شود. دو ماه شوال و ذی‌القعدة و چند روز اول ذی‌الحجه، که زمان احرام حج افراد و قران و انجام عمره تمتع است. همان‌طور که گفته شد از هشتم تا دوازدهم ذی‌الحجه

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۳؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۰۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲،

ص ۷۸؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷.

۲. حر عاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۷۰.

موسم مناسک حج است و در بقیه ایام ذی‌الحجه برخی از نواقص قابل تدارک است. نامگذاری ذی‌الحجه، اگرچه به خاطر همین عبادت است، لازم نیست که همه ماه ظرف زمان حج باشد؛ همان‌طور که نماز روز جمعه و عید نیز لازم نیست همه روز را فرا بگیرد.^۱

چهار- فرض حج: کلمه فرض به معنای قطع، ابرام و احکام است.^۲ بی‌شک آن کسی که حج را بر انسان واجب می‌کند، شارع مقدس است. اما در این آیه با تعبیر «فرض»، حج واجب شده را به شخص انسان نسبت داده و فرموده است: ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ﴾؛ معنای این تعبیر این نیست که تکلیف حج به دلخواه انسان باشد که اگر خواست بر خود واجب کند و اگر نخواست نکند؛ بلکه به این معناست که پس از حصول شرایط از جمله استطاعت و حضور در میقات و محرم شدن، که در حقیقت شروع در عملیات حج است،^۳ حج‌گزار دو وظیفه بر عهده دارد که باید به انجام برساند: یکی به اتمام رساندن آن و دوم رعایت ادب و آداب و احکام حج.

پنج- وجوب یا فرض: بعد از حصول استطاعت و واجب شدن حج، ممکن است مستطیع خود را در معرض حج قرار ندهد یا عازم میقات بشود، ولی مناسک را شروع نکند. اینجاست که اصل وجوب هست؛ اما هنوز فرض محقق نشده است. بنابراین شخص مستطیع حاضر در میقات با محرم شدن، حج را بر خود فرض قطعی می‌کند.

شش- مکان حج: آیات متعددی از قرآن، بیانگر محل انجام اعمال و مناسک حج

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۴؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۰۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۸.

۲. فیومی، المصباح المنیر، کلمه فرض.

۳. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۴؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۷۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۰۶؛ المیزان، ج ۲، ص ۷۹؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹.

است، که از آن به مشاعر تعبیر می‌شود؛ از جمله آیه: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾^۱ و نیز آیه: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ﴾^۲. البیت الحرام عطف بیان برای کعبه است؛ یعنی بیتی که در آیه اول آمده و محور حج است همان کعبه است که در آیه دوم به عنوان مطاف آمده است؛ به اضافه مصلی، مسعی، مواقیت، عرفات، مزدلفه و منا که در آیات دیگر آمده‌اند و همگی مکان حج هستند.

۶. احرام

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾^۳

چشم‌انداز آیه

آیه ابتدا خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾. کلمه عقود، به اصطلاح، دارای الف و لام و مفید عموم است و همه عقود و عهود، اعم از عهدهای انسان با انسان و عهدهای انسان با خدا مبنی بر اطاعت و به‌ویژه احکام الهی را شامل می‌شود. یکی از مصادیق این عهد رعایت حرمت و حلیت حیوانات است. حلال‌بودن حیوانات حلال‌گوشت در صورتی است که مطابق دستور شرع و در زمان احلال صید و ذبح شود. یکی از شرایط این است که ذابح نباید در حال احرام باشد.

احکام فقهی

در آیات مربوط به احرام چند حکم فقهی وجود دارد؛ از جمله:

۱. آل عمران: ۹۶.

۲. مانند: ۹۷.

۳. مانند: ۱.

یک- مُحْرَم شدن: تعبیر قرآن درباره احرام این است که می‌فرماید: ﴿وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾. کلمه حُرْم جمع حرام است^۱ که به اشتراک لفظی از طرفی شامل زمان و ماه‌های حرام می‌شود: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ﴾^۲ که ذوالقعدة و ذوالحجه جزء این چهار ماه است؛ از طرفی شامل مکان حرام چون «المسجد الحرام»: ﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُفَاتِلُوكُمْ فِيهِ﴾^۳ است. بنابراین مقاتله در مسجدالحرام حتی در غیر حج نیز حرام است؛ چه برسد در حال إحرام؛ یعنی این حکم و وضعیت احرام را نیز در بر می‌گیرد که فرمود: ﴿إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْيِي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾^۴. بدیهی است محرم بودن فرع بر محرم شدن است که با اعمال خاص، از جمله گفتن تلبیه «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و پوشیدن لباس احرام در مکان و زمان مخصوص انجام می‌شود. احرام بستن برای انجام مناسک حج، درحقیقت از آداب و مقدمات ورود به حرم و حریم الهی است.

دو- محل احرام: قرآن به محل احرام اشارتی نکرده است. اما از برخی تعبیر قرآنی بر می‌آید که در مکانی قبل از حرم و مسجدالحرام باید احرام بسته شود؛ زیرا از آیه: ﴿وَلَا تَحْلِفُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾^۵ و آیه «هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ»^۶ معلوم می‌شود منع و نهی از حلق در مسیر و مکانی بوده که هنوز به مکه و منا نرسیده است.

سه- مواقیت پنجگانه: میقات حج تمتع مکه است؛ اما میقات عمره، حج افراد و قرآن، موقف‌های مختلف در مسیرهای متعدد است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. فیومی، المصباح المنیر، کلمه حرم.

۲. توبه: ۳۶.

۳. بقره: ۱۹۱.

۴. مائده: ۱.

۵. بقره: ۱۹۶.

۶. فتح: ۲۵.

الإِحْرَامُ مِنْ مَوَاقِيتِ حَمْسَةٍ؛ وَوَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِابْنِ بَيْغِي لِحَاجٍّ وَلا لِمُعْتَمِرٍ أَنْ يُحْرِمَ قَبْلَهَا وَلا بَعْدَهَا، وَوَقَّتَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ وَهُوَ مَسْجِدُ الشَّجَرَةِ، يُصَلِّي فِيهِ وَلا يَفْرُضُ الْحُجَّ. وَوَقَّتَ لِأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَوَقَّتَ لِأَهْلِ النَّجْدِ الْعَقِيقَ، وَوَقَّتَ لِأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمُنَازِلِ، وَوَقَّتَ لِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلْمَلَمَ. وَلا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْغَبَ عَنِ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^۱

البته وادی عقیق میقات اهل عراق نیز هست. میقات عمره مفرده مرز حل و حرم است؛ مثل جُعرانه و وادی عُرنه و تنعیم که أدنی الحل است.

چهار- محرمات احرام: وقتی سخن از محرمات احرام می‌شود، بدین معناست که با بستن احرام اموری بر انسان حرام می‌شود و درحقیقت مانند تکبیرة الاحرام در نماز است که بعد از آن باید به نماز پردازد و از اموری پرهیز کند. قرآن کریم به برخی از محرمات اشاره کرده است:

یکم: امور زناشویی، دروغ و مجادله: خداوند در قرآن فرمود: ﴿فَمَنْ فَرَّضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلا فُسُوقَ وَلا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾^۲ مراد از رفث مباشرت با زنان است؛ چنان‌که در آیات صوم فرمود: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾^۳ مقدمات نکاح نیز ممنوع است. فسق و فُسُوق به معنای خروج از طاعت است.^۴ از این رو گفته شده تمام معاصی، به صورت عام، مقصود است.^۵ همچنین کاربستن القاب زشت و ناپسند، به صورت خاص، مقصود است که فرمود: ﴿وَلا تَنَابَرُوا بِالْألقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾^۶ اما مفسران شیعه معتقدند مقصود از فسوق در اینجا به معنای

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۸.

۲. بقره: ۱۹۷.

۳. بقره: ۱۸۷.

۴. فیومی، المصباح المنیر، کلمه فسق.

۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۰۸.

۶. حجرات: ۱۱.

کذب است.^۱ جدال در لغت به معنی منازعه و مغالبه است^۲ و منظور از آن در اینجا، قسم خوردن و گفتن «لا والله» و «بلی والله» است.^۳ این تفسیر برگرفته از روایات است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «فَالرَّفْثُ الْجِإْعُ، وَالْفُسُوقُ الْكَذِبُ وَالسَّبَابُ، وَالْجِدَالُ قَوْلُ الرَّجُلِ لَا وَاللَّهِ وَبَلَى وَاللَّهِ».^۴

دوم: صید: قرآن می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾.^۵ طبق این آیه صید در حال احرام حرام است. البته طبق قاعده حمل عام بر خاص مراد صید در خشکی است؛ زیرا در ادامه فرمود: ﴿حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا﴾.^۶

سوم: حلق یا تراشیدن سر: یکی از محرمات احرام که در قرآن به آن تصریح شده تراشیدن سر است؛ چنان که فرمود: ﴿لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ﴾.^۷ البته حالت ضرر و اضطرار یا صد و حصر استثناست. به هر صورت این ممنوعیت مُعْتَبَرًا به رسیدن قربانی به قربانگاه است که فرمود: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾. درحقیقت انجام دادن حلق در روز عید قربان و بعد از انجام قربانی، نه تنها جایز، بلکه به عنوان یکی از مناسک، به نوعی واجب است.

پنج- نمونه محرمات: آنچه به عنوان محرمات بیان شد تمام محرمات نیست؛ زیرا اصلاً قرآن به تمام فروع و جزئیات نمی پردازد. بنابراین برای اطلاع از بقیه موارد باید به سنت و فقه برگرفته از آن رجوع کرد. نگاه در آینه، استعمال عطر، رفتن زیر سایه به هنگام طی مسیر، کندن مو از بدن، گرفتن ناخن، بیرون آوردن خون از بدن، پوشیدن لباس دوخته و پوشاندن سر برای مردان، پوشیدن کفش، زینت کردن، انگشتر

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۲. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه طوف.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۱۰۸.

۵. مائده: ۹۵.

۶. مائده: ۹۶.

۷. بقره: ۱۹۶.

به دست کردن به عنوان زینت، قطع درخت، و... از جمله این محرمات است.

شش - کفاره احرام: یکی از مسائل احرام، کفاره ارتکاب محرمات است که قرآن به چند نمونه بارز آن اشاره کرده است؛ از جمله شکار: ﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَاماً لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ﴾^۱ این آیه ضمن آنکه اصل کفاره محرمات را تشریح می‌کند، به مسائلی چون نوع کفاره، جایگزین کفاره، محل انجام هدی و فلسفه کفاره می‌پردازد.

هفت - کفاره صید: در صورتی که محرم عمداً مرتکب صید بری شود، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد: ﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾؛ کفاره‌ای که دو نفر عادل بر معادل بودن آن شهادت بدهند. این کفاره باید به صورت قربانی به کعبه رسانده شود یا اطعام مستمندان شود و در صورت عذر معادل آن روزه گرفته شود؛ چنان‌که در جای دیگر فرمود: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾^۲ که عوامل اضطرار و جریمه نابخشودنی آن بیان شده است.

۷. وقوف در عرفات

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضلاًً مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الصَّالِّينَ﴾^۳

چشم‌انداز آیه

فقره کریمه ﴿تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ در آیه پیش که متضمن سفارش به تقوا و

۱. مانند: ۹۵.

۲. بقره: ۱۹۶.

۳. بقره: ۱۹۸.

تحصیل زاد معنوی بود، موهم این معناست که در ایام حج تنها باید به امور معنوی پرداخت و از تلاش برای امور دنیوی باید پرهیز شود. از این رو این آیه برای رفع این شبهه فرمود: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ﴾. درحقیقت ارتباط دو آیه به خوبی روشن است. برخی مفسران نوشته اند مردم مکه در موسم حج تجارت را نوعی گناه می دانستند و حتی می گفتند در حج باید در خدمت خدا بود؛ درحالی که تجارت در خدمت خود بودن است. آنان به کسی که در حج تجارت می کرد داج می گفتند؛ یعنی کسی که به دنبال جمع کردن دانه است؛^۱ تاجر در حج داج است؛ نه حاج. از سوی دیگر بعضی معتقد بودند کسانی که مرکب خود را کرایه می دهند یا افرادی که در موسم حج کار می کنند حششان درست نیست. خداوند با نزول این آیه، خط بطلان بر این عقاید غلط کشید و صراحتاً اجازه تجارت و کارکردن در ایام حج را صادر فرمود.^۲

ابتغاء به معنای جست و جو و طلب^۳ و فضل به معنای فرونی است.^۴ فضل در این آیه به معنای خرید و فروش، تجارت و کار است؛ چنان که در جای دیگر فرمود: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾.^۵ افاضه به معنای زیاد شدن آب در ظرف و سرریز شدن آن است^۶ و در این جا به معنای خروج دفعی و جمعی از عرفات است؛ گویا ظرف زمانی عرفه و ظرف مکانی عرفات از جمعیت موجود پر و سرریز شده و حج گزاران به مکان دیگر می روند؛ همان گونه که قرآن درباره چشمان پر از اشک می فرماید: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾.^۷

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۸۶؛ میبیدی، کشف/الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳. ابن منظور، لسان العرب، کلمه بغی.

۴. ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه فضل.

۵. جمعه: ۱۰.

۶. جوهری، صحاح اللغة، ریشه فیض.

۷. مانند: ۸۳.

احکام فقهی

این آیه شریفه مشتمل بر چند حکم فقهی و منسکی است:

یک- موقف عرفات: مراد از سرزمین عرفات، همان مکانی است که هنگام نزول قرآن برای مخاطبان معلوم و مشهور بوده است. عرفات نام منطقه وسیعی است با مساحت حدود ۱۸ کیلومتر مربع، در شرق مکه [بیرون از حرم]، اندکی متمایل به جنوب [تقریباً جنوب شرقی]، میان راه طائف و مکه. این منطقه با کوه‌هایی که به شکل نیم‌دایره در اطرافش قرار دارد، مشخص شده است.^۱

دو- جواز داد و ستد در حج: آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» بیانگر اصل جواز تجارت در موسم حج است. تعبیر (لاجناح) درحقیقت در مقام رفع حظری است که در ذهن مخاطب بوده است و هیچ دلالتی بر وجوب یا استحباب ندارد.

سه- فضل مادی نه معنوی: بسا برای بعضی این تصور پیش آید که مقصود از «فضل» در آیه فضل معنوی است نه مادی؛ چون فضای زمانی و مکانی حج نباید با امور مادی آمیخته شود. از این رو از آیه ترغیب به معنویت برداشت می‌شود. اما باید توجه داشت که اتفاقاً آیه در مقام رفع همین شبهه است که اذهان را به خود مشغول کرده بود. ضمن اینکه اصل در فضای حج، فضل معنوی است و این مسئله نیازی به اذن و اجازه ندارد.

چهار- فضیلت حج بدون تجارت: از تعبیر «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» تنها جواز تجارت استفاده می‌شود؛ بدین معنا که تجارت در حج جزء مباحات است؛ نه واجبات یا مستحبات بنابراین می‌توان گفت خالی بودن حج از انگیزه‌های اقتصادی و تجاری اولویت دارد به ویژه اینکه در روایات کسانی که حج را صرفاً برای تجارت انجام می‌دهند مذمت شده‌اند؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده است:

۱. جعفریان، آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۲۹.

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ فِيهِ حَجُّ الْمُلُوكِ نُزْهَةً، وَ حَجُّ الْأَعْيَانِ تِجَارَةً، وَ حَجُّ الْمَسَاكِينِ مَسْأَلَةً».^۱

پنج- وقوف در عرفات: وقوف در عرفات رکن حج است؛ اما دلیل وجوب این وقوف چیست؟ دو وجه متصور است. نخست اینکه مستفاد از قرآن است؛ زیرا افاضه مستفاد از «فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ»، مستلزم حضور شخص در عرفات است؛ به عبارت دیگر حج گزار باید در عرفات باشد تا بتواند از آنجا کوچ کند. دوم به فرض اینکه آیه از وقوف ساکت باشد، باید به روایات مراجعه شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که «الْوُقُوفُ بِالْمَشْعَرِ فَرِيضَةٌ وَالْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ سُنَّةٌ».^۲ این سخن به معنای مستحب بودن وقوف در عرفات نیست؛ بلکه بدین معناست که وجوب وقوف در مشعر مستند به قرآن است، اما وجوب وقوف در عرفات مستند به سنت است.

شش- زمان وقوف در عرفات: در آیه شریفه اشاره‌ای به زمان وقوف نشده است. اما روایات بیانگر این است که این وقوف باید عصر روز عرفه (نهم ذی حجه) باشد؛ چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فَأَغْتَسِلُ وَصَلُّ الطُّهْرَ وَالْعَصْرَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ».^۳

هفت- افاضه از عرفات: همان‌گونه که وقوف در عرفات واجب است، افاضه از عرفات نیز واجب است. بنابراین محور فقره «فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ» کوچ از آن مکان است. در آیه بعد خداوند دوباره به مسئله افاضه پرداخته و فرموده است: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ».

هشت- کیفیت افاضه: در آیه بعدی آمده است: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ». مفسران در شأن نزول این آیه می‌نویسند: قریش در عرفات وقوف نمی‌کردند و تنها

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۶۰.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۵۵۲.

۳. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۷۹.

وقوف در مشعر داشتند؛ با این استدلال که ما اهل حریمیم و نباید از حرم خارج شویم. ولی دیگران در عرفات وقوف می‌کردند و از آنجا به سوی مشعر افاضه می‌کردند.^۱ قرآن با این برتری‌طلبی مبارزه کرده و به قریش و هم‌پیمانان آنان دستور داد همانند دیگران از عرفات افاضه نمایند. منظور از ناس در اینجا کسانی هستند که از بیرون از حرم، از جمله سرزمین یمن، برای حج می‌آمدند. طبعاً خطاب قرآن متوجه کسانی است که خلاف عموم تنها وقوف در مشعر داشتند. این احتمال نیز هست که منظور از ناس، ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام است که از عرفات افاضه کردند یا خطاب به همه حجاج است.^۲ نه - منتهی الیه افاضه: از فقره شریفه ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ چنین استنباط می‌شود که افاضه از عرفات آغاز و به مشعرالحرام ختم می‌شود تا حج‌گزار در آنجا به ادای منسکی دیگر پردازد.

ده - استغفار در عرفات: یکی از مسائل وقوف در عرفات استغفار است که قرآن بدان اشاره کرد و فرمود: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. بعضی مفسران معتقدند منظور، استغفار با زبان و توبه قلبی و پشیمانی از همه ذنوب و تقصیرات است.^۳ برخی دیگر می‌گویند امر به استغفار برای ترغیب به توبه در آن مواقف شریفه است؛ چراکه خداوند سبحان این اماکن را برای اجابت قرار داده است.^۴

یازده - اقتصار بر وقوف در عرفات: از آیات قرآن کریم بیش از بودن در عرفات، به عنوان یک تکلیف عبادی مخلصانه، چیز دیگری برداشت نمی‌شود.

دوازده - استحباب ذکر و دعا در عرفات: امام صادق علیه‌السلام در حدیثی مستحبات وقوف در عرفات را بیان فرموده است؛ از جمله اینکه: «فَإِذَا وَقَفْتَ بِعَرَفَاتٍ، فَاحْمِدِ اللَّهَ، وَ

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۶؛ میبیدی، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۸۰.

۲. طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۶۸؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۷.

۳. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۶؛ کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۵؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

۴. التبیان، ج ۲، ص ۱۶۹.

هَلَلُهُ، وَ مَجْدُهُ، وَ أَثْنِ عَلَيْهِ، وَ كَبَّرُهُ مِائَةَ تَكْبِيرَةٍ، وَ أَقْرَأُ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مِائَةَ مَرَّةٍ، وَ تَخَيَّرَ لِنَفْسِكَ مِنَ الدُّعَاءِ مَا أَحْبَبْتَ، وَ اجْتَهَدْ؛ فَإِنَّهُ يَوْمَ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ، وَ تَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ...^۱ این حدیث نسبتاً طولانی است و امور دیگری نیز بیان شده است.

۸. وقوف در مشعر

﴿فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ﴾^۲

چشم‌انداز آیه

در بخشی از آیه مربوط به عرفات آمده است: ﴿فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ که در حقیقت حاجی را موظف می‌کند تا بعد از وقوف در عرفات، به سمت مشعر کوچ کند و در آنجا به ذکر الهی بپردازد. افزون بر این آیه در آیه بعدی نیز آمده است: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. مراد از افاضه در آیه اول افاضه از عرفات و مقصد مشعر است. اما افاضه در آیه دوم، همان افاضه از عرفات^۳ یا افاضه از مشعر به مناسبت^۴ تعبیر به ﴿ثُمَّ﴾ مؤید نظر دوم است. به هر صورت در انتهای آیه اول به مسئله ذکر الهی و در پایان آیه دوم به موضوع استغفار اشاره شده است.

احکام فقهی

در این آیه چند حکم فقهی و منسکی وجود دارد:

۱. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۳۲.

۲. بقره: ۱۹۸.

۳. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۰۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۷.

۴. کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۶.

یک- **موقف مشعر:** مشعر نام سرزمینی است که بین عرفات و منا قرار دارد؛ بدین معنا که از سمت عرفات به سوی مکه، بعد از مأزَمَین و از مکه و منا به عرفات، بعد از وادی محسّر قرار دارد. امروزه محدوده مزدلفه با تابلوها و جملاتی مانند «بداية مزدلفة» یا «نهاية مزدلفة» مشخص است.^۱ این نام برای مردم عصر نزول معلوم و مشهور بوده است؛ به گونه‌ای که وقتی قرآن از آن نام می‌برد آنان می‌دانستند که این موقف کجاست.

دو- **مشعر یا مزدلفه؟** در آیه شریفه، نام این موقف ﴿الْمُشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ است. اما در روایات از آن به مزدلفه یاد شده است؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ... ثُمَّ أَفَاضَ بِهِ إِلَى الْمُشْعَرِ فَقَالَ يَا اِبْرَاهِيمَ اذْذَلْفَ إِلَى الْمُشْعَرِ الْحَرَامِ فَسُمِّيَتْ الْمَزْدَلِفَةُ».^۲ در نتیجه باید گفت که این موقف دو نام دارد: نام قرآنی مشعر و نام روایی و عرفی مزدلفه.

سه- **توصیف مشعر به حرام:** به خوبی مشاهده می‌شود که هم در قرآن و هم در روایت این موقف موصوف به حرام شده است؛ بر خلاف عرفات که وصف حرام برای آن به کار نرفته است. راز این توصیف این است که این موقف در محدوده حرم قرار دارد.

چهار- **وقوف در مشعر:** در ادامه آیه آمده است: ﴿فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمُشْعَرِ الْحَرَامِ﴾. با این بیان به خوبی روشن می‌شود که مقصد افاضه از عرفات، موقف مشعر الحرام است؛ زیرا کلمه «عند» تصریح بر حضور در مشعر دارد.

پنج- **زمان وقوف در مشعر:** گرچه به زمان وقوف در مشعر اشاره‌ای نشده است، با توجه به روایت امام صادق علیه السلام: «فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فَاغْتَسِلْ وَصَلِّ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ بِأَدَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ»^۳ وقوف در عرفات عصر روز عرفه انجام می‌شود. از یک سو حج‌گزار بعد از غروب عرفه باید به سمت مشعر کوچ کند؛ از سوی دیگر صبح عید باید به سمت منا برود. پس به دلالت التزامی زمان وقوف در مشعر شبانه و لزوماً شب

۱. جعفریان، آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۳۳.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۷۹.

عید قربان خواهد بود و از این رو تناسب بیشتری با ذکر و دعا نیز دارد.

شش- ذکر در مشعر: در آیه یادشده دو بار امر به ذکر خدا شده است؛ نخست فرمود: ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ و دوباره فرمود: ﴿وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾؛ این دو امر ظهور در وجوب دارد؛ گرچه ممکن است از آن اراده استحباب نیز شده باشد. اما منظور از این ذکر چیست؟ برخی گفته‌اند مراد تهلیل، تکبیر، ثنا، دعا و نماز است^۱ که درحقیقت ذکر زبانی مراد است. اما ذکر دوم ممکن است تأکیدی بر امر اول باشد. این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به جمله ﴿كَمَا هَدَاكُمْ﴾ ذکر مخصوصی چون شکر مد نظر باشد که به ازای هدایت الهی صورت می‌گیرد.^۲

هفت- تشبیه در ذکر مشعر: در فقره دوم آمده است: ﴿وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾ و ذکر با کاف تشبیه همراه شده است؛ یعنی همان‌گونه که خداوند سبحان شما را به احسن الوجوه هدایت نمود، شما نیز به احسن الوجه خدا را شکر کنید.^۳

هشت- مصادیق ذکر در مشعر: در آیه تنها امر به ذکر کرده و یادی از مصادیق نشده است؛ زیرا این امور موكول به روایات است، چنان‌که امام صادق علیه السلام به معاویه بن عمار فرمود:

فَإِذَا وَقَفْتَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ أَنْتَ عَلَيْهِ وَ اذْكُرْ مِنْ آلَائِهِ وَ بَلَائِهِ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لِيَكُنْ مِنْ قَوْلِكَ اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَكُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَ اذْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْحِنِّ وَ الْإِنْسِ اللَّهُمَّ أَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَ خَيْرُ مَدْعُوٍّ وَ خَيْرُ مَسْئُولٍ وَ لِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي هَذَا أَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَ تَقْبَلَ مَعْذِرَتِي وَ أَنْ تَجَاوَزَ عَنِّي حَطِيئَتِي ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي.^۴

۱. مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ص ۳۵۱؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۴؛ زبدة البیان، ص ۳۵۳؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۸؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۶.

۴. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۴۶.

۹. قربانی

﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾^۱.

چشم‌انداز آیه

فقره فوق بخشی از آیه مربوط به حج تمتع است که به تفصیل به مسائل و مناسک مهم حج تمتع و از جمله قربانی پرداخته است. اهمیت منسک قربانی، که به آن اضحیه نیز گفته می‌شود، تا حدی است که روز ادای آن به عید قربان و یا عیدالاضحی نامگذاری شده است. آیه بالا به این منسک مهم در حج تمتع اشاره دارد.

افزون بر این آیه، آیات دیگری نیز، مستقیم یا غیرمستقیم، به مسئله قربانی پرداخته‌اند؛ از جمله: ﴿يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾^۲ و ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَايِرٌ فَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ إِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾^۳ اما آیه‌ای که با صراحت به تشریح قربانی پرداخته، همان فقره «من تمتع...» است.

احکام فقهی قربانی

موضوع قربانی مسائل مختلفی دارد که برخی از آنها، که به دلالت تطابقی یا التزامی در آن وجود دارد، به شرح ذیل است:

یک- وجوب قربانی: فقره ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ بیانگر وجوب قربانی در حج تمتع است. البته در حج قرآن نیز در صورتی که حج گزار هنگام احرام، به عنوان إشعار، شتر قربانی نشان‌دار یا تقلید، گاو و گوسفند علامت‌گذاری شده، همراه داشته باشد

۱. بقره: ۱۹۶.

۲. حج: ۲۸.

۳. حج: ۳۶.

واجب است قربانی کند. بر حج گزار مفرد و قارن نیز مستحب است که قربانی کند.^۱
 دو- جنس قربانی: طبق اوامر قرآن، حیوان قربانی منحصر به انعام است: ﴿عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾.^۲ منظور از انعام، حیوانات هشت گانه شتر، گاو، گوسفند و بز در دو جنس نر و ماده است: ﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾^۳ و نیز: ﴿وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ﴾.^۴ در آیه دیگر، با توجه به اهمیت بزرگترین قربانی آمده است: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾.^۵

سه- انحصار قربانی به انعام. (استیسر) و (هدی) هر دو مطلق است و در نگاه نخست هدی شامل همه گونه هدیه و استیسار به قدر ممکن است. لیکن با دیگر آیات و نیز روایات مربوط به قربانی، این مطلق مقید شده است. هم هدی منحصر به ازواج ثمانیه فوق شده و هم استیسار محدود شده است. بنابراین معلوم می شود مراد از بهیمه همه بهائم نیست؛ بلکه تنها شتر، گاو و گوسفند است؛ یعنی به لحاظ ادبی اضافه بهیمه به انعام، اضافه عام به خاص است.^۶ استیسار نیز منطبق بر کمترین مقدار که غنم و اعم از بز و میش است، شده است.

چهار- زمان قربانی: ظرف زمان ادای منسک قربانی دهم ذی الحجه است. در قرآن دو تعبیر ﴿أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ﴾^۷ و ﴿أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ﴾^۸ وجود دارد که به طور غیرمستقیم به این

۱. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. حج: ۲۸.

۳. انعام: ۱۴۳.

۴. انعام: ۱۴۴.

۵. حج: ۳۶.

۶. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۷. بقره: ۲۰۳.

۸. حج: ۲۸.

مسئله اشاره کرده است؛ زیرا در روایتی از امام صادق علیه السلام، که درباره ذکر ایام تشریق است، روز دهم یوم النحر نامیده شده است: «التَّكْبِيرُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ مِنْ يَوْمِ النَّحْرِ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الثَّلَاثِ». ^۱ فقها نیز همین معنا را بیان کرده‌اند. ^۲

مفسران نیز معتقدند که مراد از ایام روز عید اضحی روز دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه است. ^۳

پنج- محل قربانی: مقصد قربانی طبق آیه «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» ^۴ بیت عتیق است. تعبیر «مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ» بیانگر منتهی‌الیه سیر آن شعائر است؛ یعنی جایی که آن قربانی باید نحر شود؛ چنان‌که در آیه دیگر آمده است: «مَهْدِيًّا بِالْبَعِثِ الْكَعْبَةِ». ^۵ مفسران شیعه با الهام از روایات اهل‌البيت علیهم السلام، ضمن گذر از مفهوم خاص کعبه، معتقدند که محل قربانگاه در حج سرزمین منا و در عمره مفرده مکه است؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام درباره کفاره صید می‌فرماید: «فَعَلَيْهِ أَنْ يَنْحَرَهُ إِنْ كَانَ فِي الْحَجِّ بِمِنَىٰ حَيْثُ يَنْحَرُ النَّاسُ فَإِنْ كَانَ فِي عُمَرَةَ، نَحَرَهُ بِمَكَّةَ». ^۶

شش- لزوم تقوا در قربانی: موضع قرآن برابر قربانی این است که می‌فرماید: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ». ^۷ نکته مهم در این آیه رعایت تقواست؛ زیرا خداوندی که نه جسم است و نه محتاج، نیازی به گوشت و خون و پوست حیوانات ندارد؛ بلکه تقوا و اخلاص است که نزد خدا ارزش دارد. توضیحی نیز

۱. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۱۶۶.

۲. زبدة البیان، ص ۲۹۹؛ فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۰.

۴. حج: ۳۳.

۵. مائده: ۹۵.

۶. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۸۳؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸.

۷. الکافی، ج ۸، ص ۵۰۹.

۸. حج: ۳۷.

مقوله‌ای معنوی و وسیله تقرب به خداست،^۱ که مؤدی مناسک باید رعایت کند.

هفت - جواز سودبردن از قربانی: مفسران می‌نویسند: گروهی از مسلمانان عقیده داشتند نباید بر شتر قربانی سوار شد یا از آن شیر نوشید. قرآن این تفکر غلط را زدود و فرمود: «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»^۲. افزون بر این، در آیات دیگری آمده است: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»^۳ و «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»^۴. از این فقرات استنباط می‌شود که کنار منافع معنوی اخروی، منافع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از جمله شیر، بچه، پشم و سواری گرفتن برای قاصدین بیت‌الله نیز مجاز است. این سودبردن تا زمان محدود و مشخص، یعنی زمان نحر و ذبح است. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنْ أَحْتَاجَ إِلَىٰ ظَهْرِهَا رَكِبَهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُعْتَفَ عَلَيْهَا وَإِنْ كَانَ لَهَا لَبَنٌ حَلَبَهَا حَلَابًا لَا يَنْهَكُهَا»؛ یعنی به گونه‌ای شیر بدوشد که اذیت نشود.

هشت - کیفیت نحر قربانی: در آیات مربوط به حج، شرایطی برای قربانی کردن آمده است: «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا...»^۵. در این آیه به اموری اشاره شده است از جمله: ۱. بردن نام خدا؛ بدین معنا که به هنگام نحر شتر یا ذبح گاو و گوسفند باید نام خدا برده شود. ۲. صواف بودن بُدن؛ بُدن به ضم دال، جمع بدَنه، بر شتر قربانی به دلیل بزرگی جثه آن اطلاق می‌شود.^۶ منظور از صواف بودن این است که شتر قربانی هنگام نحر شدن، روی

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۲. حج: ۳۳.

۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸.

۴. حج: ۲۸.

۵. حج: ۳۶.

۶. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۰۴.

۷. حج: ۳۶.

۸. فیومی، المصباح المنیر، واژه بدن.

یا ایستاده و یک دست آن بسته باشد. ۳. آرام گرفتن پهلو؛ کنایه از جان دادن. درباره گاو هم می‌گویند باید چهار دست و پایش بسته و تنها دم آن آزاد باشد. گوسفند هم باید تنها یک پایش آزاد باشد.^۱

نه- مصرف قربانی: آیه ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾^۲ فوق بیانگر این است که گوشت قربانی باید به مصرف برسد و تنها اهرق دم یا ریختن خون هدف نیست. لازمه این سخن آن است که نابود کردن قربانی به صورت دفن کردن یا تلف کردن آن جایز نیست. بنابراین طبق مفاد آیه، مصرف‌کنندگان گوشت قربانی، خود حج‌گزار و فقرای بئس و معتر هستند. منظور از بئس و بؤس شدت فقر است. منظور از قانع، فقیری است که به اندک قناعت می‌کند و با وجود نیاز درخواست نمی‌کند. اما معتر فقیری است که با اصرار درخواست کمک می‌کند؛^۳ چنان‌که در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْقَانِعُ الَّذِي يَقْنَعُ بِمَا أُعْطِيَتْهُ وَالْمُعْتَرُّ الَّذِي يَعْتَرِيكَ وَالسَّائِلُ الَّذِي يَسْأَلُكَ فِي يَدَيْهِ وَالْبَائِسُ هُوَ الْفَقِيرُ».^۴

ده- حرمت شعائر: منظور از شعائر بدن و هدی است:^۵ ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ﴾^۶ که لازم‌التعظیم است: ﴿مَنْ يُعَظِّمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾.^۷ مراد از شعائر نشانه‌های دین یا علائم مناسک حج است. مقصود از اینکه برای شماسات، اعمالی عبادی است که شما انجام می‌دهید؛ منظور از خیریت این است

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲. حج: ۳۶.

۳. راغب، المفردات، بئس و قنع و عر.

۴. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۱۲۸.

۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۸۳؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۴،

ص ۹۸.

۶. حج: ۳۶.

۷. حج: ۳۲.

که سود دنیوی و ثواب اخروی دارد.^۱ البته باید توجه داشت که مبدأ شعائر بودن، هنگامی است که آن حیوان در مسیر حج قرار گیرد؛ اما پیش از آن مانند دیگر حیوانات است و ارزش چندانی ندارد.

یازده- بدل قربانی: پیش از این در بحث از آیه ﴿أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ﴾ بیان شد که ممکن است حج گزار متمتع به دلیل نبودن قربانی یا عدم توانائی مالی، قادر به تهیه قربانی نباشد؛ در این صورت تکلیف قربانی به ده روز روزه تبدیل می شود که سه روز آن باید در حج، یعنی هفتم، هشتم (ترویبه) و نهم (عرفه) صورت گیرد و هفت روز آن پس از بازگشت به وطن انجام شود.

دوازده- مسائل ذبح: درباره ذبح، شرایط ذبیحه، جزئیات زمان و مکان ذبح و شرایط ذابح مسائلی وجود دارد که باید به فقه رجوع شود.

۱۰. حلق و تقصیر

آیه ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ، لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۲

چشم انداز آیه

یکی از مناسک مهم زیارت بیت الله الحرام حلق و تقصیر است که هرکدام به حسب وظیفه، برای عمره گزار با تعیین در تقصیر و برای حج گزار به صورت تخییر بین حلق و تقصیر انجام می شود. قرآن کریم در دو آیه به این منسک اشاره کرده است: یکی آیه فوق و دیگری آیه ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۳

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲. فتح: ۲۷.

۳. حج: ۲۹.

پیامبر ﷺ در مدینه خوابی دید که با یارانش برای انجام مناسک عمره وارد مکه می‌شوند و این خواب را برای یاران بیان کرد. همگی شاد و خوشحال شدند. اما جمعی تصور می‌کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد. هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی مسلمانان بستند، گرفتار شک و تردید شدند، که مگر رؤیای پیامبر ﷺ هم ممکن است نادرست از آب در آید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس این وعده چه شد و آن خواب رحمانی کجا رفت؟! پیامبر ﷺ در پاسخ این سؤال فرمود: «مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهد یافت؟» آیه فوق در همین رابطه در راه بازگشت به مدینه نازل شد و [با قسم در لَتَدْخُلُنَّ] تأکید کرد که این رؤیای صادقه بوده و چنین مسئله‌ای حتمی و قطعی و انجام‌شدنی است.^۱

در پایان آیه به سه نکته اساسی اشاره شده است: یکی اینکه ﴿لَا تَخَافُونَ﴾ یعنی هنگام دخول به مسجدالحرام هراسی ندارید. دوم در اینکه ﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾ یعنی در صلح حدیبیه و تأخیر در دخول به مسجدالحرام مصلحتی است که شما نمی‌دانید. سوم ﴿فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ﴾ یعنی قبل از دخول به مسجدالحرام پیروزی قرار داد تا راه ورود به مسجد هموار شود. برخی آن را صلح حدیبیه^۲ و برخی آن را فتح خیبر می‌دانند.^۳

احکام و معارف

احکام فقهی و معارف مستفاد از این آیه عبارت است از:

یک- حجیت رؤیای پیامبر ﷺ در آیه شریفه یادشده، سخن از رؤیای نبوی است. مگر خواب هم در احکام شرعی حجت است؟ بر اساس دلالت عقل و قرآن، آنچه به پیامبر ﷺ در بیداری وحی شود و در قالب قول و عمل و تقریر تجلی یابد، برای مردم

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۰۳.

۲. مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۹۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۱۰.

حجت است؛ به گونه‌ای که خدا و بندگان، می‌توانند نفیاً و ایجاباً با یکدیگر احتجاج کنند که چرا چنین شد و چنان نشد. اجمالاً باید گفت تفاوتی بین خواب و بیداری پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ نیست؛ چنان‌که دستور ذبح اسماعیل علیه السلام، در خواب به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شد: ﴿يَا بَنِيَّ إِنِّي آرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾^۱. ضمن اینکه در حکم یادشده خداوند سبحان با تقریر رؤیای نبوی، محتوای آن را به حقیقت بدل کرد و فرمود: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ﴾.

دو- وجوب حلق و تقصیر: مُحَلَّقٌ در جمله ﴿مُحَلَّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾، از ریشه حلق و حلاقه به معنای تراشیدن سر است.^۲ تقصیر از ریشه قصر به معنی کوتاه کردن است. مُقَصِّرٌ در این اصطلاح کسی است که در زیارت خانه خدا عمل تقصیر انجام دهد. این دو تعبیر در آیه گویای این است که واردین به مسجدالحرام، خواه به صورت عمره یا حج، باید منسکی به نام حلق و تقصیر به جای بیاورند؛ گرچه عبارت قرآن از سنخ جمله خبریه و گزارش از آینده است، درحقیقت خداوند در قالب «الإنشاء بلسان الإخبار» فرموده است: ﴿لَتَذَخُنَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلَّقِينَ...﴾. از این عبارت وجوب حلق و تقصیر استنباط می‌شود؛ همانند ﴿الْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾^۳ که صرف گزارش نیست بلکه حق شیردادن یا تکلیف شیردادن بر مادران است.

سه- تأکید بر حکم: در سوره حج، که در ترتیب نزول مدنی و در ردیف ۱۰۴ قرار دارد، به اصل مسئله بدون نام بردن از حلق و تقصیر اشاره شده و چنین آمده است: ﴿ثُمَّ لَيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾. در سوره فتح، که در ترتیب نزول ردیف ۱۱۲ و بعد از نزول سوره حج است، تأکید بر همان مسئله به شکل تفصیلی است.

چهار- اختصاص حلق به مردان: بر اساس قاعده اشتراک تکالیف بین زن و مرد،

۱. صافات: ۱۰۲.

۲. فیومی، المصباح المنیر، کلمه حلق.

۳. بقره: ۲۳۳.

احکام در قرآن و روایات هرچند با تعابیر مذکر و مردانه باشد، اختصاصی به مردان ندارد؛ بلکه زن و مرد در آن مشترکند؛ مگر قرینه متصل یا منفصلی بر اختصاص به یکی از دو جنس وجود داشته باشد. طبیعتاً حکم حلق و تقصیر نیز باید مشترک باشد. اما بر اساس روایات، حلق اختصاص به مردان و تقصیر مشترک است؛ چنانکه در روایتی امام صادق ع فرمود: «لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ حَلْقٌ وَ يُجْزَيْنَ التَّقْصِيرَ».^۱ بر این اساس بسا بتوان گفت محلقین خطاب به مردان و مقصرین خطاب به هر دو باشد.

پنج - حلق و تقصیر در عمره یا حج؟ سه کلمه (آمِنين و مُحَلِّقِينَ و مُقَصِّرِينَ) به لحاظ ادبی حال است از فاعل (لِتَدْخُلْنَ)^۲. این ترکیب مفید این معناست که حج گزار، در حالی که حلق و تقصیر کرده، وارد مسجدالحرام می شود؛ حال آنکه در عمره تمتع آخرین عمل و در عمره مفرده اواخر اعمال است و هر دو بعد از ورود به مسجدالحرام انجام می شود. بنابراین باید پذیرفت که تعبیر قرآن اشاره به مناسک حج دارد که بعد از وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، رمی جمره عقبه و قربانی، حلق یا تقصیر صورت می گیرد و بعد از آن حج گزار برای ادامه مناسک وارد مسجدالحرام می شود. مؤید این سخن، عطف طواف بر قضای تَفَتَّ است: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَتَّهُمْ وَلْيُوَفُّوا نُدُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^۳.

شش - جمع یا تفریق در حلق و تقصیر: حلق و تقصیر دو عمل است و ظاهر عطف «مُقَصِّرِينَ» بر «مُحَلِّقِينَ» نیز همین است. دو صورت دیگر نیز متصور است: یکی تخییر بین حلق یا تقصیر و دوم تفاوت و ظایف نسبت به افراد متفاوت؛ بدین معنا که برای حج صَرُورَه و حَجَّةَ الاسلام، یعنی حج دفعه اول، حلق و برای حج مکرر تقصیر باشد. چون آیه تعیین تکلیف نکرده است و باید از روایات استمداد کرد. در روایتی امام صادق ع

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۷.

۲. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۳، ص ۲۷۳.

۳. حج: ۲۹.

می فرماید: «عَلَى الصَّرُورَةِ أَنْ يَخْلُقَ رَأْسَهُ وَ لَا يَقْصِرَ إِلَّا التَّقْصِيرُ لَنْ قَدْ حَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ»^۱. فقها نیز بر همین اساس فتوا به افضلیت حلق بر سروره داده‌اند.^۲

هفت- زمان و مکان حلق و تقصیر: در آیه زمان و مکان خاصی به صراحت بیان نشده است. اما به دلالت التزامی از وجوب حلق و تقصیر بعد از قربانی و ظاهر آیه ﴿لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ که بیانگر طواف و لو طواف نساء است، استنباط می‌شود که باید روز عید قربان و در منا و قبل از اعمال مکه باشد. بر این اساس فقها نیز به این مسئله ملتزم شده و حتی گفته‌اند اگر حج گزار از منا خارج شد، باید برگردد و حلق کند.^۳

هشت- گونه‌های حلق و تقصیر: عمل حلق یک شکل بیشتر ندارد و آن تراشیدن سر است. البته باید توجه داشت که منع تراشیدن در حال احرام ممکن است با تمام سر یا جزئی از سر محقق شود. اما در وجوب تراشیدن لازم است تمام سر تراشیده شود. تقصیر دو نمود دارد: یکی چیدن مو و دیگری گرفتن ناخن؛ چنان‌که در روایتی امام صادق علیه السلام در تفسیر ﴿ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ﴾ فرمود: «أَخَذُ الشَّارِبِ وَ قَصُّ الْأَطْفَارِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ الْحَدِيثِ»^۴.

۱۱. طواف

﴿ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۵.

چشم‌انداز آیه

این آیه سه محور دارد: نخست امر به زدودن آلودگی‌ها و زوائد از بدن:

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۳.

۲. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۲۴۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۲۱۳.

۵. حج: ۲۹.

﴿لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ دوم وجوب وفای به نذر: ﴿وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ و سوم امر به طواف: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ به طور کلی درباره طواف دو دسته آیات وجود دارد: آیاتی که صریحاً امر به طواف کرده است؛ مثل آیه فوق؛ گرچه این آیه در این باره که مراد طواف زیارت است، که به آن طواف افاضه نیز گفته می‌شود، یا طواف نساء، محل بحث است، اصل طواف قطعی است. دسته دوم آیاتی است که غیرمستقیم به طواف پرداخته است، مثل ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱ و نیز ﴿طَهَّرْتُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲ که مستلزم وجود طواف در حج است.

کلمه طواف در اصل به معنای گردش چیزی دور دیگر است.^۳ اگر به گروهی از انسان‌ها نیز طائفه می‌گویند به این جهت است که گویا این جماعت گرد یکدیگر می‌چرخند و در این جا مراد گردش خاص به دور خانه خداست.

احکام فقهی طواف

در آیات مربوط به طواف چند حکم فقهی به صورت تطابقی یا التزامی وجود دارد:

یک- وجوب طواف: فقره مبارکه ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ که مشتمل بر فعل امر است و ظهور در وجوب دارد، بیانگر این است که طواف بیت‌الله الحرام اجماً واجب است. ضمناً تعبیر به ﴿لِيَطَّوَّفُوا﴾ که از باب تفعّل است به نوعی معنای مطاوعه و پذیرش دارد. در کتب فقهی از طواف، به دلیل اهمیت آن، به عنوان رکن حج یاد می‌شود.

دو- اقسام طواف: هر چند قرآن امر به طواف کرده است، لیکن معلوم است که این عمل برای همگان و در هر لحظه و به هر شکل، مطلوب نیست. از این رو طواف خود دارای تقسیماتی است: از یک سو طواف در عمره، طواف در حج، از سوی دیگر طواف

۱. بقره: ۱۲۵.

۲. حج: ۲۶.

۳. فیومی، المصباح المنیر؛ و ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه طوف.

زیارت، طواف نساء و طواف وداع، و از سوی سوم طواف واجب و طواف مستحب، و نیز طواف ضمن حج و عمره یا طواف مستقل نیابی و نذری.

سه - استقلال طواف: طواف هرچند به عنوان منسکی از مناسک حج و عمره است، از تعبیری که در آیات مربوط به بیت الله و مسجدالحرام به چشم می خورد، معلوم می شود که طواف کنار نماز، اعتکاف، رکوع و سجده یک عبادت مستقل نیز است که فرمود: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱ و ﴿طَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲ یعنی بیت، برای طواف و نماز و اعتکاف است. به عبارت دیگر بر خلاف سعی که مقید به حج و عمره است: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ﴾، طواف را بدون این قید آورده است و از اینجا استنباط می شود که طواف را جدای از حج یا عمره نیز می توان انجام داد.

چهار - محل طواف: مراد از مطاف، مکانی است که طواف کننده باید گرد آن بچرخد. تصریح آیه شریفه به بیت عتیق نشان می دهد که طواف باید حول بیت عتیق باشد. مراد از بیت عتیق همان منتهی الیه مقصد قربانی است: ﴿ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۳ و ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۴.

پنج - محدوده مطاف: هرچند قرآن کریم به محدوده طواف اشارتی ندارد، در نگاه بدوی با اتکا به عرف، که شارع مقدس آن را امضا کرده است، باید به گونه ای طواف کند که صدق طواف بیت بکند؛ یعنی نباید چنان از بیت دور باشد که صدق طواف نکند؛ به ویژه اگر متصل به جمعیت نباشد. البته در روایات برای حالت عادی محدوده

۱. بقره: ۱۲۵.

۲. حج: ۲۶.

۳. حج: ۳۳.

۴. آل عمران: ۹۶-۹۷.

بین بیت و مقام مشخص شده است؛ چنانکه امام در روایتی فرمود:

إِنَّ النَّاسَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ وَ الْمَقَامِ، وَأَنْتُمْ الْيَوْمَ تَطُوفُونَ بَيْنَ الْمَقَامِ وَ بَيْنَ الْبَيْتِ، فَكَانَ الْحُدُّ مِنْ مَوْضِعِ الْمَقَامِ الْيَوْمَ، فَمَنْ جَازهَ فَلَيْسَ بِطَائِفٍ. وَ الْحُدُّ قَبْلَ الْيَوْمِ وَ الْيَوْمِ وَاحِدٌ قَدَرَا مَا بَيْنَ الْمَقَامِ وَ بَيْنَ الْبَيْتِ وَ مِنْ نَوَاحِي الْبَيْتِ كُلِّهَا، فَمَنْ طَافَ فِتْبَاعَةً مِنْ نَوَاحِيهِ أَكْثَرَ مِنْ مَقْدَارِ ذَلِكَ كَانَ طَائِفًا بِغَيْرِ الْبَيْتِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ طَافَ بِالْمَسْجِدِ لِأَنَّهُ طَافَ فِي غَيْرِ حَدٍّ وَ لَا طَوَافَ لَهُ.^۱

شش- مبدأ طواف: وقتی طائف به صورت مدور گرد یک مسافت مربع شکل حرکت می‌کند، ظاهر امر این است که از هر نقطه‌ای شروع شود طواف صدق می‌کند اما طبق روایات حجرالأسود به عنوان نقطه آغاز طواف معین شده است؛ چنانکه امام صادق علیه السلام درباره کسی که از وسط حجرالاسود آغاز طواف کرده بود فرمود: ﴿فَلْيُعِدَّ طَوَافَهُ مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ﴾.^۲

هفت- طهارت در طواف: در آیات قرآن صراحتی برای طهارت در طواف وجود ندارد. اما از امر به تطهیر بیت برای طواف‌کنندگان: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾ می‌توان دریافت که طهارت بدن و لباس شرط صحت طواف است. به عبارت دیگر وقتی مکان طواف باید پاک باشد، طهارت طائف به طریق اولی ثابت است.

هشت- مسائل طواف: درباره طواف مسائل مختلفی وجود دارد؛ از قبیل، عدد اشواط، نحوه گردش و شرایط طواف، که باید از روایات استمداد کرد.

۱۲. نماز طواف

﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ انْخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾.^۳

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۸.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۷.

۳. بقره: ۱۲۵.

چشم‌انداز آیه

قرآن کریم پیش از آیه بالا درباره ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱ و در آن به گوشه‌ای از خصائص ابراهیم علیه السلام چون آزمون سخت، اعطای امامت و تقاضای آن برای فرزندانش اشاره کرد. پس از آن در صدر آیه یادشده، به ویژگی‌های بیت‌الله‌الحرام پرداخته و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾. خداوند در این آیه بیت‌الله را مثابه و آمن معرفی می‌کند. مثابه، از ریشه ثوب، به معنای بازگشت و تکرار است^۲ و به لحاظ تفسیری ممکن است به معنای محل ثواب باشد؛ زیرا خدا بر انجام حج ثواب می‌دهد یا بدین معناست که هر ساله زیارت بیت‌الله تکرار می‌شود.^۳ بر همین اساس برخی آن را دلیل استحباب تکرار حج دانسته‌اند.^۴ (أمناً) یعنی هر کس بدان جا پناه ببرد در امان خواهد بود، حتی اگر خطاکار باشد.^۵ درحقیقت بیت‌الله به لحاظ تشریحی مأمن است و باید امنیت زائر بیت‌الله‌الحرام تأمین شود؛ نه اینکه تکویناً زائر در امان است؛ چون با واقعیت خارجی و تاریخ ناهماهنگ است. به هر صورت پس از بیان مثابه و مأمن بودن بیت، خدای سبحان در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾؛ یعنی چنین خانه‌ای با چنین معمار و بنایی سزااست که مردم پا جای پای او بگذارند و قدمگاهش را معبد خویش قرار دهند.

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. فیومی، المصباح المنیر، ثوب.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸۲.

۴. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۵. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸۲.

احکام فقهی نماز طواف

در این آیه، و روایات وارده که مشتمل بر بیان منسک نماز طواف است، چند حکم فقهی فرعی نیز هست که برخی دلالت مطابقی و برخی دیگر دلالت التزامی دارند:

یک- وجوب نماز طواف: از تعبیر ﴿اتَّخِذُوا﴾، که فعل امر و ظهور در وجوب دارد، استنباط می‌شود که خواندن نماز در مقام ابراهیم علیه السلام واجب است. از آنجا که هیچ‌یک از نمازها در آنجا واجب نیست، معلوم می‌شود که مراد نماز طواف است. البته استحباب نماز در غیر حج و عمره نیز نزد مقام بعید نیست.

دو- فوریت نماز طواف: با توجه به اقتران طواف و نماز طواف، لازم است حج گزار پس از طواف بلافاصله به نماز طواف مبادرت کند. افزون بر اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا فَرَعْتَ مِنْ طَوَافِكَ، فَأَتَيْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَاجْعَلْهُ إِمَامًا»^۱ که ظهور در فوریت عرفی دارد و نباید بین طواف و نماز کار دیگری قرار بگیرد یا فصل طولی رخ دهد.

سه- مصلائی نماز: صراحت آیه در اتخاذ مقام ابراهیم علیه السلام به عنوان مصلاست. در قرآن دوبار به مقام ابراهیم علیه السلام اشاره شده است؛ یکی در آیه بالا و دیگری در آیه: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.^۲ برخی مفسران بر این باورند که مصلا همه حرم است؛ چراکه ابراهیم علیه السلام در آنجا پا گذارده است.^۳ فاضل مقداد در مورد دوم با قرطبی هم فکر است، اما در آیه یادشده معتقد است مراد از مقام ابراهیم علیه السلام محل سنگی است که جای پای ابراهیم علیه السلام در آن مشاهده می‌شود.^۴ مجموع قرائن متصل و منفصل مؤید این است که مراد محل خاص است؛ نه کل حرم. آری اگر در مقام بیان فضیلت نماز در حرم باشد دیدگاه عام ترجیح دارد.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۳.

۲. آل عمران: ۹۷.

۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۳۹.

۴. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

چهار- همه مقام یا بخشی از آن: مقام ابراهیم علیه السلام امروزی، یعنی اسطوانه مشتمل بر جای پا، اصلاً قابلیت مصلاً را ندارد و در آیه «اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ»، نیز تعبیر «مِنْ» به کار رفته است؛ حال اگر کلمه «من» تبعیضیه باشد یعنی بخشی از مقام ابراهیم علیه السلام را مصلاً قرار دهید و اگر ابتدائیه یا بیانیه باشد یعنی ابتدای مقام ابراهیم علیه السلام را به عنوان مصلاً اتخاذ کنید و این ناممکن است. طبق روایاتی که حج را توصیف می‌کند و در آن تعبیر به «عند مقام» آمده است: «وَيُصَلِّي بِالْبَيْتِ رُكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ»،^۱ «کلمه عند مقام» بر سمت راست یا چپ مقام نیز صدق می‌کند.

پنج- نماز پشت مقام: هرچند در خود آیه «من مقام» تعبیر شده است، اما امام صادق علیه السلام در وصف حج نبوی فرمود: «فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ»^۲ و درباره اعمال عمره فرمود: «وَصَلَّى الرَّكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ»؛^۳ یعنی نمازگزار نزد مقام ابراهیم علیه السلام باید به گونه‌ای بایستد که مقام بین مصلی و کعبه قرار گیرد.

شش- رعایت قرب مقام: از تعابیر (من مقام) در آیه و «عند مقام» و «خلف مقام» در روایات چنین مستنبط است که رعایت قرب مقام و صدق عند مقام لازم است؛ بدین معنا که نباید چنان از مقام فاصله بگیرد که عرفاً نگویند نزد مقام است.

۱۳. سعی

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^۴

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۳.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

۴. بقره: ۱۵۸.

چشم‌انداز آیه

صفا و مروه نام دو کوه است که در سمت حجرالاسود به فاصله چندصد متری از یکدیگر قرار دارند و امروزه با توجه به توسعه مسجدالحرام به صورت سالن بزرگی درآمده است. این مکان محل انجام یکی از مناسک مهم حج است. شعائر، به معنای مناسک، یا به معنای نشانه‌هاست و نشانه بودن صفا و مروه به این معناست که انسان با دقت در آن می‌تواند به عظمت خدا پی ببرد.^۱ همچنین تاریخ زنده‌ای از مجاهدت اولیای الهی چون ابراهیم، اسماعیل و هاجر علیهم‌السلام است. قرآن کریم از صفا و مروه، کنار برخی دیگر از نمادهای حج به عنوان شعائر یاد کرده است.^۲ نشانگی صفا و مروه نه تنها برای مؤمنان عصر نزول شعائر بوده، بلکه امروزه نیز علامت و نشانه عظمت خداست؛ چراکه صفا و مروه یادآور این است که روزگاری بی‌آب و گیاه بود و روزی دیگر با عنایات الهی آباد شده است. صفا و مروه‌ای که زمانی بتکده بود، روزی دیگر با اراده الهی به مرکز توحید تبدیل شد.

بعضی از مردم در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به این دلیل که در گذشته بت‌ساف در صفا، و بت‌نائله در مروه مستقر بود و مشرکان این دو محل را لمس و مسح می‌کردند، بر این باور بودند که سعی میان صفا و مروه روا نیست. با نزول آیه این شبهه برطرف شد؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَرَوْنَ أَنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِمَّا ابْتَدَعَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ». همچنین از آن حضرت روایت شده است: «نَزَلَ أَدَمُ عَلَى الصِّفَا وَنَزَلَتْ حَوَاءُ عَلَى الْمَرْوَةِ فَسُمِّيَ الصِّفَا بِاسْمِ آدَمَ الْمُصْطَفَى، وَ سُمِّيَتِ الْمَرْوَةُ بِاسْمِ الْمَرْأَةِ».^۳

۱. مصطفوی، التحقیق، کلمه شعر.

۲. از جمله صید در حال احرام (مائده: ۲)، قربانی، نذر و طواف (حج: ۳۲) و شتر قربانی در حج (حج: ۳۶).

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ حر عاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۹، ص ۵۱۱. برای آگاهی از دیگر نظرات رک:

قرآن کریم پس از معرفی معنوی صفا و مروه، به منسک مربوط به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید هر کس حج و عمره انجام می‌دهد، باید بین آن دو سعی و به تعبیر خود قرآن طواف نماید. واژه طواف به معنای گردش چیزی گرد چیز دیگر است^۱ که گاهی دورانی است، مثل طواف بیت‌الله و گاهی به صورت حرکت تکراری به سمت چیزی است، مثل طواف بین صفا و مروه، که به آن سعی نیز گفته می‌شود و به این جهت به فاصله بین صفا و مروه، سعی گفته می‌شود. در پایان آیه با دو وصف «شاکر» و «علیم» بیان می‌شود که خدا به اعمال صحیح انسان‌ها پاداش می‌دهد. شکر خدا همان پاداش دادن به اعمال است و چون پاداش دادن نیاز به آگاهی دارد شکر با وصف علیم ترکیب شد.

احکام فقهی

احکام فقهی مستفاد از این آیه عبارت است از:

یک- تشریح سعی: این آیه با تعبیر «لَا جُنَاحَ» در مقام تشریح اصل منسک سعی است. درحقیقت حظری که نسبت به سعی بین آن دو استشمام می‌شد، برداشته شد؛ نه بیان استحباب آن؛ زیرا اگر بنا بود حکم مستحبی گفته شود باید مدح تطوّف می‌شد؛ نه اینکه مذمت آن نفی شود.^۲

دو- بیان اصل مسئله: قرآن در تشریح احکام، به اقتضای زمان، مکان و شرایط به بیان اصل مسئله بسنده کرده و جزئیات آن از جمله، کمیت، کیفیت و شرایط آن را به سنت نبوی و سیره و کُلّوی موکول کرده است.

سه- وجوب سعی: سعی از مناسک واجب و رکنی حج است و با ترک عمدی آن

۱. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقایس اللغه، کلمه طوف.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۶.

حج باطل می‌شود. تعبیر ﴿فَلَا جُنَاحَ﴾ که به معنای نفی گناه است،^۱ گرچه ظهور در مطلق جواز دارد، اما همانند آیه ﴿وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾^۲ است و البته به کمک روایات، مفید حکم و جویبی است.^۳

چهار- سعی در ضمن حج و عمره: از اینکه فرمود: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ﴾ استنباط می‌شود که عمل سعی تنها در مراسم حج و عمره مطلوب است و در غیر این دو حالت، یعنی پس از خروج از احرام عمره و پس از مناسک حج، سعی نه تنها واجب، بلکه مستحب هم نیست.

پنج- انقیاد در عبادات: اینکه خداوند فرمود: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ منظور این است که اوامر الهی و عبادت‌ها، خواه واجب یا مستحب و از جمله حج و عمره که همه جزء خیرات است، باید از روی طوع و پذیرش باشد؛ نه اکراه.^۴ این آیه دلالتی بر استحباب منسک سعی در حج و عمره ندارد.

شش- ابتدای سعی: هرچند در آیه آمده است: ﴿إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ یعنی خدا در آیه ابتدا از صفا نام برده و بعد نام مروه را آورده است، از این ترتیب نمی‌توان استنباط کرد که سعی باید از محل صفا شروع و به مروه ختم بشود.^۵ البته با کمک روایات و از جمله این روایت امام صادق علیه السلام: «ابْدَعُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ»^۶ چنین حکمی استنباط می‌شود.

۱. فیومی، المصباح المنیر؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، کلمه جنح.

۲. نساء: ۱۰۱.

۳. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۴.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۶.

۵. فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۲.

۶. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۴۵.

قاعده تفسیری فقهی

اینکه امام فرمود: «ابْدَعُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ» خود بیانگر قاعده‌ای کلی در همه احکامی است که به صورت متوالی بیان شده‌اند؛ یعنی افزون بر ترتیب در سعی بین صفا و مروه، در آیه وضو نیز که دو غسل و دو مسح آمده: ﴿... فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۱ باید به ترتیب غسل وجه، غسل یدین، مسح رأس و مسح رجلین انجام شود و موارد دیگر.

۱۴. طواف نساء و نماز طواف

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۲.

چشم‌انداز آیه

در بحث از طواف درباره این آیه سخن گفتیم. در اینجا از زاویه دیگری باید گفت آیه در بدو نظر تنها به مطلق طواف اشاره کرده است و در آیه، قرینه‌ای بر طواف نساء یا نوع خاصی از طواف وجود ندارد. تنها از طریق روایات می‌توان گفت مراد از طواف مطرح در آیه چه طواف یا طواف‌هایی است؛ چنان‌که امام کاظم علیه السلام درباره آیه ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ فرمود: «طَوَّافُ الْفَرِيضَةِ، طَوَّافُ النَّسَاءِ»^۳ و امام صادق علیه السلام درباره تأخیر زیارت [اعمال مکه] تا هنگام نفر از منا فرمودند: «لَا بَأْسَ وَلَا يَحِلُّ لَهُ النَّسَاءُ حَتَّى يَزُورَ الْبَيْتَ وَ يَطُوفَ طَوَّافَ النَّسَاءِ»^۴.

مطلب مهمی که درباره طواف نساء وجود دارد این است که این منسک از

۱. مائده: ۶.

۲. حج: ۲۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۱۵۹.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۴۶.

اختصاصات مذهب شیعه است. در میان شیعه و اهل سنت، تعداد طواف‌ها مشترکند، اما عناوین طواف‌ها متفاوت است. در فقه شیعه، طبق روایت امام صادق علیه السلام: «وَأَمَّا الْمُتَمَتِّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَعَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَطْوَافٍ بِالْبَيْتِ»^۱ سه طواف واجب وجود دارد که عبارتند از: طواف عمره، طواف زیارت و طواف نساء. همچنین در فقه شیعه طواف وداع نیز مستحب است. اما در فقه اهل سنت سه طواف واجب است: طواف عمره، طواف افاضه و طواف وداع^۲، و سخنی از طواف نساء نیست.

احکام فقهی طواف نساء

احکام فقهی مستفاد از این آیه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، عبارت است از: یک- زمان طواف نساء: بر اساس آیه کریمه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^۳ طواف پس از وقوفین و اعمال روز عید و وفای به نذر - اگر نذری داشته باشد - قرار دارد. اما در اینکه بلافاصله پس از حلق یا تقصیر انجام شود یا پس از اعمال مکه، باید به روایات رجوع شود. در این زمینه طبق روایتی امام کاظم علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا طَوَّافُ النَّسَاءِ بَعْدَ الرَّجُوعِ مِنْ مَنَى»^۳. فقها نیز مطابق روایات به این مهم اشاره کرده و نوشته‌اند: «وقت ادای طواف نساء پس از فارغ شدن از سعی در حج تا آخر ایام تشریق است»^۴.

دو- نماز طواف نساء: با توجه به اینکه هر طوافی نماز دارد، در طواف نساء نیز همانند طواف عمره و طواف زیارت، حج گزار باید پس از طواف نساء، پشت مقام ابراهیم علیه السلام نماز بخواند.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۲. جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۸۵-۶۳۸ و ۷۱۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۴.

۴. مؤمن قمی، جامع الخلاف والوفاق، ص ۲۰۰.

اجرای قاعده الزام

بر اساس فقه شیعه با احرام حج، انجام ازدواج ممنوع می‌شود و تا طواف نساء انجام نشود، این منع برداشته نمی‌شود. حال اگر زنی از اهل سنت مُحرم شد و هرگز طواف نساء را انجام نداد، آیا هیچ وقت نمی‌تواند ازدواج کند؟ پاسخ این است که مطابق فقه اهل سنت ازدواج وی بلامانع است؛ زیرا اگر حنفی‌مذهب باشد، احرام مانع ازدواج نیست و اگر تابع دیگر مذاهب باشد طواف نساء شرط احلال نیست. اما طبق فقه شیعه ازدواج با مرد شیعی، بر اساس قاعده الزام، جایز است؛^۱ بدین معنا که زن سنی وقتی مُحرم شد، چون بعد از انجام اعمال حج و عمره و طبق مناسک اهل سنت، که خالی از طواف نساء است، خود را محلّ می‌داند، بنابر عقیده خودش می‌توان با وی ازدواج کرد؛ همان‌گونه که حضرت یوسف علیه السلام با بنیامین طبق قانون کنعان عمل کرد؛ نه قانون مصر.

۱۵. بیتوته در منا

آیه ﴿وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ﴾^۲.

چشم‌انداز آیه

خداوند سبحان در آیات پیشین به بیان مهم‌ترین مسائل حج، مانند تشریح حج، اهم مناسک حج، قربانی در تمتع، وقوف در عرفات و افاضه به مشعر پرداخت. این آیات هم به بیان مناسک انتهایی فریضه حج مبادرت کرده و سه مسئله مهم را بیان فرموده است: ۱. بیتوته در منا، ۲. ذکر خدا، ۳. کوچ از منا.

مراد از ایام معدودات، ایام تشریق، یعنی سه روز پس از عید قربان، یا همان روز

۱. موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۳، ص ۱۷۹.

۲. بقره: ۲۰۳.

یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه است.^۱ روز یازدهم، یوم القَرّ، روز دوازدهم یوم الصدر و روز سیزدهم یوم النفر نامیده شده است.^۲

بیتوته، مَبِیت و بیات، از ریشه بیت و بات، به لحاظ ساختاری مصدر و به معنای سکنا گزیدن در شب و کار شبانه است؛ همان‌طور که ظلّ به کار روزانه اطلاق می‌شود؛ چنان‌که قرآن نیز در وصف عبادالرحمان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾^۳ برخی ارباب لغت گفته‌اند از این جهت که در معنای بیات و بیتوته سکناى شب لحاظ شده است، به خانه نیز که معمولاً مسکن شبانه است بیت اطلاق شده است.^۴ معنای بیتوته، در اصطلاح فقهی، تفاوت چندانی با معنای لغوی آن ندارد اما این‌گونه هم نیست که هرگونه بیتوته‌ای مراد باشد؛ بلکه بیتوته افراد خاص، در زمان، مکان و شرایط مخصوص مراد است. چنان‌که شیخ انصاری در این زمینه نوشته است: «بیتوته یعنی شب به سر بردن در منا در شب یازدهم و دوازدهم».^۵

ممکن است این پرسش پیش آید که در مناسک حج، بودن در عرفات، بودن در مشعر و بودن در منا هر سه از سنخ حضور است؛ پس چرا به حضور در عرفات و مشعر، وقوف می‌گویند، اما از حضور در منا به بیتوته یاد می‌شود؟ پاسخ این است که در ادبیات و محاوره عرب نامگذاری به سر بردن شبانه و روزانه متفاوت است؛ بودن شبانه را بیتوته و بودن روزانه را وقوف می‌گویند. البته حضور در مزدلفه یا مشعر، گاهی از این جهت که در شب عید صورت می‌گیرد به بیتوته مشهور است؛ ولی از این جهت که کنار وقوف در عرفات است، از باب تغلیب، وقوف گفته شده است.

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲. فاضل مقداد، کنز‌العرفان، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. فرقان: ۶۴.

۴. مصطفوی، التحقیق، ج ۱، ص ۳۵۸، کلمه بات.

۵. شیخ انصاری، مناسک حج محشی، ص ۱۱۵.

احکام فقهی بیتوته

احکام فقهی مستفاد از این آیه عبارت است از:

یک- وجوب بیتوته: در آیه شریفه به صراحت و به دلالت مطابقی سخن از وجوب بیتوته نیست. از این رو به عالمان و مفسرانی چون شیخ طوسی و طبرسی، نسبت استحباب داده شده است.^۱ برخی فقهای قرآن پژوه افزون بر نصوص روایی، به دو مقوله دیگر بر وجوب تمسک کرده‌اند: یکی سیره مستمر مسلمین متصل به معصومین علیهم السلام در برخورد واجب با بیتوته و دیگری وجوب قربانی در صورت ترک این منسک.^۲ اما به نظر می‌رسد با دلالت التزامی ناشی از نفر از منا و ضرورت یاد و نام خدا در شب‌های منا، می‌توان حکم به وجوب بیتوته کرد.

دو- زمان و مکان بیتوته: از گفته‌های پیشین به خوبی معلوم شد که زمان بیتوته، همان ایام معدودات، یعنی شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است. در اینکه مراد از شب، تمام شب، یا نیمه اول یا نیمه دوم است باید به روایات رجوع کرد.

سه- شرایط بیتوته: بیتوته به عنوان یک امر عبادی، نیاز به قصد قربت دارد. وقت نیت آن، همانند دیگر عبادات، در ابتدای زمان عمل یا مقارن اولین لحظات شب، یعنی بعد از تحقق غروب، یا نیمه دوم شب یازدهم و دوازدهم است. حج گزار باید در این نیت نوع حج را تعیین کند و این نیت را تا انتهای عمل ادامه دهد.^۳

چهار- مقدار بیتوته: در تفسیر فقهی آیه ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ بیتوته، به صورت ذاتی، برای شب‌های یازدهم و دوازدهم است؛ زیرا اگر روز دوم بعد از عید از منا کوچ کند، بیتوته بیش از دو شب لازم نیست. اما اگر روز دوازدهم از منا کوچ نکند

۱. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ج ۵، ص ۳۹۶.

۲. همان.

۳. محقق سبزواری، ذخیره المعاد، ج ۲، ص ۶۸۶.

و شب سیزدهم در منا بماند، بر اساس فقره ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِمَّ عَلَيْهِ﴾ باید در آن شب نیز بیتوته کند. افزون بر اینکه اگر حج گزار در حال احرام مرتکب صید و یا عمل زناشویی شده باشد، باید شب سوم نیز بیتوته کند.^۱

پنج- ذکر خدا: ذکر خدا یکی از فلسفه‌های حج است که سراسر این عمل عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را فراگرفته است. خداوند پیش از آیه یادشده فرمود: ﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾؛^۲ یعنی حج گزار باید بعد از ادای هر یک از مناسک یا ادای مجموع مناسک به یاد خدا باشد؛ چنان‌که در ابتدای آیه فرمود: ﴿وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ﴾. ساختار فعل امری (ادکروا) در هر دو آیه دلالت بر وجوب ذکر دارد؛ چنان‌که در جای دیگر نیز درباره حج آمده است: ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ﴾^۳ که به قرینه ﴿عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾^۴ به این معناست که مفاد هر سه آیه لزوم یاد و نام خدا در منا و به ویژه لیالی بیتوته را در پی دارد.

شش- کیفیت ذکر الهی: دستورالعملی که قرآن صادر کرده این است که: ﴿فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾. روایات و شأن نزول آیه بیانگر این است که مشرکان جاهلی پس از انجام مناسک دور هم جمع می‌شدند و به بیان مفاخر نیاکان خود در روزگاران گذشته می‌پرداختند.^۵ قرآن برای استمرار یاد و نام خدا و نیز جایگزین کردن یادهای معنوی به جای یادآوری‌های دنیوی فرمود: ﴿فادکروا الله﴾.

۱. نزاقی، مستند الشیعة، ج ۱۳، ص ۸۰.

۲. بقره: ۲۰۰.

۳. حج: ۲۸.

۴. حج: ۲۸.

۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

هفت- یاد یا نام خدا: در فرهنگ و ادب عرب و قرآن کریم، ذکر هم شامل یاد، یعنی ذکر قلبی می‌شود و هم نام، یعنی ذکر زبانی را در بر می‌گیرد. ذکر قلبی مانند این آیه: ﴿وَأَذْكُرُ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾^۱ و ذکر زبانی مانند این آیه: ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾^۲ ذکر در سرزمین مناعم از هنگام قربانی یا ذکر ایام تشریح به صراحت و دلالت است. ﴿وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ﴾ ذکر زبانی است و ذکر قلبی گرچه خوب است اما کفایت نمی‌کند.

هشت- محتوا و بازه زمانی ذکر زبانی: در آیه شریفه به کلمات و الفاظ ذکر اشارتی نشده است. از این رو برای اطلاع از آن باید به روایات رجوع کرد. امام صادق علیه السلام فرمود:

التَّكْبِيرُ أَيَّامَ التَّشْرِيقِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ يَوْمَ النَّحْرِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ، إِنَّ أَنْتَ أَقَمْتَ بِمَوْتِي... وَ التَّكْبِيرُ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَبْلَانَا.^۳

مفسران نیز بر اساس روایات گفته‌اند: «ذکری که بدان امر شده است در تعقیب پانزده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سیزدهم است».^۴

قاعده تغلیب

استنباط حکم فقهی بیتوته در شب‌های منا که مستفاد از آیه فوق و به ویژه تعبیر ﴿أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ﴾ است، متوقف بر تعمیم در معنای ایام است؛ زیرا تبادر از ایام

۱. اعراف: ۲۰۵.

۲. اسراء: ۴۶.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۴۶۰.

۴. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۳۲.

روزهاست و شب‌ها، که زمان اصلی بیتوته است، از مفهوم یوم خارج است؛ مگر با غلبه دادن یوم بر لیل؛ یعنی مراد از ایام، روز و شب است که در ادبیات از آن به صنعت تغلیب یاد می‌شود. آیت‌الله سبحانی به این تعمیم اشاره کرده است.^۱

۱۶. نفر از منا

﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَهُ تَخَشَرُونَ﴾^۲

چشم‌انداز آیه

بعد از آنکه اعمال حج از احرام تا وقوفین و اعمال منا به انجام رسید، چه اعمال مکه در بازه زمانی دوروزه در منا به جا آورده شود یا موکول به بعد از منا شده باشد، روز دوازدهم بعد از رمی جمره عقبه، تا غروب فرصت هست که حج‌گزار از منا خارج شود، که از آن تعبیر به نفر از منا می‌شود. اگر حج‌گزار عجله نکند، می‌تواند تا روز سیزدهم نیز در منا بماند و بعد از آن از منا کوچ کند. در این آیه شریفه به عنوان آخرین عمل منا یا حتی آخرین منسک حج، خروج از منا مطرح شده و در پایان به تقوای الهی و مسئله حشر که مهم‌ترین عامل تقواست سفارش شده است.

تأخر در قرآن کریم معمولاً برابر تقدّم به کار می‌رود؛ از جمله در آیه شریفه ﴿لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾^۳، درحقیقت متکلم زمان سومی را در نظر دارد که پیش از آن را تقدّم و پس از آن را تأخّر می‌داند؛ چنان‌که در این آیه با محوریت

۱. سبحانی، الحج فی الشریعة الإسلامیة العراء، ج ۵، ص ۳۵۰.

۲. بقره: ۲۰۳.

۳. فتح: ۲.

هجرت، قبل و بعد از آن مراد است. در آیه یادشده تأخر برابر تعجل، به معنای زود، به کار رفته است که طبق قاعده تقابل به معنای کندی است. در واقع خلاف تقدم و تأخر، دو زمان وجود دارد که حج گزار یا زمان نخست را اختیار می کند، که روز دوازدهم است، یا زمان دوم را، که روز سیزدهم است.

احکام فقهی نفر از منا

چند حکم فقهی از این آیه مستفاد است:

یک- وجوب نفر: از دو تعبیر ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ﴾ و ﴿مَنْ تَأَخَّرَ﴾ استنباط می شود که حج گزار بعد از انجام مناسک منا باید از آنجا کوچ کند؛ زیرا این مسئله مفروغ عنه بوده و تنها به تعجیل و تأخیر اشاره شده است.

دو- تخیر در تعجیل و تأخیر: عبارت ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ بیانگر آغاز نفر در روز دوازدهم است و این بدان معناست که قبل از آن روا نیست. اما حج گزار در انتخاب این روز یا تأخیر تا روز بعد مختار است؛ چراکه آمده است: ﴿مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾.

سه- دفع توهم حظر: برخی افراد می پنداشتند که کوچ روز دوازدهم گناه است و برخی دیگر بر این باور بودند که کوچ روز سیزدهم گناه است و هر کدام یکدیگر را متهم می کردند. اما خداوند فرمود: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ و با این بیان هر دو دیدگاه رد و کوچ در هر دو روز جایز شد.

چهار- اصل اولی، تأخیر یا تعجیل؟ در آیه یادشده قید ﴿لِمَنِ اتَّقَى﴾ آمده است. اگر این قید متعلق به تعجیل در ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ باشد، بدان معناست که اصل تأخیر است، مگر اینکه حج گزار رعایت تقوا را کرده باشد که در این صورت تعجیل بلامانع است. اما اگر این قید متعلق به حج باشد، یعنی کسی که در حج به طور طبیعی رعایت تقوا کرده و حجتی مبرور و مکفر سیئات به جای آورده است،

اصل در تعجیل است؛ مگر اینکه خلاف تقوا مرتکب صید یا امور زناشویی شده باشد که باید در روز سیزدهم کوچ کند. البته اولویت با دیدگاه نخست است؛^۱ زیرا مطابق سیاق آیه و روایات است.^۲

پنج- لزوم بیتوته در شب سیزدهم: بر اساس ﴿مَنْ تَأَخَّرَ﴾ در صورتی که حج گزار موفق نشود یا نخواهد روز دوازدهم از منا کوچ کند، باید شب سیزدهم نیز در منا بیتوته کند و در روز آن نیز رمی جمرات کند.

شش - بیتوته و رمی تنبیهی: از مجموع دلالت آیه و مفاد روایات استنباط می شود که بیتوته به صورت ذاتی برای شب های یازدهم و دوازدهم است. اما اگر حج گزار بر اساس فقره ﴿وَمَنْ تَأَخَّرَ﴾ کوچ را به تأخیر انداخت یا خلاف شرط تقوا در ﴿لَمَنِ اتَّقَى﴾ تقوای الهی را ترک کرد و مرتکب صید و امور زناشویی شد، باید شب سیزدهم نیز بیتوته و فردای آن رمی کند.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۲۵.

بخش چهارم:

مباحث اخلاقی در آیات حج

مقدمه

از مأموریت‌های مهم انبیای الهی در مسیر هدایت بشر، تکامل اخلاق است؛ آن‌گونه که از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱. واژه «اخلاق»، که ناظر به خلق و خو، نوع رفتار و ارتباطات انسان است، در این روایت شریف، می‌تواند در سه حوزه معنا شود: نخست، در حوزه اعمال ناظر به نوع رفتار و ارتباط انسان با خالق خود؛ دوم، در حوزه اعمال ناظر به نوع رفتار و ارتباط انسان با هم‌نوعان و دیگر موجودات عالم؛ سوم، در حوزه اعمال فردی و نوع ارتباط انسان با خود و در جهت دستیابی به سرنوشت مطلوب. از این‌رو شناخت صحیح و منطبق بر واقع انسان از خالق، مخلوقات و به‌ویژه ابعاد وجودی خود، قدم نخست است. همچنین شناخت تکالیف انسانی و فهم صحیح ارتباط شایسته انسان با خداوند و مخلوقات، به‌ویژه هم‌نوعان، باب ورود به خلق حسنه و سیر تکاملی در پرتو اخلاق خواهد بود. از این رو باید گفت رسالت الهی انبیا و برنامه هدایت آنان، معطوف به معرفت و حکمت، به عنوان شرط لازم برای حرکت تکاملی انسان بوده است؛ معرفت و حکمتی که زمینه‌ساز پالایش نفوس از رذائل و آراستگی آنان به فضائل، یعنی تزکیه است.

واژه «تزکیه» در لغت از ماده «زکو» و به معنای طهارت و دور کردن شیء از عیب

و کاستی^۱ و ایجاد رشد، برکت و طهارت^۲ است. راغب نیز این واژه را از ریشه «زکا» به معنای رشد و نمو دانسته است^۳ که نقطه مقابل آن، دسیسه کردن و دفن استعدادهای معنوی نفس است: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۴. اما از آنجا که امکان رشد، منوط به نبود آفات و موانع و وجود شرایط است، در اصطلاح نیز تزکیه، پاکی نفس از اوصاف رذیله (موانع رشد) و آرایش آن به صفات جمیله (شرایط رشد) معنا شده است.^۵ از همین جهت است که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از رسیدن به مقام امامت از خداوند خواست تا از ذریه‌اش کسی به رسالت برسد تا امت را تعلیم کتاب و حکمت داده و آنها را تزکیه کند: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۶.

با دقت در آیه شریفه درمی‌یابیم که تزکیه هدف ارسال رسولان است و برای این منظور، تلاوت، زمینه تعلیم حکمت، و تعلیم حکمت، مقدمه تزکیه خواهد شد. به علاوه اگر انسان تزکیه شود، به مقصود نهایی، که فلاح و رستگاری است، خواهد رسید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۷؛ چراکه انسان، با تزکیه و هدایت انبیا به مقام توحید و دوری از شرک، اطاعت و اخلاص می‌رسد^۸ و در واقع، معرفت حقیقی و نحوه رفتار شایسته برابر خالق را کسب می‌کند. از سویی تزکیه مایه تقویت ایمان و باورها شده و انسان هرچه بیشتر خود و جایگاه والای خود در دایره خلقت را درک کند، با پذیرش دعوت انبیا،

۱. فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۹۴.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

۳. راغب، المفردات، ج ۱، ص ۳۸۰.

۴. شمس: ۱۰.

۵. نراقی، معراج السعاده، ج ۱، ص ۶۵.

۶. بقره: ۱۲۹.

۷. شمس: ۹.

۸. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

بیشتر به انجام افعال و اعمالی که زمینه‌ساز رشد و تعالی و تقرب او به خداست^۱ ترغیب می‌شود و به معرفت و نحوه ارتباط شایسته با دیگران نیز نائل می‌آید. البته تزکیه نفس وابسته به اعمال خاصی است که برخی از آنها عبارتند از: خشوع در نماز، اعراض و دوری از لغو، پرداخت زکات، حفاظت از فروج، پابندی به امانات و عهدها،^۲ عدم ورود به خانه دیگران بدون اجازه آنان^۳ و صدقه دادن.^۴ در مقابل، تزکیه با ترک اعمالی نیز همراه است؛ چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أَوْلِيكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا التَّارَ وَلَا يَكَلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.^۵ انجام هر عمل خیر و ترک هر عمل ناصوابی نیازمند توفیق الهی است؛ ﴿...بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۶ از این رو اگر توفیق سفر حج، نصیب حاجیان بیت‌الله شد بایستی توفیق تزکیه نفس را نیز از خداوند درخواست کنند.

از آنجا که تزکیه به معنای پاک‌سازی نفس از اوصاف رذیله (موانع رشد) و آرایش آن به صفات جمیله (شرایط رشد) معنا شده است، در یک تقسیم، می‌توان اخلاق را، به اخلاق فضیلت و اخلاق رذیلت تقسیم کرد؛ چیزی که در آیات مرتبط با حج نیز، در هر دو قسم اخلاق، مطرح است. از این رو مباحث این بخش را در دو فصل پی می‌گیریم.

۱. رک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

۲. ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ (مؤمنون: ۱-۸).

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (نور: ۲۷، ۲۸).

۴. ﴿خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۳).

۵. بقره: ۱۷۴.

۶. نساء: ۴۹.

فصل اول: اخلاق فضیلت

«فضل» به معنای زیادی است؛ ولی بیشتر در امور محمود به کار می‌رود؛ مانند فضل علم، فضل حلم و...^۱. این واژه در قرآن در دو معنای «برتری» و «عطیه و احسان و رحمت» به کار رفته است^۲ و از آن جهت که فضل و فضیلت خلاف نقص و نقیصه است،^۳ باید گفت اخلاق فضیلت، اخلاق برتر و اخلاق داری کمال و حسن است (که شایسته مقام انسانی است) و نبود آن مایه نقص کمال انسان خواهد شد. اخلاق فضیلت به دو حوزه اخلاق ناظر به صفات نفسانی و اخلاق ناظر به رفتار قابل تقسیم است و در ادامه بر همین مبنا تبیین می‌شود.

۱. اخلاق فضیلت، ناظر به صفات نفسانی

فضائل نفسانی انسان، که نمایانگر کمال باطنی نفس بوده و منشأ صدور رفتار و اعمال است، بسیارند. در این مجال و در قالب پیام آیات حج، شش مصداق از آنها (ایمان، تقوا، اخلاص، تسلیم، خشیت و صبر) بررسی می‌شود.

۱. راغب، المفردات، ص ۶۳۹.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۸۳.

۳. جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۱۷۹۱.

الف) ایمان

در آیه ۱۲۶ سوره بقره، بعد از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام از آزمایشات متعدد الهی سربلند بیرون آمد و به مقام امامت رسید و مأمور آماده‌سازی خانه خداوند برای طواف‌کنندگان و معتکفین و نمازگزاران شد، از خداوند درخواست کرد که این شهر امنیت یابد و روزی مؤمنان ساکن این شهر گسترده شود. در ضمن این دعا به فضیلت ایمان اشاره شده است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

حضرت ابراهیم علیه السلام، در این آیه شریفه، دعای خود را مخصوص مؤمنان قرار داده است. در بیان علت این اختصاص از سوی آن حضرت، اقوالی ذکر شده است؛ از جمله اینک:

خداوند به ایشان در آیه قبل - موقعی که ایشان از پیشگاه خداوند امامت را برای ذریه خود تقاضا کرد و گفت: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ و خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ - اعلام فرمود در میان ذریه او ظالمانی پدید خواهند آمد و لذا ابراهیم علیه السلام برای رعایت ادب، روزی و رفاه را تنها برای مؤمنین درخواست کرد.^۱

اگر ایشان برای عموم مردم مکه (حتی کفار) درخواست روزی و رفاه می‌کرد، اجتماع کفار در مکه زیاد می‌شد و آنها مفاسدی به وجود می‌آوردند و چه بسا ممکن بود مردم را از انجام مراسم حج منع نمایند.^۲

علت این اختصاص، برائت از کفار بود که شیوه عملی آن حضرت به شمار می‌رفت.^۳

۱. ابوالفتوح رازی، *روض الجنان*، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۳۸۸.

۳. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۸۲.

تعریف ایمان

واژه «ایمان» از ریشه «أمن» و اصل آن به معنای طمئینه قلب و زوال خوف^۱ است. در قاموس قرآن نیز این واژه به معنای آرامش قلب آمده است؛^۲ چنانچه یکی از اسمای الهی نیز «المؤمن» است؛ یعنی کسی که بندگان از ظلم او در امان هستند: «و الله تعالی المؤمن، لأنه آمن عباده من أن يظلمهم».^۳ از این جهت کلمه «ایمان» اشاره به حقیقتی است که انسان با کسب آن به آرامش درونی و امنیت می‌رسد. دلیل اینکه ایمان بر عقیده و اعتقاد اطلاق شده این است که مؤمن اعتقاد خود را از ریب و اضطراب و شک، که آفت اعتقاد است، می‌رهاند و آن را ایمن می‌کند.^۴ در تعریف دیگر از ایمان آمده است: ایمان تصدیق و اذعان قلبی و نوعی صفت و حالت نفسانی نسبت به یک امر است که جایگاه تحقق آن نفس و قلب است؛ گرچه آثار قولی و فعلی دارد.^۵

درجات ایمان و متعلق آن

ایمان حقیقتی متدرج و به میزان معرفت و یقین است: ﴿... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ که البته گاه مستقر و گاه مستودع است^۶ و درجات متعددی دارد که در روایات به آن اشاره شده است.^۷ اما به عنوان یک حقیقت وجودی (مبتنی بر تعریف ملا صدرا) نسبت به

۱. راغب، *المفردات*، ص ۹۰.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳. جوهری، *الصاحح*، ج ۵، ص ۲۰۷۱.

۴. ر.ک: جوادی آملی، *تسنیم*، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵. علم الهدی، *الذخيرة في علم الكلام*، ص ۵۳۶.

۶. سید رضی، *نهج البلاغه*، خطبه ۱۸۹. «فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرَأً فِي الْقُلُوبِ - وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ - إِلَى أَجْلِ مَعْلُومٍ». قابل ذکر است که معنای مستقر به پایدار و مستودع به امر ناپایدار اطلاق می‌شود.

۸. از جمله روایت امام صادق علیه السلام، که فرمود: خدای عز و جل ایمان را هفت سهم کرد: ۱. نیکوکاری ۲. راستگویی

۳. یقین. ۴. رضا. ۵. وفا. ۶. علم. ۷. بردباری. سپس آن را میان مردم تقسیم فرمود، به هر کس هفت ←

مرتبه وجودی هر فرد، متفاوت خواهد بود، متعلق ایمان در قرآن، گاهی غیب^۱، گاهی خداوند، رسول خدا ﷺ و قرآن^۲، گاهی ملائک و همه کتب و رسل الهی^۳ و گاه خدا و معاد^۴ و چگونگی آن است.

ب) تقوا

قرآن در آیه ۳۷ سوره حج می‌فرماید: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾.

در این آیه، قرآن کریم، تقوا را وسیله فوز و نائل شدن به خداوند سبحان، معرفی می‌کند. آیه شریفه در مقام تصحیح عادت‌های جاهلی است؛ مشرکان برای قبولی قربانی خون آن را به دیوار کعبه مالیده و گوشت آن را می‌آویختند. اما خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ﴾. چنانچه در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۵؛ یعنی تقوا، مایه قبولی اعمال است. در آیه دیگر آمده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۶؛ یعنی محور و ملاک کرامت انسانی، تقواست؛

کما اینکه از نگاه قرآن راه دستیابی به تشخیص حق از باطل: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ

→ سهم داد، او کامل است و بردارنده ایمان، و به برخی از مردم فقط یک سهم داد و به بعضی دو سهم و به دستهای سه سهم تا به هفت سهم قسمت کرد؛ (کلینی، اصول الکافی، ج ۳ ص ۷۱-۷۲).

۱. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛ (بقره: ۲).

۲. ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾؛ (نغبین: ۸).

۳. ﴿الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾؛ (بقره: ۲۸۵).

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ (مائده: ۶۹).

۵. مائده: ۲۷.

۶. حجرات: ۱۳.

لَكُمْ فُرْقَانًا^۱ و نیز راه خروج از بن‌بست‌های فکری و اعتقادی و اخلاقی و عملی انسان، رعایت تقواست.^۲

معنای تقوا

«تقوا»، از «وَقَايَة» و به معنای حفظ شیء است، از آن چیزی که اذیت و ضرر می‌رساند. از این رو حقیقت تقوا آن است که خود را از شیء مخوف، در وقایه و حفظ قرار دهیم^۳ و متقی کسی است که در جنگ، با پوشیدن زره یا برداشتن سپر و مانند آن خود را در حفاظی قرار می‌دهد تا از دشمن آسیب نبیند. در فرهنگ قرآن کریم نیز متقی کسی است که با ایمان و عمل صالح برای خود ملکه‌ای نفسانی فراهم می‌سازد تا از آسیب‌های درونی (هوای نفس) و بیرونی (شیطان) مصون بماند.^۴ به تعبیری تقوا از دیدگاه اسلام به این معناست که انسان از خطر فعل اختیاری خود یا ترک آن (که متوجه سعادت ابدی اوست) بترسد؛ یعنی کاری را انجام ندهد یا فعلی را ترک نکند که سعادت ابدی او را به خطر اندازد.^۵ البته چنین ترس و پرهیزی، پس از مداومت بر انجام افعال عبادی تقویت می‌شود و در صورت انجام عبادات و افعال مرضی حق تعالی و مداومت بر ترک معاصی، تقوا ملکه نفس می‌شود و شاکله انسان با صفت تقوا شکل می‌گیرد و آنگاه عبادت و ترک معصیت آسان‌تر و مسیر حرکت نفس به سوی خدا هموارتر می‌شود.

متعلقات تقوا

برای تقوا، که با مشتقاتش حدود دویست و بیست بار در قرآن استعمال شده،

۱. انفال: ۲۹.

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۳۷۳.

۳. راغب، المفردات، ص ۸۸۱.

۴. تسنیم، ج ۲، ص ۱۳۳.

۵. مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۷۴.

متعلقات متفاوتی، مثل تقوای از خداوند یا قیامت یا آتش و امثال آن، ذکر شده است، ولی در همه موارد، یک معنا مقصود است و آن تقوای از خداوند است؛^۱ یعنی انسان در مسیر بندگی خدا تمام سعی خود را در رعایت حرام و حلال الهی و در گفتار و کردار به کار بندد؛ هرچند ترس از عدم رضایت الهی و تلاش برای کسب رضای او برترین درجه و متعلق تقواست.

رابطه تقوا و عبادات

شرط قبولی و کمال اعمال انسان، رعایت تقوای الهی است؛ شرط بودن تقوا برای پذیرش اعمال، از این جهت است که انسان، دشمنی چون شیطان دارد: ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲؛ دشمنی که انسان را می‌بیند و می‌پاید و از جایی که گمان نمی‌برد به او ضرر می‌رساند؛ درحالی که انسان، که در معرض وسوسه و آسیب شیاطین است، ابلیس و جنود او را نمی‌بیند:^۳ ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾^۴، از این رو، در انجام اعمال عبادی (که زمینه‌ساز تقوا هستند)^۵ توجه مستمر به این دشمن قسم‌خورده الزامی است؛ چراکه تقوا ره‌توشه و زمینه دستیابی به فلاح بوده و فلاح‌نهایی انسان در لقای حق است؛ پس تقوا هدف عبادت (انجام واجبات و ترک محرمات) است و خود نیز، مقدمه‌ای برای فلاح عبادت‌کننده خواهد بود.^۶ انسان تا عبادت نکند به تقوا دست

۱. مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۷۸.

۲. بقره: ۱۶۸.

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴. اعراف: ۲۷.

۵. به بیان صاحب تفسیر، تسنیم، گرچه عبادت هم به نوبه خود تقوا است، اما چون تقوا ملکه‌ای نفسانی است که از راه تمرین در اعمال صالح پدید می‌آید، از این رو، عبادت، زمینه و سبب تقوا قرار گرفته و انسان با عبادت می‌تواند ملکه تقوا پیدا کند.

۶. تسنیم، ج ۲، ص ۳۵۳.

نمی‌یابد و تا به تقوا دست نیابد، توشه‌ای ندارد تا به سوی خدا سیر کند و به لقای حق برسد.^۱ توجه دائمی انسان به رعایت احکام و فرامین الهی در انجام امور عبادی، زمینه‌ساز پذیرش اعمال شده و پذیرش اعمال انسان در بارگاه الهی، زمینه‌ساز تقوای بیشتر و توفیق دست‌یابی به انجام اعمال بیشتر و بهتر عبادی است.

تقوا در اعمال حج

در آیات بیانگر احکام حج (از جمله آیه یادشده) مکرر و به انحای گوناگون به مسئله تقوای الهی پرداخته شده است؛ تقوا هدف همه عبادات، از جمله حج است؛ بلکه شرط قبولی عبادات است و آنچه از عبادات موجب تقرب به خداوند است، به دلیل تقوای حاصل از عبادت است که قرآن کریم بر آن تأکید کرده است. این مهم برای حجاج بیت‌الله ضروری است؛ نکته‌ای که در آیه شریفه، به‌صراحت بر آن تأکید می‌شود:

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾؛ یعنی.

در ذبح هدئی، هدیه زائر به خداوند، گوشت و پوست و خون حیوان نیست؛ بلکه همان تقرب و عبادت و تقوای اوست و قربانی نامیدن گوسفند یا گوشت آن به عنایت تقوای زائر است که سبب نزدیک شدن و رسیدن نفس مجرد و کامل متحد با تقوای متقی به خداوند متعالی است؛ زیرا اعمال حج (همانند دیگر اعمال عبادی)، ظاهری دارد و باطنی؛ اعمال ظاهری، مانند سر بریدن حیوان و...، هر یک سرّ و باطنی دارند. ذبح گوسفند صورتی است برای آن حقیقت قربانی؛ یعنی تقرب به سوی خدا که از اسرار حج است و در ذبح هدئی همان تقوا و خلوص زائر است که به عنوان هدیه و تحفه به خدا تقدیم می‌شود؛ چنان که دورکننده شیطان سنگریزه‌های فراهم آمده از حرم و مشعر نیست و شیطان نیز آن جمره نیست؛ بلکه رمی جمرات، مظهری از

اسرار الهی نهفته در این عمل است و آن دوری از هواهای نفسانی و وساوس شیطانی است.^۱

به تعبیر صاحب مجمع‌البیان، خداوند به گوشت و خون محتاج نیست و چیزی از ظاهر اعمال حج (از جمله قربانی کردن)، به خدا نمی‌رسد؛ ولی تقوایی که آن حالت اخلاص و توجه است، به خدا می‌رسد؛^۲ چون خدا از جسمیت و از هر حاجتی منزّه است. تنها تقوای شما به او می‌رسد و منظور از رسیدن تقوا به خدا نیز در واقع رسیدن دارندگان تقوا به خدا و تقرب به اوست؛ به این دلیل که اعمال عبادی، از جمله قربانی، اثری معنوی برای قربان‌کننده دارد؛ یعنی آن صفات و آثار معنوی که جا دارد به خدا برسد و به تعبیری جا دارد که به سوی خدای تعالی صعود کند و صاحبش را به خدا نزدیک کند؛ آن قدر نزدیک که دیگر حجابی بین او و خدا نماند.^۳ آیات دیگری از جمله آیات ۱۹۶ و ۱۹۷ سوره بقره: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ نیز به این مطلب اشاره دارند؛ در آخر آیه نخست، با عبارت ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ بر این حقیقت که احکام حج از ناحیه خداست و بنده باید مطیع خدا و رسولش باشد، تأکید می‌شود^۴ و در عبارت ﴿وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ خاطر نشان می‌شود که اعمال انسان از خدای تعالی غایب و پنهان نیست و در حین انجام عمل از حضور قلب و روح و معنای عمل نباید غافل شد. همچنین عبارت ﴿فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾، که مؤمنین را به تهیه زاد تشویق می‌کند، در آیات حج ناظر به این نکته است که حج از بهترین مصادیق تقواست و

۱. جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۰، ص ۴۲.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۳۸.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۷۸.

انسان در حج با تاریخ ممثل اسلام، روح تعبد، مظاهر قرب خدا و صحنه‌های فداکاری حضرت ابراهیم علیه السلام، (قهرمان توحید و مظهر تام تقوا) آشنا می‌شود؛ در نهایت، با عبارت «وَاتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» با مخاطب قرار دادن مؤمنین، بر کمال اهتمام خدای تعالی به این سفارش اشاره می‌شود و همچنین بر اینکه تقوا وسیله تقرب و وظیفه‌ای حتمی و متعین است.^۱ در آیه ۲۰۳ سوره بقره: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»، مسئله رعایت تقوا در اعمال حج و توجه به حشر و قیامت گوشزد می‌شود؛ چون تقوا هرگز دست نمی‌دهد و معصیت هرگز اجتناب نمی‌شود، مگر با یادآوری روز جزا. اما در اینکه از میان همه نام‌های قیامت، کلمه حشر انتخاب شده است: «أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند. همه در منا و عرفات یک‌جا جمع می‌شوند. همچنین اشعار دارد به اینکه حج‌گزار باید از این حشر و افاضه و کوچ به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می‌شوند.^۲

به‌علاوه، در آیه دوم سوره مائده: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»، آیه چهارم سوره توبه: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» و آیه ۳۲ سوره حج: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، به تقوای در اعمال اشاره شده است؛ به نحوی که در آیه اخیر، تقوا به قلوب اضافه شده است و بیانگر این حقیقت است که تقوا و اجتناب از غضب خدای تعالی و تورع از محرّمات، امری است معنوی که قائم به دل‌هاست.^۳ در نتیجه رعایت تقوا در مناسک حج، ضمن اینکه موجب قبولی حج و اعمال حاجی می‌شود، قلب و نفس انسان را نیز در مسیر بندگی خداوند تقویت و زمینه تکامل اعمال انسان پس از حج را فراهم می‌کند.

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۷۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۳.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

ج) اخلاص

اخلاص از جمله صفات نفسانی است که در آیات حج به آن اشاره شده است؛ مانند آیه ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.^۱ حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام پس از انجام دادن مأموریت خداوند در بنای کعبه این گونه با خداوند سخن گفتند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ که ناظر به اخلاص عمل در مقام نیت و فعل است؛ چون آن دو بزرگوار، خانه خدا را برای طاعت و تقرب به خدا بنا نهادند و یقین داشتند که خداوند به نیت آنها آگاه است و ناظر اعمال آنهاست: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا تَقَرُّبًا إِلَيْكَ بِنَاءِ هَذَا الْبَيْتِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ لِدَعَائِنَا الْعَلِيمُ بِمَا فِي قُلُوبِنَا».^۲ همین اخلاص نیت و عمل است که باعث شده هزاران سال پس از رحلت این دو پیامبر الهی، همچنان سنت عبادی آنان جاری است.

معنا و حقیقت اخلاص

اخلاص و خلوص به معنای صاف شدن و بی‌خلط شدن است^۳ و حقیقت اخلاص، دور شدن و پاک شدن نفس از غیر خداست؛^۴ یعنی انسان نیت خود را از هرگونه آلودگی و ناخالصی پاک کند و عمل را تنها برای رضای خدا انجام دهد و ستایش دیگران در او اثر نداشته باشد: «وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تَرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ».^۵ نیت صحیح و مقبول، یعنی اخلاص، دشواری فراوانی دارد و هرگز دشواری کار به اندازه دشواری نیت آن نیست.^۶ مرحوم فیض در *محنة البيضاء* می‌گوید:

۱. بقره: ۱۲۷.

۲. واحدی، *الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، ج ۱، ص ۱۳۱.۳. قرشی، *قاموس قرآن*، ج ۲، ص ۲۸۰.۴. راغب، *الامفردات*، ص ۲۹۳.۵. فیض کاشانی، *الحقایق*، ص ۴۱۶.۶. جوادی آملی، *تسنیم*، ج ۱، ص ۵۰۴.

حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد؛ چنانچه، قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ...﴾^۱ شیر خالص آن است که نه رگ‌های خون در آن باشد و نه اثری از آلودگی درون شکم؛ صاف و پاک و بدون غل و غش باشد. نیت و عمل خالص نیز همین‌گونه است؛ باید هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه اله بر آن حاکم نشود.^۲

اخلاص در عمل، مربوط به حوزه نیت و انگیزه انجام دادن عمل است و از این جهت، مقدم بر عمل است. ارزش هر عمل عبادی به میزان رعایت اخلاص آن است.

موانع اخلاص

مهم‌ترین مانع اخلاص، هوای نفس و غلبه آن است. حضرت علی علیه السلام فرمود: «کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی»؛ «چگونه کسی که هوای نفس بر او غلبه دارد توان اخلاص دارد؟» با غلبه هوای نفس راه نفوذ شیطان هموار می‌شود و اخلاص امکان‌پذیر نخواهد بود. ریا نقطه مقابل اخلاص است که موجب بطلان عمل و پذیرفته نشدن آن می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ...﴾^۳ یعنی اگر کسی بخشی از کار را برای خدا و قسمتی را برای خودنمایی انجام دهد، ریاکار است. ریا یعنی به مردم نشان دهد که کارش برای خداست؛ درحالی‌که برای غیر اوست. «سَمِعَهُ» نیز به همین معناست؛ یعنی به گوش مردم برساند، عمل او برای خداست؛ درحالی‌که چنین نیست. ریای جلی یا خفی و نیز «سَمِعَهُ»، اگر در متن عمل عبادی باشد، شرک عملی است و آن کار را باطل می‌کند؛ چون در اعمال عبادی قصد قربت شرط است؛ درحالی‌که او قصد خودنمایی داشته است. ولی ریا یا سمعه

۱. مؤمنون: ۲۱.

۲. فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۲۸.

۳. بقره: ۲۶۴.

بعد از عمل، موجب بطلان عمل گذشته نیست؛ چون عمل قبلی در ظرف زمانی خود به شکل صحیح انجام شده و صحت آن مشروط به عدم تعقب ریا یا سمعه نبوده است.

اهمیت و جایگاه اخلاص

پیامبر اعظم ﷺ در برکت اخلاص فرمود: «من أخلص لله أربعين يوماً فبُجِّرَ اللهُ ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».^۱ تحصیل اخلاص بسیار مهم، ولی نگهداری و بهسازی آن مهم‌تر است. بر پایه ظاهر این حدیث، پیشاپیش باید اخلاص را به دست آورد؛ سپس چهل روز در آن وادی گام نهاد و منازل و درجات چهل‌گانه آن را پیمود؛ نه اینکه با اربعین‌گیری (چله‌نشینی) به اصل اخلاص دست یافت. از سوی دیگر اگر کسی به قصد دستیابی به سرچشمه حکمت و عالم ربّانی شدن چله بگیرد، هرگز مخلص نیست؛ بلکه او برای مزد خاص، اربعین گرفته است؛ درحالی‌که باید فقط برای خدا در این وادی گام برداشت. مانند حج یا عمره که با بستن احرام آغاز می‌شود. اربعین نیز از همان اخلاص شروع می‌شود و انسان مخلص است که در چهل منزل آن حرکت می‌کند.^۲

در نتیجه ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا...﴾ در ضمن آیات حج، مشیر به این معناست که همان‌طور که اگر کسی هدیه‌ای به پیشگاه سلطانی ببرد، در صورتی برابر آن پاداش می‌گیرد که پادشاه آن هدیه را قبول کند،^۳ در حج نیز، که از مهم‌ترین اعمال عبادی است و خود به‌تنهایی، یکی از فروع دین است، اخلاص و دوری عمل از ریا و جنبه‌های نفسانی، شرط قبول است: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾.^۴ بدون اخلاص، هیچ عمل یا عامل صالحی به خدا نمی‌رسد و تا به خدا نرسد، رنگ خدایی به خود نمی‌گیرد و خصوصیت «وجه‌الله»ی

۱. ابن فهد حلّی، *عدة الداعي ونجاح الساعي*، ص ۲۳۲.

۲. جوادی آملی، *تسنیم*، ج ۲۱، ص ۲۳۶.

۳. طبرسی، *مجمع البيان*، ج ۱، ص ۳۸۹.

۴. فاطر: ۱۰.

پیدا نمی‌کند و دوام نمی‌یابد؛ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱ پس آنچه در قیامت از عقاید صحیح، اخلاق حَسَن و اعمال صالح، از جمله حج و اعمال حاجیان، تجسم پیدا می‌کند و به عنوان بهشت و نعمت‌های بهشتی به نیکان داده می‌شود، اموری است که از روی اخلاص و مطابق با موازین شرع انجام شده و به خدا رسیده و خصوصیت «وجه‌الله»ی پیدا کرده است؛^۲ آن‌گونه که ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام، چنین کردند و حتی در کلام خود نگفتند که خدایا چه خدمتی را از ما قبول کن؛ بلکه تنها گفتند خدایا از ما قبول کن (و ما را ثواب ارزانی دار)^۳ تا در مقام بندگی، رعایت تواضع و ناقابلی خدمت خود، یعنی بنای کعبه را برسانند.^۴ از این رو حاجی و زائر بیت‌الله‌الحرام نیز در همه مراحل حج باید، قدم‌به‌قدم، از زمان خروج از منزل تا بازگشت از سفر حج مواظب باشد جز به قصد قربت و برای رضای محبوب و انجام تکلیف الهی، گامی برندارد و قصد نماید که هیچ عملی را که منافی اخلاص است انجام ندهد؛ به تعبیری حاجی در همه مسیر حج در حال عمل به تکلیف شرعی است و از این جهت نباید این سفر عبادی را با نیاتی چون تفرج یا سیاحت و جهانگردی و مانند آن خلط کرد.

(د) تسلیم

قرآن در آیه ۱۲۸ سوره بقره از زبان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام، می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ این دو پیامبر الهی در این دعا، اسلام و مقام تسلیم برابر خداوند را برای خود و ذریه خود، درخواست کردند.

۱. قصص: ۸۸.

۲. جوادی آملی، *ادب فنای مقرران*، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. ابوالفتوح رازی، *روض الجنان*، ج ۲، ص ۱۶۹.

۴. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۸۳.

معنای تسلیم و مراتب آن

«تسلیم»، معانی متعددی دارد و یک معنای آن، انقیاد و طاعت است؛ مانند: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ یعنی از حکم خداوند در دل خویش احساس گرفتگی نکنند و تسلیم و منقاد محض باشند.^۲ اسلام مراتبی دارد که نازل‌ترین آن، اعتراف و اقرار به توحید، معاد و نبوت است. آثار فقهی اسلام بر این مرتبه مترتب است. اما در این مرحله ممکن است اسلام هنوز در دل و روح فرد مسلمان رسوخ نکرده باشد تا بتوان از آن به ایمان یاد کرد؛ چنان‌که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳ یعنی اگر اسلام، در قلب و جان انسان رسوخ کند به مرتبه ایمان می‌رسد. با این وجود، مقام تسلیم فراتر از اسلام و ایمان بوده و برترین مرتبه، یعنی مرتبه انقیاد تام است و بین آن دانی و این عالی مراحل متعددی قابل تصور است.^۴

گاه منظور از اسلام، معنای عام آن، یعنی همان اعتراف به توحید و معاد و نبوت است؛ گاه منظور از آن، معنای خاص، یعنی ایمان و عمل به همه لوازم توحید، نبوت و معاد است؛ چنانچه گاه از هر دو مرحله مذکور نیز به ایمان یاد شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آمِنُوا...﴾^۵ که در این تعبیر، ایمان نخست، همان اسلام یا ایمان اجمالی و منظور از ایمان دوم، ایمان تفصیلی^۶ و از جمله مسئله امامت است. البته طبق برخی روایات، بعد از اسلام و ایمان، مرتبه یقین است؛ آنگونه که امام صادق علیه السلام فرمود: «ایمان برتر

۱. نساء: ۶۵.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۰۱.

۳. حجرات: ۱۴.

۴. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۶۷.

۵. نساء: ۱۳۶.

۶. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۱۲.

از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی گرامی‌تر [کمیاب‌تر] از یقین نیست.^۱ از این رو لازمه وصول به مقام یقین نیز، تسلیم برابر هدایت انبیا و عمل به فرامین الهی، از جمله اعمال حج و لوازم آن است.

مقام تسلیم و رابطه آن با قلب سلیم

درخواست مقام تسلیم در واقع تقاضای داشتن قلب سلیم است؛ زیرا قلب سلیم به معنای قلب مسلم، منقاد و مطیع است و جز یاد و مهر حق، چیز دیگری در آن راه نمی‌یابد. صاحب چنین قلبی هماهنگ با همه موجودات جهان آفرینش حرکت می‌کند. درخواست تسلیم قلب برای آن است که عنصر محوری همه کارهای انسان قلب است و قلب مؤمن، که بین دو انگشت از انگشتان خدای منزّه از دست و انگشت است، هر لحظه در معرض تحول است.^۲ از این رو درخواست انقیاد قلب از خدای سبحان بهترین نیایش است.^۳ البته در برخی اخبار، منظور از قلب سلیم، قلب خالی از کینه (نسبت به مؤمنین)، عاری از نفاق و شرک^۴ و دور از حب دنیا و معاصی^۵ بیان شده است؛ اموری که حاجیان و زائران خانه خدا، برای رسیدن به نتیجه مطلوب و کمال حج، باید به آن توجه کنند.

اسلام درخواستی ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام

به یقین، اسلامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام در این دعا خواهان آن بوده‌اند، مرحله نازل اسلام یا حتی مرتبه ایمان نیز نبوده است؛ زیرا آن دو پیامبر بزرگ خود مبلّغ

۱. کلینی، اصول الکافی، ج ۳، ص ۸۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۵۳.

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۶۹.

۴. اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۶.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۰۵.

و معلم ایمان بوده‌اند. همچنین حضرت ابراهیم علیه السلام در اوایل دعوت خویش، پس از احتجاج با مردم، چنین گفت: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.^۱ بلکه اسلامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام برای خود و برخی از ذریه خویش از پیشگاه خدای منان درخواست کردند، مرحله عالی عبودیت و انقیاد^۲ و تسلیم است.

گوشه‌ای از اسلام حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در اطاعت و انقیاد محض و آمادگی آنان برای ذبح و قربانی تجلی یافت: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾.^۳ این آزمون، که متضمن تأیید و تصریح خدای سبحان بر اسلام و انقیاد آن دو بزرگوار است: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا﴾، پاسخی است به ﴿وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾؛ زیرا همان‌گونه که گذشت، «مسلم» در این دعا به معنای «متقاد کامل» است.^۴

برخی مثل صاحب مجمع البیان گفته‌اند مقصود از اسلام تقاضاشده در آیه، درخواست استمرار در مسلمانی در آینده و طلب توفیق و ثبات قدم در مسلمانی است. وی با ذکر قولی، منظور از این دعا را قیام به جمیع آداب و شرائط اسلام ذکر کرده است؛ زیرا اسلام به معنای انقیاد کامل و خضوع به تمام معناست.^۵ صاحب المیزان نیز معتقد است اسلام درخواستی ابراهیمی و اسماعیلی علیهما السلام چیزی غیر از اسلام متداول و آن معنایی است که از این لفظ به ذهن ما متبادر می‌شود؛ چون اسلام دارای مراتبی است و

۱. انعام: ۷۹.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲؛ تسنیم، ج ۷، ص ۶۸.

۳. صاقلات: ۱۰۲ - ۱۰۵.

۴. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۱۴۱.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹۳.

در آیه ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ﴾^۱ ابراهیم علیه السلام با اینکه دارای اسلام بود، دوباره به داشتن اسلام امر شد، پس مراد از اسلام در اینجا تمام عبودیت و تسلیم تمام آنچه بنده دارد برای خداست؛^۲ یعنی بنده و به‌ویژه راه‌یافتگان به حرم الهی و کعبه دوست آنگاه به مقام تسلیم نائل می‌آیند که از هر جهت، به فرامین خدا تن داده باشند و از همه علایق (مال و دارایی، مقام، خانواده و...) در دایره احکام الهی، دل‌کنده باشند؛ چنانچه حاجیان قبل از سفر، از همه حلالیت می‌طلبند، احیاناً وصیت می‌کنند، حقوق شرعی مال و دارایی خود را پرداخت می‌کنند، مسائل شرعی را می‌آموزند و...، تا از هر لحاظ آماده ورود به حرم الهی بوده و حجة الاسلام را به‌جا آورند.

مقام تسلیم، نیازمند توفیق و فیض الهی

مرتبه تسلیم و آنچه در آیه یادشده، درخواست شده است وقتی با وضع انسان عادی و حال قلب متعارف او سنجیده شود؛ امری غیراختیاری می‌شود؛ یعنی - با چنین حال و وصفی - رسیدن به آن، امری غیرممکن است؛ مانند سایر مقامات ولایت و مراحل عالیه و سایر معارج کمال، که از حال و طاقت انسان متعارف و متوسط‌الحال بعید است؛ چون مقدمات آن بسیار دشوار است. به همین جهت ممکن است آن را امری الهی و خارج از اختیار انسان دانسته و از خدای سبحان درخواست کرد که آن را به آدمی افاضه فرماید و آدمی را متصف بدان بگرداند. نظری دقیق‌تر هم وجود دارد و آن این است که آنچه به انسان‌ها نسبت داده می‌شود و اختیاری شمرده می‌شود، تنها اعمال است، اما صفات و ملکاتی که در اثر تکرار صدور عمل در نفس پیدا می‌شود اختیاری انسان نیست و باید به خدا منسوب شود؛ به‌ویژه اگر از صفات فاضله و ملکات خیر

۱. بقره: ۱۳۱.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴، ۲۸۶.

باشد که نسبت دادنش به خدا اولی است.^۱ از این جهت وقتی انبیا مقام و ملکه تسلیم را از خداوند طلب می‌کنند، دیگر مؤمنین و به‌ویژه حاجیان و زائران خانه خدا نیز باید از فرصت میهمانی خدا استفاده کرده و چنین مقامی را طلب کنند.

۵) تواضع (خبت)

یکی از صفات اخلاقی انسان که در آخرین فراز آیه ۳۴ سوره حج: ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾، به آن اشاره شده است تواضع و فروتنی است. بعد از اینکه احکام متعددی از حج در آیات پیشین سوره حج مطرح شد، در آیه ۳۴ به سنت قربانی که در همه امم گذشته عبادت بوده، اشاره شد و در ذیل آیه، صفت اخلاقی «اخبات»، که دلالت بر تواضع و فروتنی دارد، مطرح شد: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيَّ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾.

معنای خبت

«خبت» به معنای زمین هموار است و از این جهت (در رابطه با انسان) به معنای تواضع به کار رفته است. بنابراین ظاهر معنای عبارت «الْمُخْبِتِينَ» در آیه شریفه، «المتواضعین» است.^۲ بعضی نیز معتقدند منظور از مخبتین، عابدین است؛ «فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، قال العابدین»^۳ که البته با معنای اول (یعنی متواضعین) بی‌ارتباط نیست؛ چون به تعبیر قرآن ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^۴ یعنی «عباد» دارای

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴، ۲۸۶.

۲. راغب، المفردات، ص ۲۷۲.

۳. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۴.

۴. فرقان: ۶۳.

ویژگی سکینه و تواضع‌اند.^۱ بدیهی است که ویژگی تواضع از زائران خانه خدا، هم در زمان انجام اعمال حج و هم پس از آن، بیشتر مورد انتظار است.

منظور از عنوان «مخبتین» در آیه شریفه

به اعتقاد علامه طباطبایی جمله ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ اشاره‌ای است به اینکه هر که برای خدا در حج خود، اسلام و اخلاص داشته باشد، از «مخبتین» است.^۲ از سوی قرآن کریم «مخبتین» را چنین تفسیر فرموده است: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾.^۳ انطباق این چند صفتی که در آیه شریفه در تفسیر «اخبات» آمده با کسی که حج خانه خدا را با اسلام و تسلیم به جا می‌آورد روشن است؛ چون صفات مذکور عبارت است از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز و انفاق که همه این موارد در حج نیز هست.^۴ بنابراین طبق بیان آیه شریفه، یکی از ویژگی‌های «مخبتین» صبر بر مصیبت است که مرتبه کمال آن و دیگر ویژگی‌های مصادیق «مخبتین» را در اولیای الهی می‌بایست جست‌وجو کرد؛ چنانچه در شواهد التنزیل آمده است: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ بَشِّرِ - الْمُخْبِتِينَ قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ سَلْمَانَ».^۵ گویی تشرف به حج و توفیق انجام خالصانه این عمل عبادی، خود نشانه وجود درجاتی از تواضع در وجود مؤمن است، که می‌بایست خداوند را بر این نعمت سپاس گفت و توفیق رشد و ارتقای بیشتر آن را از خداوند خواست.

(و) صبر

در آیه ۱۰۲ سوره صافات، که از جمله آیات حج است، به صفت نفسانی صبر

۱. طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵، ۳۷۴.

۳. حج: ۳۵.

۴. همان.

۵. حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۵۱۹.

اشاره شده است: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾.

معنای صبر

«صبر» خویشتن‌داری و حبس نفس است بر چیزی که شرع و عقل تقاضا می‌کند، یا از چیزی که شرع و عقل از آن نهی می‌کند. صبر (از نظر اهل لغت) به حسب اختلاف موارد، نام‌های متفاوتی دارد: به خویشتن‌داری در مصیبت صبر گفته می‌شود و ضد آن جزع است؛ به صبر در جنگ شجاعت گفته می‌شود و ضد آن جبن است؛ اگر در پیشامد باشد، سعه‌صدر نام دارد و اگر در امساک از سخن باشد، آن را کتمان نامند.^۱ اما چنانچه از عمومیت دلالت در آیه ﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲ برداشت می‌شود، صبر به معنای مقاومت انسان برابر مکروهات و سختی‌هاست. از این رو انسان باید در همه امور خود از صبر کمک بگیرد.^۳ از این جهت، صبر دارای معنای عامی است که البته در لسان آیات و روایات، مصادیقی برای آن ذکر شده است.

مصادیق صبر در قرآن و روایات

صبر در طاعت، صبر در ترک معصیت، صبر در مصیبت و بلا، صبر در فقر و صبر در جنگ و جهاد از جمله مصادیق صبر هستند.

یکی از مصادیق بارز صبر، صبری است که مجاهدان در راه خدا در میادین نبرد حق برابر باطل از خود نشان داده‌و با صبر خود بر دشمن غلبه کرده‌اند: ﴿كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.^۴

۱. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۰۶.

۲. بقره: ۱۵۳.

۳. موسوی سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۳.

۴. بقره: ۲۴۹.

صبر برابر دسیسه‌های دشمنان از دیگر مصادیق صبر است که قرآن کریم از آن یاد کرده و مؤمنان را به آن سفارش کرده است: ﴿إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾^۱.

از مواردی که قرآن کریم برای تشویق و ترغیب به روحیه صبر از آن یاد کرده، ذکر صبر و شکیبایی انبیای گذشته برابر تکذیب کفار عصر خود است: ﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنْكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْدِبُونَكَ... وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾^۲.

انسان‌ها در زندگی خود با افکار و عقاید گوناگونی، موافق یا مخالف، برخورد می‌کنند که به لحاظ اهمیت، انسان را به موضع‌گیری‌های متفاوتی وادار می‌کند؛ از این رو قرآن کریم به مؤمنان سفارش می‌کند که برای مقابله با عقاید باطل و رفتار خشونت‌آمیز دشمنان اسلام، صبر پیشه کنند و به بهترین وجه به مقابله با آنها برخیزند: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾^۳.

۲. اخلاق فضیلت؛ ناظر به رفتار و اعمال

همان‌طور که فضائل نفسانی انسان بسیار است، رفتار و اعمال انسان، که ظهور صفات باطنی او است، نیز بسیار است. به مواردی از این رفتارها در محدوده پیام آیات حج اشاره می‌شود.

الف) ادب زیارت و محضر معصوم

قرآن در آیات نخستین سوره حجرات، نحوه برخورد و رفتار مؤمنین در رعایت

۱. آل عمران: ۱۲.

۲. انعام: ۳۳-۳۴.

۳. فصلت: ۳۴-۳۵.

ادب در محضر رسول خدا ﷺ را گوشزد می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ
أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
عَظِيمٌ^۱.

معنای ادب

«ادب» به معنای حسن خلق است.^۲ این صفت نفسانی ملکه‌ای است که هر کس آن را کسب نماید، از اموری که خلاف شأن انسانی است در امان می‌ماند؛ ملکه‌ای که با تمرین و ریاضت نفس در مسیر آراستگی به محاسن اخلاق حاصل می‌شود. بنابراین هر ریاضت محموده‌ای که انسان به واسطه انجام آن به فضیلتی از فضائل آراسته شود ادب است.^۳ در این تعریف، هم سیر در مراحل ریاضت کسب فضیلت، «ادب» دانسته شده و هم نتیجه کلی این ریاضت که کسب ملکه نفسانی است.

ادب سخن گفتن

از نظر قرآن، سخن گفتن با صدای بلند، عمل ناپسندی است: ﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^۴. انسان جز در موارد خاص (مانند جایی که به او ظلم شده است) نباید صدایش را بلند کند: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾^۵. از این رو از آداب سخن گفتن این است که

۱. حجرات: ۲-۳.

۲. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵.

۳. زبیدی، تاج العروس، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴. لقمان: ۱۹.

۵. نساء: ۱۴۸.

انسان به آرامی و بدون بلند کردن نامتعارف صدا، با دیگران صحبت کند. رعایت این ادب برابر عموم مردم نشانه شخصیت گوینده و احترام به دیگران است.

ادب سخن گفتن در محضر معصوم

در این آیه شریفه، هم از نظر اثباتی و هم از نظر سلبی، نحوه و نتیجه رعایت ادب سخن گفتن در محضر پیامبر ﷺ، به روشنی تبیین شده است. از یک سو، بلند کردن صدا (که در محضر معصوم، نوعی بی ادبی است) را تقبیح کرده، نتیجه آن را ابطال اعمال ذکر می کند و از سوی دیگر، التزام به تخفیف صدا و با آرامی و احترام سخن گفتن با آن حضرت (که بیانگر رعایت ادب است) را به مغفرت و اجر عظیم الهی مژده می دهد؛ بلکه یکی از راه های امتحان خداوند از مؤمنین در میزان اشتیاق و همسویی دل های آنان با پیامبر ﷺ همین نحوه عملکرد آنان در محضر پیامبر ﷺ است؛ چراکه به تعبیر صاحب مجمع البیان بلند کردن صدا بیشتر از صدای پیامبر ﷺ از دو حال بیرون نیست: یا سبک شمردن آن حضرت است، که موجب کفر خواهد شد، یا بی ادبی نسبت به آن حضرت است.^۱

جایگاه ویژه معصوم، لازمه ادب خاص در محضر او

قرآن در این فراز از آیه ﴿وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾^۲ تذکر می دهد هنگام گفت و گو با پیامبر ﷺ و در مجلس ایشان، صدای خود را بلند نکنید؛ زیرا او مانند شما نیست و از هر جهت تعظیم او لازم است. به اعتقاد بعضی این ادب تنها در آرام صحبت کردن نیست؛ بلکه مؤمنین نباید همان طور که همدیگر را (مثلاً با اسم) صدا می زنند، پیامبر ﷺ را مخاطب قرار دهند (و بگویند ای محمد)؛ بلکه او را با

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۶.

۲. حجرات: ۲.

تجلیل و احترام صدا زده و بگویند «یا رسول الله» تا ایشان با ذکر جایگاه الهی مخاطب قرار گیرند.^۱

عدم رعایت ادب در محضر معصوم، موجب حبط عمل

بدیهی است عدم رعایت ادب در محضر معصوم، از جمله بلند سخن گفتن، یا عدم رعایت شأن و جایگاه او، عواقبی فراتر از عدم رعایت این ادب برابر دیگران دارد که از جمله آنها «حبط عمل» است: ﴿أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ﴾؛ عاقبتی که خود انسان هم متوجه آن نیست: ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ یعنی شما نمی‌دانید که با بلند کردن صدای خود در برابر صدای پیامبر ﷺ و ترک احترام حضرتش، اعمال خود را از بین می‌برید.^۲ به تعبیر علامه طباطبایی، به طور کلی، با صدای بلند صحبت کردن فاقد معنای تعظیم است و با بزرگان با صدای بلند صحبت کردن، نظیر مردم عادی، خالی از اسائه ادب و وقاحت نیست. ظاهر آیه شریفه این است که بلندتر کردن صدای خود از صدای رسول خدا ﷺ و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو گناه و موجب حبط عمل است. بنابراین غیر از کفر گناهانی دیگر نیز هست که باعث حبط می‌شود.^۳

رعایت حرمت و احترام معصومین ﷺ در حی و میت آنها یکسان است: «وَإِنَّ حُرْمَتَهُ مِثْلًا كَحُرْمَتِهِ حَيًّا»^۴ در روایت دیگری آمده است: «أَنَّ حُرْمَتَهُمْ بَعْدَ مَوْتِهِمْ كَحُرْمَتِهِمْ فِي حَيَاتِهِمْ»^۵. عموماً تکریم و تعظیم شعائر نیز بر این مطلب دلالت دارد. بر زائران لازم است که در حرم نبوی و بقیه مشاهد مشرفه رعایت ادب سکوت را داشته باشند.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۶.

۲. همان.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۰۸-۳۰۹.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۳.

۵. همان ج ۱۷، ص ۱۲۵.

ب) طاعت

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ با این ابلاغ، مقصود از فرستادن پیامبران تنها اطاعت و امتثال امر ایشان است؛^۲ چراکه تنها با اطاعت محض و بی‌چون و چرا از فرامین حق تعالی و فرستادگان اوست که زمینه هدایت و رشد و تعالی انسان فراهم می‌آید. از این جهت مطیع بودن بنده برابر خدای متعال، رسول خدای صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام، برترین فضیلت اخلاقی در حوزه رفتار و عمل است.

معنای طاعت

«طوع»، به معنای انقیاد است و^۳ «طاعت» نیز به همین معناست: «الطَّاعَةُ اسْمٌ لِمَا يَكُونُ مَصْدَرَهُ الْإِطَاعَةُ، وَهُوَ الْانْقِيَادُ»^۴ اما بیشتر در فرمانبری به کار می‌رود؛ مانند: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۵ «طوع» گاه معنای رغبت و میل نیز دارد؛^۶ کما اینکه کلمه «تطوع» نیز به معنای اطاعت است. ولی بعضی گفته‌اند تفاوت تطوع با اطاعت این است که تطوع تنها در اطاعت مستحبی استعمال می‌شود؛ خلاف کلمه اطاعت که هم شامل واجب می‌شود و هم مستحب. از این رو - در صورتی که این حرف صحیح باشد - عمل واجب از آنجا که الزامی است با طوع و رغبت به جا آورده نمی‌شود؛ - خلاف عمل مستحبی که هر کس آن را انجام دهد، با رغبت و بدون هیچ شائبه‌ای انجام داده است.^۷

۱. نسا: ۶۴.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. راغب، المفردات، ص ۵۲۹.

۴. فراهیدی، المعین، ج ۲، ص ۲۰۹.

۵. آل عمران: ۸۳.

۶. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۴۸.

۷. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۵.

جایگاه ویژه پیامبر ﷺ، در مقام اطاعت

در آیه شریفه، اطاعت از رسول خدا ﴿يَا ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ بیان شده است؛ یعنی اطاعت مردم از پیامبران بر طبق امر خداوند است^۱ و در واقع اطاعت و فرمانبرداری از رسول خدا ﷺ نشانه صدق مؤمن، در اطاعت خداست و به تعبیر علامه طباطبایی، اطاعت کردن (به طور مطلق) از رسول خدا ﷺ همان اطاعت کردن از خداست؛ چنانچه خداوند فرمود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾.^۲ اهمیت این جایگاه ویژه پیامبر ﷺ، آنگاه روشن تر می شود که قرآن در این فراز آیه ﴿لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولَ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ می فرماید: «کسانی که با رسول مخالفت کردند و با این مخالفت از او اعراض کردند، اگر به سوی خدا و رسول برگردند و توبه کنند، برایشان بهتر است (از اینکه سوگند بخورند که به خدا ما منظورمان مخالفت نبوده و برای توجیه عمل خود سخنانی به هم بیافند و عذرهایی غیرموجه بتراشند، که نه سودی دارد و نه رسول خدا ﷺ را راضی می سازد).^۳ بدیهی است که عدم رضایت رسول خدا ﷺ، عدم رضایت خداوند را به دنبال خواهد داشت.

جایگاه ائمه طاهرين علیهم السلام در مقام اطاعت

همان طور که در آیه یادشده، اطاعت از رسول خدا ﷺ، همان اطاعت از خدا معنا شده است، در آیه ۵۴ سوره نساء: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ اطاعت از ﴿أُولِي الْأَمْرِ﴾ هم، همان اطاعت از رسول ﷺ بیان شده است؛ چنانچه تکرار فعل ﴿أَطِيعُوا﴾، به طور مطلق: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و عدم تقید آن به هیچ قیدی، بیانگر وجوب اطاعت بدون چون و چرای

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲. نساء: ۸۰.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۴۰۴.

مؤمنین از رسول خدا ﷺ و «اولوا الامر» است. خداوند «اولوا الامر» را، همانند رسول خدا، به طور جزم و قطع، واجب‌الاطاعه دانسته است.^۱ اما مصداق حقیقی «اولوا الامر» در روایات شیعه، ائمه علیهم‌السلام، معرفی شده‌اند؛ از جمله در روایت عبدالله بن عجلان از امام باقر علیه‌السلام که فرمود: «این آیه درباره علی علیه‌السلام و دیگر ائمه نازل شده است. اینان جایگاهشان جایگاه پیامبران است؛ جز اینکه چیزی را حلال یا حرام نمی‌کنند».^۲ ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه‌السلام درباره قول خدای عزوجل: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ پرسیدم و ایشان فرمود: «درباره علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است». (در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند)^۳ همچنین امام باقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: «اولی الامر، امامان از فرزندان علی و فاطمه‌اند، تا آنکه روز قیامت برپا شود». ایشان در جای دیگر نیز فرموده است: «خداوند از «اولی الامر»، فقط ما را قصد کرده است و همه مؤمنان را تا روز قیامت به پیروی از ما، فرمان داده است».^۴ از این رو جایگاه ائمه علیهم‌السلام، به‌عنوان جانشینان بر حق رسول خدا ﷺ، در مقام اطاعت، همان جایگاه ویژه رسول خدا ﷺ بوده که بیانگر اطاعت و فرمانبری از خداست.

افزون بر آیه یادشده، آیه ۱۵۸ بقره نیز از جمله آیات اخلاقی حج است که مسئله اطاعت را متذکر شده است: ﴿إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾؛ در این آیه بر کلمه «تَطَوَّعَ» تأکید شده است: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ که طبق نقل مجمع البیان در معنای آن سه قول است:

۱. رک: سبحانی، رسائل و مقالات، ج ۶، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. کلینی، اصول الکافی، ج ۲، ص ۴۰.

۴. بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۰۵.

۱. ابن عباس و غیر او می‌گویند: «یعنی کسی که بعد از انجام طواف و سعی واجب، طواف و سعی مستحب به جا بیاورد».
۲. اصمّ می‌گوید: «یعنی کسی که پس از انجام حج و عمره واجب حج و عمره مستحبی به جا بیاورد».
۳. حسن می‌گوید: «یعنی کسی که با انواع خیرات و طاعات اقدام کند».^۱
- به اعتقاد علامه طباطبایی، اصل طوع، هم با واجب تطبیق می‌کند و هم با مستحب؛ هم چنان‌که در آیه **﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِأَرْضِ أُنْتِیَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا﴾**^۲ برابر کره آمده است و در عین حال در اطاعت امر و جوبی نیز استعمال شده است.^۳ از این رو در انجام فریضه حج، نباید تنها به واجبات اکتفا کرد و حاجیان می‌بایست از این فرصت در انجام دادن امور مستحبی، مانند سعی، طواف و عمره و نماز مستحبی یا قرآن خواندن و به‌ویژه زیارت قبر نبوی و دیگر اماکن متبرکه، از یکدیگر پیشی گیرند. در این مسیر - با عنایت به آنچه گفته شد - لازمه پذیرش اعمال واجب و مستحب سفر حج، اطاعت از خدا، رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام و عمل در دایره شریعت حقه است که البته توجه به مقام نبوی و ائمه طاهرین علیهم‌السلام در مکه مکرمه و مدینه منوره در سفر حج و عنایت ویژه به جایگاه آنان، خود به‌تنهایی بزرگترین عمل عبادی و از فضائل اخلاقی است که دیگر اعمال حج را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ آن‌گونه که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کسی که از روی معرفت به کعبه بنگرد و حق و حرمت ما را بشناسد، آن‌گونه که حق و حرمت کعبه را شناخته است، خداوند گناهانش را بیمارزد و مشکل دنیا و آخرتش را کفایت کند و^۴ امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «از مکه آغاز کنید و به ما ختم نمایید»؛^۵ یعنی طاعت و بندگی خدا (از جمله حج و عمره) بدون معرفت ائمه علیهم‌السلام و پذیرش ولایت آنان، به نتیجه نمی‌رسد.

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۴۰.

۲. فصلت: ۱۱.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۸۵.

۴. کلینی، فروع الکافی، ج ۴، ص ۲۴۱.

۵. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۵۸.

ج) نماز

در قرآن و از جمله در آیات حج، بر نماز، که ترجمه مرسوم واژه «الصلاة» است، نیز تأکید شده است؛ مانند آیه ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۱.

معنای صلاة

واژه «الصلاة» به معنای رحمت است. ولی در قرآن به چند معنا آمده است؛ به معنای دعا؛ مانند «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ، أَي وَاذْعْ لَهُمْ إِنْ صَلَاتُكَ أَي دَعَاكَ سَكَنٌ وَتَثْبِيتٌ لَهُمْ»؛ به معنای نماز واجب؛ مانند «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا»؛ به معنای دین و آیین؛ مانند «أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ، أَي دِينُكَ»^۲. البته این واژه، در قرآن به معنای رحمت نیز آمده است؛ مانند: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ، أَي تَرْحَمُ»^۳. اما آنچه در این مقام و در تبیین آیات حج مقصود است، «صلاة» به معنای فریضه‌ای از فرائض دینی و فضیلت اخلاقی ناظر به حوزه رفتار و عمل است.

جایگاه نماز

نماز در قرآن کریم ناهمی از فحشاء و منکر: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۴ و در روایات به عنوان ستون دین، پرچم دین، مقرب متقین به رحمت الهی و... معرفی شده است؛ چنانچه از پیامبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود: «الصلاة عماد الدين، فمن ترك صلاته متعمدا فقد هدم دينه، ومن ترك أوقاتها يدخل الويل، والويل واد في جهنم كما قال الله تعالى:

۱. حج: ۲۶.

۲. و قِيلَ: كَانَ شُعَيْبٌ كَثِيرَ الصَّلَاةِ فَقَالُوا لَهُ ذَلِكَ.

۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۷.

۴. عنکبوت: ۴۵.

﴿قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾.^۱ همچنين فرمود: «علم الاسلام الصلاة، فمن فرغ لها قلبه و حافظ عليها بحدها و وقتها و سننها فهو مؤمن».^۲ اميرالمومنين عليه السلام نیز فرمود: «الصلاة قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ».^۳

ابراهيم عليه السلام و آماده‌سازی خانه خدا برای نمازگزاران

در آیه یادشده ابراهيم عليه السلام، مأمور پاکسازی خانه خدا از لوث شرک و بت‌پرستی برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و راکعان و ساجدان شده است: ﴿وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾، که مقصود از ﴿القائمين﴾، نمازگزاران است؛^۴ یعنی خانه‌ام را برای آنان که آنجا نماز می‌گزارند و رکوع و سجود می‌کنند پاک گردان.^۵ علامه طباطبایی می‌گوید:

مراد از «قائمين»، آن‌طور که از سياق استفاده می‌شود، کسانی هستند که خود را برای عبادت خدا و نماز به تعب می‌اندازند و تطهير معبد - به همان جهت که معبد است - این است که آن را از اعمال زشت و پلیدی‌ها، که مایه فساد عبادت است، پاک کنند و چنین پلیدی همان شرک و مظاهر شرک، یعنی بت‌هاست. پس تطهير خانه خدا یا منزّه داشتن آن از پلیدی‌های معنوی است و ابراهيم عليه السلام مأمور شده که طریقه عبادت را به نحوی که خالی از قدارت شرک باشد به مردم تعلیم دهد؛ همان‌طور که خودش مأمور به چنین عبادتی شده بود یا تطهير آن از مطلق نجاسات و پلیدی‌ها، چه مادی و چه معنوی، است. اما از این دو احتمال، آنکه با سياق آیه نزدیکی بیشتری دارد همان احتمال اول است. حاصل تطهير معبد از ارجاس و

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲.

۲. متقی هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۲۷۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

۴. طبرسی، مجمع البيان، ج ۱۷، ص ۱۲۸.

۵. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

پلیدی های معنوی، برای پرستندگان که از دور و نزدیک قصد آن می کنند، این است که عبادتی برای آنان وضع کند که خالص برای خدا باشد و مشوب به شائبه شرک نباشد؛ در آنجا تنها خدا را پرستند و چیزی را شریک او نکنند.^۱

از آیه ﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ و مأموریتی که به پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم علیه السلام داده شده است، جایگاه خاص حاجیان خانه خدا و نیز طواف، نماز و رکوع و سجود آنها در فرصت طلایی ایام حج معلوم می شود.

د) ذکر

یکی از فضائل ناظر به حوزه رفتار و عمل، به ویژه برای حاجیان ذکر است: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۲ یعنی در اثنای حج اگر بخواهید خرید و فروشی کنید حرجی بر شما نیست و چون از عرفات کوچ می کنید در مشعرالحرام به ذکر خدا بپردازید و به شکرانه اینکه هدایت شده اید خداوند را به یاد آرید؛ زیرا قبل از آنکه او شما را هدایت کند از گمراهان بودید.

معنای ذکر

«ذکر» در لغت به معنای یاد کردن و خلاف نسیان است؛ خواه با زبان باشد یا با قلب یا هر دو، چه بعد از نسیان باشد یا در ادامه ذکر.^۳ راغب می گوید: گاه مراد از ذکر هیئت نفسانی است که شخص به واسطه آن می تواند آنچه از دانایی به دست آورده حفظ کند و آن مانند حفظ است؛ الا آنکه حفظ به اعتبار

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸.

۲. بقره: ۱۹۸.

۳. قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۵.

نگه داشتن و ذکر به اعتبار حاضر کردن در ذهن است. گاه به حضور شیء در قلب و همین طور به قول («جری الشیء علی لسانک^۱) نیز اطلاق می شود.^۲

ولی معنای جامع «ذکر»، همان یادآوری با قلب و زبان است؛^۳ چه این یادآوری مقابل نسیان باشد و چه مقابل غفلت و عدم توجه.

ذکر در قرآن

واژه ذکر در قرآن کریم در مصادیق متعددی مانند وحی،^۴ قرآن کریم،^۵ پیامبر ﷺ،^۶ لوح محفوظ،^۷ اطاعت خداوند،^۸ نماز جمعه،^۹ نمازهای یومیه،^{۱۰} تذکر،^{۱۱} شرف و افتخار،^{۱۲} ذکر لفظی،^{۱۳} ذکر قلبی،^{۱۴} حفظ،^{۱۵} تفکر،^{۱۶} توحید و^{۱۷} آگاهی^{۱۸} استعمال شده است. با دقت در

۱. فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۴۶.

۲. راغب، المفردات، ص ۳۲۸.

۳. قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۵.

۴. قمر: ۲؛ انبیاء: ۲؛ مرسلات: ۵.

۵. آل عمران: ۵۸؛ تکویر: ۲۷؛ انبیاء: ۵۰.

۶. انبیاء: ۲؛ طلاق: ۱۰؛ نحل: ۴۳.

۷. انبیاء: ۱۰۵.

۸. بقره: ۱۵۲.

۹. جمعه: ۱۹.

۱۰. بقره: ۲۳۹؛ منافقون: ۹.

۱۱. انبیاء: ۱۰؛ یس: ۱۹.

۱۲. انبیاء: ۱۰؛ زخرف: ۴۴.

۱۳. بقره: ۲۰۰؛ نسا: ۱۰۳؛ اعراف: ۲۰۵.

۱۴. آل عمران: ۱۳۵؛ اعراف: ۲۰۵.

۱۵. بقره: ۶۳؛ آل عمران: ۱۰۳.

۱۶. جمعه: ۱۰.

۱۷. طه: ۱۲۴.

۱۸. انبیاء: ۷؛ نحل: ۴۳.

این کاربردها می‌توان دریافت که در همه این مصادیق معنای لغوی ذکر اخذ شده است. البته گاه واژه ذکر به علت و موجب ذکر و گاه به نتیجه و حاصل آن اطلاق شده است.

ذکر خدا، برترین و ضروری‌ترین ذکرها برای انسان

از آنجا که خداوند، خالق همه موجودات، از جمله انسان، و «رب العالمین»، یعنی پرورش‌دهنده موجودات و در رأس همه انسان است، توجه دائم به حضور و نظارت حق تعالی، برترین ذکر و بلکه مایه آرامش انسان خواهد بود: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱؛ بلکه ذکر خدا موجب حیات قلب و روح انسان است؛ چنان‌چه غفلت از خداوند مایه دفن شدن انسان و به هدر رفتن سرمایه‌های علمی و عملی اوست؛ ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲. طبیعت دنیا غفلت‌زاست و اشتغالات انسان می‌تواند او را دچار غفلت و فراموشی کند. از این رو یاد خدا بهترین وسیله برای حیات دل انسان است. به‌علاوه ذکر خدا تقویت‌کننده محبت اوست؛ زیرا انسان هر چه بیشتر محبوب خود را یاد کند، محبت او در قلبش بیشتر می‌شود و این محبت، موجب ترک رفتارهایی می‌شود که مرضی او نیست. از سویی، به تعبیر برخی عالمان، مواظبت بر اینکه انسان مخالف رضای الله عمل نکند خود ذکر الله است.^۳ درواقع اساس کار در حوزه فضائل عملی انسان ذکر الله است؛ آنگونه که خداوند به موسی و هارون علیهم‌السلام فرمود: ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى﴾^۴ من کمکتان می‌کنم، من حمایتان می‌کنم. اما این مطلب را هم

۱. رعد: ۲۸.

۲. اعراف: ۱۷۹.

۳. خامنه‌ای، بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در مسابقات بین‌المللی قرآن کریم، ۱۳۹۸/۰۱/۲۶

۴. طه: ۴۶.

فرمود که: ﴿لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾^۱ کوتاهی نکنید؛ ذکر خداوند وسیله و مایه همه توانایی هاست.^۲

انواع ذکر خدا

بر اساس یک تقسیم، ذکر به عمومی، خصوصی تقسیم می‌شود.

یک- ذکر عمومی

منظور از ذکر عام ذکر است که شامل همه موجودات می‌شود و مخصوص گروه خاصی نیست: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾^۳ جمله: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ در آیه شریفه، برای همه اجزای عالم، همین اجزایی که می‌بینیم، اثبات تسبیح می‌کند و می‌گوید که همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خدا را منزه می‌دارند (از آنچه جاهلان برایش درست می‌کنند و به او نسبت می‌دهند).^۴ بر اساس اطلاق آیه هیچ موجودی نیست که خدای سبحان را تسبیح نکند و با ذکر صفات الهی او را تنزیه ننماید.

مرحوم علامه در بیان اینکه چگونه موجودات دیگر (غیر از انسان) خدا را تسبیح می‌گویند، در حالی که مانند انسان تکلم نمی‌کنند و از به‌کار گیری الفاظ عاجزند، می‌گوید:

حقیقت کلام عبارت است از فهماندن و کشف از مافی‌الضمیر و اشاره و

۱. طه: ۴۲.

۲. خامنه‌ای، همان، در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۷/۱۲/۲۳.

۳. اسراء: ۴۴.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۰۸.

راهنمایی به منوی خود. این فهماندن و کشف به هر طریقی که صورت گیرد کلام خواهد بود؛ هرچند که با زبان نباشد. آری، این انسان است که برای نشان دادن منویات خود و اشاره بدان‌ها راه ندارد که از طریق تکوین انجامش دهد؛ مثلاً منوی خود را در دل طرف خلق کند. از این رو ناگزیر است که برای این کار الفاظ را استخدام نموده و به وسیله الفاظ، که عبارت است از صوت‌هایی که هر یک برای یک معنا قرار داده شده، مخاطب خود را به آنچه که در دل دارد خبردار سازد و قهراً روش و سنت تفهیم و تفهم بر همین استخدام الفاظ جریان یافته. البته چه‌بسا که برای پاره‌ای مقاصد خود از اشاره با دست و سر و یا غیر آن و چه بسا از کتابت و نصب علامات نیز استفاده کند و اگر بشر راه دیگری جز استخدام الفاظ و یا اشاره و نصب علامت نداشته به همین‌ها عادت کرده و تنها اینها را کلام می‌داند دلیل نمی‌شود که درواقع هم کلام همین‌ها باشد؛ بلکه هر چیزی که از معنای قصدشده ما پرده بردارد قول و کلام خواهد بود و اگر موجودی قیام وجودش بر همین کشف بود همان قیام او قول و تکلم است؛ هرچند به صورت صوت شنیدنی و الفاظ گفتنی نباشد.^۱

البته بعضی مفسران معتقدند که تسبیح موجودات همان نقصان ذاتی آنهاست که دلیلی بر کمال خالق است و کثرات و اختلافات مخلوقات نشانه وحدانیت و نداشتن شریک برای خداوند است.^۲

دو- ذکر خصوصی

این نوع ذکر مخصوص انسان‌ها و فرشتگان است: ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

۲. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۹۵.

حَوْلَ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ^۱ يَا ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۲ اما درباره انسان‌ها، آیات ذکر و دستور به آن زیاد است؛ مانند ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۳ یا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾^۴.

۲. بر اساس تقسیمی دیگر، ذکر به زبانی و قلبی تقسیم می‌شود.

سه- ذکر زبانی

با توجه به اینکه مقصود از ذکر، یاد خداوند است و الفاظ وسیله‌ای برای ابراز مسائل قلبی است، ذکر لفظی زمانی ارزش دارد که زبان و دل هم‌آهنگ باشند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَهُ تَبْتِيلًا﴾^۵ مقصود از تبیتل این است که توجه شخص فقط به خدا باشد. امام خمینی علیه السلام ذکر زبانی را مقدمه‌ای برای گشوده شدن زبان قلب دانسته و فرموده‌اند: «اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از قلب تبعیت کرد».^۶ پس گرچه ذکر زبانی از تمام مراتب ذکر نازل‌تر است، ولی درعین حال، مفید فایده است؛ زیرا به گفته علمای اخلاق، زبان به وظیفه خود قیام کرده است. همچنین ممکن است این تذکر پس از مداومت و قیام به شرایط آن، اسباب باز شدن قلب شود؛ در نتیجه این حجم زیاد از اذکار لفظی که در آیات و روایات به آن سفارش شده نیز جایگاه خود را می‌یابد.

۱. زمر: ۷۵.

۲. شوری: ۵.

۳. بقره: ۲۰۰.

۴. احزاب: ۴۱.

۵. مزمل: ۸.

۶. خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۲۹۳.

چهار- ذکر قلبی

حقیقت ذکر همان ذکر قلبی است و آیات متعددی بر این مطلب دلالت دارد. مرحوم علامه معتقد است:

اصل در کلمه ذکر، قلبی است و اگر لفظ را هم ذکر گفته‌اند، به اعتبار این است که لفظ معنا را بر دل القا می‌کند و به همین اعتبار در قرآن کریم استعمال شده. چیزی که هست، در عرف قرآن اگر این کلمه مقید به قیدی نشد، معنایش همان ذکر قلبی است و به همین اعتبار، قرآن و وحی و کتاب‌های نازل، ذکر نامیده شده و مؤمنان به این کتب، اهل ذکر نامیده شده‌اند.^۱

مرحوم علامه در ذیل آیه شریفه ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ می‌فرماید: «در این آیه ذکر به صفت شدت توصیف شده و معلوم است که مقصود از آن ذکر باطنی و معنوی است؛ چون ذکر لفظی شدت و ضعف ندارد».^۲

علاوه بر تقسیمات یادشده برای ذکر، مواردی چون: ذو مراتب بودن ذکر و تقسیم آن به ذکر قلیل و ذکر کثیر^۳ نیز وجود دارد؛ ذکر قلیل ناظر به حال منافقین^۴ است و برای ذکر کثیر نیز مصادیقی بیان شده است؛ از جمله تسیحات حضرت صدیقه طاهره علیها السلام^۵، ذکر پنهان^۶ و در بعضی روایات نیز ذکر عملی^۷ به عنوان ذکر کثیر معرفی شده است.

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۲۵۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳. اما مؤمنان امر شده‌اند که ذکر کثیر داشته باشند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ (انفال: ۴۵).

۴. ذکر قلیل از خصوصیات منافقان شمرده شده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ (نساء: ۱۲۲).

۵. حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۴، ص ۱۰۲۲.

۶. همان، ج ۳، ص ۱۱۸۹.

۷. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۶۸، ص ۲۰۴.

همین‌طور نظر به زمان و مکان ذکر، مراتبی برای آن بیان شده است؛ هرچند دامنه زمانی و مکانی ذکر بسیار گسترده است، این فضیلت عملی در زمان‌ها و مکان‌های خاصی، جلوه خاص پیدا می‌کند؛ مانند ذکر خدا در میدان جنگ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ یا ذکر خدا در مساجد و خانه اولیای الهی: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۲ یا ذکر خدا در صبحگاه و شامگاه: ﴿وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۳ یا هنگام ارتکاب زشتی‌ها: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَرِحُوا وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۴ و به‌ویژه ذکر خدا در ایام حج که محور بحث فعلی است.

ذکر خدا در ایام حج

ذکر خدا در ایام حج، ناظر به همه مراتب زبانی، قلبی، عملی، کثیر، ذکر در خانه خدا، در مسجدالنبی ﷺ و... است؛ همان‌طور که در آیه ۳۴ سوره حج: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ...﴾^۵ نفس قربانی کردن در حج، ذکر عملی خداست و جاری کردن نام خدا (بسم الله) بر ذبیحه، ذکر لفظی، و نیت خالصانه حاجی (در قربانی کردن) ذکر قلبی است. از این آیه برمی‌آید که ذبح و قربانی مخصوص این امت نبوده و پیش از اسلام نیز مشروع بوده است^۶ و معنایش این است که خداوند در امت‌های گذشته نیز، عبادتی با پیشکش قربانی قرار داده بود تا آنان نیز نام خدا را هنگام ذبح چهارپایان، که خدایشان روزی کرده بود، ببرند.^۶ همچنین در آیه

۱. انفال: ۴۵.

۲. نور: ۳۶.

۳. انسان: ۲۵.

۴. آل عمران: ۱۳۵.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۴.

۶. طباطبایی، المیزان، ۱۴، ص ۳۷۴.

﴿...فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ﴾^۱ به ذکر خدا در مشعرالحرام اشاره شده است که می‌تواند مصداقی خاص از ذکر خدا در تمام ابعاد آن و به‌ویژه ذکر قلبی باشد که ناظر به جنبه‌ای خاص است.

صاحب مجمع البیان معتقد است: از این آیه می‌توان وجوب وقوف به مشعر را استفاده کرد؛ زیرا ظاهر امر، اقتضای وجوب دارد، پس خداوند ذکر را در مشعر واجب کرده و وجوب ذکر مستلزم وجوب وقوف در آنجاست،^۲ یا توجه به مقام ذکر و کمال آن در مشعرالحرام، که عبارت ﴿وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ...﴾^۳ در آیه به آن اشاره دارد؛ یعنی به یاد خدا بیفتید؛ البته یادی که با نعمت (هدایت شما توسط خداوند) برابر و مانند باشد؛ چون شما قبل از اینکه هدایت شوید از گمراهان بودید.^۴ این مطلب می‌تواند اهمیت ذکر در این مقطع از مراحل حج را گوشزد کند. اما حضور قلب و انجام همه اعمال حج و در همه مواطن و مراحل حج، لازمه کمال حج است و حاجیان می‌بایست برای دستیابی به همه مواهب معنوی حج در طول سفر با ذکر زبانی و قلبی و توجه مداوم به حق تعالی و نیز رعایت کامل آداب و احکام حج، که لازمه صحت و پذیرش اعمال است، ادای تکلیف کنند.

ه) دعا

دعا و سؤال از خداوند، یکی از وجوه ذکر اوست؛ یعنی ذکر الهی، گاه به شکل دعا صورت می‌پذیرد؛^۴ مانند آیه ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ

۱. بقره: ۱۹۸.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۴. جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۷۵.

ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ^۱. منظور از عبارت ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ﴾ طبق یک دیدگاه، همه ادعیه مستحب در اوقات مختلف دانسته شده است؛ دعاهایی که اگر در این موطن و اماکن مقدس خوانده شود، فضیلت بیشتری خواهد داشت، هرچند طبق دیدگاه دیگر، منظور از آن، تکبیرات مخصوص ایام مناسبت؛ زیرا ذکری که در این ایام مستحب است همین تکبیرات است.^۲

معنای دعا و تفاوت آن با ذکر

«دعا» به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است و گاه مطلق خواندن معنا می‌دهد.^۳ در اصطلاح شرع به معنای گفت‌وگو با حق تعالی به نحو طلب حاجت و امید و رغبت به آنچه نزد خداست، به کار می‌رود.^۴ از این جهت که علاوه بر توجه و ذکر خدا، مقرون به طلب است، با «ذکر» متفاوت است. به عقیده آیت‌الله جوادی آملی، جوهر «ذکر» با گوهر «دعا» و «سؤال» تفاوت دارد؛ چراکه صرف توجه به خدا ذکر خداست؛ هرچند خطاب یا انشایی همراه آن نباشد. البته خواندن خدا یا خواستن چیزی از او، گرچه با ذکر همراه است، ممکن است ذکر محقق شود و خواندن یا خواستن آن را همراهی نکند. ذکر خدا گاه به صورت دعاست و زمانی به صورت وصف خداست. از این جهت وسعت ذکر نسبت به دعا معلوم می‌شود.^۵

اهمیت دعا

دعا در قرآن کریم در آیات متعددی تأکید شده است؛ از جمله ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي

۱. بقره: ۲۰۰.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۹.

۳. قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۴۴.

۴. فیومی، المصباح المنیر، ص ۱۰۳.

۵. جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۷۵.

عَبِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱﴾، وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿۲﴾. در روایات نیز این مهم تأکید شده است؛ از جمله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «در نیازهایتان، دست به دامن خدا شوید و در گرفتاری‌هایتان به او پناه ببرید و به درگاهش زاری کنید و او را بخوانید؛ زیرا دعا مغز عبادت است».^۳ حنان بن سدیر می‌گوید: «پدرم گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «بهترین عبادت کدام است؟» فرمودند: «هیچ چیز نزد خداوند از درخواست و طلب آنچه نزد خداوند است بهتر نیست».^۴

دعا در حج

در آیه یادشده، فراز ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾ ناظر به یاد خدا و به‌ویژه دعا و طلب از خدا، به‌جای پرداختن به امور لغو است؛ چون آن‌گونه که از امام باقر علیه السلام نقل شده است عادت عرب دوران جاهلیت این بوده که پس از فراغت از حج، در این نقطه جمع می‌شدند و مفاخر پدران و اجداد خود را برمی‌شمردند و دوران گذشته و نعمت‌های و قدرت‌های سابق خود را یادآوری می‌کردند. این آیه دستور می‌دهد که به‌جای یاد پدران و آثار گذشته در اینجا به یاد خدا باشید؛ بلکه ﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾. بعد از توفیق انجام دادن اعمال حج لازم است انسان، (به‌جای یاد کردن از اجداد) بیشتر و شدیدتر از دیگر امور، نعمت‌های خدا را به یاد آورد و بر آن نعمت‌ها شکر و سپاس کند؛ یعنی حاجی حداقل خدا را به اندازه پدران

۱. بقره: ۱۸۶.

۲. غافر: ۶۰، همچنین آیات ۶۲ سوره نمل، ۷۲ سوره فرقان.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۲.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۸۸.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۹.

خود به خاطر بیاورد و بلکه بیشتر؛ برای اینکه نعمت خدا به او، به حکم آیه ﴿وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾ که همان نعمت هدایت است، بزرگ‌تر از نعمتی است که پدرانش به او داده‌اند.^۱

و) توبه

قرآن در آیه ﴿رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيْنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ اَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۲ می‌فرماید: ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام، از خداوند طلب توبه کردند، که نظر به مفهوم عام «توبه»، و جایگاه آن دو پیامبر الهی، نیازمند توضیح است.

معنای توبه

توبه در لغت به معنای رجوع و برگشتن است^۳ و در اصطلاح، عبارت است از بازگشت و رجوع از گناه به راه صواب؛ به تعبیر دیگر توبه، پشیمانی از دوری درگاه اله و معصیت و رجوع به درگاه خداوند و تقرب به او و نتیجه ترک گناهان و تصمیم بر ترک آنها در آینده است.^۴

توبه پیامبران

هرچند در اصطلاح و نسبت به عموم مردم، توبه به معنای بازگشت از گناه است، به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، توبه همواره به این معنا و ملازم و مسبوق به ارتکاب معصیت نیست؛ بلکه عنوان توبه، در بسیاری از موارد به درخواست لطف و عنایت اله

۱. طباطبایی، *المیزان*، ج ۲، ص ۸۰-۸۱.

۲. بقره: ۱۲۸.

۳. قرشی، *قاموس قرآن*، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴. مصباح یزدی، *سجاده‌های سلوک*، ج ۲، ص ۶۳.

و طلب تنبّه اطلاق می‌شود؛ چنان‌که خدای سبحان از شمول لطف خود بر مؤمنان، با تعبیر «تاب»): ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱ یاد می‌کند. از این رو توبه از معصیت درباره معصومان عليهم السلام، که عصیان و نسیان ندارند، متصور نیست؛ بلکه درخواست توبه ابتدایی، ترفیع درجه و بذل عنایت بیشتر است. غرض آنکه توبه مخلوق رجوع از قصور به کمال یا تقصیر به تکمیل یا فتور به قوت و مانند آن است که گاه از عصیان، زمانی از نسیان و گاه از صرف فقر ذاتی حکایت می‌کند.^۲

مذکور از عبارت ﴿وَتُبَّ عَلَيْنَا﴾ از سوی ابراهیم و اسماعیل عليهم السلام

درخواست توبه از سوی دو پیامبر معصوم، حضرت ابراهیم و اسماعیل عليهم السلام: ﴿تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ نیز به همان معنای خاص است که ذکر شد^۳ و نهایتاً ناظر به فقر ذاتی مخلوق نسبت به خالق است و با توجه به عصمت پیامبران نمی‌توان تقاضای توبه اولیا را به معنای بازگشت از گناهان کبیره یا صغیره دانست؛ بلکه چنین درخواستی در واقع درخواست برای تحقق بندگی کامل و انقطاع به تمام معنا به سوی خداست تا مردم هم در این مسیر هدایت از آنها پیروی کنند.^۴ علاوه بر این درباره منظور ابراهیم و اسماعیل عليهم السلام از عبارت ﴿وَتُبَّ عَلَيْنَا﴾، مفسرین وجوه دیگری را نیز ذکر کرده‌اند؛ از جمله اینکه منظور ابراهیم و اسماعیل عليهم السلام، درخواست توبه‌پذیری از خداوند برای ستمکاران ذریه خود بوده است یا مراد این است که پروردگار رحمت و عنایت خود را شامل آنها بگرداند.^۵

۱. توبه: ۱۱۷.

۲. جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۷۳.

۳. همان.

۴. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۹۴.

۵. همان.

ز) اطاعت از پدر و مادر

یکی از فضائل برجسته عملی، اطاعت از پدر و مادر است. اوج چنین فضیلتی را می‌توان در وجود حضرت اسماعیل علیه السلام، از آیه ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۱ برداشت کرد.

اطاعت اسماعیل علیه السلام

وقتی ابراهیم علیه السلام، رؤیای خود (دستور ذبح اسماعیل علیه السلام) را بازگو می‌کند، اسماعیل علیه السلام، با کمال میل، آمادگی خود را برای اجرای فرمان الهی به پدر اعلام می‌کند: ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾. این اعلام آمادگی، علاوه بر اینکه بیانگر نهایت تسلیم و بندگی وی برابر خداوند است، گواه بر اطاعت‌پذیری و تسلیم اسماعیل علیه السلام، برابر پدر و آمادگی او برای جان‌فشانی در رکاب اوست. چنانچه پیشتر اشاره شد، «اطاعت» به معنای انقیاد^۲ و فرمانبری است و در داستان ذبح اسماعیل علیه السلام، انقیاد، تسلیم و فرمانبری محض از خدا و همچنین پدر، توأمان به نمایش گذاشته شده است. این در حالی است که اسماعیل علیه السلام طبق برداشت مفسرین از عبارت ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ﴾، هنگامی که به سن سعی و تلاش رسید، تنها سیزده سال داشت. روایت شده است که اسماعیل علیه السلام به پدرش گفت: «وقتی سجده می‌کنم مرا ذبح کن و به چهره‌ام نگاه نکن تا مبادا رحم کرده و مرا نکشی».^۳ عبارت ﴿سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ در آیه یادشده نیز نمایی از عمق توجه اسماعیل علیه السلام به پدر بزرگوارش را گزارش می‌دهد. به اعتقاد علامه طباطبایی این

۱. صافات: ۱۰۲.

۲. فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۰۶-۷۰۷.

جمله از اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ یک نحوه دلجویی از پدر است و می‌خواهد به پدر بگوید از اینکه قربانی‌ام کنی به هیچ وجه اظهار ترس نمی‌کنم و به تعبیری چیزی نگفت که باعث ناراحتی پدر شود.^۱ چنین تبعیتی از امر خداوند و اطمینان به خلوص و ولایت پدر و تبعیت از او، توحید ناب و کمال انقطاع اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ، به عنوان، جلوه‌ای از وجود ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ، درسی همیشگی برای موحدین و به‌ویژه حاجیان و زائران خانه خداست.

ح) احسان و اطعام

یکی از صفات ناظر به حوزه عمل، احسان است که گاه به معنای عمل نیک و گاه به معنای بخشش به دیگران است. در مسئله قربانی حج به حاجی آموخته می‌شود که بایستی اهل بخشش باشی: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ إِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَائِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.^۲ با عبارت «الْبُدْنَ»، در ابتدای آیه، به مسئله بخشش اشاره شده است.

معنای «بُدن»

کلمه «الْبُدْنَ»^۳ در جمله ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾، به معنای شتر قربانی است؛ یعنی شتران قربانی را برای شما از نشانه‌های خدا قرار دادیم.^۴

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۲.

۲. حج: ۳۶.

۳. در مجمع البحرین آمده است: «وَالْبُدْنَ بِالضَّمِّ: جَمْعُ بَدَنَةٍ كَقَصْبَةٍ وَتَجْمَعُ عَلَى بَدَنَاتٍ كَقَصَبَاتٍ سَمِيَتْ بِذَلِكَ لِعَظْمِ بَدَنَيْهَا وَسَمْنِهَا، وَتَقَعُ عَلَى الْجَمَلِ وَالنَّاقَةِ وَالبَقْرَةِ عِنْدَ جَمْهُورِ أَهْلِ اللُّغَةِ وَبَعْضِ الْفُقَهَاءِ، وَخَصَّهَا جَمَاعَةُ بِالْإِبِلِ».

طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۱۲.

۴. قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۷۱.

قربانی کردن در حج و کیفیت آن

پیام آیه شریفه این است که شتران درشت اندام (و به قولی، گاووان و شتران) را که برای قربانی قابل استفاده هستند، از نشانه‌های دین و مناسک حج قرار دادیم تا با سوق آنها به قربانگاه و قربانی آنها و اطعام مستمندان عبادت کنید و پاداش بگیرید. سپس خداوند با عبارت «لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ»، می‌فرماید: «در این قربانی‌ها برای شما خیر دنیا و آخرت است یا اینکه فقط خیر آخرت است؛ چون مطلوب و هدف اصلی آخرت است. منظور از جمله «فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٌ»، نیز این است که در حال نحر آنها به پا ایستید و به سنت و آیین رسول اعظم اسلام ﷺ مقید باشید.^۱ البته اکثر مفسران معتقدند مقصود از صواف آن است که دست و پاهای حیوان برابر هم و دست‌هایش بسته باشد.^۲

احسان به مردم، با اطعام از قربانی حج

قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا»؛ یعنی همین که حیوان بر زمین افتاد و جان داد (و آماده خوردن شد) از گوشت آن بخورید، سپس «وَأَطْعِمُوا الْقَنَاعَ وَالْمُعْتَرَّ»؛ یعنی به «قناع» و «معتر» نیز از گوشت قربانی اطعام کنید. قناع کسی است که به آنچه به او می‌دهند یا دارد، قناعت می‌کند و معتر کسی است که درخواست می‌کند. برخی نیز معتقدند، قناع کسی است که درخواست می‌کند و معتر کسی است که خود را در معرض اطعام قرار می‌دهد؛ ولی درخواست نمی‌کند (طبق روایات وارده، تفاسیر دیگری نیز از قناع و معتر ارائه شده است). مسئله مهم آنکه از گوشت قربانی احسان شود؛ کما اینکه روایت شده که سزاوار است ثلث قربانی را اطعام کنند و ثلث آن را به

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

قانع و معتر دهند و ثلث دیگر را به دوستان اهدا کنند؛^۱ هر چند جمله ﴿فَكُلُوا مِنْهَا﴾ برای اباحه و رفع ممنوعیت است و معنایش این است که می‌توانید (خودتان هم) بخورید.^۲ بحمدالله امروزه با تلاش‌های جمهوری اسلامی و سرمایه‌گذاری مناسبی که شده تمامی گوشت‌ها صرف محرومان در کشورهای اسلامی می‌شود.

انفاق

اگرچه مطالبی که در باب «احسان و اطعام» گذشت، خود مصداقی از انفاق به‌طور عام است، نظر به اهمیت انفاق در مراسم حج، قرآن کریم در آیات دیگر، از جمله آیه ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۳، به انفاقی عام‌تر از اطعام پرداخته است؛ چنانچه در ذکر اوصاف «مخبتین» (که قبلاً به آن اشاره شد) یکی از اوصاف آنان را انفاق، یعنی پرداخت صدقات واجب و غیر واجب،^۴ می‌داند.

معنای انفاق

«نفق» به معنای خروج یا تمام شدن است و «انفاق» اخراج مال است؛ مانند: «أَنْفَقَ مَالَهُ»؛ یعنی مال خویش را از ملکش خارج کرد. از این رو «انفاق» را از آن جهت، انفاق گویند که شخص، مال خود را بدان وسیله از دستش خارج می‌کند. در اصطلاح به معنای بخشش مال به فقیران برای کسب رضایت خداوند است؛^۵ چنانچه قرآن

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۳. حج: ۳۵.

۴. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۴.

۵. فرهنگ معارف اسلامی، ص ۳۲۳.

می فرماید: ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾^۱ آنچه از مال در راه خدا خرج می کنید خدا به آن داناست.^۲

انفاق از ویژگی‌های خاص حاجیان

در آیه ۳۴ سوره حج، که احکام قربانی مطرح شد، در ذیل آیه به مخبتان بشارت داده شد و در آیه ۳۵ مخبتان به چند صفت توصیف شدند: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾. صفات مذکور عبارتند از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز و انفاق که همه این موارد در حج وجود دارد^۳ و قاعدتاً اطعام و احسان خاص یادشده در بحث قربانی را نیز شامل می‌شود.

لازم است توجه شود که حقیقت انفاق فقط به بذل مال نیست؛ بلکه ایثار جان در راه خدا نیز مشمول آن است. گرچه عنوان انفاق عرفاً بر آن اطلاق نشود؛ زیرا عناوین دیگر مانند بیع و شراء و اشتراء درباره بذل جان به کار می‌رود. انفاق، لازم و ضروری هر مجموعه هماهنگ و هدفدار است و زندگی اجتماعی بدون تعاون، احسان و ایثار اعضای آن نسبت به یکدیگر تحقق نمی‌پذیرد و کمال فردی، که در پرتو زندگی جمعی باید حاصل شود، به دست نمی‌آید. در حج، که عبادتی جمعی است، و کنگره عظیم موحدان محسوب می‌شود بایستی به این موضوع بنیادی توجه خاص شود و با انفاق، بخل در حاجی متقرب به خدا برطرف شود تا به فلاح و رستگاری نائل شود.

﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَنَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴ مقصود از دستور کمک، تنها سیر کردن گرسنه نیست. سیر شدن گرسنه،

۱. بقره: ۲۷۳.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۷.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۴. حشر: ۹.

گوشه‌ای از هدفِ انفاق است؛ نه تمام هدف. هدف اساسی از این‌گونه فرمان‌ها تهذیب نفس و مبارزه با شحّ درون است که مانع ارتقاء انسان به مقام عبودیت است.

انفاق و نفاق

منافقان از انفاق کراهت دارند: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾^۱ و در قیامت برای اهل جهنم معلوم می‌شود که پشت پا زدن اینان به نماز و انفاق، عامل سقوط آنان در آتش شده است: ﴿فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ﴾^۲. چون ارادت خداوند پایه تقرب است و کراهت، مایه تبعّد، انفاق مؤمنان با اراده، مقبول خداوند و انفاق منافقان با کراهت، مردود خداست؛^۳ چنانچه وارد شده که هرچه حاجی در این سفر انفاق کند و هرچه هزینه کند اسراف محسوب نمی‌شود؛ رَوَى ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ مَا مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَفَقَةٍ قَصِدٍ وَيُبْغِضُ الْإِسْرَافَ إِلَّا فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ فَرَحِمَ اللَّهُ مُؤْمِنًا كَسَبَ طَيِّبًا وَانْفَقَ مِنْ قَصِدٍ أَوْ قَدَّمَ فَضْلًا^۴. چون رابطه مستقیمی بین انفاق و طهارت جان انسان وجود دارد حاجی، که قصد تقرب دارد، بایستی از هرگونه بخل و نفاق پاکیزه شود و تنها انفاق به قصد قربت و بدون کراهت می‌تواند انفاق‌کننده را بالا ببرد.

ی) استغفار

آیه ۱۹۹ سوره بقره، از جمله آیات حج است که بر مسئله استغفار، که یکی از

۱. توبه: ۵۴.

۲. مدثر: ۴۴، ۴۰.

۳. جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۷.

فضائل اخلاقی حوزه رفتار و عمل است، تأکید می‌کند. قریش و هم‌سوگندانش، که به عرف محلی حمس نامیده می‌شدند، در عرفات وقوف نمی‌کردند؛ بلکه تنها در مزدلفه وقوف می‌کردند و منطوقشان این بود که ما اهل حرم هستیم و نباید از حرم خدا دور شویم. خدای تعالی در این آیه دستور داد که شما هم مانند سایر مردم، از همانجایی که آنان کوچ می‌کنند، کوچ کنید و استغفار نیز انجام دهید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

معنای استغفار

«غفران» به معنای پوشاندن (غَفَرَهُ، سَرَّهُ. وَكُلُّ شَيْءٍ سَرَّتَهُ فَقَدْ غَفَرْتَهُ)^۱ و نیز به معنای بیم و ترس و آنچه انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می‌دارد است. از این جهت گفته می‌شود: «اغْفِرُ ثوبك في الوعاء»؛ یعنی لباست را در ظرف شست‌وشو کن تا چرکش دور شود. بنابراین «استغفار» خواستن و طلب دور شدن یا پوشاندن، به زبان و در عمل است.^۲ اما در کاربردهای دینی، مغفرت به معنای پوشاندن گناه است و کلمات «غفور و غافر» هر دو به معنای بخشاینده و پوشاننده گناه است. اما در کلمه «غفور» مبالغه بیشتری وجود دارد.^۳

استغفار در حج

در فراز نخست آیه ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...﴾ قرآن می‌فرماید: کوچ کنید از جایی که مردم کوچ کردند؛ سپس دستور به طلب مغفرت از خداوند می‌دهد: ﴿اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. در اینکه مقصود آیه از عبارت ﴿مِنْ حَيْثُ

۱. زبیدی، تاج العروس، ج ۷، ص ۳۱۴.

۲. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق المفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۷۰۲.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷.

أَفَاصِلُ النَّاسِ﴾، کوچ کردن از کجاست؟ طبق بیان طبرسی، دو احتمال است: یا مقصود کوچ از عرفات و خطاب به قریش است که به عرفات نمی آمدند و یا آنکه منظور حرکت از مزدلفه است برای منا در روز عید قربان و قبل از طلوع خورشید برای رمی جمره و قربانی. در بیان و تأیید این قول، جبائی می گوید این قسمت از آیه به دنبال ﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ﴾ (هنگامی که از عرفات کوچ کردید) ذکر شده است، پس حرکت و کوچ کردن دیگری است. از این آیه می فهمیم که هر دو حرکت دسته جمعی از عرفات به مشعر و از مشعر به منا واجب است. در هر صورت پس از کوچ کردن، مردم باید در آبشار مغفرت اله گناهان خود را شست و شو دهند: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ...﴾؛ یعنی با پشیمانی از گناهان گذشته از خداوند طلب مغفرت کنید که خدا آمرزنده و مهربان است.^۱

ک) همیاری در نیکوکاری

همیاری در نیکوکاری از جمله فضائل اخلاق عملی است که در آیه دوم سوره مائده بعد از دستور به رعایت حرمت شعائر الهی و ماههای حرام و قربانی بی نشان و نشان دار و برخی دستورات دیگر مطرح شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا سَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^۲

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۷-۵۲۸.

۲. مائده: ۲.

در مجمع‌البیان آمده است: عبارت ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾، استیناف کلام است و عطف بر ﴿أَنْ تَعْتَدُوا﴾ نیست تا محلاً منصوب باشد. در اینجا خداوند بندگان را امر می‌کند که یکدیگر را بر نیکی و تقوا یاری کنند و به آنچه خداوند امر کرده، عمل و از آنچه نهی کرده، دوری کنند. همچنین باید از معاونت بر گناه خودداری نمایند.^۱

معنای تعاون

صاحب مفردات می‌گوید: «الْعَوْنُ» و «الْمُعَاوَنَةُ» به معنای مظاهره، یعنی پشتیبانی و همیاری است؛ چنانچه «تعاون» نیز به همین معناست.^۲ در کتاب العین آمده است: «كل شيء استعنت به، أو أعانك فهو عونك. و الصوم عون على العبادة»؛^۳ یعنی منظور از یاری رساندن، تنها در ابعاد یدی و ظاهری نیست؛ بلکه بعد مهم این همیاری و پشتیبانی، معنوی است؛ چنانچه روزه گرفتن و همین‌طور نماز و صبر: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ...﴾ از آن دسته امور معنوی هستند، که مؤمنین را در مسیر بندگی یاری می‌رسانند.

تعاون و همیاری در مسیر ایمان و تقوای الهی، اساس سنت اسلامی

علامه طباطبایی معتقد است جمله ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ...﴾ بیانگر اساس سنت اسلامی است و خدای سبحان در کلام مجیدش کلمه «بر» را تفسیر کرده است: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.^۴ به تعبیر علامه،

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲. راغب، المفردات، ص ۵۹۸.

۳. فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۲۵۳.

۴. «نیکی تنها نزد کسی است که به خدا و روز جزا ایمان دارد»، (بقره: ۱۷۷).

خداوند در این جمله، به جای اینکه کلمه «برّ»، به کسره را تعریف کند، کلمه «برّ»، به فتحه، را تعریف کرد. (کلمه «برّ»، با فتحه، ناظر به مصداق و فاعل «برّ» و نیکوکاری است) تا هم بیان و تعریف مردان نیکوکار را ارائه کند و هم اوصافشان را شرح دهد.^۱

ابرار، عاملان به «برّ»

قرآن در عبارت ﴿وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مِنَ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾، عاملان «برّ» را، مبتنی بر حوزه اعتقاد و باور، چنین تعریف می‌کند: آنان کسانی هستند که به خدا، روز جزا، ملائکه، کتاب و انبیای الهی ایمان دارند؛ تعریفی که شامل تمامی معارف حقه‌ای است که خدای سبحان، ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است. مراد به این ایمان، ایمان کامل است که اثرش هرگز از آن جدا نمی‌شود و تخلف نمی‌کند. اما در حوزه عمل، قرآن آنان را ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ و در حوزه اخلاق ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ معرفی می‌کند. قرآن صدق را درباره ابرار مطلق آورده و مقید به زبان یا اعمال قلب یا اعمال سایر جوارح نکرده است و لذا فهمیده می‌شود که منظور از اهل برّ آن مؤمنینی هستند که ایمانشان حقیقی است و در دعوی ایمان صادقند؛ چنانچه فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲

حاشا به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند و ایمانشان واقعی نمی‌شود، مگر وقتی که تو را در اختلاف‌هایی که بینشان پیدا می‌شود حکم قرار دهند و چون قضاوت کردی هیچ ناراحتی در دل خود از حکم تو احساس نکنند و سراپا تسلیم تو شوند.

همچنین از دیگر اعمال و اوصاف آنان این است که: ﴿وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹.

۲. نساء: ۶۵.

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۰۷﴾^۱

از آنچه گذشت معلوم می‌شود همیاری مؤمنین در امور ایمانی و اعمال صالحه از فضائی است که لازمه کمال مؤمن و از جمله حاجیان است و به‌ویژه در سفر معنوی حج توجه مضاعف به آن ضروری است؛ چنانچه به بیان علامه طباطبایی، کلمه «تقوا» در آیه یادشده، که تعاون در آن نیز تأکید شده است، به معنای مراقب امر و نهی خدا بودن است. نتیجه بازگشت معنای تعاون بر «برّ و تقوا» این است که جامعه مسلمین بر «برّ و تقوا» یا به عبارتی بر ایمان و عمل صالح ناشی از ترس خدا اجتماع کند و این همان صلاح و تقوای اجتماعی است. در مقابل آن تعاون بر گناه، یعنی عمل زشت که موجب عقب‌افتادگی از زندگی سعید است، قرار دارد؛^۲ چیزی که به‌ویژه زائران خانه خدا باید از آن پرهیز کنند و پس از سفر حج، نباید سرمایه و ره‌آورد عظیم معنوی آن را با اعمال ناصالح، نابود کنند.

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۴۲۸-۴۲۹.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۶۳.

فصل دوم: اخلاق رذیلت

«رذل» یعنی ناپسند. «رذل و رذال» امری است که در اثر پلیدی، ناپسند باشد^۱ یا چیزی که به خاطر ناروایی و زشتی‌اش رغبت و میلی به آن نباشد.^۲ «أَرَاذِلٌ»، نیز جمع «أَرَذِلٌ» و به معنای کسانی است که جایگاه (اجتماعی) و شأن پایینی دارند.^۳ قرآن در آیاتی مانند ﴿إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِادِي الرَّأْيِ﴾^۴ و ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾^۵ سخن مخالفان انبیا به اطرافیان ایشان را بازگو کرده است که در گفتار آنان، طرفداران انبیای الهی را «أَرَاذِلٌ» می‌خواندند؛ چون مخالفین، آنها را هم‌شان خود ندانسته و به آنها رغبتی نداشتند^۶ درحالی‌که واقعیت خلاف این بود و اطرافیان و گرویدگان به انبیای الهی دارای شأنی رفیع در محضر خداوند بودند. با این توصیف، اخلاق رذیلت ناظر به رفتار و اعمالی است که ناپسند بوده و به خاطر اینکه دون شأن انسانی است، عقل و دین، رغبتی به آن ندارد.

۱. قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۸۲.

۲. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق المفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۶۶.

۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۸۲.

۴. هود: ۲۷.

۵. شعراء: ۱۱۱.

۶. ترجمه و تحقیق المفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۶۶.

۱. ردائیل ناظر به صفات نفسانی

ردائیل نفسانی انسان، که نمایانگر خست نفس بوده و منشأ صدور رفتار و اعمال ناپسند است، متعددند. در این نوشتار، به فراخور پیام آیات حج، به مواردی اشاره می‌شود.

الف) کفر

همانطور که ایمان، افضل فضائل اخلاقی حوزه صفات است، نقطه مقابل آن، یعنی کفر نیز اشد ردائیل نفسانی انسان است. خداوند در جریان دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای شهر مکه و اهل آن و استجاب دعای آن حضرت، به تهدید کفار می‌پردازد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۱.

معنای «کفر»

«کُفْرٌ» در لغت پوشیده شدن چیزی است. شب را هم به‌خاطر اینکه اشخاص و اجسام را با سیاهی‌اش می‌پوشاند با واژه کافر وصف کرده‌اند.^۲ کفر به معنای انکار (حق یا چیزی) نیز آمده است؛ مانند: آیه ﴿وَلَا تَكُونُوا أَوْلَىٰ لِلْكَافِرِينَ﴾؛ یعنی شما اولین انکارکنندگان آن نباشید.^۳ از این جهت «کفر» نقیض «ایمان» است: ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِالطَّاغُوتِ﴾ از این رو کفر نعمت یا انکار نعمت، نقیض شکر است: ﴿كَفَرْنَا نِعْمَةَ اللَّهِ﴾؛ یعنی «جَحَدَهَا وَسَتَرَهَا»؛ «انکار کردند و پوشاندند».^۴ همچنین در تعریفی هستی‌شناسانه،

۱. بقره: ۱۲۶.

۲. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۴۰.

۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۷۴.

۴. ابن منظور، ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

ملاصدرا کفر را ملکه‌ای ظلمانی می‌داند که حجاب و مانع فهم و ادراک حقایق اشیا است. وی می‌گوید:

و الكفر الذى هو ضده (يعنى الايمان) هو ملكة ظلمانية حاصلة فى النفس من كثرة الاغلوطات و تراكم الشبهات و تزاحم الوهميات و رسوخها، فتصير تلك الملكة الظلمانية حجابا عن ادراك كل حق و عمى فى عين القلب عن رؤية كل مستنير مكشوف و صمما فى الاذن العقلى عن سماع كل كلام صادق.^۱

مراتب کفر و متعلق آن

متعلق کفر انکار متعلق ایمان است؛^۲ از این جهت مراتب کفر نیز متفاوت خواهد بود؛ کما اینکه نظر به تعریف ملاصدرا از کفر به ملکه ظلمانی و میزان شدت و ضعف این ملکه نفسانی وجودی، مراتب انکار حقایق و کفر حامل این ملکه نیز متفاوت خواهد بود؛ چنانچه در قرآن کریم، حداقل پنج نوع و مرتبه برای کفر مطرح شده است:^۳

۱. کفر انکاری از روی علم؛ مانند ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.^۴

۲. کفر انکاری از روی حس و گمان و بدون علم؛ مانند ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾.^۵

۱. صدر الدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. نحل، ۷۲؛ عنکبوت، ۶۷.

3. <https://fa.wikishia.net/view>.

۴. بقره، ۸۹.

۵. جاثیه، ۲۴.

۳. کفر برائت؛ مانند ﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾^۱
۴. کفر ترک اوامر؛ مانند ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۲
۵. کفر ترک شکر؛ مانند ﴿قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ﴾^۳

حال کافران

نظر به ویژگی کافران، که پوشاندن حق و انکار توحید، نبوت و معاد و مسائل پیرامون آنها است، ابراهیم علیه السلام در آیه یادشده، آنان را از دعای خود محروم ساخت و برای آنان طلب رزق و ثمرات نکرد؛ ﴿وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۴ هرچند، خداوند در ادامه فرمود: ﴿قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا...﴾؛ یعنی ای ابراهیم! دعای تو را درباره مؤمنین مستجاب کردم (ولی) کفار را نیز تا موقع مرگ روزی می‌دهم. در این زمینه بعضی گفته‌اند منظور این است که کفار را در دنیا فوراً هلاک نمی‌کنم و به آنها در مدت زندگی آنان در دنیا روزی می‌دهم. گروه دیگر معتقدند مراد این است که کفار را از امنیت و روزی تا زمان خروج حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهره‌مند می‌گردانم. ولی هنگامی که آن حضرت خروج می‌کند، یا آنها را می‌کشد یا از مکه اخراج می‌کند، در نهایت، عاقبت آنها آتش جهنم است؛ ﴿ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ...﴾^۵ یعنی کفاری که در این شهر (مکه) می‌آیند، از زندگی مرفه و رزق فراوان

۱. عنکبوت، ۲۵.

۲. آل عمران: ۹۷.

۳. نمل، ۴۰.

۴. بقره، ۱۲۶.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۸.

خود مغرور نشوند و خیال نکنند که نزد خدا کرامت و حرمتی دارند؛ بلکه هر چه احترام هست از خانه خداست و من چند صباحی ایشان را از متاع اندک دنیا بهره‌مند می‌کنم و آنگاه به سوی آتش دوزخ، که بد بازگشت‌گاهی است، مضطر می‌کنم.^۱

حج ابراهیمی و برائت از کفار

آنچه از عملکرد ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در برخورد با کافران، استفاده می‌شود، این است که مؤمنین در مقام دعا نیز می‌بایست از آنان تبری بجویند؛ تا جایی که اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم برای آنها دعا کند، بی‌فایده است و خداوند آنان را نمی‌آمرزد؛ ﴿...إِنْ كَسْتُمْ تُعَذِّبُهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲ یعنی حتی اگر هفتاد بار برایشان طلب آمرزش کنی، هیچ فایده‌ای ندارد؛ اینها آمرزیده نمی‌شوند؛ چون به خداوند و رسولش کفر ورزیدند و خداوند گروه فاسق را هدایت نمی‌کند.

حاجیان خانه خدا نیز برای رسیدن به کمال حج - همانطور که در اعمال حج با ایمان و اعتقاد و نیز تولای خدا، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام و باور به معاد و مسائل پیرامون این اصول، اعمال خود را انجام می‌دهد - لازم است از منکران این حقایق تبری جسته و حتی برای آنان از خدا طلب خیر نیز نکنند؛ چراکه کافران مغضوب خداوند بوده و از رحمت او به دورند.

از جمله آیات درباره کفر آیه ۲۸۶ سوره بقره است: ﴿... وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ...﴾^۳ که بیانگر دعای مؤمنین برای پیروزی بر کافران است. معنای آیه این است که پروردگارا! از گناهان ما بگذر و خطاهای ما را

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. توبه: ۸۰.

۳. بقره، ۲۸۶.

پوشان و با نعمت دادن به ما در دنیا و وارد کردن ما به بهشت در آخرت به ما رحم کن! تو ولی ما و اولی به تصرف در اموال ما و کمک‌کار ما هستی. پس ما را در پیروزی بر کافران یاری فرما.^۱ راز اینکه در این آیه خداوند مولا و صاحب‌اختیار مؤمنین خطاب شده این است که خدا تنها مولای مؤمنین است؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾^۲ و کسانی که کفر ورزند مولا و یآوری ندارند.^۳

ب) شرک

آیه ۲۵ سوره حج: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ از جمله آیات حج است که به مسئله شرک یا کفر به معنای شرک پرداخته است.

معنای شرک و تفاوت آن با کفر

«شرک» به معنای شریک شدن^۴ یا شریک دانستن است که در ادبیات دینی عبارت است از شریک دانستن کسی یا چیزی برای خداوند. اگر این شریک دانستن در ذات باری باشد شرک عظیم بوده و تفاوتی با کفر ندارد: «الشُّرْكَ الْعَظِيمُ، وَهُوَ: إِثْبَاتُ شَرِيكَ لِلَّهِ تَعَالَى. يُقَالُ: أَشْرَكَ فُلَانٌ بِاللَّهِ، وَذَلِكَ أَعْظَمُ كُفْرٍ. قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾^۵، و قَالَ: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۶. ولی اگر شریک دانستن در امور خلقت باشد شرک یا به تعبیر راغب، شرک صغیر است: «الشُّرْكَ الصَّغِيرُ، وَهُوَ مِرَاعَاةُ غَيْرِ اللَّهِ مَعَهُ فِي

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۶۹۲.

۲. محمد: ۱۱.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۰.

۵. نساء: ۴۸.

۶. نساء: ۱۱۶.

بعض الأمور، و هو الرِّياءُ والنَّمَقُ المشار إليه بقوله: ﴿جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱ ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲.^۳ از این جهت شرک، در مقام تعریف، با کفر تفاوت دارد و به تعبیری تفاوت کفر با شرک، به مراتب انکار حق بستگی دارد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

مراتب شرک

شرک در مقابل توحید است و از آنجا که توحید در مراتبی چون ذات، صفات و افعال تعریف می‌شود، شرک نیز در سه مرتبه شرک ذاتی، شرک صفاتی و شرک افعالی دسته‌بندی می‌شود.^۴ از این‌رو در توحید ذاتی گاهی وحدت برون‌ذاتی (یعنی خداوند یکتاست و همتا ندارد) منظور است و مقابل آن، شرک صریح و اعتقاد به دو یا چند خدا داشتن است. گاهی، وحدت درون‌ذاتی (یعنی ذات باری مرکب از اجزای بالفعل و بالقوه نیست) منظور است^۵ که هرچند، این مورد هم شرک در ذات است، در مرتبه‌ای پایین‌تر از انکار خدا یا انکار یگانگی خدا است. همچنین در توحید صفاتی، منظور وحدت و یگانگی ذات و صفات است؛ به این معنا که برای مثال علم الهی، قدرت و حیات الهی، حقایقی جدای از ذات نیستند و این عبارات، تنها در مقام تحلیل ذهنی، از ذات باری متمایز می‌شوند. ولی درواقع، مصداق علم، قدرت و حیات همان مصداق ذات است؛ یعنی صفات الهی مصداق جداگانه‌ای از یکدیگر و از ذات خداوند ندارند؛ بلکه همگی آنها مفاهیمی هستند که عقل، از مصداق واحد بسیطی که همان ذات

۱. الأعراف: ۱۹۰.

۲. یوسف: ۱۰۶.

۳. راغب، المفردات، ص ۴۵۲.

۴. مصطفوی، التحقيق، ج ۶، ص ۴۹.

۵. مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۱، ص ۱۳۵.

مقدس خداوند است انتزاع می‌کند.^۱ در مقابل چنین توحیدی، یعنی عدم اعتقاد به وحدت ذات و صفات، شرک صفاتی است که مرتبه آن پایین‌تر از شرک ذاتی (در دو معنای ذکر شده آن) است. همین‌طور توحید افعالی به این معناست که خدای متعال در انجام کارهای خود نیازی به هیچ‌کس و هیچ‌چیز ندارد و هیچ موجودی نمی‌تواند هیچ‌گونه کمکی به او کند.^۲ در مقابل این معنا نیز شرک افعالی است؛ یعنی اعتقاد به اینکه غیر از خداوند، موجودات دیگر نیز دارای فاعلیت استقلالی در امور عالم بوده و بدون اراده و کمک خدا در عالم هستی اثرگذارند.

شرک در آیه مورد بحث

در فراز آخر آیه ﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يُظْلَمْ نُذُفُهُ مِنْ عَذَابِ آئِيمٍ﴾ خداوند می‌فرماید: «هر کس مشرک شود و از این راه ظلم کند یا مرتکب حرام و گناه شود، او را از عذاب دردناک می‌چشانیم»؛ چون الحاد، انحراف و به اعتقاد برخی شرک است. در بیان مصداقی از مشرکان مقصود آیه، برخی گفته‌اند این آیه درباره کسانی نازل شده است که در سال حدیبیه، پیامبر ﷺ را از ورود به مکه منع کردند؛^۳ با این برداشت، منظور از عبارت ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ در ابتدای آیه نیز کفر به معنای شرک خواهد بود؛ چنانچه علامه طباطبایی نیز معتقد است منظور از ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ مشرکین مکه هستند که به نبوت رسول خدا ﷺ کفر ورزیدند و در اول بعثت، یعنی قبل از هجرت، مانع از گرویدن مردم به اسلام شدند. در همین راستا، مقصود از ﴿سَبِيلِ اللَّهِ﴾ نیز همان اسلام است؛ چون مشرکین مکه، مؤمنین را از داخل شدن به مسجدالحرام، برای طواف کعبه و نماز خواندن در آن و سایر عبادات باز می‌داشتند.^۴

۱. مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۱۳۷.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۸.

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۷.

برائت از مشرکین، کمال و روح اعمال حج

یکی از اعمال برجسته و مکمل حج، برائت از هرگونه شرک و مشرک است؛ زیرا اجتناب از طاغوت کنار عبادت خدا دعوت همه انبیا بوده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصَّاغُوتَ﴾^۱. در سوره حج به دنبال دستور به تعظیم حرمت الهی فرمان به اجتناب از رجس می‌دهد: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۲ چنانچه در سوره توبه و در روز حج اکبر برائت از مشرکان اعلام شد.

﴿بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۳ و ﴿إِذَانٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَصَيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۴

خداوند از مؤمنین خواسته تا از مشرکان برائت جویند و ابراهیم علیه السلام را در این عمل عبادی، به عنوان اسوه مؤمنین معرفی کرده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾^۵. در این آیه و به‌ویژه فراز آخر آن، جدایی حزب خدا و دشمنان خدا تا جایی تأکید شده است که نه‌تنها برائت از کفار و مشرکین را در عمل، الزامی می‌کند، بلکه قبل از هر چیز، بغض و کینه همیشگی

۱. نحل: ۳۶.

۲. حج: ۳۰.

۳. توبه: ۱.

۴. توبه: ۳.

۵. ممتحنه: ۴.

از دشمنان خدا را (تا زمانی که ایمان نیاورده‌اند) ضروری می‌داند.

بر این اساس بر مؤمنان و حج‌گزاران و اهل قبله لازم است که ابراهیم علیه السلام را اسوه حسنه قرار دهند و برائت از دشمنان خدا و بت‌های زمان و اقطاب شرک را، که کمر به نابودی اسلام و به ذلت کشیدن مسلمانان بسته‌اند، طرد و نفی کنند؛ خطرشان را دست‌کم نگیرند و همان‌گونه که در طواف و سعی و سایر مناسک حج، به ابراهیم علیه السلام اقتدا می‌کنند، در برائت از مشرکان نیز با جدیت عمل نمایند؛ چراکه آیات متعددی از قرآن به‌طور عام بر چنین برائتی دلالت دارند.

نکاتی که از این آیه و آیات بعدی سوره برائت استفاده می‌شود عبارتند از:

۱. این سوره بر خلاف سوره‌های دیگر، بدون «بسم‌الله» نازل شده است؛ چون رحمت و امانی برای کافران و مشرکان نیست.

۲. دستور به برائت، از سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اوست و در هر عصری می‌بایست سرمشق مؤمنان باشد.

۳. مفهوم برائت از بیزاری، که یک امر قلبی و عاطفی است، فراتر رفته و مستلزم کناره‌گیری، منزوی ساختن و طرد عملی مشرکان است.

هدف از برائت و جنگ و مبارزه، هدایت انسان‌ها و بازگرداندن آنها به راه حق و طریق سعادت آنهاست؛ نه انتقام‌جویی و کینه‌توزی. از این رو هرگاه بازگردند و تسلیم آیین حق شوند، برادرانی هستند که با صلح و صفا کنار سایر مؤمنان می‌توانند زندگی کنند.

اعلام برائت، آغاز یک جنگ روانی تبلیغی علیه کفر و شرک است؛ بلکه سیاست خارجی اسلام با جهان کفر را در صحنه تبلیغ و جهاد و جنگ سرد و گرم مشخص می‌کند.

برائت در روز حج اکبر (قربان یا عرفه)، که مسلمانان و مشرکان حضور داشتند، با

بانگ بلند «اذان» اعلام شد تا به گوش همه مردم از مسلمان و غیرمسلمان برسد و قاعدتاً حاجیان خانه خدا نیز بنا به سنت نبوی این عمل عبادی را می‌بایست انجام دهند. آیات برائت خطر منافقان را، که لحن ظاهر فریب و دلی آکنده از کینه و عداوت دارند، هشدار داده تا مؤمنان بیدار باشند و فریب نیرنگشان را نخورند. خداوند به مؤمنان توصیه می‌کند که از دشمن نهراسند و تنها از خدا پروا کنند که خدا به دست مؤمنان، نکبت و عذاب را بر دشمن می‌فرستد تا شفای دل مؤمنان باشد.^۱

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود مراسم حج، نه تنها یک عمل فردی عبادی، بلکه به‌عنوان یک کنگره جهانی اسلامی و عملی اجتماعی - سیاسی است، که به‌ویژه با صف‌آرایی مؤمنان برابر فکر و جبهه کفر و شرک، جان یافته و از این جهت، از دیگر اعمال فردی متمایز می‌شود و کمال آن در برائت قلبی و عملی از دشمنان خدا تجلّی می‌یابد.

۲. ردائیل ناظر به رفتار

ردائیل رفتاری انسان، که بیانگر ظهور ردائیل نفسانی انسان است، بسیارند. در این مجال، متناسب با پیام آیات حج، به مواردی اشاره می‌شود.

الف) گناه

همان‌گونه که ردائلی نفسانی چون کفر و شرک، که منشأ بسیاری دیگر از ردائیل نفسانی و عملی است، در آیات حج، نهی و تقبیح شده است، گناه به‌عنوان رذیله‌ای عام نیز مورد نهی است؛ از جمله در آیه ۱۹۷ سوره بقره، به چند مصداق خاص از این رذیلت در ایام حج اشاره شده است: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ

وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿۳۰﴾ در این آیه، سه گناه رفت، فسق و جدال در حج نهی شده است. البته رفت در حال احرام حرام است؛ گرچه در غیر احرام از محرّمات نیست.

تعریف رفت

طبق بیان طبرسی، منظور از رفت آمیزش است که با این کلمه با کنایه از آن یاد شده است؛ البته به معنای وعده‌گذاری آمیزش (در یک قول) و به معنایی عام، شامل خود آمیزش، مقدمات آمیزش (مانند مزاح و مشابه آن) و نیز وعده‌گذاری آن (در قول دیگر) نیز آمده است.^۱ ولی به عقیده علامه طباطبایی، کلمه «رفت» به معنای هر عملی است که در عرف، به نام آن، تصریح نمی‌شود؛ ولی هر وقت بخواهند نام آن را ببرند، به کنایه می‌برند؛ مانند عمل زناشویی.^۲

تعریف فسق

فسق به معنای خارج شدن از حق است؛ مانند ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾^۳ و نیز به معنای ممنوعیت‌ها و حرمت شرعی؛ چنانچه وقتی خرما از پوستش خارج می‌شود، می‌گویند: «فَسَقَ الرُّطْبُ».^۴ بنابراین هرگونه عصیان و ترک امر و نهی الهی از سوی انسان، چون خروج از حق است، مصداق فسق خواهد بود.^۵

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۳. کهف: ۵۰.

۴. قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۷۶.

۵. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۳، ص ۵۸.

۶. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

مقصود از فسق در آیه

به اعتقاد امامیه، منظور از فسق در آیه، دروغ است که در موقع احرام باید ترک شود. ولی نظرات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد؛ از جمله اینکه منظور همه معاصی و گناهان است که باید ترک شود. طبق نظری دیگر، به قرینه آیه ﴿يُنْسِ الْإِسْمَ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾^۱ منظور، مردم را به لقب زشت یاد کردن یا فحش دادن به مؤمنان است. کلمه ﴿لَا فُسُوقٌ﴾ نهی عام است و دلالت بر حرمت فسق در همه زمان‌ها و مکان‌ها دارد و ذکر حرمت آن در حج، برای بیان عظمت حج بوده و از این جهت بر آن تأکید شده است.^۲ به عقیده علامه طباطبایی، معنای فسق در آیه همان خارج شدن از طاعت است^۳ و بنا بر این دیدگاه، تأکید بر حرمت مصادیق ذکرشده آن در حج می‌تواند از جهت عظمت و اهمیت حج باشد.

معنای جدال

«جدال» یعنی گفت‌وگوی همراه نزاع و ستیزه و به قصد چیرگی بر یکدیگر که اصلش از «جَدَلْتُ الْحَبْلَ» است؛ یعنی ریسمان و طناب را محکم تاباندم.^۴ هر چند «جدال» در لغت معنای مذمومی دارد، اگر مقصود از آن به‌کارگیری ادله طرف مقابل برای فهم مقصود و برای ظهور حق باشد، جدال احسن است. در هر صورت این کلمه در مجادله حق و باطل و در مجادله به معنای دفاع در قرآن کریم به کار رفته است و همه معانی

۱. حجرات: ۱۱.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴.

۳. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۴. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۸۵. در مصباح المنیر آمده است: «(جَادَلَ) (مُجَادَلَةً) و (جِدَالًا) إِذَا خَاصَمَ بِمَا يَشْغُلُ عَنْ ظَهْوَرِ الْحَقِّ وَ وُضُوحِ الصَّوَابِ هَذَا أَصْلُهُ نَمَّ اسْتُعْمِلَ عَلَى لِسَانِ حَكَمَةِ الشَّرْعِ فِي مُقَابَلَةِ الْأَدِلَّةِ لظَهْوَرِ أَرْجَحِيَّتِهَا وَ هُوَ مَحْمُودٌ إِنْ كَانَ لِلرُّؤُوفِ عَلَى الْحَقِّ وَ إِلَّا فَمَذْمُومٌ». (فیومی، المصباح

در اصل یکسان، ولی در مصادیق متفاوت‌اند؛ مثلاً در مواردی چون: ﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ...﴾^۱، ﴿فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۲ و ﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ...﴾^۳ در معنای مذموم آن و در مواردی چون: ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالِئِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۴ و ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ... يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ...﴾^۵ در معنای حسن آن استعمال شده است. با این وجود لفظ «جدال» در قرآن، بیشتر در منازعه و خصامه ناحق و معنای مذموم آن استعمال شده است.^۶

منظور از جدال در آیه

سوگند راست در غیر حج اشکال ندارد. ولی در حج، سوگند راست یا دروغ نهی شده است.

طبرسی می‌گوید:

از نظر امامیه، منظور از جدال (سوگند خوردن) گفتن عبارت «لا والله» و «بلی والله» است. چه این سوگند راست یا دروغ باشد. ولی در این زمینه اقوال دیگری نیز هست؛ از جمله اینکه از روی دشمنی و عصبانیت، لجباج و فحاشی نکنید یا در اینکه حج باید در ماه ذی حجه باشد جدال نکنید؛ چه اینکه مردم گاه ماه‌های حج را فراموش می‌کردند و آنها را جلو یا عقب می‌انداختند و گاه حج در غیر زمانش واقع می‌شد.^۷

۱. نساء: ۱۰۷.

۲. نساء: ۱۰۹.

۳. انفال: ۶.

۴. نحل: ۱۲۵.

۵. هود: ۷۴.

۶. قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۳.

۷. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۲۵.

البته از نظر علامه طباطبایی، منظور از جدال در این مقام ستیزگی کردن و لجبازی در گفتار و بحث است.^۱ همه موارد یادشده می‌تواند مصداق نهی از جدل در ایام حج باشد.

ب) تجاوزگری

آیه ﴿...وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا...﴾^۲ از جمله آیات حج است که در آن به گناه و رذیلت اعتدا اشاره شده است؛ رذیلتی که همانند دیگر رذائل، انسان را از دایره حب و عنایت خدا خارج می‌کند. البته این رذیلت در آیات دیگری نیز تکرار شده و مؤمنان از آلوده شدن به آن نهی شده‌اند.

تعریف عدو

راغب می‌گوید: «عدو. التَّجَاوُزُ وَ مَنَافَاةُ الْاِلْتِمَامِ».^۳ اما این تجاوز (که منافی التیام است) گاه در مقام قلب است (درونی است) که به آن عدوات گویند؛ گاه در راه رفتن است که عدو (دویدن) نام دارد و گاه در عدم رعایت عدالت در معامله است که به آن عدوان می‌گویند.^۴ در مصباح‌المنیر، این واژه، با فتح، به معنای ظلم و تجاوز کردن از حد آمده است؛^۵ مانند آیه ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾،^۶ که عدول از احکام و حدود الهی را مصداق ظلم دانسته است.^۷

۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۲. مانند: ۲.

۳. راغب، المفردات، ص ۵۵۳.

۴. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۳۰۵.

۵. فیومی، المصباح‌المنیر، ج ۲، ص ۳۹۷.

۶. بقره: ۲۲۹.

۷. قاموس قرآن، ج ۴، ص ۳۰۵.

معنای عبارت ﴿أَنْ تَعْتَدُوا﴾

عبارت ﴿أَنْ تَعْتَدُوا﴾ در آیه شریفه به همان معنای نهی از تجاوز کردن از حدود الهی است. اما این توصیه به مؤمنین است؛ چون قبل از آن، اجازه جنگ با کفار و مشرکین و دشمنان دین صادر شده بود و با این حکم، بر رعایت اصول انسانی و عدالت، حتی در میدان جنگ و برابر دشمنان تأکید شده است؛ یعنی مواظب باشید حتی در برابر دشمن نیز از حق عدول نکنید؛ چراکه خداوند متجاوزان را دوست ندارد و هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خداست، تعدی و تجاوز معنا ندارد. درست به همین دلیل است که در جنگ‌های اسلامی، رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است؛ برای مثل افرادی که سلاح را بر زمین بگذارند و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده‌اند نباید آزار ببینند؛ مانند مجروحان، پیرمردان، زنان و کودکان. همچنین باغستان‌ها، گیاهان و زراعت‌ها نباید از بین بروند و از مواد سمی و شیمیایی و مانند آن، برای زهرآلود کردن آب‌های آشامیدنی دشمن (و یا به عنوان سلاح جنگی) نباید استفاده شود.^۱

ج) اعانه در گناه و ظلم

از دیگر ردائیل اخلاقی نهی شده در آیات حج، آیه دوم سوره مائده است: ﴿... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. قرآن پس از آنکه به همیاری در نیکی و تقوا سفارش می‌کند، بلافاصله با عبارت ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾، از همیاری در گناه و ظلم، که از مهم‌ترین مصادیق آن گناه و ظلم به احکام و حدود الهی است نهی می‌کند.

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۰.

معنای اثم و عدوان

«اثم» اسمی است برای افعالی که مانع رسیدن به ثواب و پاداش است و نیز در معنای تأخیر و درنگ کردن و ممانعت نیز آمده است.^۱ از این جهت به گناه و مطلق کار حرام و مصادیق آن (از جمله: قمار، خمر و...) از آن جهت که باعث ضررند و از خیر باز می‌دارند «اثم» گفته شده است.^۲ چنانچه پیشتر در تعریف «عدو» گذشت، «عدو» گناه در عدم رعایت عدالت در معامله با دیگران است و از این جهت به آن «عدوان» اطلاق می‌شود.^۳ (بنابراین چون بحث عدم رعایت عدالت است) و بهتر است آن را ظلم معنا کرد. البته «اثم» اعم از «عدوان» است.^۴

اثم و عدوان در آیه شریفه

صاحب مجمع، «اثم» را در این آیه به معنای گناه و «عدوان» را به معنای تجاوز از حدود آورده است و با ارجاع معنا به ابن عباس و ابوالعالیه می‌گوید:

در اینجا خداوند بندگان را امر می‌کند که یکدیگر را بر نیکی و تقوا یاری کنند و به آنچه خداوند امر کرده عمل و از آنچه نهی کرده است خودداری کنند. همچنین باید از معاونت بر گناه، خودداری کنند؛ یعنی به دشمنی و تجاوز از حدود خدا دست نزنند. سپس می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ در اینجا خداوند مردم را به تقوا امر و متجاوزان و گردن‌فرازان را به عقاب خود تهدید می‌کند؛ یعنی با امر و نهی‌های خداوند مخالفت نکنید و از این راه خود را در معرض کیفرهای او قرار ندهید. سپس عقاب خود را به شدت و دشواری

۱. خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۰۵.

۴. همان، ص ۳۰۸.

وصف می‌کند؛ زیرا عقاب خداوند آتشی است که حرارت آن کاسته نمی‌شود و شعله آن فرو نمی‌نشیند. از این عقاب هولناک به خدا پناه می‌بریم.^۱

همیاری و شراکت در گناه یعنی هر عمل زشتی که موجب عقب‌افتادگی از زندگی با سعادت شود. همیاری در «عدوان» نیز، که تجاوز به حقوق مردم و سلب امنیت از جان و مال و ناموس آنان است، نهی شده است و بر این نهی با جمله ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ در آیه یادشده، دو بار تأکید شده است تأکید اول جمله ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ و تأکید دوم، تهدید خداوند با عبارت ﴿إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ است.^۲

د) جلوگیری از راه خدا

جلوگیری از راه خدا از جمله گناهان و رذائل اخلاقی حوزه رفتار و عمل است که در آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾^۳ به آن اشاره شده است.

معنای صد

به گفته راغب، «صد» گاه به معنای اعراض و انصراف و گاه به معنای منع و برگرداندن است؛^۴ مانند آیات: ﴿أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۵ و ﴿تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنَ آمَنَ بِهِ﴾^۶ و ﴿وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ﴾^۱ در این آیات، «صد» حتماً به

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۶۳.

۳. بقره: ۲۱۷.

۴. راغب، المفردات، ص ۴۷۷.

۵. مانده: ۲.

۶. اعراف: ۸۶.

معنای منع و برگرداندن است. ولی در آیاتی مانند ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ﴾ به معنای اعراض است؛ یعنی بعضی از آنها به حق ایمان آورده و بعضی اعراض کرده‌اند.^۲

«صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» در آیه

طبق بیان طبرسی، «صد» همان جلوگیری است و با کلمات منع و صرف هم معناست.^۳ بنابراین ترجمه آیه یادشده چنین است: «بگو جنگ در آن (ماه حرام) (گناه) بزرگ است. ولی جلوگیری از راه خدا و کفر به او (خدا) و (منع از) مسجدالحرام و بیرون کردن اهل آن (مسجدالحرام) نزد خدا (گناهش) بزرگتر (از قتال در ماه حرام) است»،^۴ در این ترجمه، «صدّ عن سبیل الله»، «کفر به خدا»، «منع از مسجدالحرام» و «اخراج اهل حرم» (گروندگان به پیامبر ﷺ)، همه، گناهای بزرگتر از جنگ در ماه حرام شمرده شده است؛ (گناهای که مشرکین مکه انجام می‌دادند). همچنین در این نگاه، «کفر به خدا»، کفر اعتقادی دانسته شده است. علامه طباطبایی معتقد است منظور از عبارت «سبیل الله» در آیه، همه عبادات به‌ویژه حج است و کفر یادشده در آیه نیز کفر عملی است: نه اعتقادی. وی می‌گوید:

مراد از سبیل الله عبادت‌ها و مخصوصاً مراسم حج است و ظاهراً ضمیر در کلمه (به) به سبیل برمی‌گردد. در نتیجه مراد از کفر نام‌برده کفر عملی است؛ نه کفر اعتقادی و کلمه (المسجدالحرام) عطف است بر کلمه (سبیل الله) در نتیجه معنا چنین می‌شود که قتال در مسجدالحرام صد از سبیل الله و صد از مسجدالحرام

۱. مائده: ۹۱.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۱۲.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۵۰.

۴. همان، ص ۵۵۲.

است. «وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...» یعنی این عملی که مشرکین مرتکب شدند و رسول خدا ﷺ و مؤمنین وی را، که همان مهاجرین باشند، از مکه که زادگاه ایشان بود، بیرون کردند، از قتال در مسجدالحرام بزرگ‌تر است و آزار و شکنجه‌هایی که مشرکین درباره مسلمانان روا داشته و نیز دعوت به کفرشان از یک قتلی که از سوی مسلمانان رخ داده بزرگ‌تر است. پس مشرکین حق ندارند مؤمنین را ملامت کنند، با اینکه آنچه خود کرده‌اند بزرگ‌تر است از خلافی که مؤمنین را به خاطر آن ملامت می‌کنند. علاوه بر اینکه آنچه مؤمنین کردند و در شهر حرام یک مشرک را کشتند، به خاطر خدا و به امید رحمت خدا کردند و خدا هم آمرزگار رحیم است.^۱

شان نزول آیه مربوط به اقدام «عبدالله بن جحش» و همراهان وی در حمله به قافله‌ای از قریش، که عمرو بن حضرمی در آن بود، است. در این حمله، چون روز آخر رجب (یکی از ماه‌های حرام) بود، وی با همراهان خود به مشورت پرداخت؛ بعضی گفتند: اگر امروز هم از آنها دست برداریم، وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی‌توان متعرض آنها شد. سرانجام شجاعانه به آنها حمله کردند و عمرو بن حضرمی را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر ﷺ آوردند. با این وجود، پیغمبر ﷺ به آنان فرمود: «من به شما دستور نداده بودم که در ماه‌های حرام نبرد کنید»، و دخالتی در غنائم و اسیران نکرد. مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنها پرداختند. مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد ﷺ جنگ و خونریزی و اسارت را در ماه‌های حرام، حلال شمرده است. از این رو آیه نازل شد که «از تو درباره جنگ کردن در ماه‌های حرام سؤال می‌کنند: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾؛ سپس می‌افزاید: «به آنها بگو جنگ در آن (گناه) بزرگی است»: ﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ﴾ و به این ترتیب سستی را که از

زمان‌های قدیم درباره تحریم پیکار در ماه‌های حرام (رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم) وجود داشت با قاطعیت امضا کرد. سپس می‌فرماید: «چنین نیست که این قانون استثنایی نداشته باشد و نباید اجازه داد گروه فاسد و مفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را مرتکب شود»؛ یعنی درست است که جهاد در ماه حرام مهم است، ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن به او و هتک احترام مسجدالحرام و خارج کردن و تبعید ساکنان آن نزد خداوند مهم‌تر است.^۱

طبرسی نیز می‌گوید:

و عقیده ما (شیعه) اینست که کسانی که برای ماه‌های حرام و مسجدالحرام احترامی قائلند و در آنها آغاز به جنگ نمی‌کنند، حرمت جنگ در آنها به حال خود باقیست و اینکه خداوند جنگ با اهل مکه (مشرکین مکه) را در سال «فتح» مکه برای پیامبر اسلام ﷺ مباح و جایز کرد، جنبه استثنا داشته؛ چنان‌که آن حضرت فرمود: «خداوند در این ساعت جنگ را حلال کرد و بعد از من تا روز قیامت برای احدی جایز نیست، ولی هر کس که برای مسجدالحرام و ماه‌های حرام، احترامی قائل نباشد تحریم در حق او نسخ شده و در هر وقتی که باشد جنگ با او جایز است».^۲

صفات اخلاقی نیک و بد که در آیات حج ذکر شده است، منحصر در صفات یادشده نیست؛ بلکه با جست‌وجوی بیشتر می‌توان صفات دیگری را نیز به این بحث اضافه کرد.

۱. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱۱، ۱۱۲.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۵۱-۵۵۲.

فهرست منابع

قرآن.

١. **نهج البلاغه**، صبحی صالح، انتشارات دار الکتب اللبنانی، بیروت، بی تا.
١. آلوسی، سید محمود، **روح المعانی**، (تفسیر آلوسی)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٥ق.
٢. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، **شرح نهج البلاغه**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، [بی جا]، داراحیاء الکتب العربیه، ١٣٧٨ق.
٣. ابن ابی حاتم، عبد الرحمان بن محمد، **تفسیر ابن ابی حاتم الرازی**، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ١٤١٩ق.
٤. ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، **المصنف**، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٩ق.
٥. ابن اثیر جزری، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**، بیروت، دارصادر، ١٣٨٦ق.
٦. ابن ادیس، محمد بن احمد، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، چاپ ٢، قم، ١٤١٠.
٧. ابن حزم، علی بن احمد، **جمهرة انساب العرب**، چاپ ١، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٠٣.
٨. ابن حنبل، احمد بن محمد، **مسند احمد بن حنبل**، بیروت دار صادر، [بی تا].
٩. ابن حیون، نعمان بن محمد، **دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام...**، قاهره، دار المعارف، ١٣٨٣ق.
١٠. ابن سعد، محمد بن سعد، **الطبقات الکبری**، بیروت، دارصادر، بی تا.
١١. ابن شاکر کتبی، محمد، **عیون التواریخ**، به تحقیق سامر فیصل و... بغداد، دارالحریه،

۱۴۰۰ق.

۱۲. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، چاپ ۲، مصحح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.
۱۳. ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، نجف، حیدریه، ۱۳۷۶ق.
۱۴. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، به تحقیق جواد قیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۵. _____، فلاح السائل و نجاح المسائل، چاپ ۱، بوستان کتاب، قم، ۱۴۰۶.
۱۶. ابن عاشور، محمد طاهر، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۷. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۸. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۴.
۱۹. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، دارالکتب العربیه، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۲۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، اسماعیل بن کثیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۲۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، بی تا.
۲۲. _____، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۲۳. ابن هشام، عبد الله بن یوسف، مغنی اللیب، چاپ ۴، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، بی تا.
۲۴. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، مصر، مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده.
۲۵. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد مقدس، ۱۴۰۸ ه. ق.
۲۶. ابوجیب، سعدی، القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا، چاپ ۲، دار الفکر، دمشق، ۱۴۰۸.
۲۷. ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، قم، رضی، ۱۴۱۱ق.

٢٨. اميني، عبدالحسين، **الغدير في الكتاب و السنة و الأدب**، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٣٩٧ق.
٢٩. انصاري، عبد الله بن محمد، **كشف الاسرار**، به اهتمام علي اصغر همت، بي تا.
٣٠. انصاري، مرتضى، **مناسك حج**، قم، مجمع الفكر الاسلامي، بي تا.
٣١. بحراني، هاشم بن سليمان، **«البرهان في تفسير القرآن»**، چاپ اول، قم، مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، ١٤١٥ق.
٣٢. بخاري، محمد بن اسماعيل، **صحيح البخاري / الجامع المسند الصحيح المختصر**، چاپ ١، محقق محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، ١٤٢٢ق.
٣٣. _____، **صحيح البخاري**، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق.
٣٤. برقي، احمد بن محمد، **المحاسن**، به تحقيق سيدجلال الدين حسيني ارموي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧٠ق.
٣٥. بغوي شافعي، حسين بن مسعود، **تفسير البغوي المسمى معالم التنزيل**، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
٣٦. بلاذري، احمد بن يحيى، **انساب الاشراف**، به تحقيق محمد حميدالله، مصر، دارالمعارف، ١٩٥٩م.
٣٧. بيهقي، احمد بن الحسين، **دلائل النبوة**، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٥ق.
٣٨. بيهقي، احمد بن حسين، **السنن الكبرى**، بيروت، دار الفكر، ١٤١٦ق.
٣٩. _____، **السنن الكبرى**، چاپ سوم، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق.
٤٠. ترمذی، محمد بن عيسى، **سنن الترمذی**، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٣ق.
٤١. جاحظ، عمرو بن بحر، **العثمانية**، مصر، دارالكتاب العربي، ١٣٧٤ق.
٤٢. جزائري، نورالدين، **فروق اللغات في التمييز بين مفاد الكلمات**، چاپ ٢، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٦٧.
٤٣. جزيري، عبدالرحمن، **الفقه على المذاهب الاربعة**، چاپ ٧، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٢.

۴۴. جصاص رازی، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴۵. جعفری، یعقوب، تاریخ اسلام از منظر قرآن، قم، نشر معارف، ۱۳۸۴ ش.
۴۶. جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، چاپ ۸، نشر مشعر، تهران، ۱۳۸۶.
۴۷. _____، تاریخ سیاسی اسلام، قم، دلیل ما، ۱۳۸۳ ش.
۴۸. جوادی آملی، عبدالله، ادب فتای مقربان، نشر اسراء، قم، بی تا
۴۹. _____، تسنیم، نشر اسراء، قم، بی تا
۵۰. _____، حکمت عبادات، تحقیق: حسین شفیعی، چاپ پانزدهم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۸ ه. ش.
۵۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، چاپ چهارم، به تحقیق احمد عبدالغفور، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
۵۲. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵۳. _____، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، (۱۰۴ق)، به تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البت لأحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ق.
۵۴. حربی، ابراهیم بن اسحاق، غریب الحدیث، جده، دارالمدینة، ۱۴۰۵ ق.
۵۵. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، چاپ اول، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مؤسسه الطبع و النشر، تهران، ۱۴۱۱ ه. ق.
۵۶. حسن بن علی [امام یازدهم علیه السلام]، تفسیر الامام العسکری علیه السلام، قم، به تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۵۷. حمیدالله، محمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میدان جنگ، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، محمدی، ۱۳۳۶ ش.
۵۸. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل‌البت لأحیاء التراث، ۱۴۱۳ ق.
۵۹. حویزی، عبدعلی ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق.

۶۰. خامنه‌ای، سیدعلی بن جواد، **مناسک الحج**، چاپ ۱، نشر مشعر، قم، ۱۴۲۶.
۶۱. _____، **بیانات در دیدار اعضاء مجلس خبرگان رهبری**، ۱۳۹۷/۱۲/۲۳.
۶۲. _____، **بیانات در دیدار شرکت کنندگان در مسابقات بین المللی قرآن کریم**، ۱۳۹۸/۰۱/۲۶.
۶۳. خسروی حسینی، غلام رضا، **ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن**، چاپ دوم، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ه.ش.
۶۴. خضری بک، محمد، **تاریخ التشريع الاسلامی**، چاپ ۳، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۳.
۶۵. خمینی، روح‌الله، **شرح چهل حدیث**، مؤسسه چاپ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، قم، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۸۰ه.ق.
۶۶. خوثی، سیدابوالقاسم، **البيان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالزهراء، ۱۳۹۵ق.
۶۷. درویش، محی‌الدین، **اعراب القرآن الکریم و بیانہ**، چاپ ۴، ارشاد، سوریه/حمص، ۱۴۱۵.
۶۸. دزفولی / شیخ انصاری، مرتضی بن محمدامین، **مناسک حج محشی**، چاپ ۱، مجمع الفكر الإسلامی، قم، ۱۴۲۵.
۶۹. دیاربکری، حسین بن محمد، **تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس**، بیروت، دارصادر، بی تا.
۷۰. ذهبی، شمس‌الدین محمد، **سیر اعلام النبلاء**، به تحقیق حسین اسد، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۷۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات الفاظ القرآن**، مصحح: داوودی صفوان عدنان، دمشق - بیروت، دارالقلم - دارالشامیه، ۱۴۱۲ه.ق.
۷۲. _____، **مفردات الفاظ القرآن**، به تحقیق صفوان عدنان، قم، طلیعة النور، ۱۴۲۷ق.
۷۳. رهبر، محمدتقی، **حج و برائت از مشرکان**، میقات حج، شماره ۲۲، ۱۳۷۵.
۷۴. زبیدی، مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، انتشارات دارالفکر، بی جا، بی تا.

۷۵. زمخشری، محمود بن عمر، **الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل**، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۷۶. سبحانی تبریزی، جعفر، **الحج في الشريعة الإسلامية الغراء**، چاپ ۱، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۴.
۷۷. _____، جعفر، **رسائل و مقالات**، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۲هـ.ق.
۷۸. _____، منشور جاوید، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام جعفر صادق علیه السلام، ۱۳۸۸ش.
۷۹. سبزواری سید عبدالاعلی، **مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن**، مؤسسه اهل بیت علیهم السلام، بیروت ۱۴۰۹هـ.ق.
۸۰. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، **الجديد في تفسير القرآن المجيد**، چاپ ۱، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶.
۸۱. سمرقندی نصر بن محمد، **تفسیر سمرقندی**، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۸۲. سید قطب، **فی ظلال القرآن**، بیروت، دار الشروق، ۱۴۲۵ق.
۸۳. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، **الاتقان فی علوم القرآن**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۸۴. _____، **الدرّ المثور فی التفسیر بالمأثور**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
۸۵. _____، **الدر المثور فی التفسیر بالمأثور**، جده، دارالمعرفه، ۱۳۶۵ق.
۸۶. شحاته، عبدالله محمود، **تفسیر القرآن الکریم (عبدالله شحاته)**، دار غریب، قاهره، ۱۴۲۱هـ.ق.
۸۷. شیخ صدوق، محمد بن علی، **الأمالی**، چاپ ۶، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶.
۸۸. _____، **الامالی**، نشر مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ق.
۸۹. _____، **الخصال**، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
۹۰. _____، **علل الشرائع**، نجف، حیدریه، ۱۳۸۵ق.
۹۱. _____، **معانی الأخبار**، چاپ ۱، مصحح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳.

٩٢. _____ ، من لا يحضره الفقيه، چاپ دوم، تصحيح و تحقيق: على اكبر غفارى، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ١٤١٣ هـ.ق.
٩٣. _____ ، من لا يحضره الفقيه، چاپ سوم، قم، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ ق.
٩٤. صابونى، محمدعلى، تفسير آيات الاحكام من القرآن، دارالقلم العربى حلب/سوريه، ١٩٩٣.
٩٥. صالحى شامى، محمد بن يوسف، سبل الهدى و الرشاد، به تحقيق عادل احمد، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٤ ق.
٩٦. صدر الدين شيرازى، محمد بن ابراهيم، شرح اصول الكافى، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، تهران، ١٣٨٣ هـ.ق.
٩٧. طباطبايى، سيد محمدحسين، الميزان فى تفسير القرآن، چاپ ٢، قم، جامعه مدرسين، قم، ١٣٩٠.
٩٨. _____ ، الميزان فى تفسير القرآن، چاپ دوم، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٠ هـ.ق.
٩٩. طبرانى، سليمان بن احمد، كتاب الدعاء، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتاب العلميه، ١٤١٣ ق.
١٠٠. طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج على اهل اللجاج، به تحقيق محمدباقر خراسان، نجف، دارالنعمان، ١٣٨٦ ق.
١٠١. طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى بأعلام الهدى، به تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت للتراث، قم، ١٤١٧ ق.
١٠٢. _____ ، تفسير جوامع الجامع، چاپ اول، حوزه علميه قم، مركز مديريت، قم، ١٤١٢ هـ.ق.
١٠٣. _____ ، تفسير جوامع الجامع، قم، نشر جامعه مدرسين، ١٤١٨ ق.
١٠٤. _____ ، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسه الأعلمى، ١٤١٥ ق.
١٠٥. _____ ، مجمع البيان فى تفسير القرآن، چاپ سوم، ناصر خسرو، تهران،

۱۳۷۲ هـ.ش.

۱۰۶. _____، مجمع البيان فى تفسير القرآن، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، قم،

۱۴۰۳.

۱۰۷. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، بيروت، اعلمى، ۱۴۰۳ ق.

۱۰۸. _____، جامع البيان عن تأويل آى القرآن، تحقيق صدقى جميل عطار،

بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ ق.

۱۰۹. طريحي، فخرالدين بن محمد، مجمع البحرين، چاپ ۳، مصحح احمد

حسينى اشكورى، مرتضوى، تهران، ۱۳۷۵.

۱۱۰. طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الأحكام، چاپ ۴، تحقيق حسن موسى خرسان،

تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷، چ ۴.

۱۱۱. _____، تهذيب الاحكام، به تحقيق سيدحسن خرسان، تهران، دارالكتب

الاسلامية، ۱۳۶۴ ش.

۱۱۲. _____، تهذيب الاحكام، قم، دارالكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.

۱۱۳. _____، الامالى، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۴ ق.

۱۱۴. _____، التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير عاملى، قم، مكتب

الاعلام الاسلامى، ۱۴۰۹ ق.

۱۱۵. _____، التبيان فى تفسير القرآن، چاپ ۱، مصحح احمد حبيب عاملى، بيروت،

دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۹ ق.

۱۱۶. _____، الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ۱۴۰۷.

۱۱۷. عاملى، جعفر مرتضى، الصحيح من سيرة النبى الاعظم ﷺ، قم، دارالحديث، ۱۴۲۶ ق.

۱۱۸. عروسى الحويزى، شيخ عبدعلى، تفسير نور الثقلين، محقق: سيدهاشم، رسولى

محللاتى، نشر اسماعيليان، قم، ۱۴۱۵ هـ.ق.

۱۱۹. علامه حلى، حسن بن يوسف، مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، چاپ ۲، قم، دفتر

انتشارات اسلامى ۱۴۱۳.

۱۲۰. علم الهدی، علی بن حسین، الذخيرة في علم الكلام، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۳۱ هـ.ق.
۱۲۱. علم الهدی، علی بن حسین، الذخيرة في علم الكلام، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ ق.
۱۲۲. علی بن الحسین [امام چهارم علیه السلام]، صحیفه سجادیه، چاپ ۱، قم، دفتر نشر هادی، ۱۳۷۶.
۱۲۳. عمانی، حسن بن علی، حیاة ابن أبی عقیل و فقهه، چاپ ۱، قم، مرکز معجم فقهی، ۱۴۱۳.
۱۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، چاپ اول، مکتبه العلمیة الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.
۱۲۵. _____، تفسیر العیاشی، تحقیق سیدهاشم رسولی، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة، [بی تا].
۱۲۶. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲۷. فاضل لنکرانی، محمد فاضل، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة/حج، چاپ ۲، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۸.
۱۲۸. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، چاپ ۲، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، المکتبه الرضویة لاهیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۷۳.
۱۲۹. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق.
۱۳۰. _____، التفسیر الکبیر/ مفاتیح الغیب، چاپ ۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰.
۱۳۱. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۰ ق.
۱۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، به تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، ایران، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۹ ق.
۱۳۳. _____، العین، نشر دار و المکتبه الهلال، بی جا، بی تا.

۱۳۴. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، التفسیر الاصفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱۳۵. _____، الحقایق، تصحیح: عبدالله، غفرانی، ترجمه: محمد بن مرتضی، کاشانی، نشر مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، ۱۳۸۷ه.ش.
۱۳۶. _____، تفسیر الصافی، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۲ق.
۱۳۷. _____، تفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.
۱۳۸. _____، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۳۹. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، چاپ ۲، دارالهجره، قم، ۱۴۱۴.
۱۴۰. _____، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، المکتبه العصریه، بی جا، ۱۴۱۸ه.ق.
۱۴۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۱۴۲. قرشی، سیدعلی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۹۱ه.ش.
۱۴۳. _____، قاموس قرآن، چاپ ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ه.ق.
۱۴۴. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، (تفسیر قرطبی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۴۵. قطب راوندی، سعیدبن هبه الله، فقه القرآن، چاپ ۲، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، مکتبه آیة الله المرعشی العامه، ۱۴۰۵.
۱۴۶. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق، ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بی تا.
۱۴۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح سیدطیب جزائری، قم، مؤسسه دارالکتب، ۱۴۰۴ق.
۱۴۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، شرح مصطفوی، نشر کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۹ه.ق.

۱۴۹. _____، الكافي، تحقيق على اكبر غفاري، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۸۸ق.
۱۵۰. _____، فروع الكافي، تصحيح و تحقيق: على اكبر غفاري، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۶۷هـ.ش.
۱۵۱. _____، الكافي، چاپ ۱، تصحيح دارالحديث، قم، دار الحديث، ۱۴۲۹.
۱۵۲. كوراني، علي، جواهر التاريخ، بي جا، باقيات، ۱۴۳۰ق.
۱۵۳. كوفي قاضي، محمد بن سليمان، مناقب الامام امير المؤمنين عليه السلام، به تحقيق محمدباقر محمودي، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، ۱۴۱۲ق.
۱۵۴. كاشفي، حسين بن علي، مواهب عليه / تفسير حسيني، چاپ ۱، به اهتمام احمد بن عبدالرحيم شاه ولي الله، سراوان، بي تا، نور.
۱۵۵. متقى هندی، علي بن حسام الدين، كنز العمال في سنن الأقبوال و الاحوال، نشر مؤسسه الرساله، بيروت، بي تا.
۱۵۶. مجلسي، محمدباقر بن محمدتقي، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ ۲، محقق جمعی از محققان، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳.
۱۵۷. _____، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ دوم، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۵۸. محقق حلي، جعفر بن الحسن، شرائع الاسلام في مسائل الحرام و الحرام، چاپ ۴، تحقيق عبدالحسين محمد علي، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۳.
۱۵۹. _____، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، چاپ ۲، مؤسسه اسماعيليان، قم، ۱۴۰۸.
۱۶۰. محمد بن حيدر، بيان السعادة، بيروت، مؤسسه الاعلمي، ۱۴۰۸ق.
۱۶۱. مرتضى زبيدي، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، به تحقيق على شيري، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۴ق.
۱۶۲. مسعودي، علي بن حسين، التنبيه و الاشراف، بيروت، دارصعب، بي تا.
۱۶۳. _____، مروج الذهب و معادن الجوهر، چاپ دوم، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ق.

۱۶۴. مسلم بن حجاج، **الجامع الصحيح**، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
۱۶۵. مصباح یزدی، محمدتقی، **اخلاق در قرآن**، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم، ۱۳۹۱ ه. ش.
۱۶۶. _____، **آموزش عقاید**، چاپ هفدهم، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات، تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.
۱۶۷. _____، **سجاده‌های سلوک**، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم، بی تا.
۱۶۸. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۶۹. _____، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۷۰. مظفر، محمد حسن، **دلائل الصدق لنهج الحق**، چاپ ۱، مصحح مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۲.
۱۷۱. مغنیه، محمد جواد، **الکاشف**، قم، دار کتاب الاسلامی، ۱۴۲۴ ق.
۱۷۲. مفید، محمد بن محمد، **الافصاح فی الامامة**، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۱۷۳. _____، **المقنعة**، چاپ ۱، قم، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۰ ق.
۱۷۴. مقدس اردبیلی، احمد، **زبدة البیان**، تهران، بی تا.
۱۷۵. مقدسی، مطهر بن طاهر، **البدء والتاریخ**، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا.
۱۷۶. مقریزی، تقی الدین احمد، **امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع**، به تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ ق.
۱۷۷. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، **تفسیر نمونه**، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ش.
۱۷۸. _____، **مناسک الحج**، چاپ ۲، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، ۱۴۱۶.

۱۷۹. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین، اللعة الدمشقية/ شرح لمعه، دار العالم الاسلامی، بیروت.
۱۸۰. موسوی بجنوردی، سیدحسن بن آقا بزرگ، القواعد الفقهیه، چاپ ۱، نشر الهادی، قم، ۱۴۱۹.
۱۸۱. موسوی عاملی، سید محمدبن علی، مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ ۱، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۱.
۱۸۲. مؤمن سبزواری، محمدباقر بن محمد، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، چاپ ۱، مؤسسه آل البيت للإحياء، قم ۱۴۲۷.
۱۸۳. مؤمن قمی سبزواری، علی، جامع الخلاف و الوفاق، چاپ ۲، زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام، قم، ۱۴۲۱، ج ۲.
۱۸۴. میبدی، احمد بن محمد، كشف الاسرار و عدة الايرار، چاپ ۵، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱.
۱۸۵. میر شریفی، سیدعلی، آشنایی با تاریخ اسلام، قم، نشر مشعر، ۱۳۸۹ش.
۱۸۶. نجفی مرندی، شیخ ابوالحسن محمد، مجمع النورین، قم، انتشارات آل عبا، ۱۳۸۱ش.
۱۸۷. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ ۳، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷.
۱۸۸. نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعه، چاپ ۱، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۵.
۱۸۹. _____، معراج السعادة، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۷۱ه.ش.
۱۹۰. نسائی، احمد بن شعیب، سنن النسائی، بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ق.
۱۹۱. نویری، شهاب الدین احمد، نهاية الارب فی فنون الادب، (م ۷۳۳ق)، مصر، وزارة الثقافة، بی تا.
۱۹۲. واحدی، علی بن احمد، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، دار القلم، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.
۱۹۳. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، به تحقیق مارسدن جونز، بی جا، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ق.

۱۹۴. هيثمى، نورالدين على، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.

۱۹۵. ياقوت حموى، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بيروت، داراحياء التراث العربى، ۱۳۹۹ق.

۱۹۶. يعقوبى، احمد بن اسحاق، تاريخ يعقوبى، بيروت، دارصادر، [بى تا].

۱۹۷. يوسفى غروى، محمدهادى، موسوعة التاريخ الاسلامى، قم، مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۲۳ق.